

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بار دیگر خالصانه‌ترین احترام‌ها و تشکرات
خود را از همه‌ی عزیزانی که مراحل مختلف
تحقیق، تألیف و انتشار این کتاب؛ جز به
یاریشان امکان نمی‌یافت، ابراز می‌دارم.
باشد که تلاش در مسیر افشای ماهیت
منافقین انقلاب اسلامی، کامل‌تر و مؤثرتر گردد.
اللهم عجل لولیک الفرج
واجعلنا من المستشهدین بین یدیه.

« رضا گلپور »

1 شوال 1424 ه ق .

5 آذر 1382 ه ش .

26 نوامبر 2003 میلادی .

شنود اشباح (2)

نگاهی مستند به بازتاب های انتشار قانونی و ممنوعیت غیر قانونی
کتاب شنود اشباح
(مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)

تحقیق و تألیف:
رضا گلپور چمرکوهی

مهر 1383



شنود اشباح (2)

نگاهی مستند به بازتاب های انتشار قانونی و ممنوعیت غیر قانونی کتاب شنود اشباح

تحقیق و تألیف : رضا گلپور چمرکوهی

ناشر : مولف

چاپ نخست : پاییز 1383

شمارگان: 5000 نسخه

حروفچینی و صفحه بندی : پدیده

نقل مطالب قسمتهای مختلف این اثر با ذکر مشخصات کامل مآخذ آن، بلامانع است.

سایر حقوق تماما برای مؤلف محفوظ است.

فهرست

صفحه	عنوان
9	به جای مقدمه : « بوش » یا پشه و مگس؟!
27	فصل نخست : روز شمار بازتابها
125	فصل دوّم : دیپلم برادر « عباد »!
143	فصل سوّم : « ابوالفضل » ؛ التماس دعای مخصوص!
223	فصل چهارم : شیخ الشریعه اصفهان
245	فصل پنجم : اس . دی . لور - وان
311	کلام آخر
323	ضمائم
403	باز هم روز شمار
459	تصاویر

به جای مقدمه

» بوش «یا پشه و مگس!؟»

* از شعارهای تبلیغاتی «سید محمد خاتمی» - بهار 1376:

این را باید بدانیم که نمی‌توان جلوی فکر را گرفت. فکر را می‌توان زیرزمینی کرد، ولی نمی‌توان نابود کرد. می‌توان جلوی پیام فکر را گرفت، ولی وقتی فکر زیرزمین رفت و فکر با فکر برخورد نکرد، به «ضد فکر» تبدیل می‌شود. [...]

جامعه ما براساس یک میثاق، باید نظم و نظامی را بپذیرد. جامعه ما، جامعه‌ای اسلامی است و پذیرفته‌ایم که جامعه ما اسلامی باشد و قانون اساسی هم مشخص کرده که آنچه مخلّ به مبانی اسلام و مخالف حقوق عمومی نباشد، آزاد است که آن را قانون باید تأیید کند؛ نه اینکه هر کس به سلیقه خودش وارد عمل شود و بگوید این اسلام است؛ این مخالف ولایت فقیه است؛ این مخالف دین، انقلاب و نیروهای حزب الله است. باید قانون و ضابطه باشد و در چهارچوب ضابطه، باید از «آزادی انتخاب» استفاده کرد، همچنان که از حقوق اجتماعی و حق جامعه برای اینکه اخلاقی خراب نشود و مشکلات ایجاد نکند، باید دفاع نمود.

از حقوق انسان و شهروند اسلامی باید به شدت دفاع کرد، آن هم در دنیای امروز که شما در پستوی خانه‌تان هم در معرض اندیشه‌ها، افکار و یا بدآموزی دیگران در آن سوی دنیا قرار دارید و روز به روز هم این ارتباطات، بیشتر می‌شود. ما باید زمینه‌ای آرام و سالم فراهم آوریم تا اندیشه‌ها در آن بتوانند با هم برخورد و تبادل بکنند. هیچکس خودش را مطلق نداند و غیر را به رسمیت نشناسد و براساس تفاهم و در عین حال اختلاف، انشاءالله جامعه‌مان هم روز به روز پیشرفت کند. (سخنرانی در اراک) [...]

حکومت موظف است فضای امنی برای برخورد اندیشه‌ها و افکار در چهارچوب ضوابطی که اسلام و قانون اساسی مشخص می‌کنند، فراهم بیاورد. مردم و خود ما هم باید عادت کنیم که همدیگر را تحمل کنیم البته در اینجا نقش دولت خیلی مهم است و به عنوان پیشتاز و پیشگام و الگو، باید انتقادپذیر باشد؛ یعنی انتقاد را تحمل

کند و طوری باشد که به مردم بگوید تلاش برای احقاق حق، منجر به آن حق می‌شود، نه محرومیت از بازمانده حقوقی که در دست انسانها است. این را باید این فضا فراهم آورد. (سخنرانی در میاندوآب)

* از روزنامه انتخاب - پنجشنبه 1381/11/3:

واکنش [«سید محمد خاتمی» به ایراد اتهام علیه «محمد موسوی خوئینی‌ها»] «بهباد نبوی»

سایت اینترنتی «امروز» از منابع موثق کسب اطلاع کرده که رئیس‌جمهوری در جلسه هیأت دولت نسبت به ایراد اتهامات گسترده به «موسوی خوئینی‌ها» و «بهباد نبوی» در کتاب‌هایی که اخیراً منتشر شده است، عکس‌العمل نشان داد. آگاهان انتقاد «خاتمی» را متوجه دو کتابی می‌دانند که گفته می‌شود اولی اتهاماتی از قبیل جاسوسی متوجه مجاهدین انقلاب و «موسوی خوئینی» کرده و دومی کتاب بی‌نامی علیه «عباس عبدی» است که در سطح نسبتاً وسیعی منتشر شده است.

* از روزنامه مردمسالاری - پنجشنبه 1381/11/10:

[«سید محمد خاتمی»، رئیس‌جمهور در پاسخ به سؤالات کوتاه خبرنگاران درباره مخالفتش با محتوای کتاب «شنود اشباح» گفت: معلوم است که با آن مخالفم... «خاتمی» درباره اظهارات اخیر [«جورج بوش» نیز گفت: بررسی دقیق نکردم، بعد در این مورد صحبت می‌کنم.

] خبر مخالفت رئیس‌جمهور با کتاب همچنین در همین تاریخ در روزنامه‌های صدای عدالت، خراسان، قدس، دنیای اقتصاد، آفتاب یزد، حیات نو اقتصادی و جام جم آمده است. همچنین محقق در مصاحبه با خبرنگار سایت (اینترنتی) خبری بازتاب گلایه‌مندی خود از ریاست محترم جمهوری در این باره ابراز داشت و پس از

مدتی همان عبارات را در قالب جوابیه‌ای کوتاه برای سه روزنامه مردمسالاری، صدای عدالت و آفتاب یزد ارسال نمود: «بدینوسیله مراتب گلایه خود را از رئیس جمهور محترم ابراز می‌دارم. اگر ایشان به خود اجازه نمی‌دهد در مورد اظهارات «بوش» در کنگره [ی آمریکا] بدون بررسی و مطالعه آن نظر بدهد، چگونه بدون مطالعه کتاب 998 صفحه‌ای بنده این کتاب را رد می‌کند؟ آیا ایشان نباید برای یک نوقلم 25 ساله ایرانی به اندازه «بوش»، احترام و حق بیان قایل شود؟ [1381/12/10]

* از روزنامه یاس نو- «رجبعلی مزروعی» - دوشنبه 1381/12/19:

آزادی و شنود اشباح

1- کمتر فرد یا گروهی را می‌توان یافت که با «آزادی» موافق نباشد و یا حداقل به صورت بارز با آن مخالف باشد. اما آنچه وجه تمایز افراد و گروه‌ها نسبت به «آزادی» می‌شود در قرائتی است که از آن می‌کنند. برخی در عین موافقت و تعریف و تمجید فراوان از «آزادی» اما و اگرهایی را در پی آن می‌آورند و آنچنان قید و بندهایی را به آن می‌بندند که دیگر «آزادی» نیست!

2- در کشور ما دو دیدگاه نسبت به «آزادی» وجود دارد. این دو دیدگاه وجه تمایزش را در عرصه فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای به صورت دو راهبرد «مصونیت فرهنگی» و «ممنوعیت فرهنگی» نشان داده است. اصلاح طلبان با به رسمیت شناختن «حق آزادی» آن را عامل اصلی تولید فکر و اندیشه، بروز خلاقیت‌ها و پویایی جامعه، و دستیابی کم هزینه انسان‌ها به اطلاعات و علوم می‌دانند، اما محافظه‌کاران با تشکیک در «حق آزادی» و با تکیه بر «مهندسی اجتماعی» بر این عقیده‌اند که نباید اجازه داد هر فکری در جامعه جریان یابد و هر اطلاعاتی منتشر شود، از این رو «سانسور» را حق حکومت می‌دانند و «ممنوعیت» را چاره‌ساز تهاجم

فرهنگی دشمن.

3- از زمان روی کار آمدن دولت خاتمی تا امروز «آزادی» یکی از میدان‌های چالش بین دو جناح بوده است. اما آنچه جالب می‌نماید اینکه محافظه‌کاران درصدد بوده‌اند با عمل خود اصلاح‌طلبان را به جایی برسانند که نظر آنان را در مورد «آزادی» بپذیرند. انتشار کتابی چون «شنود اشباح» یا چاپ هر روزه مطالبی در مطبوعات محافظه‌کاران که جز دروغ و تهمت و سیاه‌نمایی و... نیست جز با این هدف انجام نمی‌گیرد که اثبات کنند «سانسور» لازم است و برای حکومت کردن از آن گریزی نیست.

4- حتماً محافظه‌کاران وطنی، که طرفداران الگوی اصلاحات چینی‌اند، این جمله «تنگ، شیائوپینگ» رهبر اصلاحات چین را شنیده‌اند: «وقتی پنجره را برای ورود هوای تازه باز می‌کنیم پشه و مگس هم می‌آید» در این دنیا هیچ کاری بدون هزینه نیست، یقیناً وقتی پنجره «آزادی» را باز می‌کنیم پشه و مگس هم می‌آیند، و اصلاح‌طلبان می‌دانند و پذیرفته‌اند که «آزادی» هزینه فراوان دارد، هزینه‌هایی از نوع «شنود اشباح» و... هیچ اصلاح‌طلبی نباید از چاپ این کتاب و... [بهتر این می‌بود که جناب «رجبعلی» به جای نشر این مقاله در یاس‌نو، نامه‌ای به جناب خاتمی یا مشاور امنیتی ایشان «علی‌عباد» می‌نگاشت!] برآشوبد و به گونه‌ای سخن بگوید یا عمل کند که گویا طرفدار «سانسور» است، چرا که اگر اینگونه شود محافظه‌کاران به مقصد رسیده‌اند.

5- در شرایط خاص می‌توان بر پنجره «آزادی» «تور» قانون زد، اما اولاً "این تور نباید به گونه‌ای باشد که جلوی ورود هوای تازه را بگیرد تا جامعه از نبود هوا خفه شود. ثانیاً تور «قانون» به یکسان باید برای همه باشد و نه یک گروه و جناح خاص. ثالثاً به هر حال جریان هوا از تور با گرد و غبار و پشه و... همراه خواهد بود. آنهایی که فکر می‌کنند می‌توان «آزادی» را بدون هرگونه هزینه‌ای داشت، جز این نیست که فکر

می‌کنند می‌توان در این دنیا بهشت ساخت و می‌دانیم آنهایی که خواستند در این دنیا بهشت بسازند چه بر سر آدمیان آوردند!

6- فرق آنانی که «حق آزادی» را برای انسان‌ها به رسمیت می‌شناسند با آنانی که در اصالت این حق تشکیک می‌کنند، در نگاه انسان‌شناسانه آنهاست.

طرفداران «آزادی» به انسان فعال معتقدند و نه انسان منفعل، و از این رو باور دارند که ارسال سیل اطلاعات به جامعه و از هر طریق، انسان‌ها، آن هم با ویژگی‌های امروزی را فریب نمی‌دهد، و یا با قاطعیت می‌توان گفت که اکثریتی از آنان را انسان‌ها در تقاطع اطلاعات تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. [!؟]

به هیچ وجه [!؟] نباید از انتشار کتابی چون «شهود اشباح» نگران بود بلکه باید از آن رایحه «آزادی» را استشمام کرد اگر انتشار چنین کتابی مفید به حال محافظه‌کاران بود باید پیش از آن برنامه «هویت» یا «نیمه پنهان» یا... مؤثر می‌افتاد که نیفتاد.

7- در کشورهایی که «آزادی» جریان دارد و محافظه‌کاران وطنی هر روز «لیبرال دمکراسی» آنها را به نقد می‌کشند و زیر سؤال می‌برند «حقوق و حرمت اشخاص» به شدت رعایت می‌شود و تور «قانون» آنهاست، اما آنچه در کشور ما ظاهراً از «آزادی» توسط محافظه‌کاران برداشت شده است اینکه به هرگونه می‌توان به «حقوق و حرمت اشخاص» تعرض کرد. کافی است نگاهی به رسانه‌ها و کتب منتشره آنان بکنیم تا دریابیم آنها انتشار هر دروغ و تهمت و... را نسبت به دیگران، خصوصاً مخالفان فکری و سیاسی‌شان، مجاز بلکه واجب می‌دانند، و لابد این به دلیل پایبندی بیش از حدشان به مسائل اخلاقی و ارزش‌های دینی است!

8- خداوند انسان‌ها را در قفس دنیا آفریده و به آنها «آزادی» پرواز در این قفس برای رشد و کمال را داده است. نباید قفس‌های دیگری را بر انسان‌ها تحمیل کرد که هر چه قفس تنگ‌تر شود از قدرت پرواز آدمیان کاسته و چون پرندگان خانگی می‌شوند. آموزه‌های دینی ما در نهایت انسان را به «آزادی از نفس اماره بسوء» دعوت

می‌نماید، اما تا به این درجه از «آزادی» رسیدن، پرواز بسیار باید کرد. نظام اسلامی باید قدرت پرواز را به آدمیان بیاموزد نه اینکه میدان پرواز به روی آنان محدود سازد، و باید بدانیم که سرمایه و جوهر آدمی جز در سرزمین «آزادی» به بار نمی‌نشیند. [!؟]

* از روزنامه جوان - 1381/12/21:

خلاصه خبر - «رضا گلپور»، نویسنده‌ای که کتاب «شنود اشباح» او مورد شکایت قرار گرفته، روز گذشته با حضور در مجتمع قضایی جرایم کارکنان دولت، از چهار روزنامه «آفتاب یزد، یاس نو، مردمسالاری و صدای عدالت» به دلیل چاپ نکردن جوابیه ارسالی وی و «رجبعلی مزروعی»، رییس انجمن صنفی روزنامه‌نگاران به اتهام اهانت شکایت کرد.

* از روزنامه آفتاب یزد - چهارشنبه 1381/12/21:

دومین شکایت از مدیر مسئول آفتاب یزد

«رضا گلپور»، نویسنده‌ای که کتاب «شنود اشباح» او مورد شکایت قرار گرفته، روز سه شنبه با حضور در مجتمع قضایی جرایم کارکنان دولت، از آفتاب یزد، سه روزنامه دیگر و رئیس انجمن صنفی روزنامه‌نگاران شکایت کرد.

«گلپور» پس از ارایه شکواییه مورد ادعای خود به مجتمع قضایی جرایم کارکنان دولت به خبرنگار حقوقی ایسنا، گفت: دو شکایت برای تعقیب قضایی و سه شکایت برای صدور قرار الزام به چاپ جوابیه در دادگاه طرح کردم که یکی از آنها از «رجبعلی مزروعی» و هم چنین روزنامه «یاس نو» و بقیه مربوط به روزنامه «آفتاب یزد»، «مردمسالاری» و «صدای عدالت» (به خاطر عدم چاپ جوابیه‌ام) است.

وی افزود: روز گذشته رونامه «یاس نو» طی مقاله‌ای توسط «مزروعی»، در مطلبی که راجع به «شنود اشباح» منتشر کرد، مطالبی را به من منتسب کرد که به خاطر نوشتن

و انتشار آن از این شخص و روزنامه شکایت کردم.

* از روزنامه جوان - دوشنبه 1381/12/26:

نویسنده «شنود اشباح» به خاطر چاپ جوابیه‌اش در روزنامه صدای عدالت و اعتماد از پیگیری شکایتش علیه این نشریات اعلام انصراف کرد. «رضا گلپور» که روز گذشته در شعبه 1410 حاضر شده بود، با اعلام این مطلب درباره علت انصراف از شکایتش گفت: چون در روزهای اخیر جوابیه‌ام در صدای عدالت و اعتماد منتشر شد، پس از حضور در دادگاه نسبت به صدور قرار الزام این نشریه توسط دادگاه اعلام رضایت کردم.

* از روزنامه اعتماد - دوشنبه 1382/1/25:

شکایت از روزنامه همشهری و توسعه «رضا گلپور» با حضور در شعبه 1410 از مدیران مسئول روزنامه‌های توسعه و همشهری شکایت کرد. به گزارش ایسنا، وی با ارایه شکایت نامه خود به دفتر دادگاه درخواست کرد که برای روزنامه همشهری قرار الزام به چاپ جوابیه صادر شود. نویسنده کتاب شنود اشباح همچنین از «محمد عطریانفر»، مدیر مسئول همشهری با این ادعا که پاسخ او را به شکل گزینشی و سانسور شده منتشر کرده، طرح شکایت کرد. علت شکایت نویسنده شنود اشباح از روزنامه توسعه نیز چاپ نکردن جوابیه اخیر اوست.

[در همین روز این خبر توسط روزنامه آفرینش نیز منتشر گردیده است.]

* از روزنامه صدای عدالت - سه‌شنبه 1382/2/30:

«گلپور» نویسنده شنود اشباح:

کیهان حداقل باید طبق ماده 23 قانون مطبوعات 10 روز تعطیل می‌شد
نویسنده کتاب مورد تعقیب «شنود اشباح» با ردّ گفته‌های اخیر مدیر مسئول
روزنامه کیهان، خواستار تسریع در رسیدگی به پرونده‌اش شد.
نویسنده کتاب شنود اشباح با یادآوری سخنان اخیر «حسین شریعتمداری»، مدیر
مسئول کیهان مبنی بر این که «شکایات طرح شده علیه این روزنامه چندان جنبه
حقوقی و قابل اثبات ندارد» مدّعی شد: شکایتیم از این روزنامه به خاطر چاپ نکردن
جوابیه‌ام و همچنین درج مطالب نادرست بوده که دقیقاً مستند به ماده 23 قانون
مطبوعات است و در صورت رجوع به قانون، حداقل روزنامه کیهان باید 10 روز
تعطیل می‌شد.

* از روزنامه اعتماد - سه‌شنبه 1382/2/30:

نویسنده «شنود اشباح» خواستار تعجیل دادگاهش شد.

نویسنده کتاب مورد تعقیب «شنود اشباح» با ردّ گفته‌های اخیر مدیر مسئول
روزنامه کیهان خواستار تسریع در رسیدگی به پرونده‌اش شد.
«رضا گلپور» طیّ تماسی تلفنی با ایسنا به شکایت علی ربیعی و تفهیم اتهام خود
اشاره کرد و گفت: پس از آن که در 10 بند دلایل و مستنداتم را ارائه کردم .
«ربیعی» نیز آنطور که در مطبوعات منعکس شد، توضیحاتی به دادگاه ارائه کرده
است. اما با وجود مراجعه مکرر به شعبه 1410 نتوانستم از پاسخ او و حتّی زمان
رسیدگی دادگاه مطلع شوم.

* از هفته‌نامه صبح دو کوهه - پنج شنبه 1382/3/1:

بسمه تعالی شأنه

سردبیر محترم هفته نامه صبح دوکوهه

با سلام و آرزوی موفقیت روزافزون همه مدافعان نظام مقدس جمهوری اسلامی، رهروان طریق ولایت فقیه (حفظه...)، رزم آوران جهان اسلام در عرصه‌های گونه‌گون جهادین اکبر و اصغر و قبل از آن با دعای تعجیل در ظهور حضرت بقیه‌الله الاعظم (ارواح‌فداه) اما بعد: چون قرار بود در فرصتی مناسب و به شکل مفصل به سؤالات خبرنگار بزرگوار نشریه شما پیرامون کتاب شنود اشباح که نشر آن به قول «محمد قوچانی» اعتراض چپ و راست را برانگیخت، پاسخ بدهم، به چند دلیل ذیل، به ذهنم آمد قبل از آن مصاحبه مطلب ضمیمه این یادداشت را خدمتان ارسال کنم تا نشر آن مقدمه‌ای بر آن گفتگو در شماره آتی هفته‌نامه باشد ان‌شاءالله.

اولاً "موجب آگاهی بیشتر مسئولان اجرایی و قضایی کشور یا حداقل مشاوران معتمدشان در رسیدگی به مسائل مطروحه کتاب و نیز پرونده‌های ایجاد شده به تبع آن گردد و بلا تکلیفی ایجاد شده در مسیر نشر نوبت‌های بعدی کتاب که به مرحمت ریاست محترم جمهور و وزیرین اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی صورت پذیرفت، برطرف گردد.

ثانیاً به دلیل اعمال سانسور برخی روزنامه، پاسخهای روشن و مشخصی که به برخی سؤالات و حتی شایعات و اکاذیب مطروحه در فضای نشریات داده بودم در مصاحبه‌مان تکرار نشود.

ثالثاً برای ثبت در حافظه تاریخی افکار عمومی ولو حداقل در یک هفته‌نامه مکتوب، منتشر شده بماند.

رابعاً جلسه روز پنج‌شنبه 82/2/25 که طبق هماهنگی قبلی، قرار بود در خدمت

خبرنگار بزرگوار هفته‌نامه دوکوهه باشم، متأسفانه هر چه منتظر ماندم، ایشان

تشریف نیاوردند و عملاً "مصاحبه ما، دیگر برای این شماره آماده نمی‌گردد. الخیر فی‌ماوقع. البتّه آن روز از فرصت پیش آمده استفاده کرده به مطالعه نقد مفصل «سیدابوالحسن بنی‌صدر» رئیس جمهور پرمدعا، مخلوع و فراری از کشور بر کتاب شنود اشباح که دویست سیصد صفحه هم روده درازی کرده بود مشغول شدم که به لطف خدا در فرصت مناسب به نقد آن نیز خواهیم پرداخت. پیشاپیش از حسن توجه شما و همکارانتان متشکرم.

[مقاله روزنامه همشهری و جوابیه آن، ضمیمه مقدمه فوق بوده که می‌توانید در قسمت «شیخ‌الشریعه» آنها را مطالعه فرمایید.]
* از هفته نامه صبح دوکوهه - 17 خرداد 1382:

درخصوص پاسخهای آقای «رضا گلپور» به برخی انتقادات مطرح شده در برخی نشریات و انعکاس آن در صبح دوکوهه یادآوری چند نکته ضروریست:
اوّل آن که در خصوص مطالب رد و بدل شده میان آقایان «گلپور» و «شریعتمداری» مدیر مسئول کیهان به لحاظ آن که هر دو طرف را از نیروهای وابسته به انقلاب و جناح اصولگرا می‌دانیم، و به لحاظ اینکه در خصوص محتوای مسایل اطلاعاتی مورد مناقشه این دو، خود را مطلع و صاحب نظر نمی‌دانیم، ترجیح بر آن است که قضاوت درباره اختلافات موجود را به قوه قضاییه و محکمه صالح واگذار کرده و ما پای از این میانه بیرون کشیم.

دوّم در پاسخ به آقای «عطریانفر» و... تا حدّ امکان که موجب تعرّض به حریم خصوصی افراد و طرح مسایل غیر مربوط به جوابیه و... [!؟] نباشد، در انتقال مطالب حذف و اختصاراتی اعمال شده است.

سوّم در خصوص پاسخ آقای «گلپور» در واکنش به شکایت آقای «علی ربیعی» از ایشان، باید یادآور شویم که تا حدّی قابل توجه مسایل منجر به تعطیلی «جبهه» را از

ناحیه شکایت آقای «ربیعی» می‌دانیم و به همین سبب و به علت ملاحظه موقعیت مستحکم ایشان در شورای عالی امنیت ملی کشور، از وارد شدن به محتوا و خیر و شرّ این درگیری معذوریم.

و بالأخره چهارم بر پیشنهاد مصاحبه دوکوهه با آقای «گلپور» باقی هستیم و بیشتر علاقه داریم که در حوزه مورد نظر خود، ابهامات موجود در نحوه تدوین کتاب «شنود اشباح» را بررسی و مرتفع کنیم که در صورت آمادگی آقای «گلپور» این کار ان شاء... انجام خواهد شد.

* از روزنامه رسالت - پنج‌شنبه 1382/7/1:

نویسنده کتاب شنود اشباح تفهیم اتهام شد

نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: با شکایتی که «علی ربیعی» از من کرده بود، پس از حضور در دادگاه مجدداً تفهیم اتهام شد.

«رضا گلپور» پس از خروج از شعبه 1083 دادرسی عمومی و انقلاب تهران در گفتگو با خبرگزاری فارس در خصوص علت حضور خود در دادرسی جرایم کارکنان دولت گفت: قاضی اسلامی «رییس شعبه 1083 به خاطر شکایت «علی ربیعی» مرا به عنوان متهم به دادگاه احضار کرد که مراجعه کردم.

بعد از جلسه تفهیم اتهام بنده که قبلاً "توسط" سعید مرتضوی «رییس شعبه 1410 انجام شده بود، آقای «ربیعی» پیگیری شکایت خود را به «حمید چرمچیان» وکیل خود سپرده بود.

در جلسه دادگاه ظاهراً «ربیعی» به خاطر کسالت حاضر نشد. این بار نیز وکیل «ربیعی» برخی از موارد مطروحه در شکایت نامه اولیه را مطرح کرد و نسبت به طرح برخی مسایل در پاسخ بنده به قاضی «مرتضوی» نیز شدیداً اعتراض داشت. وی در خصوص شکایت خود از «علی مزروعی» رییس وقت انجمن صنفی

روزنامه‌نگاران و روزنامه یاس‌نو گفت: «مزروعی» در نوزدهم اسفند سال گذشته سرمقاله‌ای تحت عنوان «آزادی و شنود اشباح» در روزنامه یاس‌نو به چاپ رساند. در این مقاله با به کارگیری صریح چندین لفظ اهانت‌آمیز، نسبت به بنده توهین شد... که بلافاصله شکایت کردم. در مورد این شکایت هم پیگیر شدم که دفتر شعبه 1083 اعلام داشت به دلیل جابجایی نوبت رسیدگی آن به نیمه دی ماه امسال موکول شد.

«گلپور» در خصوص شکایت خود از «محمد عطریانفر» مدیر مسئول وقت روزنامه همشهری گفت: در بیست و نهم اسفند سال گذشته مقاله‌ای تحت عنوان وقتی «اشباح شنود می‌کنند» به قلم «محمد قوچانی» در صفحه ضمیمه سیاسی آن روزنامه چاپ شد. این روزنامه با اعمال سانسور، تحریف و قلب مسایل وقایع مطروحه در جوابیه، آن را چاپ کرد. به همین دلیل از این روزنامه شکایتی کردم که در روند رسیدگی قرار دارد.

نویسنده کتاب شنود اشباح افزود: کلیه قسمت‌های کلیدی مورد اشاره در جوابیه بنده مربوط به ارتباطات خود آقای «عطریانفر» با اعضای سازمان منافقین خلق، بویژه خواهر و شوهرخواهر خطرناک و تروریست او «زهره عطریانفر» و «جواد قدیری» معروف به «مدرسی» و ارتباطات مشکوک آن دو با «محمد حسین جعفری» مشهور به «شریعتی» ملقب به «شیخ‌الشریعه» یا «شیخ‌الرئیس» اصفهان بود که این قسمت‌ها در چاپ سانسور شد.

وی در خصوص شکایت خود از «مجید صیادی» مسئول امور کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت: پس از احضار این جانب توسط آقای «حسینیان» بازپرس محترم شعبه ششم و ادای توضیحات دقیق در مورد مسایل مطروحه، منابع و مآخذ کتاب، در مورد مستندات مطروحه در سوابق جناب آقای «موسوی خوئینی»، «علی هاشمی» و «بهزاد نبوی» از طرف «حسینیان» اقدام به انجام استعلامات مربوط از وزرای اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی گردید.

«گلپور» در مورد تقاضای تجدیدنظرش در شکایت از فاطمه فرهمندپور مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون گفت: این پرونده پس از ارسال از سوی [آقای] «قدمی» بازپرس شعبه سوم به دادگاه عمومی جزایی تهران جهت رسیدگی به قاضی «فراهانی» در شعبه 1005 مجتمع امام خمینی [ره] ارجاع گردید.

از روزنامه سیاست روز - پنجشنبه 1382/7/10:

محرمانه نیست - نویسنده کتاب شنود اشباح تفهیم اتهام شد

گروه سیاسی - نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: با شکایتی که «علی ربیعی» از من کرده بود، دیروز پس از حضور در دادگاه مجدداً تفهیم اتهام شدم. «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح افزود: قاضی «اسلامی» اعلام کرد که به دلیل کلی بودن موارد مطروحه در اوراق پرونده برای تکمیل پرونده و طرح دقیق موارد شکایت و پاسخها «ربیعی» وبنده در روز پنجشنبه هفدهم مردادماه امسال راس ساعت 9 صبح در محل شعبه 1083 حاضر شویم.

وی در خصوص شکایت خود از «علی مزروعی» رئیس وقت انجمن صنفی روزنامه‌نگاران و روزنامه یاس نو گفت: «مزروعی» در نوزدهم اسفند سال گذشته سرمقاله‌ای تحت عنوان «آزادی و شنود اشباح» در روزنامه یاس نو به چاپ رساند. در این مقاله با بکارگیری صریح چندین لفظ اهانت‌آمیز، نسبت به بنده توهین شد... بلافاصله شکایت کردم. در مورد این شکایت هم امروز پیگیر شدم که دفتر شعبه 1083 اعلام داشت: به دلیل جابجایی، نوبت رسیدگی آن به نیمه دیماه امسال موکول شد.

«گلپور» در خصوص شکایت خود از «محمد عطریانفر» مدیر مسئول وقت روزنامه همشهری گفت: در بیست و نهم اسفندماه گذشته مقاله‌ای تحت عنوان وقتی «اشباح شنود می‌کنند» به قلم «محمد قوچانی» در صفحه ضمیمه سیاسی آن روزنامه چاپ شد. این روزنامه با اعمال سانسور، تحریف و قلب مسائل وقایع

مطروحه در جوابیه، آن را چاپ کرد به همین دلیل از این روزنامه شکایتی کردم که در روند رسیدگی قرار دارد.

* از روزنامه خراسان - چهارشنبه 1382/7/16:

با استعلام از وزارت ارشاد و اطلاعات تکلیف شنود اشباح روشن می‌شود تعیین تکلیف پرونده شنود اشباح در انتظار پاسخ استعلام دادسرای عمومی و انقلاب تهران از وزارتخانه‌های اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار گرفت. به گزارش خبرنگار حقوقی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) در ادامه رسیدگی به شکایت «رضا گلپور»، نویسنده کتاب شنود اشباح از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بازپرس دادسرای عمومی تهران با دستور احضار یکی از مسؤولان وزارت ارشاد برای توضیح راجع به علت توقیف این کتاب، نظر کارشناسی وزارتخانه‌های اطلاعات و فرهنگ را هم استعلام کرد.

[مضمون خبر فوق در روزنامه‌های آفرینش، همبستگی و حیات نو اقتصادی همین روز منتشر گردید.]

از روزنامه رسالت - شنبه 1382/7/19:

جلسه دادگاه شکایت از نویسنده کتاب شنود اشباح برگزار نشد به دلیل عدم حضور علی ربیعی شاکی پرونده کتاب شنود اشباح در دادگاه، این دادگاه برگزار نشد و به تاریخ دیگری موکول شد. به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس قرار بود در جلسه «گلپور» و «علی ربیعی» با حضور در دادگاه و مواجهه حضوری در حضور قاضی مسایل و مشکلات یکدیگر را مطرح کنند. ولی به دنبال حضور «گلپور»، «علی ربیعی» به عنوان شاکی پرونده، علی‌رغم توافق قبلی در دادگاه حاضر نشد. گفتنی است قاضی ضمن اعلام پایان جلسه، تاریخ بعدی دادگاه را به زمان دیگری موکول کرد.

* از روزنامه حیات نو اقتصادی - شنبه 1382/7/19:

دادگاه شنود اشباح تشکیل نشد

جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از نویسنده کتاب «شنود اشباح» در شعبه 1083 دادگاه کیفری برگزار نشد. به گزارش ایسنا این دادگاه که طبق اطلاع قبلی قرار بود صبح روز پنجشنبه برگزار شود به علت حضور نیافتن شاکی و وکیل مدافعش به تعویق افتاد.

* از روزنامه صدای عدالت - پنج شنبه 1382/8/29:

تفهیم اتهام مدیرکل کتاب وزارت ارشاد در دادسرا

«مجید صیادی» مدیر کل امور کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در بازپرسی دادسرای عمومی و انقلاب تهران تحقیق و تفهیم اتهام شد.

در ادامه رسیدگی به شکایت «رضا گلپور»، نویسنده کتاب شنود اشباح از مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان جلوگیری از تجدید چاپ این کتاب و ممانعت از حق، «حسینیان» بازپرس شعبه ششم دادسرای تهران «صیادی» را مورد تحقیق قرارداد. کتاب شنود اشباح پرونده دیگری نیز در شعبه 1410 سابق با شکایت «علی ربیعی» از نویسنده داشت که هنوز مفتوح است

[روزنامه‌های همبستگی، اعتماد، سیاست روز، فرهنگ آشتی و نسیم صبا نیز در همین تاریخ خبر فوق را منتشر نمودند.]

فصل نخست
روز شمار بازتابها

* از هفته‌نامه پرتو سخن - چهارشنبه 1381/8/19:

کتاب مسأله‌دار درباره مسأله‌دارها!

« رضا گلپور » از نویسندگان سابق نشریه « صبح » - به مدیر مسئولی « مهدی نصیری » - اخیراً کتابی در دست چاپ دارد که طی آن بر مشکوک بودن برخی از چهره‌های سیاسی کشور تأکید کرده است.

در این کتاب 500 [!؟] صفحه‌ای با اشاره به برخی از اسناد، درباره عده‌ای از افراد مطالبی نوشته شده است. ظاهراً وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از صدور مجوز برای انتشار این کتاب خودداری کرده است. [!؟]

البته اسناد مربوط به تحرکات و روابط مشکوک افراد باید در اختیار مراکز قضایی یا امنیتی قرار داده شود تا درباره صحت و سقم مدارک و اسناد مذکور و وضعیت عناصر مسأله‌دار تصمیم بگیرند.

* از روزنامه حیات‌نو - سه شنبه 1381/10/10:

سرانجام در 11 فصل (998 صفحه) با قطع وزیری، جلدگالینگور و کاور 4 رنگ منتشر شد:

شنود اشباح

مروری مستند بر کارنامه مجاهدین انقلاب اسلامی

پژوهش و نگارش: « رضا گلپور » (www.golpour.org)

عناوین فصول: هاشمی هشتم، شنود اشباح، قوادان زیتون، پاتریس لومومبا، تلاشی تلاشها، دانه‌های شن، کودتا در ضد کودتا، کید و کلاهی، کشمیری شهید؟. !نفوذ نفاق و ایران کتترا.

پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات 9، 8794218 □

[همین آگهی، در روزنامه‌های ابرار (81/10/10)؛ آفرینش ومدبّر (چهارشنبه 81/10/11)؛ آفرینش، ابرار، مردمسالاری و ایران (پنج‌شنبه 81/10/12) آفرینش، مردمسالاری و بهار (شنبه 81/10/14)؛ مدبّر (دوشنبه 81/10/16) ، بهار و مدبّر

(سه‌شنبه 81/10/17)؛ بهار (چهارشنبه 81/10/18)؛ ایران (پنج‌شنبه 81/10/19) و مدبّر (شنبه 81/10/21) نیز منتشر گردید.]
 * از روزنامه توسعه - شنبه 1381/10/21:
 تدوین « شنود اشباح » زیر نظر « حسینیان »
 کتاب جدیدی علیه « مجاهدین انقلاب اسلامی » و بسیاری از چهره‌های شناخته شده اصلاح طلب به نام « شنود اشباح » زیر نظر « حسینیان » [!؟] منتشر شده است .
 ناشر، کتاب را در روزنامه‌های دوّم خردادى مانند « بهار » و « حیات‌نو » تبلیغ و آگهی کرده است . شنیده شد جلد دوّم و سوّم این کتاب در حال تدوین است. « حسینیان » در حال حاضر رئیس مرکز اسناد است .
 از روزنامه توسعه - سه‌شنبه 1381/10/24:
 تکذیب مؤلف « شنود اشباح »
 گروه سیاسی: « رضا گلپور » مؤلف کتاب « شنود اشباح » در خصوص خبر سایت «امروز» مبنی بر تدوین کتاب فوق‌الذکر زیر نظر « حسینیان»، رئیس مرکز اسناد انقلاب که در روزنامه توسعه انعکاس یافته بود با تکذیب این خبر تأکید کرد:
 اولاً: "کتاب حاصل قریب به چهار سال تحقیقات مستمر و مستند اینجانب بوده و در تحقیقات، ترجمه‌ها، فیش‌نویسی‌ها، مصاحبه‌ها و دیگر مراحل تهیه و تدوین آن به شکل مستقل و با دیدگاه جوان جویای حقیقت وقایع تاریخ انقلاب اسلامی عمل کرده‌ام .
 ثانیاً؛ هر چند که در قسمتی از کتاب به برخی اسناد تاریخی و غیرقابل انکار درباره عناصر مرتبط و وابسته به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نظیر « مسعود کشمیری»، « جواد قدیری»، « تقی محمّدی»، « منوچهر قربانیفر » و امثال ذلک استناد شده است، اما اینکه به چه دلیل کتابی که با سرمایه‌گذاری شخصی، از طریق نشر

کلیدر منتشر شده به آقای «حسینیان» منسوب و در خبر کاملاً "کذب به اشاعه آن - در قالب خبر قطعی صفحه آخر روزنامه - می‌پردازید؛ برایم جای سؤال فراوان دارد؟

* از روزنامه رسالت - سه‌شنبه 1381/11/1:

گفتگو با «رضا گلپور» مؤلف کتاب شنود اشباح

آنچه در زیر می‌خوانید گفتگوی خبرنگار ما با «رضا گلپور» نویسنده کتاب جدید انتشار «شنود اشباح» است که در خصوص ویژگی‌ها، اهداف و نتایج حاصل از تألیف این کتاب انجام گرفته است.

«شنود اشباح» پژوهشی است که به بررسی کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌پردازد.

در آغاز این گفتگو از «رضا گلپور» پیرامون محتوا و ویژگی‌های «شنود اشباح»

پرسیدیم. گفت:

«ما در تاریخ انقلاب با تیمی برخورد می‌کنیم که به دلیل فقدان تجربه امنیتی و مطالعات راهبردی منظم، از عملکرد این مجموعه بارها متضرر شده و انقلاب از آنها ضربه خورده است. من در این کتاب سعی کرده‌ام با مراجعه به اسناد، بخشی از حالت شیخ گونه‌ای که بر این تیم حاکم است را بگشایم.»

وی گفت: «از روز اولی که تألیف این کتاب را شروع کردم هدفم جمع‌بندی و تمرکز بر عناصر سازمان مجاهدین نبود؛ بلکه هدفم جمع‌بندی و تحلیل فتنه‌هایی بود که دشمنان علیه ما ایجاد کردند. اما در مسیر رسیدگی به اسناد تاریخی غیرقابل انکار بویژه اسناد منتشر شده بعد از دهه 90 [میلادی] و بخصوص اسناد مربوط به پروژه «ایران کنتر» به نتایجی رسیدم که پای سازمان را به میانه کار می‌کشید.»

وی در خصوص اسناد مورد استفاده خود در تألیف این کتاب گفت: «در تألیف

این کتاب از اسناد طبقه‌بندی سازمانی استفاده نشده است. چون اسناد و ناگفته‌ها در

این خصوص به اندازه‌ای است که می‌شود تا رسیدن به بخش بررسی اسناد طبقه‌بندی شده به آن پرداخت.» .

وی خاطرنشان کرد: «این کتاب حاصل مجموعه مصاحبه‌های حضوری است که با تعداد زیادی از افراد مختلف صورت داده‌ام. مصاحبه با این افراد از آبدارچی جلسه‌ای که در آن شهیدان «رجایی» و «باهنر» به شهادت رسیدند شروع شده تا سطوح عالی و افرادی که در مقاطعی دارای سمتهایی در این نظام بوده‌اند ادامه پیدا می‌کند.» .

ضمن اینکه در کنار این مصاحبه‌ها از حدود 72 کتاب داخلی و خارجی و نشریات و مجلات مختلف استفاده نموده‌ام «وی گفت:» در انجام این تألیف 8 نشریه آمریکایی و 9 نشریه انگلیسی زبان، 8 نشریه فرانسوی، 8 نشریه آلمانی، 15 نشریه عربی، 4 نشریه ایتالیایی و 2 نشریه اسپانیایی مورد رجوع من بود.»

«گلپور» در خصوص مدت زمان تألیف این کتاب گفت: «کار فیش‌برداری را از 4 سال پیش آغاز کردم اما از یکسال پیش بود که به این جمع‌بندی رسیدم که باید این کتاب را به شکلی که عرضه شده است، تدوین نمایم.»

مؤلف کتاب «شنود اشباح» در خصوص مراجعه و مصاحبه با اعضای سازمان مجاهدین برای تألیف این کتاب گفت: «سازمان مجاهدین یک اسم عام است. یعنی بسیاری از افراد را داشتیم که از مقطع ائتلاف 7 گروه در این سازمان حضور داشتند اما بعدها در مراحل مختلف از آن جدا شدند. لذا اگر سازمان را به این معنای عام در نظر بگیرید باید بگویم با عناصر زیادی از اعضای این سازمان صحبت کردم. ضمن آنکه تلاش کردم با عناصر طیفی که در این کتاب مورد بررسی و نقد واقع شده‌اند نیز به گفتگو بنشینم، اما نپذیرفتند.»

وی گفت: «هنوز کارنامه و شیوه‌های نفوذ افرادی مثل [«مسعود» کشمیری]»، «جواد قدیری [کفرانی]» و «تقی محمدی» [معروف به «اکبری»] در اطلاعاتی‌ترین

ارکان نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار نگرفته است تا روشن شود رشد این افراد مدیون حمایتها و معرفی‌های کدام سازمان بوده است.»

وی با ردّ دخالت حجت‌الاسلام و المسلمین «حسینیان» در تالیف و تدوین این کتاب گفت: «آقای «حسینیان» از زحمت‌کشان تاریخ معاصر انقلاب اسلامی است و من صرفاً از راهنماییها و کمکهای وی جهت استفاده از منابع مرکز اسناد انقلاب بهره گرفتم و آقای «حسینیان» غیر از همین کمکها، هیچ گونه دخالتی در تألیف کتاب «شنود اشباح» نداشته است. ضمن آنکه من از تمام منتقدین و طراحان چنین شایعاتی می‌خواهم تا در عمق مطالب مطرح در این کتاب دقیق شوند و به جای شایعه‌سازی و تخریب، محتوای آن را مورد بررسی قرار داده و کلام را و نه نویسنده آن را نقد نمایند.»

* از روزنامه صدای عدالت - پنج‌شنبه 1381/11/3:

شکایت سردار از نویسنده کتاب شنود اشباح

شنیده شده است، در پی درج مصاحبه‌ای از سردار «منتظری» در کتاب «شنود اشباح» وی به دنبال شکایت از «محمد [؟]» «رضا گلپور» نویسنده این کتاب می‌باشد. به گزارش بازتاب [سایت اینترنتی خبری] ظاهراً «گلپور» در ملاقات خود با سردار «منتظری»، مصاحبه مذکور را صرفاً جهت آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی [؟]! عنوان کرده و تعهد کرده است که این مصاحبه به هیچ وجه منتشر نخواهد شد. [؟]! تلاش‌هایی از سوی حامیان «گلپور» [؟]! برای انصراف سردار «منتظری» از شکایت در جریان است.

همچنین گفته می‌شود، مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز از انتساب کتاب «شنود اشباح» به این مرکز ناراضی است.

* از روزنامه آفرینش - پنج‌شنبه 1381/11/3:

انتقاد خاتمی از اتهام به «موسوی خوئینی» و «نبوی»

سایت امروز نوشت: «سید محمد خاتمی» در جلسه هیأت دولت، نسبت به ایراد اتهامات گسترده به «موسوی خوئینی» و «بهزاد نبوی» در کتبی که به تازگی منتشر شده است، عکس‌العمل نشان داد.

آگاهان، انتقاد «خاتمی» را متوجه دو کتابی می‌دانند که گفته می‌شود در آن اتهاماتی از قبیل جاسوسی را متوجه مجاهدین انقلاب و «موسوی خوئینی» کرده و دیگری کتاب بی‌نامی علیه «عباس عبدی» است که در سطح نسبتاً وسیعی منتشر شده است.

از روزنامه مردمسالاری - دوشنبه 1381/11/7:

در کمتر از یک ماه و با وجود شمارگان 6000 نسخه

آخرین توزیع چاپ اول:

شنود اشباح

بازخوانی پرونده عملیات‌های اطلاعاتی

در 11 فصل: هاشمی هشتم، شنود اشباح، قوادان زیتون، پاتریس لومومبا، تلاشی تلاشها، دانه‌های شن، کودتا در ضدکودتا، کید و کلاهی، کشمیری شهید؟! نفوذ نفاق و ایران کنتررا.

پژوهش و نگارش:

«رضا گلپور» (www.golpour.org)

بیان ناگفته‌های رقابت عوامل سرویسهای جاسوسی آمریکا، روسیه، انگلیس و اسرائیل در توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران

998 صفحه با قطع وزیری جلدگالینگور و کاور چهار رنگ.

پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات 9 و 8794218

[همین آگهی در روزنامه همبستگی (سه‌شنبه 81/11/8) و توسعه (شنبه

(81/11/12) نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه همبستگی - مقاله « فیاض زاهد » - چهارشنبه 1381/11/9:

اشباح چگونه شنود شده‌اند

شنود اشباح « رضا گلپور چمرکوهی »

« مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، انتشارات کلیدر تهران، چاپ
اول 1381

« کارل ریموند پوپر » یکی از ویژگی‌های عمده تفکر ایدئولوژیک را قداست آفرینی و دشمن‌سازی می‌داندست. وی اندیشه ایدئولوژیک را بدون دشمن فرضی، محال می‌داندست. زیرا چنین اندیشه‌هایی لزوم و ضرورت استقرار و ماندگاری خویش را دشمنان مخوفی می‌دانند که هر رفتار و تعاملی را توجیه‌گر می‌شوند.

حال با این مقدمه می‌توان به مطالعه کتاب « شنود اشباح » نشست. کتابی که در 978 صفحه و 11 فصل تدوین شده است.

نویسنده کتاب خود را نه یک محقق که انجام تکلیفی الهی را فرضی دیده و

برای انجام این مهم خدای را شاکر است می‌داند! [!؟]

فصول 11 گانه موضوعاتی از جمله 1- « هاشمی » هشتم 2- شنود اشباح 3-
قوادان زیتون 4- « پاتریس لومومبا » 5- تلاشی تلاش‌ها 6- دانه‌های شن 7- کودتا
در ضد کودتا 8- کید و « کلاهی » 9- « کشمیری » شهید؟! 10- نفوذ نفاق و 11-
ایران کتترا را در برمی‌گیرند.

در فصل اول نگارنده به بررسی و بازشکافی پرونده جاسوسی سرلشکر « مقربى »

می‌پردازد. این پرونده بهانه‌ای برای نقب به «مصطفی شجاعیان» [!؟] یکی از
مارکسیست‌های دهه 50 و سازمان مجاهدین خلق (منافقان) است.

از همان سطور اول کتاب مشخص است که « بهزاد نبوی » نقش کلیدی در همه

فصول کتاب دارد.

تلاش در مرتبط دانستن « بهزاد نبوی » و همفکرانش در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با توطئه‌های مختلف از فصل اوّل تا انتهای کتاب دنبال می‌شود. خوب است خواننده به این جمله نگاه کند: از مجاهدین خلق، خود من با « احمد رضایی » و « حبیب رهبری » ارتباط داشتم... در این رابطه کمک‌هایی از طرفین به هم می‌شد. مبادله اطلاعات می‌شد. « در فصل دوّم که با عکسی از « خسرو [قنبری] تهرانی » همراه است، موضوع استراق سمع و شبکه‌های پیچیده آمریکا در ایران برای کنترل شبکه اطلاعاتی شوروی در بهشهر را هدف قرار داده است. نویسنده تلاش می‌کند تا خواننده ناخواسته به ارتباط « بهزاد نبوی » به عنوان مهندس مخابرات و کارمند شرکت ای.بی.ام و امکان اتصال وی به شبکه الکترونیکی آمریکا و CIA را در ذهن خویش متبادر کند.

فصول سوّم و چهارم به گستره موساد در ایران زمان شاه و کالبد شکافی شخصیت‌هایی که در گروگانگیری سفارت آمریکا نقش داشته‌اند می‌پردازد. چهره‌هایی چون « خوئینی‌ها»، « ابراهیم [اصغرزاده] » و « محسن [میردامادی] » مورد توجه قرار گرفته‌اند و در این میان تصویری از « خوئینی‌ها » ارائه می‌شود که در نوع خود کم‌نظیر است. او در دانشگاه پاتریس لومومبای مسکو درس خوانده و دوره‌های مختلفی در مجارستان و لیبی دیده و اشغال سفارت آمریکا با طرّاحی دولت شوروی قابل درک می‌شود!

در ادامه، نویسنده اذعان دارد که « سیّد ابوالحسن [بنی‌صدر] » در زمانی که رییس جمهوری ایران بوده ماهی 1000 دلار از سیا حقوق می‌گرفته است. و مجدداً کتاب سراغ « بهزاد نبوی » رفته و تلاش دارد ردّ او را در گم شدن اسناد مهم دولتی در ابتدای انقلاب که مربوط به مداخله آمریکا در امور ایران است را به اثبات برساند. ضمن آنکه نقش « نبوی » در ماجرای مذاکرات الجزایر به نقد کشیده

می‌شود و متعاقباً در فصل ششم که به حمله آمریکایی‌ها به طبرستان می‌پردازد، این خط تداوم دارد.

از فصول هفتم و هشتم پای چهره‌های دیگری نیز از جمله «سعید حجاریان [کاشی]»، «محمد رضا تاجیک» به وسط کشیده می‌شود. نویسنده کتاب با روش مصاحبه مستقیم با شاهدینی که تنها با نامه‌های مخفف معرفی شده‌اند به تکمیل سناریوی خود می‌پردازد. نقش «حجاریان» در بازجویی از عوامل کودتای نوژه و سپس فلاش‌بک [!؟] به حوادثی که در هفتم تیر و هشت شهریور صورت پذیرفته، مجدداً مسأله «بهاد نبوی» و دوستانش برجسته می‌شود.

نویسنده اصرار دارد که ردپای «نبوی» را در تمام این حوادث ببیند. لذا باید گفت «بهاد نبوی» در این کتاب «مردی برای تمام فصول» است. چون همه فصول کتاب به نحوی به وی اشارتی دارد. جملاتی چون «تنها دقایقی پیش از انفجار - حزب جمهوری - «نبوی» به اطرافیان خود در کنفرانس گفته است که احساس می‌کند حالش خوب نیست و آنجا را ترک می‌کند.» و با این جمله که یک ربع بعد «بهاد نبوی» آمد که خودش در نخست‌وزیری بوده، سخت ناراحت و شوکه بود. نویسنده گاهی به روش‌های «جیمزباندی» هم متوسل شده آنجا که در خصوص قساوت قلب «حجاریان» می‌خواهد مثالی بیاورد به ماجرای ترور اوّل او توسط منافقان می‌پردازد، ضارب او پس از دستگیری گفته بود، روز ترور، او سوار موتور و زنش ترک موتور بود. زمانی که به سمت او نشانه گرفتم. بچه‌اش را سپر کرد، من نتوانستم تیراندازی کنم، اسلحه را پایین آوردم که او بچه را زمین گذاشت و اسلحه کشید.»

موضوع دیگر مسأله «مسعود کشمیری» و تبیین مرتبطین وی می‌باشد. فضای کتاب و اظهارات و شواهد و مصاحبه‌های منتخب جراید آن زمان، وی را فردی مرتبط با «بهاد نبوی» و تیم «حجاریان» و «خسرو [قنبری] تهرانی» طراحی می‌کند.

نویسنده این سوال را مطرح می‌کند که چرا پس از حادثه انفجار دفتر نخست‌وزیری، برای «کشمیری» تشییع جنازه گرفتند در حالی که جنازه وی موجود نبود. وی چنین تصویر می‌کند که گویا «نوی» و دوستانش در تلاش بودند با دفن تابوت خالی «کشمیری»، خط ترور را کور ساخته و مسولان امنیتی را از شناخت و تحلیل دقیق علت قضایا منحرف سازند.

فصل دهم، نوبت را به «محسن آرمین» هم می‌دهد. از او به عنوان یک بازجوی بی‌رحم یاد شده است. «اتفاقا معروف بود که خیلی هم محکم بود.» البته کتاب با بذل توجه به آیت‌الله «منتظری» و «میرحسین موسوی [خامنه]» به پایان می‌رسد.

اما آنچه می‌توان درباره این کتاب گفت آن است که برای تدوین آن تیم کاملی درگیر بوده‌اند. مزیت کتاب استفاده از اسناد، گفت و گوها، بریده جراید خارجی است. در کنار آن نویسنده تلاش کرده با طرح سؤالات حضوری با مرتبطين حوادث پیوند منطقی با آنها برقرار سازد.

اما مهمترین ضعف کتاب، عدم هماهنگی و هارمونی مناسب در فصول مختلف است. چگونگی شروع مطالب محل پرسش است. فصل اوّل به یکباره وارد بحث می‌شود بدون آنکه ضرورت نامگذاری «هاشمی» هشتم را دریابید و نویسنده هیچگاه دلیل این نامگذاری را روشن نمی‌سازد.

اگر هدف نویسنده افشای دست‌های نفاق در جمهوری اسلامی باشد هیچگاه نتوانسته پای خود را ازدایره اوهام و خیال پردازی بیرون بگذارد، زیرا کافی است نویسنده دیگری با جهان‌بینی متفاوت از همین اسناد فضای دیگری را ترسیم نماید. مساله دیگر به نظر می‌رسد به رقابت دیرینه دو جریان سیاسی و امنیتی در درون حاکمیت مربوط باشد که اینک نبرد خود را به عرصه جامعه کشیده‌اند. لذا باید منتظر پانکی از سوی جناح مورد تهاجم بود.

این امر در نوع خود کم‌نظیر است، زیرا بدین وسیله شبکه پیچیده و پنهان و نوع عملیات امنیتی در درون نظام را به صحنه می‌کشاند.

زمانی که صفحه آخر کتاب به پایان می‌رسد و چشمان خود را فرو می‌بندی خود را گرفتار نبردی سخت مابین نیروهای مخوفی می‌بینی که احساس امنیت را در تو ذایل می‌کند.

اگر هدف نگارنده تخریب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی باشد، به نظر می‌رسد در کار خود توفیق نیافته است زیرا عملاً و شاید ناخواسته از آن سازمان، گروهی آهنین، مخوف و قدرتمند طرّاحی شده است.

از روزنامه همبستگی - سه‌شنبه 1381/12/13:

پاسخ نویسنده شنود اشباح به نقد همبستگی

مدیر یا مدیران مسوول روزنامه همبستگی

ضمن سلام، مطابق با ماده 23 قانون مطبوعات جمهوری اسلامی ایران و در پاسخ مقاله روز چهارشنبه 1381/11/9 به قلم «فیاض زاهد» زیر عنوان «اشباح چگونه شنود شده‌اند» به آگاهی افکار عمومی می‌رسانم:

1- کتاب بنده برخلاف آنچه در مقاله فوق‌الذکر آمده، 998 صفحه دارد.

ای کاش حداقل یکبار نگاهی ولو به شماره صفحات کتاب توسط دکتر «زاهد»

به عنوان منتقد کتاب و نویسنده مقاله انداخته می‌شد.

2- فصل یازدهم کتاب عنوان «ایران کتترا» دارد و نه ایران کنترل!

3- کلمه به کار گرفته شده در معنای «برطرف شدن»، «زدودن» و «یا نابودی»،

املای صحیح «زایل» دارد و نه مطابق با نوشته آقای دکتر، «زایل».

4- لطفاً مرا در فهم این جمله که نوشته‌اید: «نویسنده کتاب خود را نه یک محقق که انجام تکلیفی الهی را فرضی دیده و برای انجام این مهم خدای را شاکر است می‌داند» یاری کنید و یا با به کار بردن صحیح افعال و رعایت اصول دستور نگارش

به

بیان مقاصد خود پردازید.

5- نوشته‌اید: « فضای کتاب و اظهارات و شواهد و مصاحبه‌های منتخب جراید آن زمان، وی (« مسعود کشمیری » عامل کلیدی و مستقیم شهادت « رجایی»، « باهنر » و «دفتریان») را فردی مرتبط با « بهزاد نبوی » و تیم « حجّاریان [کاشی] » و « خسرو [قنبری] تهرانی » طراح می‌کند. « در کتاب بنده این ارتباط، طراح نشده است. بلکه به دلیل واقعیات پژوهشی تاریخ مستند حوادث و رخدادها، گوشه‌های کوچکی از این ارتباطات، مورد اشاره قرار گرفته است. اضافه کنید به ارتباطات آقای « کشمیری»، بسیاری دیگر از مجاهدین انقلاب اسلامی را که در فصول گونه‌گون کتاب بنده، به آنها توجه داده شده است. ضمن آنکه مضاف الیه اطلاعاتی امنیتی را نیز به کلمه ارتباط باید افزود!

6- در پاسخ به این جمله که « نویسنده اصرار دارد که ردّ پای « نبوی » را در تمام این حوادث (توطئه‌های مختلف ضدّ جمهوری اسلامی نظیر انفجار نخست‌وزیری، مذاکرات الجزایر، ضدّ کودتای نوژه، تلاش برای شنود مکالمات حضرت « امام خمینی » و...) ببیند. «بله بنده اصرار دارم. چرا که چنین ردّپاهایی وجود مستند تاریخی دارد و در صورت عدم توجه به چنین ردّپاهایی چه بسا زیان‌های دیگر غیرقابل جبران به مردم و نظام عزیز کشورمان وارد آید.

7- اشاره داشته‌اید: « نویسنده این سؤال را مطرح می‌کند که چرا پس از حادثه انفجار دفتر نخست‌وزیری، برای « کشمیری » تشییع جنازه گرفتند در حالی که جنازه وی موجود نبود. «بنده باز هم در جدی بودن این سؤال تأکید می‌کنم و بر آن می‌افزایم که چطور عامل اصلی و ظاهراً محوری یکی از ملی‌ترین پرونده‌های تروریستی تاریخ معاصر، به عنوان « شهید » مطرح گردید و آیا در صورت طی شدن روال طبیعی قضایا و گشوده نشدن تصادفی تابوت‌ها، جناب « محمّد محسن سازگارا»، « خسرو قنبری تهرانی»، « سعید حجّاریان کاشی » یا همان « سعید مظفری » یا

همان «جهانگیر صالح‌پور» یا همان «مستر بریدی» و (روی بنده از کثرت هویت سازی این شخص دارد کم می‌شود)، «بیژن تاجیک» و امثالهم به عنوان یاران صدیق طریق شهید «مسعود کشمیری» امروزه روز مطرح نمی‌بودند؟!

8- قلمی کرده‌اید: «نویسنده گاهی به روش‌های جیمزباندی هم متوسل شده» باند و باندباز کسانی‌اند که به تعبیر شهید مخلص راه امام آسید اسدالله لاجوردی (قدس سره)، «التقاط به گونه منافقین خلق، سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پر کرده و همانا ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان دستمال ابریشمی بسیار بزرگ، به بزرگی مجمع‌الاضداد به دست گرفته‌اند، هم «رجایی» و «باهنر» را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند.

هم با منافقین خلق پیوند تشکیلاتی و سپس ...! برقرار می‌کنند، هم آنان را دستگیر می‌کنند و هم برای آزادیشان و اعطای مقام و مسوولیت به آنان تلاش می‌کنند و از افشای ماهیت کثیف آنان سخت بیمناک می‌شوند ... گفته‌ام که خطر اینان (مجاهدین انقلاب) به مراتب زیاده‌تر از خطر منافقین خلق است. چرا که علاوه بر همه شیوه‌های منافقانه منافقین، سالوسانه در صف حزب‌اللهیان قرار گرفته ... صفوف مقدم را غاصبانه به تصرف خود درآورده‌اند، به گونه‌ای که عملاً "عقل و اراده منفصل برخی تصمیم‌گیرندگان قرار گرفتند...»

9- برخلاف گفته شما کتاب با بذل توجه به آیت‌الله «منتظری» و «میرحسین موسوی» به پایان نمی‌رسد؛ بلکه آغازی است بر تعقیب این وقایع و مستندات تاریخی :

اولاً "چه کسانی با هدایت موساد و ام. آی. شش، شبکه شورای امنیت ملی آمریکا را در روی کارآمدن شیخ «حسینعلی منتظری» به جای «حضرت امام» (ولو با ترور فیزیکی «امام») به صحنه عملیات اطلاعاتی موسوم به «ابتکار ایران» آوردند؟ در این جایگزینی چه سودی عاید آمریکا، انگلیس و اسرائیل و دنباله‌های آنان در کشور و

منطقه می‌شد که حاضر به فرستادن عالی‌ترین سطوح اطلاعاتی خود از قبیل «رابرت مک‌فارلین» «آمریکایی» و «امیرام نیر» «اسرائیلی» به تهران در جهت تقویت بازوهای اطلاعاتی جناب «میرحسین موسوی» گردیدند؟

10- نوشته‌اید «آنچه می‌توان درباره این کتاب گفت آن است که برای تدوین آن، تیم کاملی درگیر بوده‌اند.» اگر به نقل تاریخی که از «آمیرز رضای کرمانی» در جواب بازجویی‌های شکنجه‌گر قجر وارد آمده است، اشاره دارید بله چهار نفر دیگر غیر از من در تالیف کتاب کاملاً "درگیر بوده‌اند.

11- کتاب بنده را متهم به عدم هماهنگی و هارمونی مناسب در فصول مختلف کتاب نموده‌اید و در توضیح آن نوشته‌اید «چگونگی شروع مطالب، محلّ پرسش است. فصل اوّل به یکباره وارد بحث می‌شود بدون آن که ضرورت نامگذاری» هاشمی هشتم «را دریابید و نویسندۀ هیچگاه (!؟) دلیل این نامگذاری را روشن نمی‌سازد.» با این توضیح شما، مشخص می‌گردد که حداقل فصول نخست، دوّم، سوّم و یازدهم کتاب را نخوانده‌اید. چون در آنها تیمسار (ستمشاهی) «منوچهر هاشمی» رئیس اداره هشتم ساواک که مسوولیت ضدّ جاسوسی رژیم طاغوت و هدایت بخشی از شبکه انگلیسها در ایران از جمله «فتح... امید نجف‌آبادی»، «منوچهر قربانپور»، «آلبرت حکیم» و... را برعهده داشت، مورد اشاره، توجّه و دقّت می‌باشد.

سؤالی که به عنوان محقق و مؤلف کتاب به طرح آن پرداختم این بود که «هاشمی هشتم» چه نقشی در احیای سیستم اطلاعاتی نخست وزیری و به کارگیری اشباحی همچون «قربانپور» و همراهانش، «کشمیری» و همکارانش، «قدیری» و همیارانش، «زریباف» و همرازانش ایفا نمود؟ و چطور عوامل «هاشمی هشتم» از «علی هاشمی بهرمانی»، «محسن کنگرلو»، «فریدون وردی (مهدی) نژاد» و نظایر آن به عنوان نقاط تماس یا عوامل ویژه اطلاعاتی سیا استفاده نمودند و چرا هویت شبیحی همچون

«علی هاشمی» (رییس فعلی فراکسیون کارگزاران سازندگی) آن همه برای سیستم ایالات متحده آمریکا مهم است که پس از انتشار اجباری اسناد مربوط به او و همراهان و همفکرانش؛ هویت، گفته‌ها و سوابقشان محذوف می‌گردد؟

12- رویتان گلاب نوشته‌اید: «اگر هدف نویسنده افشای دست‌های نفاق در جمهوری اسلامی باشد، هیچگاه نتوانسته پای خود را از دایره اوهام و خیال‌پردازی بیرون بگذارد، زیرا کافی است نویسنده دیگری با جهان‌بینی متفاوت از همین اسناد فضای دیگری را ترسیم نماید.»

نخست آنکه راه باز است و جاده دراز شما چرا بر می‌آشوبید؟

و بعد آن که آیا صدور دستور برخورد با بنده توسط رییس محترم جمهوری به دو وزیر اطلاعات و فرهنگ، طرح لزوم اخراج هیأت صدور مجوز به کتاب، شکایت «عباد» مشاور امنیتی رییس جمهوری از بنده و دفاع جانانه ایشان در شکایتنامه از «علی هاشمی بهرمانی» و... در راستای ترسیم فضای دیگر مورد ادعای شما در عالم تلورانس و تقویت آزادی اندیشه و بیان و جوانگرایی جبهه دوم خرداد است؟!

13- نوشته‌اید «زمانی که صفحه آخر کتاب به پایان می‌رسد و چشمان خود را فرو می‌بندی...» «فرق بنده و شما در اینجاست که حضرتعالی چشمان خود را بر وقایع عجیب اما در عین حال مهم و پیچیده مطروحه در کتاب پیرامون اشباح اطلاعاتی سیاسی می‌بندید، اما من نه تنها معذوریتی جهت چشم فرو بستن بر آن ندارم، بلکه به جوانان کشورم با نای جان فریاد برمی‌آورم که چشمان خود را خوب باز کنید و هشیار باشید.

14- چون چشمان خود را بر تردیدهای جدی وارد بر عملکرد مجاهدین انقلاب اسلامی می‌بندید، آنان را گروهی آهنین، مخوف و قدرتمند می‌باید ورنه گروهی که سنتی‌ترین و مورد اعتمادترین قشر کشور آن را فاقد مشروعیت دینی معرفی می‌کنند، همواره به فکر حرکت در راه بستن پرونده‌ها، فرار از بیان حقایق رویدادها

و گم شدن در هاله‌ای از ابهام و دوگانگی‌اند و این مسیر، مسیری پوشالین و به شدت شکننده است.

از نامه ارسالی محقق به روزنامه همبستگی - سه‌شنبه 1381/12/13:

مدیر و یا مدیران مسئول روزنامه همبستگی

با سلام مجدد، مطابق با مفاد تبصره یکم ماده 23 قانون مطبوعات و ضمن تشکر از درج جوابیه اینجانب «رضا گلپور چمرکوهی» (نویسنده کتاب شنود اشباح) در روزنامه همبستگی (سه‌شنبه 81/12/13) از اینکه بند سوم جوابیه بنده با اشکال تایپی (ان‌شاء... سهوی) نامفهوم شده است گلایه‌مندم. اصل بند سوم جوابیه بنده چنین است: 3- کلمه به کار گرفته شده... املای صحیح «زایل» دارد و نه مطابق با نوشته آقای دکتر، «زایل».

همچنین در انتهای جوابیه‌ام قبل از امضا، نام بنده «رضا گلپور» و نیز کلمه تهران وجود داشت که عدم درج آن برایم تعجب‌آور است.

موفق باشید

«رضا گلپور»

سه‌شنبه

81/12/13

* از روزنامه مردم‌سالاری - چهارشنبه 1381/11/9:

سردبیر روزنامه مردم‌سالاری: اتهامات کتاب «شنود اشباح» متوجه یک طیف فکری خاص است

سردبیر روزنامه مردم‌سالاری گفت: به اعتقاد من کتاب «شنود اشباح» اتهاماتش را متوجه یک جناح نکرده، بلکه آنها را متوجه طیف فکری خاصی کرده است. «سعید حقّی» در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی ایسنا افزود: در این طیف فکری، افرادی هستند که اصلاً "در این جناح‌ها نیستند؛ مثلاً آقای «سازگارا» خود را فراتر از

هر دو جناح می‌داند و انصافاً هم نمی‌توان وی را جزو این دو جناح حساب کرد. «حقی» با تکراری خواندن برخی از مطالب کتاب که به یک پرونده مختومه قضایی اشاره دارد درباره چاپ کتاب «شنود اشباح» در این موقعیت ابراز عقیده کرد که چاپ این کتاب که به نوعی چاپ همان پرونده است نشان دهنده استفاده ابزاری از برخی از مقدّسات و ارکان نظام از سوی برخی از مدّعیان اعتقاد به آنهاست. «حقی» به افراد نامبرده شده در این کتاب، چون «موسوی خوئینی» ها و «بهبزاد نبوی» اشاره کرد و متذکّر شد: این افراد سرنوشت انقلاب و تاریخ انقلاب نیستند، بلکه بخش کوچک و جزئی از آن هستند، همان‌طور که بسیاری از شخصیت‌هایی که هم اکنون در کشور حضور دارند، در همین سطح هستند. وی خاطر نشان کرد: انقلاب خیلی بزرگ‌تر از این‌ها است؛ عدّه‌ای استوانه‌های انقلاب بودند که می‌توان گفت بنیان‌گذاران آن محسوب می‌شوند ولی نمی‌توان گفت که سرنوشت تاریخ کشور به دیگر افراد گره خورده است. سردبیر روزنامه مردم‌سالاری با اشاره به مطالب کتاب گفت: با این که تلاش شده است که مطالب مستند جلوه شود، لیکن بدون سند هستند و برای هیچ یک از این ادعاها سند قابل اعتنایی ارائه نشده است. [!؟]

وی ادامه داد، اشاره به منابع ناشناخته و منابعی که نمی‌خواهند خود را معرفی کنند، هم چنین بیان اسامی مستعار، ارزش حقوقی و قضایی معتبری ندارد. «حقی» ابراز عقیده کرد که کتاب یاد شده در راستای رسیدن به برخی از اهداف نوشته شده، اما جمهوری اسلامی همواره روشهای این چنینی را با شکست مواجه کرده است.

از روزنامه مردم‌سالاری - شنبه 1381/12/10:

پاسخ نویسنده کتاب شنود اشباح به سردبیر مردم‌سالاری

با سلام، پیرو درج مطلبی تحت عنوان «سردبیر روزنامه مردم‌سالاری: اتهامات

کتاب «شنود اشباح» متوجه یک طیف فکری خاص است. «مورخه چهارشنبه 1381/11/9 در روزنامه شما، بدینوسیله مطابق با قانون مطبوعات، پاسخ خود را ذیلاً "جهت درج در همان صفحه اعلام می‌کنم:

1- ضمن تشکر از توجه به مطالب مطروحه در کتاب بنده، نوشته‌اید: «چاپ این کتاب که به نوعی چاپ همان پرونده (پرونده قضایی مختومه انفجار نخست‌وزیری در دادگستری) است، نشان دهنده استفاده ابزاری ...». بنده به عنوان محقق که بیش از چهار سال پیرامون وقایع مشکوک در دفتر اطلاعات نخست‌وزیری دوره «بازرگان»، «بنی‌صدر»، شهید «رجایی» و «موسوی خامنه» به تحقیق و بررسی پرداختم، حتی یک بار موفق به خواندن پرونده قضایی فوق نگردیده‌ام. شما که کتاب بنده را چاپ همان پرونده می‌دانید، لطفاً امکان مطالعه آن را به هر شکل که خود و یا دوستانتان صلاح می‌دانید، برایم فراهم آورید.

2- مرقوم مکشوف نموده‌اید: «با این که تلاش شده است که مطالب کتاب شنود اشباح مستند جلوه شود، لیکن بدون سند هستند و برای هیچ یک از این ادعاها سند قابل اعتنایی ارائه نشده است...»

برای فهم رضاعی حضرتعالی و دیگر کسانی که حتی زحمت یک بار مطالعه کامل کتاب را به خود نمی‌دهند، عرض می‌دارم که مآخذ، منابع و یا مراجع مطالب کتاب بنده چند دسته‌اند: الف) کتب منتشره به زبان فارسی: شصت کتاب مختلف و با جهت‌گیری‌های گوناگون اما مورد توجه: مثلاً "کتاب اسناد لانه جاسوسی (جلدهای □ 11، 19، 36 و 68) که عیناً "مستند به آنها در کتاب شنود اشباح به ذکر مسائل پرداخته شده زیر نظر جناب «موسوی خوئینی‌ها» منتشر شده است.

کتب ارتباط خطرناک، پنهانکاری و دمکراسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی زیر نظر جناب «محمود دعایی» در مؤسسه اطلاعات روانه بازار گردیدند. کتب دوره اسناد ساواک که توسط مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات

تدوین شدند .

کتابی نظیر خاطرات (صادق خلخالی)، خاطرات (مرتضی الویری)، خاطرات (محمد محمدی نیک)، خاطرات (اکبر « هاشمی رفسنجانی») ، خاطرات (مرحوم آسیداحمد خمینی) و ... نیز که شرح مواقع مستند تاریخی‌اند در زمره کتب مورد استفاده در کتاب بنده بودند.

ب (روزنامه‌های سال‌های □ 59، 60 و 61 و ... یعنی کیهان و اطلاعات هم که مطالبی از آنها عینا در کتاب بنده مورد استناد قرار گرفته‌اند زیر نظر و مسوولیت رئیس جمهور فعلی و نماینده ثابت مجلس شورای اسلامی و سفیر منسوب جناب « ابراهیم یزدی » در عراق حضرت سید « محمود دعایی » بوده‌اند.

چون شائبه طولانی‌تر شدن جوابیه بنده از متن اظهارات سردبیر مردم‌سالاری وجود دارد که بهانه منع قانونی درج جوابیه را در پی خواهد داشت - در صورت تمایل جهت توضیح کامل پیرامون منابع و مراجع کتاب کتبا " و دقیقا " اعلام آمادگی فرمایید، بنده در خدمتم.

« رضا گلپور چمرکوهی »

* از روزنامه اعتماد - چهارشنبه 1381/11/9:

گفته می‌شود در جلسه اخیر هیات دولت نسبت به کتاب « شنود اشباح » واکنش نشان داده شده است.

* از روزنامه قدس - چهارشنبه 1381/11/9:

نقد شنود اشباح [در] کیهان

این روزنامه در سر مقاله خود به نقد کتاب جنجالی شنود اشباح که طی آن برخی چهره‌های سیاسی به جاسوسی متهم شده‌اند پرداخته است. در بخشی از نوشته

کیهان آمده است: نگاه کیهان اگر چه نسبت به مواضع و عملکرد برخی از شخصیت‌های مورد اشاره در این کتاب، منفی است و در پاره‌ای از موارد، گردش کار سیاسی آنها را به نفع دشمنان نظام ارزیابی می‌کند ولی اولاً: "نباید در اعتراض و انتقاد به مخالفان از بستر عدل و انصاف خارج شد و ثانیاً: ابتدایی‌ترین اصل در یک نوشته تحقیقی و مستند آن است که اسناد ارایه شده با موضوع مورد تحقیق رابطه‌ای منطقی و قابل قبول داشته باشند و بر فرض که افراد مورد اشاره در این کتاب وابستگی‌هایی به بیگانگان داشته باشند، اسنادی که نویسنده محترم به آنها اشاره کرده است، این نظریه را تایید نمی‌کند و با موضوع مورد بحث رابطه منطقی ندارد. [!؟]

در بخش دیگری از این یادداشت آمده است: در پی دفاع از هیچ یک از شخصیت‌های یاد شده و از جمله آقای «بهباد نبوی» نیستیم و همانگونه که اشاره شد عملکرد و مواضع کنونی افرادی نظیر آقای «بهباد نبوی» را به نفع دشمنان نظام ارزیابی می‌کنیم. همانطور که عملکرد و مواضع برخی از شخصیت‌های جناح موسوم به راست را هم اینگونه می‌دانیم. ولی هنگامی که پای یک نوشته تحقیقی و مستند در میان است محققاً باید از ردیف کردن اسناد غیر مربوط با موضوع و تحمیل سلیقه خود به اسناد خودداری شود.

[خوانندگان عزیز می‌توانند پیرامون مطالب مطروحه در اظهار فضل «حسین شریعتمداری» به فصل مستقل مربوط رجوع فرمایند.]

* از روزنامه قدس - پنج‌شنبه 1381/11/10:

ناراحتی «خاتمی» از انتشار شنود اشباح

خبر رسیده به ستون فراسوی خبرها حاکی است که «سید محمد خاتمی» در

جلسه هیأت دولت درباره کتاب جنجالی شنود اشباح از انتشار این کتاب اظهار

ناراحتی کرده است. «خاتمی» گفته است بررسی کنید و ببینید چه کسی این مجوز را صادر کرده است، او را اخراج کنید. در همین حال خبر دیگری از ممنوع‌الخروج شدن نویسنده کتاب مذکور حکایت می‌کند.

همچنین در همین رابطه از گزارش سازمان بازرسی کل کشور درباره صدور مجوز انتشار کتاب‌های ضد اخلاقی خبر می‌رسد که در اختیار «محمد خاتمی» قرار گرفته و وزیر ارشاد با پذیرش مسئولیت آن قول مساعد داده است با خاطیان برخورد نماید.

* از روزنامه صدای عدالت - پنج‌شنبه 1381/11/10:

نویسنده شنود اشباح ممنوع‌الخروج شد!

به گزارش سایت دریچه، «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» در پی فضا سازی‌های اعضای مجاهدین انقلاب در سایت امروز ممنوع‌الخروج شده است. این در حالی صورت می‌گیرد که وی قصد سفر به لبنان را دارد.

در کتاب شنود اشباح مدارکی دال بر مشکوک بودن سوابق سیاسی و عملیاتی سازمان مجاهدین انقلاب به ویژه «بهزاد نبوی» ارائه شده است. ظاهراً «یونسی» و «مسجد جامعی» بابت انتشار این کتاب زیر فشار هستند. تاکنون هیچ حرکتی که صحت اسناد مطرح شده در این کتاب را زیر سؤال ببرد ارائه نشده است.

همچنین به گزارش سایت بازتاب «رضا گلپور» خبر سایت «دریچه» مبنی بر ممنوع‌الخروج بودن خود را از کشور تکذیب کرد.

«شنود اشباح» نام کتاب قطوری است که در آن به پرده‌داری از چهره برخی نیروهای داخل نظام پرداخته شده است.

در این رابطه همچنین «عباس سلیمی نمین» مدیر مسئول سابق تهران تایمز، «شنود اشباح» را عاری از نسبت‌های ناروا دانست، اما اسناد کتاب را جمع‌آوری

اقوال غربی عنوان کرد که در جهت زیر سوال بردن حرکت انقلاب است. مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران در گفتگو با ایسنا، شنود اشباح را تحت تأثیر منابع غربی ارزیابی کرد. لازم به ذکر است در حاشیه جلسه دیروز هیأت دولت، «سید محمد خاتمی» با انتقاد از مسئولین فرهنگی برای صدور مجوز چاپ این کتاب از انتشار آن اظهار تأسف کرد. گفته می‌شود این کتاب از اداره ارشاد قم برای 90 صفحه مجوز داشته است، اما بعداً تعداد صفحات آن به 1000 صفحه افزایش یافته است.

از روزنامه صدای عدالت - چهارشنبه 1381/12/21:

جوابیه نویسنده کتاب «شنود اشباح»

در پاسخ جمله «گفته می‌شود این کتاب (شنود اشباح) از اداره ارشاد قم برای 90 صفحه، مجوز داشته است، اما بعداً تعداد صفحات آن به 1000 صفحه افزایش یافته است.» مندرج در صدای عدالت پنج‌شنبه 1381/11/10 آنگونه که در ضمیمه این یادداشت (فتوکی کارت مجوز دائمی کتاب - اصل آن به شکل غیرقانونی توسط مجموعه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ضبط و مصادره گردیده است) - مشاهده می‌فرمایید با شماره کارت 3809 شماره کتاب 18121 با عنوان کامل «شنود اشباح (مروری بر کارنامه مجاهدین انقلاب اسلامی)» به زبان فارسی به قلم بنده، در قطع وزیری با شابک 1 - 05 - 7650 - 964 به تاریخ 1381/8/4 به امضای اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران جهت 1150 صفحه (998 صفحه اصل کتاب و 152 صفحه اعلام مختلف آن) دارای مجوز می‌باشد.»

گروه سیاسی: اگر چه در تاریخ دهم بهمن ماه، خبر مورد اشاره به نقل از سایت خبری دریچه نقل شده بود، با این وجود و برای اثبات حسن نیت خود اقدام به چاپ جوابیه نویسنده فوق نمودیم.

وی به تازگی جوابیه خود را به همراه تصویر کارت مجوز کتاب برای روزنامه ارسال کرده است.

* از هفته‌نامه شما - پنج‌شنبه 1381/11/10:

شنود اشباح

خبر: کتاب شنود اشباح تألیف «رضا گلپور» که بطور مستند با ذکر مدارک و چاپ تصاویر اسناد، کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب را مورد بررسی قرار داده است، مورد توجه محافل سیاسی قرار گرفته و چاپ اول آن در همین چند هفته فروش رفته است. این کتاب نفوذ افرادی نظیر «قدیری»، «کشمیری» و «محمدی» را در داخل نظام جمهوری اسلامی مورد اشاره قرار داده است. گویا عده‌ای از عناصر اصلاح طلب! به وزارت ارشاد فشار می‌آورند که جلوی انتشار آن را بگیرد.

تحلیل: این کتاب که استقبال زیادی از آن به عمل آمده و چاپ اول آن نایاب شده است موجب هراس عده‌ای گردیده است. کتابهایی نظیر بازی ترور، ماجراهای «هاشم آغاجری» و اخیراً کتاب شنود اشباح توانسته است بسیار از زوایای پنهان حرکت‌های مدعیان اصلاح طلبی را از دیدگاه اطلاعاتی و امنیتی فاش نماید. شایان ذکر است که در چند هفته گذشته گردانندگان چند روزنامه زنجیره‌ای نسبت به چاپ آگهی تبلیغات این کتاب اقدام کرده‌اند ولی پس از آگاهی از محتوای این کتاب از پذیرش آگهی‌های مجلد خودداری نموده‌اند!

* از روزنامه خراسان - پنج‌شنبه 1381/11/10:

اعتماد - این روزنامه در ستون مهستان آورده: گفته می‌شود در جلسه اخیر هیئت دولت نسبت به کتاب «شنود اشباح» واکنش نشان داده شده است.

* از روزنامه انتخاب پنج‌شنبه 1381/11/10:

اعتراض عضو حزب همبستگی به تیرهای ارگان این حزب
 « غلام حیدر ابراهیم‌بای سلامی «عضو حزب همبستگی در نامه‌ای به رئیس

شورای عالی این حزب، برخی تیترهای روزنامه همبستگی در روزهای اخیر را جنجال‌برانگیز و ماجراجویانه خواند.

مدیر مسئول سابق روزنامه همبستگی در نامه خود نوشت: در شماره‌های اخیر روزنامه همبستگی موضعی اتخاذ می‌شود که با مبانی انقلاب، اصلاحات و اهداف و اساسنامه حزب همبستگی مطابقت ندارد و سیطره برخی از افراد و چهره‌های جنجال‌برانگیز و ماجراجوی سیاسی بر روزنامه همبستگی موجب شده است این نشریه که با تلاش و زحمات طاقت‌فرسای کارکنان زحمتکش و شریف آن تاکنون در عرصه خانواده مطبوعات و اصلاحات باقی مانده است، به مسیر خلاف اهداف مؤسسان و قاطبه اعضای حزب منحرف شود.

«سلامی» افزود: خروج از اعتدال و نقد منصفانه و حمله بی‌محابا به احزاب و گروه‌های سیاسی اصلاح طلب و موضع‌گیری‌های شخصی و غیراصولی دیرکل حزب علیه جبهه اصلاحات و مصاحبه‌های مفصل با برخی از اشخاص که اندیشه و مکاتب آنها را باید در موزه‌ها جست‌وجو کرد و همچنین تبلیغ کتاب موهن [؟!] «شنود اشباح» که در ادامه ترور شخصیتی چهره‌های برجسته و خوشنام [؟!] انقلاب و اصلاحات، یادآور اقدامات محافل خودسر است در ستون و گلدسته اوّل روزنامه همبستگی موجبات نگرانی اینجانب و دیگر دوستان همفکر را فراهم نموده است.

« ابراهیم‌بای» در ادامه نامه خود نوشت: از جناب عالی به عنوان رئیس شورای عالی حزب، انتظار می‌رود با تشکیل یک جلسه اضطراری موضوع را جهت اتخاذ تصمیم مناسب در شورای عالی مطرح و از خسارت بیشتر به جبهه اصلاحات و اعضای حزب جلوگیری نمایید.

[خبر مربوط به این اظهارات در همین تاریخ توسط در روزنامه‌های قدس، ایران، توسعه، خراسان، آفتاب یزد، خبر و همبستگی منتشر گردید.]

از روزنامه همشهری - جمعه 1381/11/11:

هفته‌ای آرام پر از اخبار مهم

پنج‌شنبه 10 بهمن - «سید محمد خاتمی» رئیس جمهوری در پایان جلسه هیأت دولت در جمع خبرنگاران، مخالفت خود را با انتشار کتاب «شنود اشباح» اعلام کرد.

* از روزنامه جوان - شنبه 1381/11/12:

اظهار ناراحتی رئیس جمهور از انتشار یک کتاب...

رئیس جمهوری در جلسه هیأت دولت از انتشار کتاب جنجالی «شنود اشباح» اظهار ناراحتی کرده و گفته است ببینید چه کسی این مجوز را صادر کرده است، او را اخراج کنید. «قدس» همچنین نوشت که گزارش سازمان بازرسی کل کشور درباره صدور مجوز انتشار کتاب‌های ضد اخلاقی در اختیار رئیس جمهوری قرار گرفته و وزیر ارشاد با پذیرش مسئولیت آن قول مساعد داده است با خاطیان برخورد نماید.

* از روزنامه همبستگی - یکشنبه 1381/11/13:

«خباز»: «شنود اشباح»، بی‌پایه است

«محمد رضا خباز»، رئیس شورای عالی حزب همبستگی، کتاب «شنود اشباح» را «نامناسب» و اکثر استدلال‌های آن را «بی‌پایه» و با هدف تخریب چهره‌های اصیل انقلاب دانست.

نماینده مردم کاشمر روز شنبه در جمع خبرنگاران پارلمانی اظهار داشت: مهم‌تر از همه این است که از مصاحبه‌های آقای «بهزاد نبوی» علیه خود او استفاده کرده و بیشتر منابع آن نیز، منابع خارجی مغرض است.

رئیس شورای عالی حزب همبستگی تاکید کرد: نباید چهره‌های اصیل انقلاب مانند «بهزاد نبوی»، «موسوی خوئینی‌ها» و «دعایی» را این جور لکه‌دار کنیم.

من این کتاب و تبلیغ آن را نامناسب می‌دانم.

[روزنامه خراسان نیز در همین روز به پوشش خبری اظهار نظر «خَباز» پرداخت.]

* از روزنامه خراسان - یکشنبه 1381/12/18:

پاسخ نویسنده شنود اشباح به «محمد رضا خَباز»

گروه سیاسی

«رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح در پاسخ به اظهارات «محمد رضا خَباز» نماینده کاشمر که در تاریخ 81/11/13 در روزنامه خراسان چاپ شد، اعلام کرد: «جناب «محمد رضا خَباز»، یکی و تأکید می‌کنم تنها یکی از استدلالهای کتاب را که به تعبیر ایشان بی‌پایه است به افکار عمومی توضیح بدهند، اکثر استدلالها پیشکش.»

* از روزنامه قدس- «شهریار زرشناس» - یکشنبه 1381/11/13:

آقای «خاتمی» و کتاب «شنود اشباح»

در ستون «فراسوی خبرها» ی روز پنج‌شنبه 10 بهمن روزنامه خودمان (قدس) خواندم که آقای «سید محمد خاتمی» رئیس جمهور محترم در جلسه هیأت دولت نسبت به انتشار کتاب «شنود اشباح» اظهار ناراحتی کرده‌اند. در ادامه خبر آمده بود که رئیس جمهور محترم فرموده‌اند که «بررسی کنید و ببینید چه کسی این مجوز را صادر کرده است، او را اخراج کنید.» در خبر ستون سابق‌الذکر حتی آمده بود که گویا شایعاتی در خصوص ممنوع‌الخروج شدن نویسنده این کتاب مطرح گردیده است. وقتی از دوستان کمی پرس و جو کردم این گونه مشخص شد که گویا خبر اظهار ناراحتی آقای رئیس جمهور و نیز دستور اخراج کسی که مجوز انتشار کتاب را صادر کرده است، صحّت دارد. در خصوص این خبر نکاتی به نظر رسید که گمان می‌کنم به عنوان یک نویسنده که در این کشور قلم می‌زند و فعالیت فرهنگی دارد، لازم است که

به آنها بپردازم:

اولاً "از این که آقای «خاتمی» در برخی موارد تا این حد به مسائل فرهنگی و بازار نشر کتاب توجه دارند و از این که کتابی که می‌تواند موجب ایجاد شبه آفرینی در اذهان گردد، چرا و با چه مجوزی به بازار کتاب راه یافته است، کنکاش و دقت نظر می‌کنند به راستی باید متشکر بود.

اما و ثانياً در این میانه یک نکته آزار دهنده و بی‌پاسخ برای من وجود دارد که هر چه فکر کردم برای آن پاسخی نیافتم و اگر رئیس جمهور محترم آن را روشن نمایند بسیار متشکر می‌شوم و آن نکته این است که آقای «خاتمی» که به انتشار کتابی فاقد استنادات دقیق [!؟] علیه برخی چهره‌های سازمان موسوم به «مجاهدین انقلاب اسلامی» این گونه حساسیت و دقت نظر و واکنش [تا حد صدور دستور اخراج فردی که مجوز نشر کتاب راصادر کرده است] از خود نشان می‌دهند و (باید تأکید کنم که حساسیت در خصوص ارائه برخورد مستند و مستدل و حفظ حیثیت اشخاص امر لازم و واجب و در خور تحسین است) چرا نسبت به انتشار این همه کتب (در سالهای دوران ریاست جمهوری ایشان) که با داستان بافی‌های دروغین و بی‌اساس و «عالیجناب» سازی‌های رنگارنگ، حیثیت شخصیت‌های حقیقی بسیاری را در جامعه مورد هجوم و حمله قرار دادند هیچ واکنشی نشان ندادند؟ چرا فی‌المثل رئیس جمهور محترم هیچ برخوردی با ناشر کتاب‌هایی (که از بردن اسم آنها در تریبون عمومی خودداری می‌کنم) که از میراث دفاع مقدس و شخصیت‌های انقلاب گرفته تا حیثیت افراد حقیقی را به صورتی بی‌رحمانه مورد حمله و اهانت قرار می‌دادند هیچ برخوردی نکردند و خواهان اخراج فردی که مجوز نشر آن کتاب را صادر کرده بود، نگریدند؟

به راستی نمی‌توانم بفهمم چرا دروغ‌های آقای «گ» و «ب» (که هیچ یک از آنها را در دادگاه نتوانستند اثبات کنند) در تیراژ وسیع و چاپ‌های متعدد حق‌انتشار دارد و

تا ده کوره‌های کشور نیز می‌توان ردپایی از نسخه‌های آن را در کتابخانه‌های وابسته به ادارات دولتی یافت که چهره‌های بزرگ انقلاب از جمله آقای «هاشمی رفسنجانی» را مورد اهانت و هتک حیثیت قرار می‌دهد و از طرف رئیس جمهور محترم واکنش رسمی و برخورد اداری و قانونی صورت نگیرد، در خصوص بازار وحشتناک کتب داستانی و آثار تئوریک مروج التقاط و شبهه افکنی در مبانی دینی و حتی دارای مواردی از تحریف حقایق انقلاب اسلامی و نظایر آن‌ها (که خود حکایتی پرغصه دارد و مستندات بسیار در خصوص آن وجود دارد) و نیز بازار به ظاهر زیرزمینی اما به راحتی در دسترس دشنام‌های ضد انقلابی و ضد دینی‌ای که تحت عنوان کتب چاپ افست و گاه با جلد گالینگور به راحتی در کتابفروشی‌ها عرضه می‌گردد دیگر چیزی نمی‌گویم که گمان می‌کنم آقای رئیس جمهور خود از آنها مطلعند و اگر نیازی به ارائه اطلاعات بیشتری هست می‌توانم هر گاه ایشان بفرمایند اسامی بسیاری از این کتب و موارد مشابه دیگر را به محضرشان تقدیم نمایم.

* از روزنامه توسعه - یکشنبه 1381/11/13:

اسناد «شنود اشباح» بی‌پایه است

« قدرت‌الله علیخانی «نماینده مردم بوئین‌زهرا در خصوص کتاب «شنود اشباح» گفت: این کتاب اسنادش اکثرا بی‌پایه است مخصوصا آنچه که نسبت به آقای «موسوی خوئینی‌ها» نوشته شده است. چون سوابق ایشان را خیلی خوب می‌دانم. [این خبر در همین روز توسط روزنامه‌های آفرینش، جمهوری اسلامی، رسالت و انتخاب نیز پوشش خبری داده شد.]

از روزنامه توسعه - سه‌شنبه 1381/12/20:

پاسخ «گلپور» به علیخانی

گروه سیاسی: «رضا گلپور» مؤلف کتاب «شنود اشباح» در پاسخ مطلبی درج شده

در روزنامه توسعه از قول «قدرت‌الله علیخانی» نماینده مردم تاکستان در مجلس مبنی بر اینکه «اکثر اسناد این کتاب بی‌پایه و غیرقابل اعتماد است» با ارسال جوابیه‌ای اظهار داشت: «در بسیاری از صفحات کتاب مستند به فرمایشات حضرت امام (س)، مقام رهبری، ریاست جمهوری، برخی از شهدا و ... ابراز نظر کرده‌ام و جدا برای جناب «علیخانی» از این بابت متأسفم.

* از روزنامه اعتماد - یکشنبه 1381/11/13:

انتقاد به تبلیغ و گزارش پیرامون کتاب شنود اشباح

توسط رییس شورای عالی سیاستگذاری حزب همبستگی صورت گرفت.

گروه سیاسی: «محمدرضا خباز» رییس شورای عالی سیاستگذاری حزب همبستگی، تبلیغ روزنامه همبستگی و گزارش این روزنامه پیرامون کتاب شنود اشباح را مورد نقد قرار داد. به گزارش خبرنگار پارلمانی «اعتماد» وی در جمع خبرنگاران تصریح کرد: تبلیغ این کتاب چه در روزنامه همبستگی و چه در روزنامه‌های دیگر را مناسب نمی‌دانم. وی در خصوص انتقاد «ابراهیم‌بای سلامی» نسبت به چاپ مطلبی در مورد این کتاب گفت: حزب همبستگی کاملاً دموکراتیک است و قرار است در مورد بررسی این مسأله امروز جلسه داشته باشد.

وی طرح چنین مسأله‌ای را در برهه زمانی کنونی از سوی «ابراهیم‌بای سلامی» مورد انتقاد قرار داد و افزود: آقای «بای سلامی» باید در این مورد پاسخگو باشد. در کتاب شنود اشباح، عناصر انقلابی از جمله «بهزاد نبوی»، «محمود دعایی» و «محمد موسوی خویینی‌ها» مورد نقد و تخریب قرار گرفته‌اند و ظاهراً این کتاب کیفر خواستی علیه افرادی است که در انقلاب سوابق مبارزاتی داشته‌اند.

* از روزنامه اعتماد - یکشنبه 1381/11/13 :

«قدرت‌الله علیخانی»، عضو فراکسیون مجمع روحانیون مبارزه در مجلس در مورد کتاب شنود اشباح گفت: اکثر اسناد کتاب شنود اشباح بی‌پایه، غیرقابل اعتماد و نادرست است. مخصوصاً آنچه نسبت به آقای «موسوی خوئینی‌ها» نوشته شده است. چون سوابق ایشان را از لحاظ خانوادگی و... بهتر می‌دانم و آنچه در این کتاب نوشته شده، کذب محض است. [!؟]

وی افزود: متأسفانه در گذشته نیز امثال این کتاب‌ها در مورد آقای «هاشمی رفسنجانی» نیز نوشته شده است و در همین دولت از وزارت ارشاد مجوز چاپ گرفته است.

* از روزنامه اعتماد - یکشنبه 1381/11/13 :

[ستون منظر- « پیمان مقدم » :]

اگر یقه‌کشی‌های شورای شهر مجال می‌داد، موضوع کتاب «شنود اشباح» شاید می‌توانست هفته را به خود اختصاص دهد. با مطالعه کتاب بی‌درنگ ذهن خواننده به بحث‌های اخیر در ارتباط با تصفیه و پالایش نهادها از پادوهای استکبار، نفوذ خط نفاق و عدم مشروعیت و انحلال سازمان مجاهدین و جبهه مشارکت معطوف می‌شد. اما در اقدام عجیب و کم‌سابقه‌ای در کیهان، «حسین شریعتمداری» در یادداشتی نسبت اتهامات غیرمستند به سیاسیون مورد نظر کتاب را اشتباه دانست! و بر مستند و مرتبط بودن اسناد در یک پرونده افشاگرانه تأکید کرد. این که چرا لحن و موضع کیهان در قبال این کتاب متفاوت است - با آنچه پیش از این از روزنامه سراغ داشتیم - در آینده مشخص می‌شود. شاید نگارنده کتاب آنقدر در افشای اشباح تند رفته که حتی کیهان هم حاضر نیست هزینه انتساب آن را به مجموعه خود پرداخت کند. کتابی که در قبال آن رییس جمهور موضعی منفی دارد و «ابراهیم‌بای سلامی» در انتقاد

به عملکرد تند دبیرکل همبستگی و مثنی جدید روزنامه ارگان حزب، درج تبلیغ» شنود اشباح «در صفحه اول روزنامه را اقدامی ناپسند دانست.

از روزنامه اعتماد - یکشنبه 1381/12/18:

نویسنده کتاب شنود اشباح از کتاب خود دفاع کرد.

گروه سیاسی: در پی چاپ نظرات افراد مختلف پیرامون کتاب شنود اشباح در روزنامه اعتماد، «رضا گلپور» نویسنده کتاب مذکور طی چندین جوابیه به برخی مطالب پاسخ داده است. مشروح کامل این جوابیه‌ها به شرح زیر است:

1- جناب «محمدرضا خباز» تصریح کرده‌اند: «تبلیغ این کتاب (شنود اشباح) چه در روزنامه همبستگی و چه در روزنامه‌های دیگر را مناسب نمی‌دانم. «ایشان به عنوان «رییس شورای عالی سیاستگذاری حزب همبستگی» که در متن خبر بدان اشاره گردیده است، بد نیست زمانی که پول حق‌التبلیغ آگهی‌ها توسط آن روزنامه، روزها قبل از درج تبلیغ دریافت گردیده و قرارداد می‌نویسند، اعمال نظر و سانسور داشته باشند؛ نه پس از دریافت آن.

ضمن آنکه خدا به بنده رحم کرد مسئول روزنامه‌های دیگر نیستید وگرنه من خیلی دچار مشکل می‌شدم. بویژه اینکه رییس محترم جمهور هم جلوی اطلاع افکار عمومی از این کتاب را گرفته‌اند. هر چند به لطف خدا، نانی به تکثیرکنندگان غیرقانونی دور میدان انقلاب رساندم.

2- ایشان اظهار بلیغ فرموده‌اند «ظاهرا این کتاب کیفرخواستی علیه افرادی است که در انقلاب سوابق مبارزاتی داشته‌اند.»

اگر منظور شما باند «جواد قدیری کفرائی»، باند «مسعود کشمیری»، باند «منوچهر (...).»، باند «عباس زریباف»، باند «منوچهر هاشمی»، باند «مهدی هاشمی» و امثال ذلک می‌باشد، امیدوارم کتابم مقدمه کیفرخواست قضایی رسیدگی به جرایم و جنایات آنها باشد. شما چرا خوف دارید؟

همچنین وی در جوابیه دیگری این چنین آورده است :

بسمه تعالی مدیران مسئول روزنامه‌های جمهوری اسلامی، رسالت، انتخاب، اعتماد و توسعه . با سلام و آرزوی موفقیت در انجام رسالت مطبوعاتی‌تان .

مطابق با قانون مطبوعات و در پاسخ به مطالب منتشره در روزنامه‌های تحت مسئولیت شما به نقل از جناب « قدرت‌الله علیخانی » عضو مجمع روحانیون مبارز که فرموده‌اند « اکثر اسناد این کتاب (شنود اشباح) بی‌پایه و غیرقابل اعتماد است » (؟ !) .

جهت درج پاسخ، به عرض می‌رسانم :

« در بسیاری از صفحات کتاب مستند به فرمایشات حضرت امام، مقام رهبری، ریاست جمهور، برخی از شهدا و ... ابراز نظر کرده‌ام و جدا برای جناب « علیخانی » متأسفم . »

* از روزنامه اعتماد - یکشنبه 1381/12/25 :

توضیح مجلد نویسنده کتاب شنود اشباح

در پی چاپ دو جوابیه « رضا گلپور » نویسنده کتاب اشباح، نویسنده مذکور توضیحاتی را به روزنامه ارسال کرد . متن کامل نامه و توضیحات « اعتماد » در ادامه می‌آید :

مدیر مسئول روزنامه اعتماد

ضمن سلام و تشکر از درج دو جوابیه بنده پیرامون مطالب منتشره در روزنامه تحت مسئولیت شما، از عدم چاپ جوابیه سوّم خود متعجب شدم که پس از دو تذکر ذیل، مجدداً جهت تاکید بر نشر آن (مطابق با ماده 23 قانون مطبوعات) دلایل خود را بر می‌شمارم :

تذکر اول : در جوابیه بنده « باند جواد قدیری کفرانی » (شوهر « زهره عطریانفر ») ... هر دو از عناصر سازمان منافقین خلق مورد اشاره بود که اشتباه آن را « کفرایی » درج

کرده بودید.

تذکر دوّم: شهرت عامل کلیدی کودتای نوژه و بعداً هماهنگ کننده حضور «رابرت مک فارلین» امریکایی و «امیرام نیر» اسرائیلی در تهران یعنی «قربانفر» را داخل پرائنتر قرار داده و به جای آن سه نقطه گذاشته‌اید که امیدوارم از روی سهو بوده باشد. لطفاً به جای باند «منوچهر (...).» تصحیح بفرمایید: «باند منوچهر قربانفر». اما در مورد عدم درج جوابیه اصلی بنده که در پاسخ به بخشی از مطلب «یک هفته داغ» مندرج ستون «منظر» روزنامه‌تان منتشره مورخ یکشنبه 81/11/13 ارسال کرده بودم، متأسفانه تا این لحظه یعنی چهار نوبت پس از دریافت جوابیه بنده از درج آن خودداری نموده‌اید. در صورت عدم نشر آن حقّ قانونی خود را در پیگیری الزام قضایی به درج پاسخ، محفوظ می‌دانم.

به امید سربلندی شما - «رضا گلپور»

توضیح «اعتماد»

1- با تمام احترامی که برای حقّ پاسخگویی افراد قایلیم، در عدم درج جوابیه مورد اشاره نویسنده هیچ گونه تعمّدی وجود نداشت.

2- در نامه دیگری که با تاریخ 81/12/13 توسط جناب آقای «گلپور» امضا شده است به جوابیه دوّم به روزنامه کیهان و «حسین شریعتمداری» اشاره گردیده است که متأسفانه متن جوابیه مذکور بنا به دلایلی به گروه سیاسی روزنامه اعتماد نرسیده است. [!؟]

در نامه مذکور آمده است: «جوابیه دوّم به کیهان را به ضمیمه ارسال می‌کنم تا متوجه شوید، غیرمستند دانستن کتابم، در توجیه اتهامات به سیاسیون مورد نظر ایشان، اشتباه بوده و موضع عجیب کیهان در اعمال سانسور فوق، سند حقیقت بنده و موارد مطروحه در کتاب شنود اشباح است.»

در پایان یادآور می‌شویم که در صورت ارسال متن کامل آن جوابیه، طبق قانون

مطبوعات حاضر به انعکاس آن هستیم.

[فردای روز درج این جوابیه، یعنی روز دوشنبه 1381/12/26 □ با حضور در دفتر روزنامه اعتماد متن کامل جوابیه‌های خود به کیهان را به سردبیر اعتماد تقدیم نمودم که متأسفانه تاکنون منعکس نگردیدند.]

از روزنامه توسعه - دوشنبه 1381/12/26:

تازه‌ترین اخبار از فعالیت‌های « گلپور » !

کوتاه از سیاست

نویسنده کتاب « شنود اشباح » به خاطر چاپ جوابیه‌اش در روزنامه صدای عدالت و اعتماد از پیگیری شکایتش علیه این نشریات اعلام انصراف کرد. « رضا گلپور » با حضور در شعبه 1410 اعلام کرد: چون در روزهای اخیر جوابیه‌ام در روزنامه صدای عدالت و اعتماد منتشر شد پس از حضور در دادگاه نسبت به صدور قرار الزام این نشریه توسط دادگاه اعلام رضایت کردم. وی افزود: البته یک جوابیه‌ام هنوز در صدای عدالت چاپ نشده است و همچنین بر پیگیری قضایی خود نسبت به روزنامه کیهان و دیگر روزنامه‌های ذکر شده باقی هستم. وی که در جریان پیگیری‌های شاکلی « شنود اشباح » در دادگاه حاضر شده بود، یادآور شد که جلسه تحقیق به جلسه دیگر موکول شده است و در عین حال خاطر نشان کرد: از چند روزنامه‌نگار به خاطر آنچه در مصاحبه‌هایشان به من نسبت داده‌اند، به دادگستری تهران اعلام شکایت کرده‌ام. [این خبر اعلام رضایت در همین روز توسط روزنامه جوان نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه آفتاب یزد - دوشنبه 1381/11/14:

جمع‌آوری کتاب « شنود اشباح »

در راهروهای مجلس شنیده شد در پی واکنش‌های منفی بسیاری از صاحب‌نظران

و مقامات سیاسی در مورد محتوای کتاب شنود اشباح، وزارت اطلاعات به جمع‌آوری نسخه‌های این کتاب از بازار اقدام کرده است.

* از هفته‌نامه حریم - دوشنبه 1381/11/14:

انتقاد محافل سیاسی از دوگانگی برخورد دولت با نویسندگان واکنش شدید دولت پس از انتشار کتاب «شنود اشباح» انتقاد برخی محافل سیاسی را به همراه داشته است. کتاب شنود اشباح با رایحه اسنادی معتبر به برخی از جریان‌های سیاسی پشت پرده اشاره‌ای گذرا داشته است.

در پی انتشار این کتاب، واکنش‌های متفاوتی در سطح جامعه و محافل مطبوعاتی -سیاسی پدید آمد. وزارت ارشاد در نخستین واکنش، ناشر کتاب را احضار و نسبت به چگونگی انتشار این کتاب از وی پرس‌وجو کرد. پس از رایحه مجوز رسمی برای انتشار کتاب یاد شده، ارشاد واکنش خود را به سوی عوامل داخلی خود از جمله «بررس» و «سر بررسی» کتاب معطوف کرده است.

همچنین انتشار این کتاب در هیأت دولت نیز واکنش‌هایی را به همراه داشته است. به گونه‌ای که حجت‌الاسلام «خاتمی» آشکارا از صدور مجوز این کتاب ابراز ناراحتی کرده و طی دستوری خواستار اخراج فرد صادر کننده مجوز آن شده است! در همین حال اخباری نیز مبنی بر ممنوع‌الخروج شدن نویسنده کتاب - که تنها اسنادی را در کنار هم قرار داده و حتی کتابی بدون مقدمه انتشار داده است - پخش شده است!

واکنش شدید نسبت به انتشار این کتاب در حالی صورت می‌گیرد که طی ماه‌های گذشته انتشار کتب مبتذل و ضد اخلاقی که با مجوز وزارت ارشاد منتشر شده‌اند، انتقاداتی را در سطح محافل فرهنگی، مطبوعاتی برانگیخت اما کمترین توجهی از

سوی هیأت دولت و شخص «خاتمی» به این انتقادات و حتی بررسی دوباره کتب منتشره نشد!

در صورت تمایل هیأت دولت می‌توان فهرستی از کتاب‌های مبتذل و ضد اخلاقی را منتشر کرد.

* از روزنامه جوان - دوشنبه 1381/11/14:

یک نکته آزار دهنده و بی‌پاسخ

گویا خبر اظهار ناراحتی آقای رییس‌جمهور از انتشار کتاب «شنود اشباح» و نیز دستور اخراج کسی که مجوز انتشار کتاب را صادر کرده است، صحت دارد. اما یک نکته آزار دهنده و بی‌پاسخ برای من وجود دارد و آن نکته این است که آقای خاتمی که به انتشار کتابی فاقد استنادات دقیق علیه برخی چهره‌های سازمان مجاهدین این گونه حساسیت از خود نشان می‌دهند، چرا نسبت به انتشار این همه کتب که در سال‌های ریاست جمهوری ایشان حیثیت شخصیت‌های بسیاری را در جامعه مورد هجوم و حمله قرار دادند هیچ واکنش نشان ندادند؟ نویسنده «قدس» افزود: در خصوص بازار وحشتناک کتب داستانی و آثار تئوریک مروج التقاط و شبهه افکنی در مبانی دینی و حتی تحریف حقایق انقلاب چیزی نمی‌گویم.

* از روزنامه همشهری - سه‌شنبه 1381/11/15:

حمایت و انتقاد

در حالی که شنیده شد سید «محمد خاتمی» رئیس‌جمهوری از وزیر ارشاد به خاطر اعطای مجوز انتشار به کتاب «شنود اشباح» انتقاد کرده و حتی «حسین شریعتمداری»، مدیر مسئول «کیهان» این کتاب را «زمینه‌ساز سوءاستفاده دشمنان» دانسته و پرونده‌سازی علیه برخی چهره‌های چپ اسلامی در این کتاب اعتراض

کرد. [!؟] نشریه « شما » در شماره اخیر خود درباره شنود اشباح نوشته است: « این کتاب که استقبال زیادی از آن به عمل آمده و چاپ اول آن نایاب شده است، موجب هراس عده‌ای گردیده است. کتاب‌هایی نظیر بازی ترور، ماجراهای « هاشم آغاچری » و ... اخیراً کتاب شنود اشباح توانسته است بسیاری از زوایای پنهان حرکت‌های مدعیان اصلاح‌طلبی را از دیدگاه اطلاعاتی و امنیتی فاش نماید. شایان ذکر است که در چند هفته گذشته گردانندگان چند روزنامه زنجیره‌ای نسبت به چاپ آگهی تبلیغاتی این کتاب اقدام کرده‌اند ولی پس از آگاهی از محتوای این کتاب از پذیرش آگهی‌های مجلّه خودداری نموده‌اند. »

از روزنامه اعتماد - سه شنبه 81/11/15 :

«بای سلامی» در جلسات فراکسیون همبستگی شرکت نمی‌کند

گروه سیاسی: « غلام حیدر ابراهیم‌بای سلامی » از نشست شورای عالی حزب همبستگی در مورد انتخابات شوراها و تشکیل کمیسیون تلفیق به این منظور خبر داد . به گزارش خبرنگار پارلمانی « اعتماد » وی گفت : کمیته تلفیقی مرکب از آقایان «راه‌چمنی»، « صالح‌آبادی»، « توکلی » و « خانم » امانی «انتخاب و آقای « خبّاز » به عنوان رییس شورای عالی حزب، « اصغرزاده » به عنوان دبیرکل و دکتر « تقی‌خانی » به عنوان رییس بازرسی نیز عضو کمیته هستند.

وی تصریح کرد : این کمیته هرگونه تغییر در لیست و ائتلاف با گروه‌های دوّم خردادی را بررسی می‌کند و در نهایت نام 15 نفر به عنوان اعضای برجسته شورای عالی حزب و متخصصین را اعلام خواهد کرد .

وی در خصوص نامه خود در مورد عملکرد روزنامه حزب همبستگی در تبلیغ از کتاب شنود اشباح گفت : هیچ یک از اعضا، تبلیغ این کتاب را تأیید نکرده و حتی دبیرکل نیز تبلیغ آن را موهوم دانست .

«بای سلامی» از عدم شرکتش در جلسات فراکسیون همبستگی خبر داد و علت آن را قبول نداشتن هیأت ریسه و رییس فراکسیون عنوان کرد.
 [اظهارات «بای سلامی» در همین تاریخ توسط روزنامه انتخاب نیز پوشش خبری داده شده است.]

* از سایت (اینترنتی) بازتاب - چهارشنبه 1381/11/16 :

«حسین شریعتمداری» هم تهدید شد

در پی چاپ یادداشتی از «حسین شریعتمداری» در روزنامه کیهان که به نقد کتاب شنود اشباح پرداخته بود، چهارشنبه گذشته «رضا گلپور» نویسنده این کتاب، جوابیه‌ای برای روزنامه کیهان ارسال کرد. کیهان پس از یک هفته خودداری از درج جوابیه، امروز در خبر کوتاهی انتشار جوابیه را منوط به انجام برخی اصلاحات از سوی نویسنده کرده است. در همین حال گفته می‌شود طی چند روز اخیر، «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه کیهان چندین بار از سوی حامیان این کتاب تهدید گردیده و شبنامه‌هایی در اطراف منزل وی پخش شده است. در برخی از این شبنامه‌ها «شریعتمداری» در صورت عدم چاپ جوابیه به برخورد فیزیکی تهدید شده است.

* از هفته‌نامه یالثارات الحسین - چهارشنبه 1381/11/16 :

اگر ممکن است توضیحی درباره کتاب «شنود اشباح» داشته باشید. چرا برخی موافق و گروهی دیگر مخالف چاپ و توزیع این کتاب هستند؟
 «فرهاد ناظریان» - کرج

از روزنامه رسالت - چهارشنبه 1381/11/16:

از مکافات عمل غافل مشو - « محمود فرشیدی»

از سال 1376، شیوه‌ای جدید در تبلیغات رقابت‌های انتخاباتی موسوم شد که بعضی‌ها آن را نشانه فراست جریان دوّم خرداد برمی‌شمارند. رمز جدید بودن تبلیغات این جریان، جابجا کردن راهکارهای مرسوم در برابر دوست و دشمن بود، یعنی بدبینی و سوءظنی که به طور طبیعی باید در برابر بیگانگان اعمال شود، جای خود را به خوش‌بینی و حسن ظن داد و کسانی که براساس مبانی دینی به دشمن و عواملش سوءظن داشتند، متهم به ابتلای به بیماری «توهم توطئه» شدند و تبلیغات وسیعی به کار گرفته شد تا از دشمن چهره‌ای پاک و انسان دوستانه ترسیم گردد و طبعاً دشمنی به این خوبی! عواملش از خودش هم دوست داشتنی‌ترند.

اما روی دیگر سکه تبلیغات جدید، به کارگیری تمام فنون و دستاوردهای بشری در زمینه جنگ روانی، علیه رقبای داخلی بود، شعار ایران برای همه ایرانیان، شامل رقبای داخلی نمی‌شد بلکه به اصطلاح محافظه‌کاران، راست‌گرایان و انحصار طلبان! و هر نهادی که هنوز به تصرف جریان حاکم در نیامده بود باید با شدت هر چه تمام‌تر مورد بمباران تبلیغات سوء و جنگ روانی قرار می‌گرفت تا پیاده‌نظام جریان حاکم بتواند به تعبیر خود سنگرهای باقیمانده را نیز فتح کند.

جنگ روانی البته کشف جدیدی نیست و در طول تاریخ، همواره کشورهای متخاصم از این روش علیه یکدیگر استفاده می‌کرده‌اند، آنچه که جدید است به کارگیری جنگ روانی در داخل کشور و علیه رقیب سیاسی و انتخاباتی است. اگر چه اینک تانک تخریبگر جنگ روانی جناح حاکم، کم‌تحرك‌تر شده است، اما در دوران تحرك این تانک، نشریات وابسته به جریان حاکم روزی نبود که براساس تئوری توطئه، شخصیت‌ها و نهادهای نظام جمهوری اسلامی را مورد اتهام قرار ندهند. حتی دامنه تردید افکنی و زیر سؤال بردن ارکان نظام، به ساحت «امام خمینی» نیز کشیده

شد و حتی یکی از روزنامه‌های زنجیره‌ای از زبان رییس جمهور سابق فرانسه، مهملاتی نوشت که نامبرده در کشور خودش و در زمان ریاست جمهوری‌اش نیز جرأت اظهار آن جسارت را نداشت. (!)

شاید طراحی به کارگیری جنگ روانی علیه رقبای سیاسی، اصل عمل و عکس‌العمل و روایت کاشتن باد و درویدن توفان را فراموش کرده بودند و شاید قانون مکافات طبیعت را این گونه لطیف و در بیانی شاعرانه نشنیده بودند که:

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

به چشم خویش دیدم در گذرگاه

که زد بر جان موری، مرغکی راه

هنوز از صید، منقارش نپرداخت

که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

و لذا احتمال نمی‌دادند اگر فضای توهم توطئه بر رقابت‌های سیاسی حاکم شود، روزی فرا خواهد رسید که کسانی با فراگرفتن دروس این جنگ از آنان، جنگ روانی را علیه طراحان آن به کار گیرند و بعضی گردانندگان و چهره‌های شناخته شده دوّم خرداد را در دنیای کتاب و نشریات به توطئه و خیانت متهم کنند. [!؟]

اخیرا کتابی تحت عنوان «شنود اشباح» (2) با مجوز وزارت ارشاد اسلامی منتشر شده است که چنین هدفی را تعقیب می‌کند. نویسنده کتاب، متأثر از فضای توهم‌آلود پس از دوّم خرداد، کوشیده است بی‌آنکه نظریه خویش را به طور مستقیم ارایه کند، با کنار هم قرار دادن مجموعه‌ای از نقل‌قول‌ها که بعضا از منابع بیگانه است و مصاحبه‌ها و بریده جراید و امثال آن، نظریه خود را درباره شخصیت مشکوک چند تن از عالیجنابان دوّم خرداد و نیز سازمان مادر احزاب دوّم خرداد ارایه کند. [!!؟]

استقبال گسترده‌ای که از چاپ اوّل این کتاب به عمل آمد، حکایت از آن دارد که

جریان حاکم و طراحان جنگ روانی، توانسته است فضای جامعه را تا حدودی به بیماری سوءظن و بینش توطئه‌مدار در رقابت‌های داخلی، مبتلا سازد و در نتیجه پذیرش این بینش، عده‌ای آمادگی یافته‌اند هر نظریه‌ای که شخصیت‌ها و مسوولان کشور را متهم سازد را بپذیرند. البته شنیده می‌شود وزارت ارشاد - علی‌رغم سکوت و سماجی که در برابر انتشار کتب ضدانقلاب نشان می‌دهد. از صدور مجوز برای چاپ دوم آن کتاب خودداری کرده است و رییس جمهور محترم نیز وزیر ارشاد را به دلیل صدور مجوز انتشار این کتاب مورد بازخواست قرار داده و خواستار شناسایی مسوولان امر شده است.

روشن است که تحلیلگران ارزشمدار باید اصل را بر برائت کارگزاران نظام در زمینه اتهام وابستگی به بیگانه و توطئه و خیانت، قرار دهند و به کارگیری جنگ روانی را در تبلیغات انتخاباتی و رقابت‌های داخلی خلاف می‌دانند حتی اگر عدم تمسک به چنین شیوه‌ای منجر به عدم موفقیت این نیروها در مبارزات انتخاباتی شود، اما اخباری نظیر نامه 1201 نماینده درباره گم شدن چند نفر با تبلیغات درباره مطالبات یکی از عناصر نهضت آزادی و امثال آن، حکایت از آن دارد که هنوز هم برخی سیاسیون افراطی دوم خرداد که از تجربیات درس نگرفته‌اند، به این واقعیت پی نبرده‌اند که جنگ روانی در برابر رقبای سیاسی، عکس‌العمل‌های مشابه را به دنبال خواهد آورد و همچون به کارگیری سلاح شیمیایی و میکروبی و هسته‌ای، که به نفع هیچ‌کس نیست به کارگیری سلاح روانی نیز در داخل کشور، نه به نفع مردم است و نه به نفع هیچ یک از احزاب و گروه‌ها.

دهه فجر، خاطره اعجازی که مردم ایران در سایه وحدت آفریدند را زنده می‌کند و فرصت مناسبی است برای بازگشتن به آن فضای یکرنگ و صمیمی، امید است روسای سه قوه خصوصاً رییس جمهور محترم با بهره‌گیری از این ایام در جهت شفاف کردن فضای سیاسی کشور و پراکنده ساختن ابرهای توهّم به سهم خویش

تلاش کنند و رییس جمهور طی یکی دو سال باقیمانده در جهت ایجاد خوشبینی در مردم نسبت به مسوولان کشور و مقابله با نظریه نگاه توطئه آمیز به شخصیت‌های سیاسی و مسوولان کشور، گام‌های اساسی بردارد.

پاورقیها:

1- توس - مصاحبه با «ژیکاردستن» 77/6/23

2- نوشته «رضا گلپور» - انتشارات کلیدر

* از روزنامه اعتماد - پنجشنبه 1381/11/17:

سخنگوی دولت: دولت ایراد اتهام به اعضایش را پیگیری می‌کند

... «رمضان زاده» همچنین خبر جمع‌آوری کتاب «شنوداشباح» پس از مخالفت «خاتمی» با آن از سوی وزارت اطلاعات را تکذیب کرد. وی توضیح داد: وزارت اطلاعات فقط در چارچوب قوانین و با دستور قضایی نسبت به جمع‌آوری کتاب اقدام می‌کند اما در مورد اخیر هیچ دستور قضایی وجود ندارد.

[این خبر در همین روز توسط روزنامه‌های جام‌جم، حیات نو اقتصادی، صدای عدالت، آفتاب یزد، همبستگی، قدس و جهان اقتصاد نیز پوشش خبری داده شد.]

* از سایت (اینترنتی) خبری بازتاب - پنجشنبه 1381/11/17:

جوابیه منتشر نشده «گلپور» به «شریعتمداری»

«رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح در گفت‌وگو با خبرنگار «بازتاب» گفت: «با توجه به مطالب عجیب سرمقاله «کیهان» موضع آقای «شریعتمداری» در عدم چاپ جوابیه بنده، باعث تعجبم نشد. بنده راضی هستم که هر جا اسمی از «حسین شریعتمداری» آمد، آن را نقطه‌چین کنند؛ چون باقی مطالب بنده در جوابیه‌ای که بلافاصله در صبح روز بعد به دفتر «کیهان» تقدیم کردم، در نقد مطالب سرمقاله وی

بوده است. ایشان که به دلیل حفظ آبروی برخی اشخاص و مسئولین نظام از درج آن خودداری ورزیده‌اند، اعلام نکرده‌اند که تنها اطلاعات جدیدی که در جوابیه بنده ارائه شده بود، مربوط به سوابق و ارتباطات خود آقای «شریعتمداری» است.

«گلپور» افزود: همچنین از آقای «خاتمی» در رابطه با اظهارنظر ایشان در مورد کتاب «شنود اشباح» بسیار گله‌مندم، اگر ایشان به خود اجازه نمی‌دهد در مورد اظهارات بوش در کنگره بدون بررسی و مطالعه آن نظر بدهد، چگونه بدون مطالعه کتاب هزار صفحه‌ای شنود اشباح، این کتاب را رد می‌کند، آیا ایشان نباید برای یک نویسنده 25 ساله ایرانی به اندازه بوش، احترام و حق بیان قابل شود «متن کامل جوابیه منتشر نشده» گلپور «به» شریعتمداری «را در ستون مقالات بخوانید...»

* از روزنامه همشهری - جمعه 1381/11/18:

منصورون دوباره گردهم آمدند

گردهمایی شهدای «منصورون» که پنج شبه گذشته در سازمان صنایع دفاع برگزار شده بود، با استقبال طیف‌های مختلف روبه‌رو شد. گروه «منصورون» یکی از هفت گروهی بود که پس از انقلاب، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند.

در این جلسه «مرتضی‌الویری» شهردار سابق تهران، «محمدباقر ذوالقدر» جانشین فرماندهی کل سپاه، «بهزاد نبوی» نایب رئیس دوّم مجلس، سردار «رشید» از فرماندهان ارشد سپاه و تنی چند از دیگر مقامات لشکری و کشوری حضور داشتند. علیرغم تأکید برگزارکنندگان این مراسم که از این شهدا نباید بهره‌برداری سیاسی خاصی صورت گیرد، برخی از شرکت کنندگان در مراسم از موضع راست و برخی دیگر با نگاه چپ صحبت کردند. برگزارکنندگان این مراسم بر این باور بودند که نقش جوانان، دانشجویان و افراد غیرروحانی مؤثر در شکل‌گیری انقلاب در این روزها کمرنگ شده و همه دستاوردها و زحمات انقلاب به یک گروه خاص خلاصه شده

است. بنابراین برای نشان دادن حضور نیروهایی دیگر غیر از آنچه که به صورت رسمی برگزار شده، چنین مراسمی برپا شد. اما این مراسم امسال با سال‌های قبل تفاوت چشمگیر داشت. برگزاری آن در سازمان صنایع دفاع وابسته به وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و همین‌طور ابراز نگرانی از برخی سخنرانی‌ها که با هدف وسیله قرار دادن این شهدا برای یک جناح خاص استفاده شد و همین‌طور ابراز مخالفت با آنچه که دست‌اندرکاران [!؟] کتاب «شنود اشباح» بیان کرده‌اند، از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های این مراسم بود. شعار اصلی این مراسم «راهی دوباره به سوی آینده، به سوی صبح، صبح صادق» بود که شرکت‌کنندگان در مراسم با ذکر آن، یاد هفت تن از شهدای منصورون را گرامی داشتند، در سال‌های قبل، این مراسم در خانه بازماندگان این شهدا برگزار می‌شد.

* از روزنامه همشهری - جمعه 1381/11/18:

«حسین شریعتمداری» هم تهدید شد

در پی چاپ یادداشتی از «حسین شریعتمداری» در روزنامه کیهان که به نقد کتاب شنود اشباح پرداخته بود، چهارشنبه گذشته «رضا گلپور» نویسنده این کتاب، جوابیه‌ای برای روزنامه کیهان ارسال کرد. کیهان پس از یک هفته خودداری از درج جوابیه، امروز در خبر کوتاهی انتشار جوابیه را منوط به انجام برخی اصلاحات از سوی نویسنده کرده است. در همین حال سایت «بازتاب» خبر داد که طی چند روز اخیر، «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه کیهان چندین بار از سوی حامیان این کتاب تهدید گردیده و شبنامه‌هایی در اطراف منزل وی پخش شده است. در برخی از این شبنامه‌ها «شریعتمداری» در صورت عدم چاپ جوابیه به برخورد فیزیکی تهدید شده است.

* از روزنامه صدای عدالت - شنبه 1381/11/19:

جوابیه منتشر نشده « گلپور » به « شریعتمداری »

« رضا گلپور » نویسنده کتاب شنوداشباح در گفت‌وگو با خبرنگار « بازتاب » گفت: با توجه به مطالب عجیب سرمقاله « کیهان » موضع آقای « شریعتمداری » در عدم چاپ جوابیه بنده باعث تعجبم نشد. بنده راضی هستم که هر جا اسمی از « حسین شریعتمداری » آمد، آن را نقطه‌چین کنند؛ چون باقی مطالب بنده در جوابیه‌ای که بلافاصله در صبح روز بعد به دفتر « کیهان » تقدیم کردم در نقد مطالب سرمقاله وی بوده است. ایشان که به دلیل حفظ آبروی برخی اشخاص و مسئولان نظام از درج آن خودداری ورزیده‌اند، اعلام نکرده‌اند که تنها اطلاعات جدیدی که در جوابیه بنده ارائه شده بود، مربوط به سوابق و ارتباطات خود آقای « شریعتمداری » است.

* از روزنامه توسعه - دوشنبه 1381/11/21:

صاحب‌نظر جوان صدا و سیما

با انتشار عکس « محمد رضا گلپور » نویسنده کتاب شنود اشباح مشخص شد که وی در هفته گذشته در سلسله برنامه‌های صدا و سیما درباره انقلاب به عنوان یک صاحب‌نظر، در چند نوبت در تلویزیون ظاهر شده است.

از جوابیه محقق به روزنامه توسعه - 1381/12/20:

بسمه تعالی شأنه

مدیر مسئول روزنامه توسعه

با سلام. بدینوسیله مطابق با قانون مطبوعات، پیرامون مطلب منتشره در روزنامه تحت مسئولیت شما با عنوان « صاحب‌نظر جوان صدا و سیما » - مندرج شماره دوشنبه 81/11/21 - پاسخ ذیل جهت چاپ در همان صفحه، ارسال می‌گردد:

« اینکه پس از یک ماه از تقدیم مستقیم کتاب خود به مسئول بخش سیاسی

روزنامه‌تان هنوز حتّی نام بنده را به غلط «محمد رضا» قید کرده و پخش مصاحبه‌ام از سیمای جمهوری اسلامی را عامل تشخیص هویتم برمی‌شمرد، نشان می‌دهد که حتّی یک بار به تدقیق در کتاب شنود اشباح نپرداخته‌اند چون عکس و مشخصات بنده روی جلد و روی کاور کتاب آمده بود. با تشکر. «رضا گلپور»
 از شکایتنامه محقق علیه روزنامه توسعه - یکشنبه 1381/1/24:
 بسمه تعالی شأنه

ریاست محترم مجتمع قضایی کارکنان دولت

با سلام. از آنجا که روزنامه توسعه از درج جوابیه اینجانب «رضا گلپور چمرکوهی» نویسنده کتاب شنود اشباح به مطلب مندرج در مورخه دوشنبه 1381/11/21 خودداری ورزیده و نهایتاً پس از چندبار پیگیری حضوری و تلفنی بنده، صراحتاً و برخلاف قانون مطبوعات و وجدان حاکم بر حرفه خبر و خبررسانی اعلام داشته: «پاسخت را چاپ نخواهیم کرد و هر کاری که می‌توانی و می‌خواهی انجام بده...»؛ مطابق با ماده 23 قانون مطبوعات تقاضای الزام نشریه فوق به درج جوابیه‌ام دارم. متن خبر روزنامه و جوابیه‌ام نیز ضمیمه این شکایت نامه است. به امید احقاق حق
 «رضا گلپور چمرکوهی»
 یکشنبه
 1381/1/24

* از هفته‌نامه حریم - دوشنبه 1381/11/21:

جمع‌آوری کتاب «شنود اشباح»!

شنیده شده است در پی واکنش‌های متفاوت بسیاری از صاحب‌نظران و مقامات سیاسی در مورد محتوای کتاب شنود اشباح، وزارت اطلاعات به جمع‌آوری نسخه‌های این کتاب از بازار اقدام کرده است.

* از روزنامه آفتاب یزد - شنبه 1381/11/26:

«روح‌الله حسینیان» :قم نباید ساکت باشد و تنها به خاطر یک کاریکاتور قیام کند
 « حسینیان» [رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی] با اشاره به کتاب شنود اشباح،
 گفت :عده‌ای مدعی شده‌اند که این کتاب توسط من و مرکز اسناد انقلاب نوشته شده
 است، در حالی که بنده اصلاً "از این کتاب اطلاعی نداشته‌ام و تنها قبل از چاپ، کپی
 آن را دیدم و گفتم به این کتاب مجوز چاپ نخواهند داد. وی گفت :وقتی شما،
 تاریکخانه اشباح می‌نوشتید احتمال نمی‌دادید که یک آدم دیگری هم پیدا شود و این
 تاریکخانه را شنود کند و کتابی بنویسد به نام شنود اشباح. وی ضمن انتقاد از رئیس
 جمهوری گفت :همین که این کتاب شنود اشباح نوشته شد، هیأت دولتی که وظایف
 مهمی برعهده دارد آمد و در رابطه با این کتاب بحث کرد و آقای خاتمی در ارتباط
 با این کتاب، وزیر ارشاد خود را توییح می‌کند و به وزیر اطلاعات خود دستور می‌دهد
 این موضوع را پیگیری کند.

* از روزنامه سیاست روز - چهارشنبه 1381/11/30:

شکایت «رضا گلپور» از یک روزنامه

گروه سیاسی نویسنده کتاب «شنود اشباح» «رضا گلپور» مؤلف این کتاب
 پاسخی برای «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول کیهان فرستاد اما وقتی با عدم انتشار
 پاسخ مواجه شد از کیهان شکایت کرد.

گلپور در شنود اشباح با ارایه اسناد و مدارکی «محمد موسوی خوئینی» ها،
 «خسرو [قنبری] تهرانی» و گروهی از چهره‌های سیاسی امنیتی دوّم خرداد را به ارتباط
 غیرقانونی با بیگانگان و جاسوسی متهم کرد. اما مدیر مسئول کیهان طی یادداشتی اسناد
 و مدارک شنود اشباح را برای اثبات چنین اتهاماتی ناکافی دانست.

* از روزنامه صدای عدالت - چهارشنبه 1381/11/30:

«شریعتمداری» به دادگاه مطبوعات می‌رود

نویسنده کتاب «شنود اشباح» از «حسین شریعتمداری»، مدیر مسئول روزنامه کیهان به دلیل عدم درج جوابیه خود به دادگاه شکایت کرد.

«رضا گلپور» در گفتگو با «بازتاب» ضمن اعلام مطلب فوق افزود:

«شریعتمداری» در سرمقاله مفصلی به نقد کتاب «شنود اشباح» پرداخته بود. بنده پاسخ آن مقاله را، فردای انتشار آن به کیهان ارسال کردم، اما متأسفانه این روزنامه از درج آن خودداری کرد و پس از گذشت یک هفته، توضیحی منتشر کرد که به لحاظ قانونی و حرفه‌ای به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. من پس از توضیح کیهان، جوابیه دیگری برای این روزنامه فرستادم که آقای «شریعتمداری» از درج جوابیه دوم نیز خودداری کرد و بنده به دلیل اتهاماتی که ایشان به من نسبت داده، به خصوص جهت‌گیری علیه مواضع نظام و حضرت «امام» و عدم درج جوابیه‌ها به دادگاه مطبوعات شکایت کردم.

گفتنی است، چندی پیش دادگاه مطبوعات، روزنامه «همشهری» را به علت عدم درج جوابیه «خانه کارگر» به ده روز توقیف محکوم کرد.

این خبر در همین روز توسط روزنامه همبستگی پوشش خبری داده شده است.

* از ماهنامه گزارش - بهمن 1381:

در خبرها نیامده بود که...

کتاب جنجالی «شنود اشباح» که از سوی یک جوان 25 ساله نوشته شده، چه هدفی را دنبال می‌کند که حتی روزنامه کیهان نیز انتشار این کتاب را مشکوک خوانده است. این در حالی است که دستیابی به بسیاری از اسناد مندرج در این کتاب حتی برای افراد غیرعادی (!) نیز میسر نیست، این جوان محترم از کجا چنین اسنادی را به دست آورده است؟ مشخص نیست چرا گفته می‌شود که آن دو روحانی چراغ به

دست این کتاب را نوشته‌اند؟!

* از ماهنامه گزارش - فروردین 1382:

بنده، غیرعادی نیستم!

در شماره 143 (سال 13- بهمن 81) تحت عنوان «در خبرها نیامده بود که...» نوشته شده «دستیابی به بسیاری از اسناد مندرج در این کتاب (شنود اشباح) حتی برای افراد غیرعادی (!) نیز میسر نیست. این جوان محترم از کجا چنین اسنادی را به دست آورده است؟» به آن افراد غیرعادی (!) که به شما امر فرموده‌اند، چنین بنگارید بفرمایید فکری برای پاسخ به اسناد مؤید جاسوسی مرتبطن با سیا، ان اس.سی، ام.آی.سیکس، موساد و ک.گ.ب بنمایند که صراحتاً در کتابم با ذکر کامل مآخذ به بخش‌هایی از آن اشاره کرده‌ام.

شما هم بهتر است به جای صرف اموال خود در جهت تبلیغ اوهام افراد غیرعادی و دفاع از اشباح، هر سؤالی پیرامون کتاب داشتید صراحتاً از بنده رضا گلپور 25 ساله پرسید. کمی آزاده‌تر باشید.

یادداشت تحریریه: جناب آقای «گلپور»، حتی اگر به این نکته توجه نکنیم که جنابعالی در یک نامه چند سطر حاداً شش مورد خط خوردگی داشته‌اید و نامه‌ای پاک نویس نشده را در کاغذی که پشت آن چرک‌نویس یادداشتی دیگرست، به عنوان پاسخ ارایه داده‌اید [این هم اوج استدلال!]، باز این نکته که به جای پاسخ به اتهام‌زنی روی آورده‌اید، خود گویای صحت آن خبر احتمالی است. ضمن اینکه همان گونه که در ملاقات حضوری نیز به عرض رسید، شواهد و قراین دیگری در این زمینه وجود دارد که برخی ملاحظات بیان آن را ناممکن می‌کند. [!؟]

* از روزنامه سیاست روز شنبه 1381/12/3:

وزارت ارشاد انتشار دوباره کتاب «شنود اشباح» را لغو کرد
گروه سیاسی «رضا گلپور» با اعلام این مطلب می‌گوید: هفته گذشته در حالی
که مقدمات چاپ دوّم کتاب را فراهم می‌کردیم از طرف وزارت ارشاد با ناشر کتاب
تماس گرفتند و از وی خواستند تا انجام هماهنگی‌های بیشتر از چاپ دوّم کتاب
خودداری کند.

بعد از این تماس وقتی ناشر به وزارتخانه مراجعه کرد، در یک اقدام بی‌سابقه
کارت مجوّز [دائم] انتشار کتاب را که پیشتر صادر شده بود از وی گرفته و باطل
کردند.

نویسنده کتاب «شنود اشباح» درباره دلیل این کار گفت: توجیه آنان این بود که
چون احتمال می‌دهیم از شما شکایت شود، مجوّز را پس گرفتیم. وی این توجیه را
غیرقابل قبول و بی‌سابقه دانست.

[خبر جلوگیری از نشر نوبت دوّم کتاب در همین روز، توسط روزنامه خراسان نیز
منتشر شد.]

* از روزنامه قدس - یکشنبه 1381/12/4:

مجوّز کتاب «شنود اشباح»

سیاست روز - وزارت ارشاد انتشار دوباره کتاب «شنود اشباح» را لغو کرد .
«رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» درباره دلیل این کار گفت: توجیه آنان
این بود که چون احتمال می‌دهیم از شما شکایت شود مجوّز را پس گرفتیم. وی این
توجیه را غیرقابل قبول و بی‌سابقه دانست.

* از هفته‌نامه پرتو سخن - دوشنبه 1381/12/5 :

مجوز انتشار شنود اشباح لغو شد

« گلبور»، نویسنده کتاب شنود اشباح، با اعلام این مطلب به خبرنگار بازتاب گفت : هفته گذشته در حالی که مقدمات چاپ دوّم کتاب را فراهم می‌کردیم، از طرف وزارت ارشاد با ناشر کتاب تماس گرفتند و از وی خواستند تا انجام هماهنگی‌های بیشتر، از چاپ دوّم کتاب خودداری کند.

وی افزود : بعد از این تماس، وقتی ناشر به وزارتخانه مراجعه کرد، در یک اقدام بی‌سابقه، کارت مجوز انتشار کتاب را که پیش‌تر صادر شده بود، از وی گرفته و باطل کردند.

نویسنده کتاب « شنود اشباح » درباره دلیل این کار گفت : توجیه آنان این بود که چون احتمال می‌دهیم از شما شکایت شود، مجوز را پس گرفتیم !
شایان ذکر است که کتاب شنود اشباح به بررسی سوابق برخی از مدعیان اصلاح‌طلبی از جمله به کارنامه اعضای سازمان مجاهدین انقلاب می‌پردازد.

* از هفته‌نامه منشور برادری - سه‌شنبه 1381/12/6 :

انتشار کتاب کفرآمیز با مجوز ارشاد

کتاب کفرآمیز سوالهایی از خدا با مجوز وزارت ارشاد چاپ شد.

این کتاب کفرآمیز به فارسی ترجمه شده و در برخی از کتاب‌فروشی‌ها توزیع شده است. سوالهایی در این کتاب طراحی شده تا نتیجه آن تردید بر وجود خدا باشند به عنوان نمونه بصورت کفرآمیزی از خداوند سؤال می‌کند در روزهای تعطیل چه کسی را جای خود می‌گذارید.

معلوم نیست که چرا وزارت اطلاعات و وزارت ارشاد که کتاب شنود اشباح را به خاطر مخالفت با سازمان مجاهدین انقلاب جمع‌آوری کردند در این مورد هیچ

اقدامی نمی‌کنند؟

* از دو هفته‌نامه صبح دو کوهه - اسفند 1381:

«گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح شایعات را تکذیب کرد

چندی پیش کتابی به بازار ارایه شد با نام «شنود اشباح» که به بررسی کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پرداخته بود. چاپ این کتاب با عکس‌العمل‌های متفاوتی از سوی افراد جناح‌های مختلف سیاسی روبرو شد و تنها کسانی که هنوز موضع‌گیری نکرده‌اند، خود اعضای سازمان مجاهدین هستند. «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه کیهان به عنوان اولین منتقد وارد میدان شد و در سر مقاله نسبتاً طولانی کیهان ضمن انتقاد از «گلپور» تحقیقات وی را ناقص خوانده و ربط اسناد و مدارک ارایه شده توسط نویسنده را غیرمنطقی دانست. وی نوشته بود که هر چند ما به عملکرد بعضی آقایان نظیر «بهزاد نبوی» و «موسوی خوئینی‌ها» اعتراض داریم و عملکرد آنها را در راستای هدف دشمن می‌دانیم و لیکن استناد به چنین اسنادی برای اثبات جاسوسی ممکن نیست و...

روزنامه همبستگی نیز طی مطلبی تحت عنوان «اشباح چگونه شنود شده‌اند» نوشته («فیاض زاهد») عضو شورای عالی حزب همبستگی به انتقاد از این کتاب پرداخت و مهمترین ضعف کتاب را عدم هماهنگی و معرفی مناسب در فصول مختلف دانست و در بخش دیگری نوشت اگر هدف نویسنده تخریب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی باشد به نظر می‌رسد در کار خود توفیق نیافته است.

چندی بعد شایع شد که «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح در حالی که عازم سفر به لبنان بوده است «ممنوع‌الخروج» شده است. پس از این و بعد از سفر وی به لبنان گفته شد که «گلپور» از کشور فرار کرده است.

از سوی دیگر همزمان با این شایعات گفته شده کتابش ممنوع‌الچاپ شده و

نسخه‌های مانده در بازار نیز توسط وزارت اطلاعات جمع‌آوری شده است .
 با وجود انبوهی از شایعات پیرامون این موضوع تصمیم گرفتیم مصاحبه‌ای با
 «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح داشته باشیم . مصاحبه پیرامون محتوای کتاب
 و دفاع از مطالبش به مدتی بعد موکول شد، و لیکن وی به چند سؤال ما پیرامون
 شایعات مطروحه پاسخ داد که در زیر می‌آید .

« گلپور » در مورد شایعه فرار خود از کشور گفت :

من چند روزی برای سفر به لبنان رفته بودم و برگشتم لکن چیزی که مشخص
 است این است که درست کردن این شایعات هیچ مشکلی را از افرادی چون « علی
 هاشمی [بهرمانی] »، « فریدون وردی‌نژاد»، « خسرو قنبری تهرانی»، « سعید حجاریان
 کاشی » و ... حل نخواهد کرد . به نظر می‌رسد هر چقدر بیشتر از این شایعات
 اطراف این موضوع درست شود اسناد این کتاب سؤالاتی را برای مخاطبین ایجاد می‌کند
 که در صورت بی‌پاسخ ماندن تأییدی بر مسایل مطروحه به شکل دقیق‌تر خواهد بود .
 وی پیرامون نقد « حسین شریعتمداری » مدیر مسئول کیهان بر این کتاب گفت :
 نقد آقای « شریعتمداری » را خواندم، متن جوابیه را هم برایشان ارسال کردم و لیکن
 چاپ نکردند، یک هفته بعد توضیحی نوشتند که منجر به شکایت بنده به شعبه
 1410 شد . در توضیح گفته بودند که ایرادها طبق ماده 23 بدون سند است . « گلپور »
 افزود : امیدوارم آقای « شریعتمداری » با پاسخ به بنده [در دادگاه] ابهامات بوجود آمده
 را برطرف نمایند .

نویسنده کتاب شنود اشباح پیرامون جمع‌آوری کتاب توسط وزارت اطلاعات اظهار
 داشت : این کتاب جمع نشده است بلکه نسخ کتاب به اتمام رسیده و ما برای چاپ
 دوّم اقدام کردیم؛ ولیکن وزارت ارشاد مجوز را به علت برخی مسایل حقوقی گرفته
 است که قرار است مجوز به ما عودت داشته شود . اگر هم نگذارند کتاب چاپ مجدد
 شود این بحث به عنوان تخلف قابل پیگیری قانونی است .

« گلپور » پیرامون اسناد موجود در کتاب گفت: بخشی از اسناد عینا اسناد منتشر شده صورتجلسه‌هایی است که اعضای سازمان (سیا) و (N.S.C) آژانس امنیت ملی آمریکا با بعضی از عوامل و مأموران سیاسی و اطلاعاتی داشته‌اند که اجباراً در جریان افشای مسایل ایران کتراً توسط خود آمریکا منتشر شده است. وی افزود هر چند که در اسناد برخی از اسامی از جمله « علی هاشمی»، « محسن کنگرلو»، « فریدون وردی‌نژاد» و... پوشانده شده است، اما در کتاب، مستند به اسناد سایر کشورها و با مصاحبه‌های افراد کشور خودمان به این اسامی اشاره مستقیم کرده‌ام که تا این لحظه با وجود گذشت نزدیک به دو ماه از پایان عبور کتاب از سیستم ارشاد، حتی یک نفر از این افراد به توضیح و بیان مسایل مطروحه در این کتاب به نحوی که پاسخ آنها داده شود، نپرداخته است.

« گلپور » افزود: آقای « سلامتی » در جایی با اشاره به افرادی که از ابتدای انقلاب به دنبال پیگیری نقش سازمان مجاهدین بودند این عناصر را مشکوک خوانده است، بنده صراحتاً سؤال می‌کنم که چگونه یک جوان 25 ساله می‌توانسته از زمان تولد خود تا با امروز به عنوان یک جریان مشکوک این خط را تعقیب کند.

وی افزود: در بحث مربوط به دفتر اطلاعات نخست‌وزیری تنها به طرح این سؤال که در کلیت کتاب سعی در یافتن آن شده است، می‌پردازم که چگونه و با حمایت چه کسانی عناصر اداره هشتم ساواک و مرتب‌ترین ایشان نظیر « امید نجف‌آبادی » و « منوچهر قربانی‌فر » در برخی از مسایل اطلاعاتی کشور وارد شده و از آنان استفاده شد به شکلی که این فرد بخشی از هماهنگی‌های عملیات نیروی متجاوز دلتا به خاک کشورمان را انجام داده و پس از گرفتار آمدن سپاه ابرهه در کویر مرکزی ایران، چگونه همین فرد پس از خروج از کشور در کمتر از 1/5 ماه به عنوان یکی از سه نفر اصلی ایجاد کودتای نقاب در پایگاه نوژه، سلاح و مهمات و لجستیک را تأمین می‌کند؟ و چگونه است این فرد با شکست کودتا موفق به خروج از ایران می‌شود و

چه طور «امیرام [نیر]» افسر اطلاعات اسرائیل را به همراه «الیورنورث»، «جورج کیو» و «رابرت مک فارلین» به ایران می‌آورد و چگونه هم اکنون با حمایت F.B.I مصونیت خاصی قضایی و حمایت نظام اطلاعاتی آمریکا را در پشت سر خود دارد؟ وی در ادامه اظهار داشت: امیدوارم آقای «خسرو قنبری تهرانی» که اکنون جایگاه علمی و آکادمیک دارند، جهت تنویر افکار عمومی و بیان صحیح تاریخ انقلاب برای یک بار هم که شده از حالت عملکرد شیخ گونه خود خارج شده و به بیان خاطرات و یا نقش خود بپردازد.

وی در پایان گفت: این امید در مورد آقای «محسن سازگارا»، «بیژن تاجیک» و «محسن کنگرلو»، «موسوی خوئینی‌ها» و دیگر افراد صاحب نقش نیز وجود دارد.
* از روزنامه خراسان - چهارشنبه 1381/12/7:

نویسنده «شنود اشباح» در دادگاه

«گلپور» درخواست جلسه علنی برای دفاع از کتابش کرد

حقوق سیاسی - «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» با حضور در شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران 3 روز مهلت خواست تا به شکایت «علی ربیعی» پاسخ گوید.

به گزارش خبرنگار حقوقی ایسنا، در پی شکایت خصوصی «علی ربیعی» مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی از مؤلف کتاب «شنود اشباح»، «گلپور» توسط «قاضی مرتضوی» احضار شد.

وی پس از جلسه دادگاه گفت: درخواست 3روز مهلت کرده‌ام تا در روز شنبه در جلسه‌ای علنی از تمامی مطالبی که گفته‌ام دفاع کنم.

نویسنده کتاب «شنود اشباح» تصریح کرد: «ربیعی» در نامه‌ای خطاب به «علیزاده» رئیس کل دادگستری تهران از تألیف و انتشار کتاب مذکور شکایت کرده است و در دو بخش نامه خواستار پی‌گیری مطالب نوشته شده درباره او و هم چنین

توقیف و جمع‌آوری کتاب «شنود اشباح» توسط مدعی‌العموم شده است. وی افزود: پس از ارجاع پرونده‌ها به مجتمع قضایی کارکنان دولت توسط «علیزاده»، پی‌گیری آن به عهده شعبه 1410 گذاشته شده است. «گلپور» هم چنین یادآور شد: البته چند روز قبل از «حسین شریعتمداری» به خاطر چاپ نکردن جوابیه‌های متعدّد نسبت به مطالب منتشره در روزنامه شکایت کرده‌ام تا توسط دادگاه قرار الزام او به چاپ جوابیه صادر شود که در همین اثنا اخطاریه مربوط به شکایت «ریعی» هم به دستم رسیده و در دادگاه حاضر شدم. گزارش تحلیلی از تاریخخانه اشباح تا شنود اشباح «حمیدضیایی پرور»

hziayi@yahoo.co.uk

«شنود اشباح» عنوان کتابی جنجالی است که این روزها در محافل سیاسی و رسانه‌ای و سایتهای اینترنتی، بحثهای داغی پیرامون آن جریان دارد. این کتاب نوشته «رضا گلپور» است و با مجوز رسمی اداره کل ارشاد قم منتشر شده است.

محور اصلی کتاب نقد افشاگرانه شخصیت‌های وابسته به جناح چپ همچون «موسوی خوئینی‌ها»، «بهباد نبوی»، و برخی از افراد وابسته به این جناح است که در سالهای اولیه انقلاب دارای مسئولیتهای امنیتی و سیاسی بوده‌اند. انتشار این کتاب که در پی جنجالهای پس از آن، به شدت نایاب شد چالش‌هایی را در مطبوعات، پارلمان و سایتهای برانگیخته است جدی‌ترین نقد بر این کتاب با کمال تعجب توسط «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه کیهان نوشته شد. «شریعتمداری» ضمن تجلیل از انگیزه و تعهد نویسنده شنود اشباح، این کتاب را دارای اشکالات متعدّد پژوهشی و تحقیقی دانست که منجر به نتیجه‌گیریهای نادرست نویسنده شده است.

او از جمله گفت: استناد به نوشته‌های نشریات خارجی نظیر پاری‌ماچ، ژون

افریک، الدستور، لوموند، آساهی و لس‌آنجلس تایمز برای متهم کردن «موسوی خوئینی‌ها» بخاطر تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، یا مارکسیست و عامل سرویس اطلاعاتی شوروی سابق (ک.گ.ب) بودن، نادرست است. او همچنین اسناد ارائه شده علیه «بهزاد نبوی» را با اتهامات نسبت داده شده بی‌ارتباط دانست و در مورد انتقاد نویسنده به عضویت «خسرو [قنبری] تهرانی» در سازمان منافقین قبل از انقلاب، نوشت:

«خب که چی؟ بسیاری از مسئولان کنونی کشور و شخصیت‌های شهید از جمله «شهید رجایی» با سازمان مورد اشاره در دوران طاغوت ارتباط داشته‌اند، ولی همگی آنها در پی آگاهی از ماهیت نفرت‌انگیز منافقین نه فقط از آن جدا شده بلکه به شدت در مقابل آن قرار گرفته بودند.»

این انتقاد بلافاصله با واکنش «گلپور» مواجه شد، او جوابیه‌ای به کیهان فرستاد اما کیهان اعلام کرد بدلیل ذکر اسامی جدید و اتهامات جدید از درج آن خودداری می‌کند تا نویسنده، جوابیه خود را اصلاح کند. اما «گلپور» مجدداً جوابیه‌ای فرستاد و تهدید کرد اگر جوابیه‌اش در کیهان چاپ نشود، علیه این روزنامه شکایت خواهد کرد. کیهان هنوز این جوابیه را چاپ نکرده اما متن کامل جوابیه در سایت بازتاب منتشر شد.

اما این «گلپور» کیست؟ یکی از سایتها به این سؤال اینگونه جواب داد: «شنود اشباح زیر نظر حسینیان تدوین شده است.» «حسینیان» مرد همیشه منتقد و رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی است. نام او پس از برنامه مشهور «چراغ» در پی قتل‌های زنجیره‌ای بر سر زبانها افتاد. منابع منتشره اینطور خبر داده‌اند که «گلپور» از اعضای سابق وزارت اطلاعات و عضو فعلی یکی از ارگانها است. همین منابع از ممنوع‌الخروج بودن وی از کشور خبر دادند. اما او آنرا تکذیب کرد و گفت: هم اکنون در لبنان به سر می‌برد. گفته می‌شود او دارای همسر لبنانی است.

انتقاد جدی دیگر به شنود اشباح این بار از سوی «قدرت»... علیخانی «عضو مجمع روحانیون مبارز که این روزها بعنوان منتقد حزب مشارکت مطرح است، به دفاع از» موسوی خوئینی‌ها «پرداخت و گفت: اسناد شنود اشباح بی‌پایه بوده و قابل اعتنا نیست مخصوصاً آنچه که نسبت به آیت...» موسوی خوئینی‌ها «نوشته شده است، زیرا با ایشان از نظر خانوادگی آشنایی دارم و سوابق ایشان را خوب می‌دانم. وی به این جمله بسنده نکرد و یک گام پیش نهاد و گفت: از این دست کتابها زیاد منتشر شده مانند کتاب «تاریکخانه اشباح» که از همین وزارت ارشاد مجوز گرفت.

این بار نوبت مابقی اصلاح‌طلبان بود که وارد گود شوند و پاسخ «گلپور» و «علیخانی» را بدهند. یک روزنامه‌نگار اصلاح طلب گفت: از توضیحات آقای «علیخانی» مشخص شد که شنود اشباح پاسخ مقالات «اکبر گنجی» در کتاب تاریکخانه اشباح است که به جای «هاشمی رفسنجانی»، «موسوی خوئینی‌ها» را هدف قرار داده است. البته «گنجی» مواضع و عملکرد «هاشمی» را نقد کرد. ولی «گلپور» نسبت‌هایی مثل جاسوسی ک.گ.ب به «موسوی خوئینی‌ها» داد. ماجرا به همین‌جا ختم نشد. خبرهایی از هیئت دولت درز کرد که «خاتمی» به شدت نسبت به اجازه انتشار این کتاب انتقاد کرده و دستور داده فردی که در وزارت ارشاد مجوز چاپ شنود اشباح را داده اخراج شود.

این خبر تاکنون تکذیب نشده. هم‌چنین رئیس جمهوری در حاشیه هیئت دولت (81/11/10) در پاسخ به سؤال خبرنگاران درباره مخالفتش با محتوای کتاب «شنود اشباح» گفت: «با این کتاب مخالفم.»

همچنین سخنگوی دولت در جمع خبرنگاران درباره خبر دستور جمع‌آوری کتاب شنود اشباح از بازار گفت: «وزارت اطلاعات فقط در چارچوب قوانین و با دستور قضایی نسبت به جمع‌آوری کتاب اقدام می‌کند. اما در مورد شنود اشباح هیچ دستور قضایی وجود ندارد.»

قصه « شنود اشباح » هنوز تمام نشده است، حملات تند و افشاگرهای رسانه‌ای جناح منتقد علیه شخصیت‌های جناح چپ همچنان ادامه دارد، گاهی در قالب کتاب، گاهی در قالب روزنامه و اخیراً در قالب سایتهای اینترنتی.

« ابراهیم‌بای سلامی » عضو شورای عالی حزب همبستگی نیز در واکنشی نسبت به انتشار کتاب شنود اشباح گفت: تمام اعضای شورای عالی حزب همبستگی، کتاب مذکور را موهن می‌دانند. [!؟]

« محمدرضا خباز » رئیس فراکسیون همبستگی مجلس نیز گفت: کتاب شنود اشباح را باعث تخریب چهره‌های اصیل انقلاب می‌دانم. واکنش سران حزب همبستگی به این کتاب بیشتر از آن جهت بود که در روزنامه اعتماد، تبلیغات مربوط به کتاب شنود اشباح منتشر شده بود. روزنامه اعتماد به مدیر مسئولی « الیاس حضرتی » یکی از ارگانهای مطبوعاتی حزب همبستگی به شمار می‌رود. « حضرتی » درباره چاپ آن آگهی گفت که به روزنامه اعتماد تذکر داده شده است. وی روشن نکرد که این تذکر از سوی او یا اداره کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد داده شده است؟

« سعید حقّی » مدیر مسئول روزنامه مردمسالاری نیز گفت: به اعتقاد من کتاب شنود اشباح اتهاماتش را متوجّه یک جناح نکرده بلکه آنها را متوجّه طیف فکری خاصی کرده است.

« عباس سلیمی نمین » مدیر مسئول سابق تهران تایمز که اینک مدیریت دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران را برعهده دارد نیز در اظهارنظری به شنود اشباح انتقاد کرد و گفت: این کتاب تحت تاثیر منابع غربی، قصد دارد کلّ حرکت ضدّ آمریکایی نظام را زیر سؤال ببرد و ثابت کند که اسلام با غرب مشکل ندارد و این مارکسیستها بودند که علیه سفارت آمریکا یا علیه سلطه آمریکا اقدام کردند.

واکنش‌های دیگری نیز از سوی شکوری راد عضو جبهه مشارکت و برخی

اعضای کمیسیون اصل 90 مجلس نشان داده شد .

واکنش دیگر نیز توسط «روح... حسینیان» صورت گرفت که متهم به نظارت بر تدوین این کتاب شده بود . او گفت : بنده اصلا "از این کتاب اطلاعی نداشته‌ام و تنها قبل از چاپ کپی آن را دیدم و گفتم به این کتاب مجوز چاپ نخواهند داد . وی ضمن انتقاد از رئیس جمهور گفت : همین که این کتاب نوشته شد، هیئت دولتی که وظایف مهمی دارد آمد و در رابطه با این کتاب بحث کرد و آقای «خاتمی» در ارتباط با این کتاب وزیر ارشاد خود را توییح می‌کند و به وزیر اطلاعات خود دستور می‌دهد این موضوع را پیگیری کند .

به هر حال همه اینها پرده‌های دیگری از جنگ و چالش جناحها در عرصه رقابت سیاسی است . به خصوص زمانی که یک انتخابات در پیش باشد و راه دیگری برای سرکوب حریف وجود نداشته باشد .

همانگونه که در دوره‌های قبل کتابهای از این دست چاپ شده و منتقدین دولت را به چالش کشانده بود .

از روزنامه خراسان - یکشنبه 1381/1/17 :

پاسخ نویسنده شنود اشباح به مقاله خراسان

بسمه تعالی شأنه

مدیر مسئول محترم روزنامه خراسان .

با سلام، بدینوسیله متن پاسخ اینجانب «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح نسبت به مقاله مندرج در صفحات نخست، چهار و آخر روزنامه تحت مسئولیت شما با عنوان «نویسنده شنود اشباح در دادگاه» منتشره مورخه چهارشنبه 81/12/7 مطابق قانون مطبوعات ارسال می‌گردد . ضمن آرزوی قبولی طاعات و عبادات و تبریک فرا رسیدن سال نو، پیشاپیش از حسن توجه شما و همچنین رعایت انصاف توسط جناب آقای «حمید ضیایی‌پرور» نویسنده مقاله فوق عرض تشکر و

سپاسگزاری دارم.

« رضا گلپور » -

1382/1/7

نخست اینکه کتاب شنود اشباح (مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) با مجوز رسمی اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (شماره 18121) و به شماره کارت مجوز دائمی کتاب 3809 (صادره مورخه 1381/8/4) درتهران توسط نشر کلیدر چاپ و منتشر گردید و « نه اداره کل ارشاد قم » .

دوم این کارت با پیگیریهای دفتر وزیر محترم فرهنگ و ارشاد، جناب « مسجد جامعی » (و در حدی که بنده می دانم) در پی توییح ایشان و وزیر محترم اطلاعات جناب « یونسی » توسط ریاست محترم جمهور جناب « خاتمی » در اقدامی عجیب و بی سابقه صادره شد و زمانی که شخصا با مراجعه به اداره کتاب تهران پیگیر شدم به من گفته شد که این کار در مسیر دفاع از حقوق بنده و ناشر کتاب می باشد . عرض کردم که استقبال خوبی از کتاب شده و به تعداد نشر چاپ اول (تا آن روز) تقاضای خرید کتاب داریم و بهترین فرصت را در تجدید چاپهای بعدی از دست می دهیم .

گفته شد نهایتا ناشر تقاضای خسارت و تأمین ضرر و زیان می نماید .

عرض کردم که با تمام احترامی که برای شعارهای زیبای عزیزان اصلاح طلب جوانگرا از صدر تا ذیل قائلم، این کار قانون شکنی است . گفته شد کتاب شاکی های مختلفی دارد . گفتم مگر شکایت را به قوه مجریه می آورند؟ اگر اهل شکایت و روشن تر شدن مسائل مطروحه در کتابم پیدا شد، بسما . . . روال قانونی و قضایی طی می شود و احتیاج به این چنین برخوردهایی نیست . . .

الغرض تا به امروز که این جوابیه را می نویسم بدون حکم قضایی و تنها به صرف محبت و لطف جناب « خاتمی » به بنده از چاپ مجدد کتاب محرومم . هر چند به لطف خدا در مصدر بررسی و چاپ کتاب، کارمند ارشاد نبوده ام و گرنه از این پست هم برداشته می شدم !

از این فرصت استفاده می‌کنم و به رئیس جمهور محترم عرض می‌کنم نویسنده کتاب منم. «رضا گلپور». گناه بزرگواران زحمتکشی مثل آقای «کمالی» چیست که باید جور تحقیقات و اسناد غیرقابل انکار ارائه شده در کتابم را که قانونا نمی‌توانست از فیلتر ممیزی اداره کتاب رد نشود، متحمل شود؟

سوّم - جناب «ضیایی‌پرور» شما بزرگوارانه حدود خمس مقاله 5 ستونه خود را به نقل سرمقاله نه چندان عجیب جناب «شریعتمداری» کیهان اختصاص داده‌اید، صراحتاً هم نوشته‌اید: «متن کامل جوابیه (بنده به او) در سایت بازتاب منتشر شد.» بر این پایه ای کاش جوابیه فوق را که بلافاصله در فردای روز چاپ سرمقاله، به دفتر کیهان تحویل داده بودم، مطالعه می‌فرمودید و حداقل بخشهایی از آن را که کذب بودن آشکار قسمتهای مهم ادعاهای نامبرده - و از قضا آنچه درباره مرتبطين و همراهان خود وی در قبل و بعد از انقلاب بود - هویدا می‌ساخت؛ ولو نه در حد خمس! مورد توجه قرار می‌دادید.

من در جوابیه‌ام صراحتاً آورده بودم؛ «جناب «شریعتمداری»... با تذکرات نکته که مطابق با دستورات دینی و شرعی اسلامی، در مقابل ذره ذره حرکت خود بویژه در عرصه قلمی، عذا...مسئول هستیم، به عنوان آخرین عرایضم و از باب العاقل یکفیه الاشاره...اولاً "آیا اگر عموی کسی با خدا و دین خدا دشمنی داشت، نتیجه می‌دهد که او هم با خدا و دین خدا دشمن است و افشای اسرار او آنهم به اعتبار نظرات عناصر فاقد صلاحیت لازم قضایی کاری جوانمردانه و صحیح است؟ اگر کسی محکوم به قتل شده است (که در جای خود می‌باید توسط سیستم قضایی مورد رسیدگی قرار گیرد) با فرض عضویت عمویش در زیتون محکوم به عضویت در شبکه موساد می‌گردد؟ با این استدلال چه جوابی فرضاً برای عموی حضرت رسول‌الله که حتی در قرآن علناً به جهل و تباهی او اشاره می‌شود، خواهیم داشت؟ ثانیاً... این ادعا در مورد «مهرداد عالیخانی» کذب محض بوده است، چرا که تنها

عمومی «مهرداد» به نام «علی جعفر عالیخانی» که حوالی سال 64 فوت کرد با «مسعود» مورد ادعای جنابعالی دارای اختلاف حتی در نام خانوادگی است. «مسعود» عضو زیتون، شهرت «امیر عالیخانی» دارد...»

بنده این قسمت را در پاسخ به یکی از موارد کذب محض مکتوب شده توسط «حسین شریعتمداری» در سرمقاله مورد اشاره، آورده بودم که: «فصلی از کتاب [شنود اشباح] با عنوان قوادان زیتون به فعالیت موساد در ایران قبل از انقلاب اختصاص یافته ... در مطالعه این بخش نیز سؤالی به ذهن خطور می‌کند ... که در شبکه زیتون یعنی شبکه جاسوسی و اطلاعاتی موساد در ایران دوران طاغوت، شخصی به نام «مسعود عالیخانی» نقش اصلی و برجسته‌ای داشته است، تا آنجا که - مطابق اسناد موجود - اگر افسر اطلاعاتی سفارت اسرائیل در ایران فردی را برای همکاری شکار می‌کرد، مرکزیت موساد در فلسطین اشغالی بدون تأیید «مسعود عالیخانی» این همکار معرفی شده را نمی‌پذیرفت ... کسانی که از اسناد مربوط به شبکه زیتون باخبرند به خوبی از نقش کلیدی «مسعود عالیخانی» اطلاع دارند.

ولی آنچه سؤال برانگیز است این که چرا نویسنده محترم کتاب شنود اشباح، در میان انبوه اسناد که در این فصل ارائه داده، کمترین اشاره‌ای به «مسعود عالیخانی» نکرده است؟ مخصوصاً آنکه با توجه به موضوع کتاب، اشاره به «مسعود عالیخانی» و نقش برجسته و اصلی او در شبکه زیتون، بسیار ضروری‌تر و با اهمیت‌تر از اشاره به افرادی نظیر «یوری لوبرانی»، «دیوید کیمخی»، «یعقوب نیمرودی»، «عدنان خاشقی» و دیگر مأموران رژیم صهیونیستی در ایران آن روز بوده است.

[در عین القای چنین تحلیل کذب و غلطی، کارشناس سابق اطلاعاتی و توبه دهنده امثال «طبری» در همان مقاله می‌نویسد: «آیا نویسنده محترم کتاب {«رضا گلپور»،

بنده سراپا تقصیر!} برای یک دستمال، قیصریه را به آتش نکشیده است؟»]

یعنی یک ایرانی مسلمان که هم به دلیل دین و هم به دلیل ملیت، مورد تردید

بدیهی اسرائیلی‌ها در قیاس با جنایتکاران کثیفی همانند «یوری لوبرانی» و «دیوید کیمخی» و... بوده است، برای اثبات یافته‌های وهم‌آلود جناب «شریعتمداری» مهم‌تر و کلیدی‌تر معرفی می‌شود!

جناب شریعت ادامه داده بود: «این نکته نیز گفتنی است که «مسعود عالیخانی» عموی «مهرداد عالیخانی»، یکی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای است که هم اکنون در بازداشت به سر می‌برد و با نام مستعار «صادق» فعالیت می‌کرده است. «و اکاذیبی دیگر در این راستا.

چهارم - اینکه نامبرده در مورد مطالب مورد اشاره در نشریات خارجی و نقل آنها، بر من خرده گرفته و آورده بود: «نویسنده محترم کتاب شنود اشباح با کدام منطق، عملیات روانی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران را یک «سند»! تلقی کرده است؟ ثانیاً چرا از نوشته‌ها و مطالب رسانه‌ها و نشریات تابلودار دشمنان اسلام به عنوان سند و مدرک علیه یک شخصیت سیاسی داخلی نظام استفاده کرده است؟» و استدلال‌های ساده‌لوحانه‌ای از این دست :

اولاً "اگر کس دیگری چنین فرمایشی می‌کرد به بیان منطق خود در سطر سطر استنادات کتابم می‌پرداختم، اما» حسین شریعتمداری «جواب آنچنانی نمی‌طلبد. چرا که در روزنامه تحت مسئولیتش استناد به مطالب «عملیات روانی آمریکا علیه جمهوری اسلامی» و «یا» نوشته‌ها و مطالب رسانه‌ها و نشریات تابلودار دشمنان اسلام «بسیار معمول و مسبوق به سوابق است.

برای نمونه اشاره می‌کنم به مجموعه مقالات، یادداشت‌ها و گزارش‌های منتشره کیهان که تحت عنوان کتاب «براندازی در سکوت» با مقدمه همین جناب «شریعتمداری» توسط انتشارات کیهان به بازار عرضه شده است. تنها در همین یک سری مقالات مورد حمایت و تشویق جناب «برادر حسین» استنادات گوناگون صورت گرفته است به :

رادیو اسرائیل، رادیو آمریکا، رادیو آزادی، رادیو مسکو، رادیو بی‌بی‌سی، رادیو آلمان، رادیو لس‌آنجلس، تلویزیون جام‌جم، نشریات زوددویچه سایتونگ، تاگس سایتونگ، فارین افرز، فرانکفورتر روندشاو، واشنگتن تایمز، آمریکن اسپکتیتر، لیبراسیون، گاردین، جزوه مذاکرات پلنوم بیستم [!؟] کمیته مرکزی حزب توده، نشریات ضد انقلابی نظیر کیهان (چاپ لندن)؛، نیمروز، آوای زنان (نروژ)، کار، ایران زمین، ایرانیان واشنگتن، گام، پر، پویش، آرش، ایرانشهر، مطالب مطروحه توسط عناصر وابسته به سیا و موساد و ام‌آی شش در کنفرانسهای سیرا، استنفورد، اکسفورد و بنیادهای وابسته به آنها نظیر بنیاد ترویج فرهنگ ایران، بنیاد میراث ایران، بنیاد کیان، بنیاد محوی و عناصر تابلوداری نظیر «میلر» (سیا)، «جیمز وولسی»، «سایروس ونس»، «ریچارد مورفی»، «کنت تیمرمن»، «گوردون اسمیت» (سنا)، «جرالدگرین»، «فردهالیدی»، «دان بلام»، «توماس داین»، «استفان فربنکس»، «روح...رضانی»، «مک نان»، «جیمز بیل»، «نیکسی کدی»، «ریچارد کاتم»، «مازیار بهروز»، «فرهاد کاظمی»، «هوشنگ امیراحمدی»، «پاتریک کلاوسون»، «برژینسکی»، «کسینجر»، «برنت اسکوکرافت»، «جورج شولتز»، «یاسوجی فوجی»، «گیل لاپیدوس»، «الهه شریف‌پور» (هیکس)، «سوزان مالونی» و...

ثانیا منطقی و عقل سلیم حکم می‌کند که کلام پیشوایان دینی‌مان که فرموده‌اند نگاه کن به «ماقال» یا آنچه می‌گوید و نه «من‌قال» یا آنکه می‌گوید، برای بنده حجّت است و نه... .

پنجم - امیدوار بودم به اینکه کسی پیدا می‌شد و مسائل مطروحه و استنادات یا کرونولوژی وقایع یا اطلاعات ارائه شده پیرامون باندهای آدمکش دست پرورده آمریکا و اروپا به ویژه روسیه و انگلیس وبقایای عوامل صهیونیست را به نقد می‌کشید. اینکه براساس منابع موثّق (سایت وابسته به مشارکتیها) خبر زده‌اید: «گلپور از اعضای سابق وزارت اطلاعات و عضو فعلی یکی از ارگانها است. همین منابع از

ممنوع الخروج بودن وی از کشور خبر دادند، اما او آنرا تکذیب کرد و گفت هم اکنون در لبنان به سر می‌برد. گفته می‌شود اودارای همسر لبنانی است. انتقاد جدی دیگر به شنود اشباح...»

من در کتاب خود سعی کرده‌ام با توجه به اینکه متولد 1356 (شهری) هستم و نمی‌توانستم برخی از وقایع تاریخ انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی را شخصا دیده باشم، به عنوان حداقل یک شهروند یا عضو این جامعه به کنکاش و جستجوی مستند در لابلای مصاحبه‌های مستقیم، مکتوب، اسناد، نشریات مختلف، سایتهای اینترنت و امثال ذلک پردازم.

در این مسیر آن گونه که در کتابم آمده است سؤالات متعدّد پاسخ داده نشده‌ای وجود دارد که بی‌پاسخ ماندن آن، چه من عضو سابق وزارت اطلاعات بوده باشم و چه آنگونه که صراحتا اعلام می‌کنم نبوده باشم، چه عضو فعلی یکی از ارگانها باشم و چه آنگونه که صراحتا اعلام می‌کنم آرزویم بسیجی بودن است. چه همسر اولم لبنانی باشد و چه همسر دیگرم ایرانی، بی‌پاسخ ماندن این سؤالات در افکار عمومی خطرناک است.

سؤالاتی مثل اینکه:

1- چگونه و با حمایت چه کسانی عناصر اداره هشتم ساواک و مرتبطين ايشان نظير «[فتح...] امید نجف‌آبادی» «معدوم و» «منوچهر قربانیفر» (سر و مر و گنده) در برخی از مسائل اطلاعاتی کشور وارد شده و از آنان استفاده شد. به شکلی که «قربانیفر» بخشی از هماهنگی‌های عملیات نیروی متجاوز دلتا به خاک کشورمان را انجام داده و پس از گرفتار آمدن سپاه ابرهه در کویر مرکزی ایران، چگونه همین فرد پس از خروج از ایران در کمتر از 1/5 ماه به عنوان یکی از سه نفر افراد اصلی ایجاد کودتای نقاب در پایگاه هوایی شهید بزرگوار نوژه، سلاح و مهمات و لجستیک خطرناکترین کودتاهای تاریخ انقلاب را تأمین می‌کند؟ و باز چگونه است که این فرد با

شکست کودتا موفق به خروج از ایران می‌شود و چطور «امیرام نیر» افسر اطلاعات اسرائیل را به همراه «الیورنورث»، «جورج کیو» و «رابرت مک فارلین» روز روشن به ایران می‌آورد و چرا هم اکنون با حمایت FBI مصونیت خاص قضایی و حمایت نظام اطلاعاتی آمریکا را در پشت سر خود دارد؟

امید زیادی داشتم که جناب دکتر «خسرو قنبری» از اساتید دانشگاه علامه طباطبایی که بیشتر به اسم «خسرو تهرانی» مشهورند پاسخی به این سؤال بدهند که تا این لحظه سکوت پیشه شده است. از افراد مربوط دیگر به این جریان که می‌توانند توضیحات تکمیلی در اختیار افکار عمومی لاقل برای رفع شبهه مطروحه پیرامونشان قرار دهند می‌توان از مهندس «میرحسین موسوی»، «محسن کنگرلو»، «علی هاشمی بهرمانی»، «فریدون وردی (مهدی) نژاد» و «محمدعلی هادی نجف‌آبادی»، «محسن (سبزوار) رضایی» نام برد که بی‌صبرانه منتظر اظهاراتشان هستم.

2- «بهزاد نبوی» چرا در پاسخ به انبوه سؤالات مطروحه در کتاب ساکت و آرام مانده است؟ ایشان چه معذوراتی و در مقابل چه کسانی دارند که با صراحت لهجه و روشنی سوابق خود پاسخ نمی‌دهند که شنود مکالمات امام (ره) برای چه کسانی می‌بایست انجام می‌شد؟ [«مسعود» کشمیری] چرا از کانال مجاهدین انقلاب به دادستانی راه می‌یافت؟ چرا مسئولیت کلیدی ضد کودتای نوژه در قسمت نیروی هوایی به عهده «کشمیری» و مرتبطینش از قبیل «سعید حجاریان کاشی»، «محمد کاظم پیرو رضوی»، «حبيب داداشی»، «بیژن تاجیک»، «عبدا... رمضانزاده» و دیگرانی که در کتاب اسم آورده‌ام قرار گرفت؟ چرا با علم به اینکه او سرقت اسناد سیا را در حد چندین خودرو انجام داده بود، به نخست‌وزیری انتقال پیدا کرد؟ «جواد قدیری کفرانی» و مرتبطینش چطور؟

3- «سعید حجاریان کاشی» معروف به «مظفری» با اسم مستعار «صالح‌پور» و یا

«مستر بریدی» در سفر به آمریکا، چرا در مورد رفیق صمیمی‌اش «تقی محمدی» معروف به «اکبری» که دو سه روز بعد از دستگیری، خود را حلق‌آویز کرد و مسئول هر دویشان یعنی «مسعود کشمیری» ملعون لب به سخن نمی‌گشاید؟ چرا «محمد محسن سازگارا» در مورد نقش کلیدی خود در تابوت‌سازی از آن خبیث عامل شهادت 4تن از سرمایه‌های گرانقدر انقلاب («رجایی»، «باهنر»، «دفتریان»، «وحید دستگردی» (سکوت می‌کند؟

4- چرا... چرا... و چراهایی از این دست.

ششم و آخر اینکه چون مطالب طولانی شده است، بحث بیشتر را موقوف به اعلام آمادگی شما می‌سازم. چرا که شائبه طولانی‌تر شدن جوابیه از دو برابر مقاله شما به وجود خواهد آمد که خوب منع قانونی (مطابق ماده 23) دارد. بلکه فرجی شود و روزنامه شما این سؤالات و نظایر آن را به پاسخ مناسب خود برساند. مطالب مربوط به «عباد» (با اسم اصلی «علی ربیعی») را هم به لطف خدا در دادگاه روشن‌تر و صریح‌تر بیان خواهم کرد.

موفق و سربلند باشید

«رضا گلپور -»

1381/12/7

* از هفته‌نامه حریم - دوشنبه 1381/12/12:

مجوز وزارت ارشاد برای انتشار یک کتاب شبه‌انگیز

در خبرها آمده بود، کتاب کفرآمیز «سوال‌هایی از خدا» با مجوز وزارت ارشاد چاپ و منتشر شده است.

در این کتاب که به فارسی ترجمه شده و در برخی کتاب‌فروشی‌ها توزیع شده است. سوال‌هایی مطرح شده تان نتیجه آن، تردید در وجود خداوند متعال باشد. با وجود جمع‌آوری کتاب «شنود اشباح» که به سازمان فاقد مشروعیت مجاهدین

انقلاب مربوط است، جای تعجب است که چرا وزارت اطلاعات و وزارت ارشاد، جهت جمع‌آوری این کتاب شبهه‌انگیز اقدامی نکرده‌اند!

[هفته‌نامه پرتو سخن نیز در همین تاریخ مطلب فوق را منتشر گردانید.]

* از روزنامه کار و کارگر - شنبه 1381/12/17:

[«علی» یونسی «در پاسخ به سؤال خبرنگار خبرگزاری کار ایران مبنی بر محتویات کتاب جدیدالانتشار» شنود اشباح» که به ساختار وزارت اطلاعات [!؟] و برخی از مؤسسان آن ایراد گرفته و به نوعی آنها را وابسته دانسته است، گفت: این در دعوای سیاسی است که عده‌ای به آن دامن می‌زنند.

وی افزود: ساختار وزارت اطلاعات از مستحکم‌ترین ساختارهای کشور است. ما برای گزینش یک نفر فرایندی را طی می‌کنیم که برای احراز هیچ پست دیگر چنین فرایندی طی نمی‌شود.

«یونسی» تأکید کرد: این‌ها جفاهایی است که در حق وزارت اطلاعات انجام می‌شود. در حالی که کارکنان وزارت اطلاعات از مؤمن‌ترین و خالص‌ترین فرزندان مملکت هستند.

وزیر اطلاعات افزود: هر ساله تعدادی از وزارت استعفا می‌دهند که به محض خروج این عده از این نهاد، دیگر ما با آنها کاری نداریم و قرار نیست که اقدامات آنها به اسم وزارت اطلاعات ثبت شود.

وی چنین برخوردها و مطالبی را نوعی جنگ روانی علیه اطلاعات دانست و گفت: در ساختار وزارت اطلاعات هر کس با هر گرایشی می‌تواند حضور داشته باشد اما عضویت در گروه‌های سیاسی جرم است.

[لازم به یادآوری است که صاحب امتیاز روزنامه کار و کارگر، «علی ربیعی» معروف به «عباد» مشاور رئیس جمهور می‌باشد.]

* از روزنامه اطلاعات - شنبه 1381/12/17 :

[«علی [یونسی» [وزیر اطلاعات] در پاسخ به سؤالی درباره کتاب « شنود اشباح»، بدون اظهارنظر درباره جزئیات این کتاب، تأکید کرد : ساختار وزارت اطلاعات، از محکم‌ترین ساختارهای کشور است و هیچ سازمان پلیسی و امنیتی تاکنون به اندازه این تشکیلات، به صورت قوی پایه‌گذاری نشده است .
[اظهارنظر فوق در همین روز توسط روزنامه‌های آفتاب یزد، حیات‌نو اقتصادی، آفرینش، همبستگی و مردمسالاری منتشر گردید.]

* از روزنامه اعتماد - شنبه 1381/12/17 :

از وزیر اطلاعات در مورد کتاب شنود اشباح سؤال شد که در این کتاب بر اینکه ساختار وزارت اطلاعات اشکال دارد [!؟] تأکید شده است . وی پاسخ داد : من شنود اشباح را خوانده‌ام . کار صحیحی نیست، اسمی ببرم . وقتی فردی دعوایی سیاسی دارد و گروهی که در وزارت اطلاعات بوده‌اند، حالا رفته‌اند بیرون دعوا می‌کنند، اینها دعوای سیاسی است . چرا ما خودمان را به آنها گره بزیم و خود را وارد این دعوا بکنیم . . .

* از روزنامه خراسان - شنبه 1381/12/17 :

فرازهای مهم مصاحبه وزیر اطلاعات :

. . . انتقادات نویسنده شنود اشباح به ساختار وزارت اطلاعات [؟] صحیح نیست . . .

از روزنامه جوان - دوشنبه 1381/12/19 :

«رضا گلپور»، نویسنده کتاب « شنود اشباح » که اخیراً مورد شکایت قرار گرفته بود، به عنوان شاکی به شعبه 1410 احضار شد .

[این خبر در همین روز توسط روزنامه‌های اعتماد، خراسان و توسعه نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه نسیم صبا - شنبه 1381/12/24 :

تذکر « خاتمی » به وزارت ارشاد

سایت بازتاب مدعی شد به دنبال انتشار کتاب « شنود اشباح » که با مجوز وزارت ارشاد راهی بازار شده بود، یکی از مسئولان رده اول اداره کتاب این وزارتخانه از مقام خود برکنار شد.

گفته می‌شود پس از انتشار این کتاب رئیس جمهوری به وزارت ارشاد تذکر داده که در دادن مجوز به کتاب‌ها دقت بیشتری اعمال شود.

اخیرا اداره کتاب وزارت ارشاد با حساسیت و وسواس بیشتری به بررسی کتاب‌های مرتبط با مسایل سیاسی می‌پردازد و این امر نیز به نوبه خود باعث طولانی شدن روند دادن مجوز انتشار شده است.

* از متن شکایتنامه محقق علیه « احمد زیدآبادی » - دوشنبه 1381/12/19 :

بسمه تعالی عزّه

ریاست محترم دادگستری استان تهران

با سلام . بدینوسیله شکایت خود را از فردی به نام « احمد زیدآبادی » از مشاوران رادیو سی.آی.ای ساخته موسوم به فردا (که به زبان فارسی به لجن پراکنی برضد نظام جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد) به شرح ذیل اعلام می‌دارم . باشد که نامبرده، مطابق با قوانین تحت پیگرد و رسیدگی قضایی قرار گیرد:

1- فرد مورد اشاره در مصاحبه غیر موجه و غیرقانونی با عناصر وابسته به آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا که حداقل در تاریخ 1381/11/10 پخش گردید، به نشر اکاذیب متعددی پیرامون بنده « رضا گلپور » - نویسنده کتاب قانونی شنود اشباح - و نیز ایراد تهمت و افتراءات گوناگون به اینجانب پرداخت.

2- نامبرده پس از بیان کذب اینکه « یکی از اعضای سابق وزارت اطلاعات و عضو

فعلی یکی از ارگانهای حکومتی به نشر کتاب شنود اشباح پرداخته است «در رادیوی فردا، درباره محتوای مطالب کتاب تصریح کرده» کتاب مورد نظر حرف روشنی برای ارائه ندارد «و» مطالب کتاب، تنها مجموعه‌ای از مطالب پراکنده و تکراری نویسندگان ایرانی، خارجی و برخی از عناصر اطلاعاتی است. «در عین حال با ایراد افترا به بنده با مضمونی کاملاً متعارض با عبارات فوق پس از اعلام فهرست برخی از شخصیت‌ها و مسئولین کشوری پس از انقلاب تصریح کرده است: «کتاب شنود اشباح با زیر سؤال بردن خط فکری رهبر انقلاب و نزدیکانش اقدامی در جهت توجیه رفتارهای جناح محافظه‌کار کشور است. «و یا اینکه:» نویسنده کتاب شنود اشباح درصدد القای همکاری بسیاری از مقامات ایرانی با سازمانهای اطلاعاتی خارج از کشور است. «و...»

3- نامبرده خادم رادیو سی. آی. ای همچنین ضمن متهم ساختن وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در کذب دیگر تصریح نموده «وزارت ارشاد با وجود عدم تمایل، ناگزیر از صدور اجازه نشر به کتاب شنود اشباح گردیده و... تحت فشار بوده است.»

والله يشهد ان المنافقين لكاذبون

« رضا گلپور -»

81/12/19

* از متن شکایتنامه محقق علیه «نیما راشدان» - دوشنبه 1381/12/19:

بسمه تعالی عزّه

ریاست محترم دادگستری استان تهران

با سلام و آرزوی موفقیت.

یکی از خادمان رادیو فرانسه به هویت ظاهری «نیما راشدان» از مکشوفات روزنامه‌های زنجیره‌ای جبهه اصلاحات، که گویا در کشور سوئیس به هواخوری مشغول باشد، در مصاحبه‌ای با رادیو فرانسه - پخش شده حداقل در تاریخ

81/11/11 - پس از بیان اینکه سایت رویداد وابسته به اصلاح طلبان خبر انتقاد رئیس جمهور محترم از وزارتین اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی را نقل کرده بود، در اظهاراتی کاملا "کذب گفت: « نوع و شیوه نگارش کتاب نشان می‌دهد که همان تیمی که سابقا با آقای « سعید امامی » همکاری می‌کردند [!؟] در وزارت اطلاعات، قطعا جزو نگارندگان این کتاب هستند...»

نامبرده فوق، ضمن دفاع جانانه از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - البتّه از خاکریزهای داخل سوئیس [حافظ منافع آمریکا در ایران] با تأکید بر مظلومیت « بهزاد نبوی » و برخی دوستانش در سازمان نامشروع فوق، گستاخانه گفت: « این قبیل بازیهای جنگ روانی را قبلا "برخی از فعالان مذهبی حاضر در فرانسه و یا شمال آفریقا و خاورمیانه بعضا در اختیار « آیت‌الله خمینی [ره] » قرار دادند که در سال 1356 یک بازی روانی بسیار گسترده‌ای از طریق نوارهای کاست و استنسیل در ایران به راه افتاد که به تضعیف نظام شاه‌ان‌شاهی ایران انجامید... پس از پیروزی هم برخی دوستان جوان « آیت‌الله خمینی » توانستند با مطالعه اسناد ساواک و رهنمودهای رهبران حزب توده، در وزارت اطلاعات دور جدید بازیهای روانی راه بیندازند. در همین کتاب مورد بحث، یک بخش از متد دیگری که در کشورهای کمونیستی رایج است، مورد استفاده قرار می‌گیرد.»

فرد مذکور سپس به دفاع از خواهر « محمد عطریانفر » و پدر « بهزاد نبوی » و... پرداخته که بماند تا بعد.

بدینوسیله تقاضای رسیدگی به شکایت اینجانب از نامبرده متواری و حامیان و همدستان داخلی وی را توسط نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران دارم.

نویسنده 25 ساله کتاب شنود اشباح

« رضا گلپور »

* از متن شکایتنامه محقق علیه «مسعود بهنود» - دوشنبه 1381/12/19:

بسمه تعالی عزّه

ریاست محترم دادگستری استان تهران

با سلام و آرزوی تحقّق عدالت

بدینوسیله شکایت خود را از خادم تربیون نحس وزارت مستعمرات جزیره ماده گرگ پیر (لعنة الله علی جواسیسها فی الدارین «موسوم به بی‌بی‌سی؛ جناب» مسعود بهنود «به دلیل اشاعه اکاذیب پیرامون اینجانب» رضا گلپور «و کتابم شنود اشباح در مصاحبه 1381/11/10 تربیون فوق‌الذکر اعلام می‌دارد.

جناب عالیجناب «بهنود» در پاسخ به سؤال مسئول خود در بی‌بی‌سی که پرسیده بود: «در کتاب شنود اشباح چه مطرح شده که این گونه جنجال برانگیز شده است؟» ضمن دفاع جانانه از جناب «محمد خوئینی‌ها»، با تحریف حقایق مندرج در کتاب به اشاعه اکاذیب ذیل پرداخت: «در زمانی که گروگانگیری [تسخیر لانه جاسوسی شیطان بزرگ] اتفاق افتاد، تعداد نشریاتی ... در خارج از ایران به خصوص غرب، در اولین برخوردها به این نتیجه رسیده بودند که کسانی که از دیوار سفارت آمریکا در تهران بالا رفتند، اینها نیروهای چپ هستند ... بعضی‌ها نوشتند که مثلا "رئیس این گروه، آقای «خوئینی‌ها» یا فلان کس که به اصطلاح، چهره شاخص این گروه بودند] بنده اینجانب، «رضا گلپور» در مسیر تحقیقات خود به این فلان کس به عنوان فرد دوّمی، برنخوردم، بلکه آقای «بهنود» در دادگاه رازگشایی کنند! [در مسکو درس خواندند. مدرسه اطلاعات کا.گ.ب را دیدند و یک ذره هم خیالپردازی هم در این زمینه کردند] [آخی نازی...]. حالا بعد از بیست و چند سال تکه‌هایی از همان نوشته‌ها جمع شده و سرهم شده، به یک ترتیبی به عنوان بیوگرافی [!؟] مدیر مسئول سابق روزنامه سلام ... برداشتی این طوری روی صفحه کتاب گذاشته شده است...»

جناب بهنود خوش انصاف هیچ اشاره‌ای به این نکرد که نشریات گوناگون مورد

رجوع در کتاب بنده (انگلیسی زبان، فرانسوی زبان، ایتالیایی زبان) مربوط به سالها پس از اتمام جریان تحویل جاسوسان آمریکایی به دولتشان بوده است . برای نمونه بولتن اکونومیست مورخه 1986/1/30 □ لوموند 1986/3/12 و یا کوریره دلاسرا مورخه 1999/7/14 و

علی‌ایحال بی‌صبرانه منتظر پاسخگویی افراد مورد بررسی و نقد در کتابم می‌باشم . اما این هیچ ارتباطی به تأکید بنده بر پیگیری از شکایت حاضر نخواهد بود . چون تنها همین این مانده بود که « بی‌بی‌سی » و « بهنود » به دفاع از جناب « خوئینی‌ها » پردازند . هر چند که تهاجمشان به کتابم، زرین برگ کارنامه قلمی‌ام خواهد بود .
« رضا گلپور » - نویسنده شنود اشباح

81/12/19

* از روزنامه رسالت - شنبه 1381/12/24 :

نویسنده کتاب شنود اشباح از « زیدآبادی»، « راشدان » و « مسعود بهنود » شکایت کرد « رضا گلپور » نویسنده کتاب شنود اشباح از « احمد زیدآبادی»، « نیما راشدان » و « مسعود بهنود » شکایت کرد. « رضا گلپور » در گفتگو با خبرگزاری فارس گفت : «نیما راشدان» در مصاحبه با رادیو فرانسه مورخه 81/11/11 با اظهاراتی کاملا "دروغ ادعا کرد : نوع و شیوع نگارش کتاب نشان می‌دهد همان تیمی که سابقا با آقای «سعید امامی» در وزارت اطلاعات همکاری می‌کردند، قطعا جزو نگارندگان این کتاب هستند لذا از او شکایت کردم .

نویسنده کتاب شنود اشباح در خصوص شکایت خود از « مسعود بهنود » گفت : «مسعود بهنود» در مصاحبه با BBC با تحریف حقایق مندرج در کتاب شنود اشباح به نشر اکاذیب پرداخته است .

« گلپور » با بیان اینکه « احمد زیدآبادی » به نشر اکاذیب در خصوص این جانب

پرداخته است، گفت: «زیدآبادی» در مصاحبه با رادیوی آمریکایی موسوم به فردا در مورخه 81/11/10 مرا یکی از اعضای سابق وزارت اطلاعات و عضو فعلی یکی از ارگانهای حکومتی معرفی کرده که به نشر کتاب شنود اشباح پرداختم .

نویسنده شنود اشباح علت دیگر شکایت خود از «زیدآبادی» را بیان کذب تحت فشار بودن وزارت ارشاد در صدور اجازه نشر کتاب عنوان کرد.

« گلپور» در خصوص شکایت شخصی «علی ربیعی»، مشاور اجتماعی رییس جمهور از وی گفت: با وجود اینکه شکایت مستمسکی برای رییس جمهور و وزیر ارشاد در ضبط مجوز کتاب بوده است، پس از رجوع به دفتر شعبه 1410 دادگاه به من گفته شد که «ربیعی» برای خود وکیل معرفی خواهد کرد و توسط وی شکایت را پیگیری خواهد کرد.

* از روزنامه ایران - شنبه 1381/12/24:

خبر اینکه... ادعای تازه نویسنده

نویسنده کتاب «شنود اشباح» شکایت «علی ربیعی» (عضو شورای عالی امنیت ملی) از خود را مستمسکی برای رئیس جمهوری و وزیر ارشاد خواند تا کتاب او را ضبط کنند . بنابر شنیده‌های ما شکایت «علی ربیعی» از «رضا گلپور» (نویسنده شنود اشباح) در شعبه 1410 پیگیری می‌شود.

* از روزنامه همبستگی - دوشنبه 1382/1/18:

«علی ربیعی» در دادگاه حاضر شد

گروه اجتماعی - مشاور رییس جمهوری صبح روز گذشته در مجتمع قضایی کارکنان دولت حضور یافت .

به گزارش خبرنگار همبستگی، «علی ربیعی» مشاور امنیتی رییس جمهوری و

عضو شورای امنیت ملی روز گذشته پیرو پرونده «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح در شعبه 1410 مجتمع قضایی کارکنان دولت حضور یافت و به سؤالات قاضی پرونده در این خصوص پاسخ گفت.

گفتنی است: «علی ربیعی» چندی پیش از «رضا گلپور»، نویسنده کتاب شنود اشباح به دلیل نشر اکاذیب شکایت کرده بود.

همچنین بنابراین گزارش «خسرو تهرانی» و «ثانی نژاد»، (معاون توسعه شهری شهرداری تهران)، روز گذشته در این شعبه حضور پیدا کردند و به سؤالات تحقیقاتی قاضی پرونده پاسخ گفتند.

شنیده شده است که «خسرو تهرانی» که به عنوان مطلع در دادگاه حاضر شد به همراه «ثانی نژاد» در خصوص پرونده مؤسسه نظرسنجی آینده در دادگاه حاضر شده‌اند. [مضمون این خبر در همین روز توسط روزنامه‌های اعتماد، یاس‌نو، نسیم صبا، مردم‌سالاری، توسعه، خراسان، جوان، حیات‌نو اقتصادی و آفتاب یزد نیز منتشر شد.]

* متن شکایتنامه «رضا گلپور» از مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون - 1382/4/16:

ریاست محترم بازپرسی شعبه سوّم دادگستری جناب آقای «قدمی»

با سلام و عرض خسته نباشید پیرو طرح شکایت اینجانب «رضا گلپور چمرکوهی» نویسنده کتاب شنود اشباح از مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون، سرکار خانم «فاطمه فرهمندپور» بدلیل عدم درج جوابیه بنده به مقاله مندرج در شماره مورّخه دوشنبه 1381/12/5 مطابق با تبصره سوّم ماده 23 تقاضای ایراد اخطار به نشریه فوق‌الذکر (بدلیل ارجاع پرونده به شعبه سوّم) را دارم. توضیحات مربوط به تسلیم جوابیه و نیز نسخه‌ای از مقاله مندرجه در گوناگون و جوابیه بنده به پیوست، تقدیم می‌گردد.

با تشکر «رضا گلپور چمرکوهی» -

82/4/16

ضمیمه نخست: (شرح مآقع)

1- هفته‌نامه گوناگون در شماره مورّخه 1381/12/5 مقاله‌ای تحت عنوان «نقدی بر کتاب شنود اشباح» در مورد اینجانب «رضا گلپور چمرکوهی» نویسنده کتاب، منتشر ساخت.

در این مقاله مقدمه‌ای دارای اکاذیب به عنوان «درآمد» و نیز متنی به قلم «حسین شریعتمداری» که نقدی یک جانبه، غیرکارشناسی، مشتمل بر توهین، افتراء، از سر عصبانیت، مبتنی بر پیش فرضهای نادرست و توهم‌آمیز نسبت به بنده و دارای عباراتی صددرصد کذب و دور از انصاف بود، منتشر گردید.

2- در روز چهارشنبه 1381/12/28 جوابیه‌ای در 14 برگ دستنویس تنظیم و جهت تقدیم آن به نشریه، اقدام نمودم. از آن جائیکه برخلاف قانون مطبوعات آدرس دفتر نشریه روی آن وجود نداشت، مجبورا به تنها تلفن موجود در شناسنامه هفته‌نامه، متوجّه و بارها با آن تماس گرفتم که متأسفانه امکان ارتباط (احتمالا "بدلیل تعطیلات نوروزی) تا صبح روز 1382/1/5 پیش نیامد. در صبح روز پنجم فروردین (یعنی آخرین روزمهلت قانونی برای بنده جهت تسلیم جوابیه به نشریه، به لطف خداوند موفّق به گفتگوی تلفنی با عزیزی که گویا سردبیر هفته‌نامه فوق باشد، گردیدم و با تذکر عدم وجود آدرس در شناسنامه هفته‌نامه، از ایشان خواستم آدرسی به بنده بدهد تا جوابیه را تقدیم کنم و نیز تذکر به پایان مهلت قانونی تسلیم جوابیه در صورت عبور از آن روز را مطرح کردم.

فرد فوق‌الاشاره که خود را (جناب) «محمدی» معرفی نموده بود، ضمن اطمینان از اینکه مشکلی در صورت تأخیر در وصول جوابیه ندارد و با عذرخواهی از اینجانب، عدم وجود دفتر مناسب، بدلیل جابجایی و جستجوی دفتری در مکان جدید را متذکر شد و اعلام کرد که فعلا "شماره‌های بعدی نشریه تا استقرار در مکان جدید منتشر نخواهد شد و با پوزش فراوان به بنده تعهد نمود که چند روز قبل از

انتشار شماره جدید، یعنی پس از استقرار در مکان جدید نشریه، با بنده تماس گرفته، آدرس خود را اعلام می‌نماید تا جوابیه را به او برسانم؛ ضمن اینکه از توجه بنده ابراز نهایت تشکر را دارد و...

3- روز شنبه 1381/1/6 با نهایت ناپاوری، شماره جدید گوناگون را روی پیشخوان کیوسکهای مطبوعاتی دیدم و ضمن عصبانیت از عدم عمل به تعهد اعلام شده جناب «محمدی» با همان تلفن تماس گرفتم. جناب «محمدی» مجدداً با عذرخواهی اعلام نمود که بدلیل گم کردن تلفن بنده، تماس نگرفته که عرض کردم: برادر بزرگوار شماره تلفن همراه بنده روی کتابم هست. چطور شما که بر این کتاب، یک صفحه کامل هفته‌نامه‌تان نقدی می‌نویسید، حتی تلفن مندرج در کاور کتاب را ندیده‌اید؟ و... با عذرخواهی او روبرو شده و مجدداً به بنده قول تماس داد که نهایتاً با پیگیریهای بنده و شلوغی برنامه ایشان! و یکی دوبار ناهماهنگی، صبح سه شنبه 1382/2/16 در دفتر جدید نشریه واقع در کوچه جار خیابان مفتح جنوبی، حضوراً جوابیه را تقدیم و گفتگوی نسبتاً مفصّلی هم، با او و برخی دیگر از دست‌اندرکاران هفته‌نامه، پیرامون مسائل مطروحه در کتاب و عدم برخورد قانونی برخی مسئولین جراید و روزنامه داشتیم و در نهایت جناب «محمدی» جمله‌ای گفت که در جایگاه سردبیر گوناگون، موجب اطمینان بنده از درج جوابیه گردید که «من اگر می‌خواستم خلاف اخلاق خود عمل کنم که دیگر آن قولها را به شما نمی‌دادم. من جوابیه را منتشر می‌کنم و...»

سه شماره بعد از آن جلسه هم هفته‌نامه منتشر شد و جوابیه بنده در آن نبود. تلفنی با سردبیر تماس گرفتم. در نهایت ناپاوری باز هم قول داد که آن جوابیه را منتشر خواهد کرد و مشکلات اجرایی! و کمبود وقت! موجب غفلت شده است. به او عرض کردم اگر تا دو شماره بعد هم کار نشد، آیا حجت برای بنده تمام می‌شود که شما

قصده عدم چاپ جوابیه و عدم اجرای قانون را دارید؟ که او پاسخ مثبت داد.
تا به امروز جوابیه بنده در هفته‌نامه فوق منتشر نشده است حال آنکه حداقل 9
شماره دیگر پس از تسلیم حضوری جوابیه، به بازار آمده است.
4- اما متن جوابیه‌ام:

عینا در 14برگ دستنویس ضمیمه این یادداشت است...

* متن نامه «رضا گلپور» خطاب به مدیران مسئول روزنامه‌ها - 1382/5/27:

1- هفته‌نامه گوناگون [به مدیر مسئولی سرکار خانم «فاطمه فرهمندپور»] در
شماره مورخه 1381/12/5 مقاله‌ای به قلم «حسین شریعتمداری» [مدیر مسئول
روزنامه کیهان] تحت عنوان «نقدی بر کتاب شنود اشباح» در مورد اینجانب «رضا
گلپور» نویسنده کتاب منتشر ساخت که موجب نگارش جوابیه‌ای در 14برگ دستنویس
به تاریخ 1381/1/28 گردید.

2- پس از نشر حداقل 9 شماره بعدی هفته‌نامه گوناگون و اطمینان از عدم صحت
قولهایی که (چه حضورا و چه به شکل تلفنی توسط مسئولین نشریه فوق) در جهت
انتشار جوابیه‌ام داده می‌شد در تاریخ 1382/4/16 با مراجعه به دادگستری تهران
تقاضای ایراد اخطار به نشریه فوق‌الذکر مطابق با ماده 23 قانون مطبوعات نمودم. - هر
چند که متأسفانه و در کمال ناباوری بنده، قبلا "یکبار این تقاضای بنده در جهت
چاپ جوابیه‌ام به سرمقاله «حسین شریعتمداری» مندرج در کیهان 1381/11/8 توسط
قاضی «تشگری» به بایگانی سپرده شده بود و بنده مجددا نسبت به پیگیری آن اقدام
نمودم.

3- پس از آنکه هفته‌نامه گوناگون در مورخه شنبه 1382/5/18 اقدام به چاپ
جوابیه نمود متأسفانه با ادعای دخالت در حریم خصوصی افراد و مغایرت با ماده [!]
25 بخشهای ذیل را از جوابیه‌ام سانسور کرد که جهت ثبت در حافظه تاریخ مردم

عزیز کشورم و رضای حضرت حق بار دیگر بر آنها تأکید می‌کنم و قضاوت در مورد ادعاهای هفته‌نامه گوناگون را به خداوند خیرالحاکمین واگذار می‌کنم:

« رضا گلپور » - نویسنده کتاب شنود اشباح -

82/5/27

□ بخشهای سانسور شده [ی جوابیه‌ام] توسط خانم « فرهمندپور » مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون:

- اگر روزی راهی را که « حسین شریعتمداری » و برخی همکاران سابق اطلاعاتی و هم سازمانی‌های سیاسی فرهنگی‌اش در رسیدن به اهدافشان به این شکل می‌روند، مستقیماً به بهشت برین ختم شود، « رضا گلپور » مفتخر است به جهنم فیها فاسقین پناه ببرد.

- می‌شود آقای « شریعتمداری » که اصلاً « عالیخانی » نامی را نمی‌شناختید، به این سؤال جواب بدهید که نامه « رضا براهنی » که در سال 1375 در مؤسسه خود به نشر آن پرداختید، چگونه به جای تقدیم به « نیس گوست » آلمانی که شروع به سازماندهی برخی عناصر [معلوم‌الحال کانون نویسندگان] در داخل کشور (هر چند ویلای غیرثبت شده وزارتخارجه و بدون مصونیت دیپلماتیک) نموده بود، به دست شما رسید؟

شما که به « احسان طبری » و « حسین روحانی » و ... کار می‌کردید تا توبه کنند و می‌گویید حتی در مقال آنان از اسم مستعار هم استفاده نکرده‌اید، می‌شود لطف کنید بگویید مقاله‌ای که با نام « ابوالفضل » در روزنامه کیهان دوشنبه 1368/2/11 منتشر شد را چه کسی نوشته است؟ « (« طبری ») گفت: هیأتی از طرف آقای « میرحسین موسوی » به عیادت آمده بود و از قول ایشان می‌گفتند که می‌توانم برای معالجه به هر کجا که خودم مایل باشم، اعزام شوم ... گفتم (یعنی « آقا ابوالفضل » گفت:) شما چه نظری دارید؟ گفت: « دلم می‌خواهد در میان شما باشم » ... سرم را به سوی برادر دیگری که در اطاق بود، برگرداندم تا اشکم را نبیند، آن برادر نیز سرش را به طرف

پنجره برگردانده بود و مخفیانه قطرات اشکی را که به چشمانش دویده بود، پاک می‌کرد...»

- آقای «شریعتمداری» می‌شود به عنوان مسئول مؤسسه کیهان افکار عمومی را یاری دهید تا آقا «ابوالفضل» را بیابد و بپرسد برادر دیگر حاضر در اطاق چه کسی بود؟: «... احسان طبری» آب خواست و در حالیکه پرستار برای آوردن آب از اطاق بیرون می‌رفت به یاد آمد که ملاقات بیمار نبایستی طولانی باشد، لذا علیرغم میل باطنی‌ام خداحافظی کردم و او به امید دیدار زود به زود، به رفتن رضایت داد... و دیدار بعدی هرگز اتفاق نیفتاد... رحمت و مغفرت خداوند تبارک و تعالی بر او باد.

«ابوالفضل» ... [روزنامه کیهان - 68/2/11]

- نقش «علی هاشمی بهرمانی» (رئیس فعلی فراکسیون کارگزاران [مجلس شورای اسلامی])، «فریدون وردی (مهدی) نژاد» (سفير فعلی جمهوری اسلامی ایران در چین)، «محمدعلی هادی نجف آبادی» (معاونت کنسولی وزارتخارجہ) و... در برگزاری جلسات با عناصر آمریکایی و اسرائیلی مطابق با اسناد غیرقابل انکار افشا شده، ریشه در چه نوع دیدگاه و سازماندهی داشت؟

- عملیات اطلاعاتی موسوم به «ابتکار ایران»، طراحی شده در شورای امنیت ملی آمریکا، جهت حمایت از روی کار آورده شدن «حسینعلی منتظری» در ایران توسط کدام عناصر و شبکه‌های جاسوسی در ایران تعقیب گردید؟

- نقش افرادی مثل «محمد محسن سازگارا»، «سعید حجاریان کاشی»، «بیژن تاجیک»، «خسرو قنبری تهرانی» و پاره‌ای دیگر از عناصر و مرتبطين دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری در درست کردن تابوتی تحت عنوان «شهید کشمیری»! از عامل اصلی انفجار، چه بود؟

- همین آقای «سعید حجاریان کاشی» یا برادر «سعید مظفری» یا روشنفکر دگراندیش «جهانگیر صالح‌پور» یا به قول خودش «مستر بریدی» در جریان ضد

کودتای نوژه چه کارهایی را به امر «مسعود کشمیری» انجام داد که اکنون حتی از اشاره به آن گریزان است؟

□ قسمتهای ذیل نیز با حذف مواردی که دارای خط کشیدگی هستند [مطالب داخل آکولاد]، توسط خانم «فرهمندپور» دارای نقص و نامفهوم شده‌اند:

- [آقای «شریعتمداری»!] اگر عموی کسی با خدا و دین خدا دشمنی داشت، نتیجه می‌دهد که او هم با خدا و دین خدا دشمن است و افشای اسراری از او، آن هم به اعتبار عناصر فاقد صلاحیت لازم قضایی ولواینکه از دوستان مورد اعتماد و همراهان و همکاران دیرینه‌تان باشند، مثل «مهدی قوام»؛ «مجتبی بابایی» [یا همان:] «علی باوند»؛ «احمد نیاکان» [یا همان:] («احمد شیخها») یا حتی «جواد آزاده» («عباسی کنگوری») و ... آن هم در جایی که شما حقوق سرپرستی مؤسسه کیهان را تحت نام مقام معظم رهبری می‌دانید، صحیح، جوانمردانه و هنر است؟

- «مسعود کشمیری» که در زمان عملکردش در نیروی هوایی [ارتش جمهوری اسلامی] پرونده حفاظتی جدی سرقت اسناد سیا در مستشاری ارتش داشت، با حمایت چه افرادی به نخست‌وزیری انتقال یافت؟ چرا «بهباد نبوی» در این مورد خاص و مواردی نظیر آن، مردم را محرم نمی‌داند؟ چرا؛ به دنبال شنود مکالمات حضرت «امام خمینی» بود؟ [شرح این ماجرا مفصلاً در کتاب شنود اشباح آمده است.]

- چطور در بسیاری از احکام محکم حضرت امام، از دیدگاه حضرات به اصطلاح خط امام، بنا به گذشت زمان و ضرورتها باید تجدیدنظر کرد، ولو در عدم اجرای حکم «سلمان رشدی مرتد» - لعنة الله علیه و علی امثاله - اما در بحث پرونده ترور «رجایی مظلوم» - که آن هم بدلیل خودکشی عامل کلیدی پرونده یعنی «تقی محمدی» [دو روز پس از شروع بازجویی] با نام مستعار «اکبری» رفیق گرمابه و گلستان «جواد قدیری» معروف به «مدرسی» و «سعید حجاریان کاشی» ملقب به «مظفری» و با

فشارهای شدید سیاسی و شرایط خاص جنگ تحمیلی مختومه شد، سرلوحه شعارهای رفقای « شهید کشمیری! » «حتی قیام الحجّة، جمله نقل شده از حضرت امام باشد؟ - « منوچهر قربانپور » که به همراه « فتح ... امید نجف آبادی » از مرتبیین « هاشمی هشتم » بود و بخش عمده‌ای از هماهنگی تجاوز نظامی آمریکا به خاک کشورمان را در بحث عقیم مانده طبس انجام داد، با شکست عملیات و افشای جریان، از ایران خارج شد؛ چطور مجدداً چند هفته بعد به عنوان یکی از سه سرشاخه اصلی کودتای نقاب (در پایگاه « شهید نوژه ») تهیه سلاحها، مواد منفجره و پول کودتا را عهده‌دار شد؟ و با شکست کودتا چگونه روزها پس از افشاء مجدداً از کشور خارج شد؟ چگونه چنین عنصری از طریق ارتباط با اعضای دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری، تیم آمریکایی اسرائیلی « مک فارلین » - « امیرام نیر » و ... را به تهران آورد؟ ...

[متن نامه فوق حضوراً و یا از راه نمابر به روزنامه‌های فرهنگ آشتی، دنیای اقتصاد، حمایت، اطلاعات، همشهری، ایران، همبستگی، قدس، ابرار اقتصادی، خبر، مردمسالاری، توسعه، حیات نوا اقتصادی، آفتاب یزد، اعتماد، صدای عدالت، نسیم صبا، جام جم، یاس نو، خراسان و انتخاب ارسال گردید که متأسفانه هیچ کدام به آن پوشش خبری ندادند!]

* متن جوابیه دوّم « رضا گلپور » به هفته‌نامه گوناگون - 1382/6/18:

مدیر مسئول هفته‌نامه گوناگون جناب خانم « فاطمه فرهمندپور »

با سلام . در ابتدا از باب یادآوری، عیناً مواد 18، 23 و 25 قانون مطبوعات را مرور نموده، به سایر موارد مربوط به درج جوابیه سانسور شده بنده توسط حضرتعالی منتشره در شماره 25 نشریه تحت مسئولیت شما - مورخه 1382/5/18 - خواهم پرداخت :

ماده 18- در هر شماره [ی نشریه] باید نام صاحب امتیاز، مدیر مسئول، نشانی اداره و چاپخانه‌ای که نشریه در آن به چاپ می‌رسد و نیز زمینه فعالیت و ترتیب انتشار نوع نشریه (دینی، علمی، سیاسی، اقتصادی، ادبی، هنری و غیره) در صفحه معین و محل ثابت اعلان شود، چاپخانه‌ها نیز مکلف به رعایت مفاد این ماده می‌باشند.

ماده 23- هرگاه در مطبوعات مطالبی مشتمل بر توهین یا افتراء یا خلاف واقع و یا انتقاد نسبت به شخص (اعم از حقیقی یا حقوقی) مشاهده شود، ذینفع حق دارد پاسخ آن را ظرف یک ماه کتبا برای همان نشریه بفرستد و نشریه مزبور موظف است این گونه توضیحات و پاسخها را در یکی از دو شماره‌ای که پس از وصول پاسخ منتشر می‌شود، در همان صفحه و ستون و با همان حروف که اصل مطلب منتشر شده است، مجانی به چاپ برساند، به شرط آن که جواب از دو برابر اصل تجاوز نکند و متضمن توهین و افتراء به کسی نباشد.

تبصره 1- اگر نشریه علاوه بر پاسخ مذکور، مطالب یا توضیحات مجلّدی چاپ کنند، حق پاسخگویی مجلّد برای معترض باقی است. درج قسمتی از پاسخ به صورتی که آن را ناقص یا نامفهوم سازد و همچنین افزودن مطلبی به آن در حکم عدم درج است و متن پاسخ باید در یک شماره درج شود.

تبصره 2- پاسخ نامزدهای انتخاباتی ...

تبصره 3- در صورتی که نشریه از درج پاسخ امتناع ورزد یا پاسخ را منتشر نسازد، شاکی می‌تواند به دادگستری شکایت کند و رئیس دادگستری در صورت احراز صحت شکایت جهت نشر پاسخ، به نشریه اخطار می‌کند و هرگاه این اخطار مؤثر واقع نشود، پرونده را پس از دستور توقیف موقت نشریه که مدت آن حداکثر از ده روز تجاوز نخواهد کرد به دادگاه ارسال می‌کند.

تبصره 4- اقدامات موضوع این ماده و تبصره‌های آن نافی اختیارات شاکی در

جهت شکایت به مراجع قضایی نمی‌باشد.

ماده 25- هر کس به وسیله مطبوعات، مردم را صریحا به ارتکاب جرم یا جنایتی بر ضد امنیت ملی یا سیاست خارجی کشور که در قانون مجازات عمومی پیش‌بینی شده است، تحریص و تشویق نماید، در صورتی که اثری بر آن مترتب شود، به مجازات معاونت همان جرم محکوم و در صورتی که اثری بر آن مترتب نشود، طبق نظر حاکم شرع بر اساس قانون تعزیرات با وی رفتار خواهد شد. [عینا نقل شده از کتاب قانون مطبوعات]

جناب خانم «فرهمندپور»! پس از آنکه جوابیه قانونی و مکتوب بنده به مقاله‌ی غیرکارشناسی مشتمل بر توهین، افترا و دارای مطالبی صددرصد کذب و دور از انصاف پیرامون بنده و مطالب مطروحه در کتابم شنود اشباح، قلمی شده توسط «حسین شریعتمداری» را چنان مورد سانسور و حذف قرار دادید که در پاره‌ای موارد دارای نقص در انتقال مفاهیم و گنگ گردید، توضیح مجددی را نیز در میان آن گنجانید که مطابق تبصره یکم ماده 23 بستر لازم برای قلمی کردن این جوابیه فراهم گردید: در توضیح شما آمده بود: «چندی بعد» رضا گلپور» - نویسنده کتاب شنود اشباح، جوابیه‌ای پس از گذشت یک ماه ارسال کرد که به دلیل مغایرت با ماده 25 قانون مطبوعات و ورود به حریم خصوصی افراد، قابل چاپ تشخیص داده نشد... با این همه دادسرا دستور داد تا جوابیه «گلپور» با حذف موارد مغایر با ماده 25 قانون مطبوعات، چاپ شود...»

اولاً: هفته‌نامه گوناگون در شماره مورخه 1381/12/5 که برخلاف ماده 18 قانون مطبوعات فاقد نشانی اداره بود (و مورد شکایت بنده واقع نگردید، بلکه) با حسن نظر، جوابیه‌ای در 14 برگ دستنویس تنظیم و مجبورا به تنها شماره تلفن مندرج در شناسنامه ناقص هفته‌نامه، متوجه گردیده و بارها با آن تماس گرفتیم.

در صبح روز 1382/1/5 (یعنی آخرین روز مهلت قانونی برای بنده جهت تسلیم جوابیه، به لطف خداوند) موفق به گفتگوی تلفنی با رجلی که خود را سردبیر نشریه معرفی نمود گردیدم و با تذکر عدم وجود نشانی از او خواستم آدرسی به بنده بدهد تا جوابیه را تقدیم کنم. همچنین پایان مهلت قانونی تسلیم جوابیه در صورت عبور از آن را روز را (مطابق مفاد ماده 23) مطرح کردم.

فرد فوق‌الاشاره که خود را (جناب) «محمّدی» معرفی نموده بود، ضمن اطمینان از اینکه مشکلی در صورت تأخیر در وصول جوابیه ندارد و با عذرخواهی از اینجانب، عدم وجود دفتر مناسب، بدلیل جابجایی و جستجوی دفتری اداری در مکان جدید را یادآور شده و اعلام کرد که فعلاً "شماره‌های بعدی نشریه تا استقرار در مکان جدید منتشر نخواهد شد و با پوزش فراوان به بنده تعهد نمود که چند روز قبل از انتشار شماره جدید یعنی پس از استقرار در مکان جدید نشریه، با بنده تماس گرفته، آدرس خود را اعلام می‌نماید تا جوابیه را به او برسانم ضمن اینکه از توجه بنده ابراز نهایت تشکر را دارد و هدف کار مطبوعاتی و درج این نقدها، تضارب آراء و ... است

...

جناب خانم «فرهمندپور»! نمی‌دانم که چقدر در جریان امور اجرایی هفته‌نامه گوناگون قرار دارید اما از آنجا که صبح روز شنبه 1382/1/6 با نهایت ناپاوری، شماره جدید گوناگون را روی پیشخوان کیوسکهای مطبوعاتی دیدم و با عصبانیت از عدم عمل به تعهد اعلام شده جناب آقای «محمّدی» با همان شماره تلفن مندرج در ذیل نام شما تماس گرفتم، او مجدداً با عذرخواهی اعلام نمود که بدلیل گم کردن تلفن بنده، تماس نگرفته که عرض کردم شماره تلفن بنده روی کاور کتاب شنود اشباح هست، چطور شما، یک صفحه کامل هفته نامه‌تان را به نقد ظاهراً مربوط به مطلب کتاب، در اختیار «حسین شریعتمداری» قرار می‌دهید حال آنکه حتی مشخصات مندرج در کاور کتاب شامل تلفن عادی و همراه بنده را ندیده‌اید؟

با عذرخواهی او و حمل بر صحت گفته‌هایش، به بنده قول تماس داد که البته باز با پیگیری‌های بنده و شلوغی برنامه ایشان، نهایتاً صبح سه‌شنبه 1382/2/16 در دفتر جدید نشریه واقع در پلاک یازدهم کوچه جار خیابان مفتح جنوبی شخصا و حضورا، جوابیه را تقدیم و صحبت نسبتاً مفصلی هم، با او و برخی دیگر از نویسندگان هفته‌نامه، (پیرامون مسائل مطروحه در کتاب و عدم برخورد قانونی برخی مسئولین جراید و روزنامه‌ها در درج جوابیه‌ها و برخورد بسیار تند و غیرمسیوق به سابقه شخص رئیس جمهور با کتاب بنده و پیگیری برخورد وزرای اطلاعات و فرهنگ ارشاد اسلامی) با 998 صفحه مطالب مستند آنهم مربوط به وقایعی نظیر انفجار هشتم شهریور و مسائل ایران کنتررا) در هیئت دولت توسط شخص ایشان که همواره شعار دفاع از آزادیهای قانونی و پاسخگویی اندیشه و قلم با اندیشه و جوانگرایی و پویایی سرلوحه فرمایشاتشان است و اعتراض به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی که چرا و چگونه روند قانونی صدور مجوز و نشر این کتاب طی شده است و نظایر آن... در دفتر کوچه جار داشتیم و در نهایت جناب «محمدی» جمله‌ای گفت که در جایگاه سردبیر گوناگون موجب اطمینان بنده از درج جوابیه‌ام گردید که «من اگر می‌خواستم خلاف اخلاق خود عمل کنم که دیگر آن قولها را به شما نمی‌دادم. من جوابیه را منتشر می‌کنم و...»

سه شماره بعد هفته‌نامه هم، پس از آن جلسه منتشر شد و جوابیه بنده در آن نبود. با حسن ظن، تلفنی به همان شماره زنگ زدم. در نهایت ناباوری باز هم قول داد که آن جوابیه را منتشر خواهد کرد و مشکلات اجرایی و کمبود وقت! موجب غفلت شده است. به او عرض کردم اگر تا دو شماره بعد هم کار نشد، آیا اجازه می‌دهید حجت برای بنده تمام شود که شما قصد عدم چاپ جوابیه و عدم اجرای قانون را دارید؟ چون او پاسخ مثبت داد نهایتاً بنده با گذشت دو هفته دیگر و نشر دو شماره بعدی هفته‌نامه تحت مسئولیت شما یعنی حداقل 9 شماره پس از تسلیم حضوری جوابیه،

مطابق ماده 23 به دادگستری تهران مراجعه کردم.

ثانیا با پیگیری بنده از بازپرس شعبه سوّم دادگستری که اخطار قانونی لزوم درج جوابیه را به نشریه گوناگون اعلام کرده، دستوری دالّ بر حذف موارد مغایر با ماده 25 [!] از طرف ایشان صادر نگردیده بلکه مواردی را که شما حمل بر ورود به حریم خصوصی افراد نموده بودید در گردش کار قانونی وارد دانسته و حکم به چاپ سایر قسمتهای جوابیه که از نظر شما نشرش بلاشکال بود نموده که البتّه این تأیید ایشان بر نامه کتبی آن موارد مورد اشاره توسط حضرتعالی، ضمن احترام به شکل و فرم انجام قانونی آن، مورد اعتراض بنده واقع شده که در حال پیگیری و رسیدگی در مراحل بعدی است.

به بازپرس محترم شعبه سوّم عرض کردم اینکه پسوند نام فامیلی « سعید حجاریان»، « کاشی » است و خانم محترم مدیر مسئول اقدام به حذف و سانسور آن در سرتاسر نوشته بنده می‌نماید و یا موارد دیگری که از قبیل آنچه که ذیلا "خواهد آمد، کجایش ورود به حریم خصوصی، اهانت بار و یا الفاظی از این دست می‌باشد که اجازه حذف آنان داده شود؟!!

ثالثا - بخشهای حذف شده از جوابیه‌ام که ذیلاً و مجدداً مورد تأکید قرار خواهم داد را در دو قسمت، مغایر ماده 25 قانون مطبوعات دانسته‌اید. چون احتمال می‌دهم [هر چند که دو بار درج، شائبه این احتمال را ضعیف می‌نماید] اشکال تایپی و یا سهوی است، امید تصحیح آن را داشته در غیراینصورت حق پیگیری قانونی خود را نسبت به ایراد این اّتهم، محفوظ می‌دانم.

رابعا - صرفنظر از اینکه سانسور و حذف بخشهایی از جوابیه بنده ولو با سپر قرار دادن دستور بازپرسی دادگستری صحیح بوده یا (خیر که در جای خود قابل بررسی است)، مطابق با تبصره یکم ماده 23 بدلیل درج مطالب و توضیحات مجدد بر باقیمانده جوابیه بنده، خواستار نشر جوابیه حاضر در یکی از دو شماره آتی هفته‌نامه

تحت مسئولیتتان می‌باشم که در صورت انجام آن از کلیه پیگیریها و شکایات قضایی خود از این نشریه که تا به امروز صورت پذیرفته صرف‌نظر خواهم کرد.

خامسا - به جهت ثبت در حافظه تاریخ مردم عزیز و آزاده کشورم قسمتهای سانسور شده توسط شما را عینا و بدون تغییر مورد تأکید قرار می‌دهم و قضاوت در مورد آن را پس از توکل بر خدا به افکار عمومی آزاداندیش وامی‌گذارم.

سادسا - در شماره اخیر هفته‌نامه در صفحه سوم یک ستون کامل خود را در اختیار فردی گذاشتید که اتفاقا هم خودش و هم مطالب مورد اشاره‌اش در همین ستون؛ در بخشهایی از کتاب شنود اشباح مورد توجه بود که ایکاش برای بنده به عنوان یک جوان 25 ساله ایرانی که مراحل گوناگون اخذ مجوز قانونی نشر کتاب پژوهشی خود را در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی طی کرده بود، به اندازه او یعنی «مایکل‌لدین» تروریست کهنه‌کار و پیر پشت پرده نو محافظه‌کاران آمریکایی، صهیونیست مسئول مطالعه پرونده ایران در شورای امنیت ملی آمریکا و دوست صمیمی «امیرام نیر» و «شیمون پرز»، حق آزادی بیان پیرامون «منوچهر قربانیفر» عنصر مرتبط با اعضای دفتر تحقیقات و اطلاعات نخست‌وزیری و سوابق عملکردش می‌دادید.

درست در جایی که سؤال کلیدی بنده را در جوابیه‌ام پیرامون «قربانیفر» مورد سانسور قرار داده‌اید، در شماره 15 شهریور خود متنی به قلم «مایکل‌لدین» را که سرشار از اهانت و گستاخی به مسئولین نظام و مردم غیور کشور عزیزمان می‌باشد، بدون کوچکترین توضیحی عینا نقل کرده‌اید: «... [«لدین»:] بنده برای توضیح این مطلب، چندین استدلال ارائه خواهم داد: اولاً "هر چند مقامات پنتاگون به مذاکره با دیپلماتهای ایرانی که نماینده آخوندهای جنایتکار هستند - دل خوش کرده‌اند، اما باید ...

بعضی‌ها به غلط بر این باور هستند که مذاکره با آقای «قربانیفر»، دقیقا تکرار ماجرا

ایران کنترا خواهد بود...

... نکته تأسف بار این است که ما هیچ کمکی برای آزادسازی مردم ایران از یوغ آخوندهای مستبد انجام نمی‌دهیم. هر چند رژیم فعلی ایران حتی به اصول اولیه حقوق انسانی و مدنی شهروندان رحم نمی‌کند...

بنده در کتاب اخیر خودم یعنی «جنگ علیه سردمداران ترور» به خوبی توصیف کرده‌ام... جورج بوش به خوبی می‌داند که ایران در قلب محور شرارت قرار دارد...

بر همگان روشن است که قتل قربانیان آمریکا در عراق افغانستان، اردن و عربستان همگی به واسطه پشتیبانی دولت ایران صورت گرفته است...»
 اراجیفی از این دست که یادآور پارس سگی دله است در قاموس شما تعارضی با مواد قانون مطبوعاتی که با شرط التزام به آن امکان قانونی فعالیت می‌یابید، ندارد؛ اما مستندات بنده ولو اینکه پسوند فامیلی کسی باشد... بگذریم.
 آخر الامر بخشهای حذف شده توسط شما با طرح مغایرت ماده 25 و ورود به حریم خصوصی افراد:

- می‌شود آقای [«حسین»] شریعتمداری «که اصلاً» «عالیخانی» نامی را نمی‌شناختید، به این سؤال جواب بدهید که نامه «رضا براهنی» که در سال 1375 در مؤسسه خود به نشر آن پرداختید، چگونه به جای تقدیم به «نیس گوست» آلمانی که شروع به سازماندهی برخی عناصر (معلوم الحال کانون نویسندگان) در داخل کشور (هر چند ویلای غیر ثبت شده وزارت خارجه و بدون مصونیت دیپلماتیک) نموده بود، به دست شما رسید؟ شما که به «احسان طبری» و «حسین روحانی» و... کار می‌کردید تا توبه کنند و می‌گویید حتی در مقابل آنان از اسم مستعار هم استفاده نکرده‌اید، می‌شود لطف کنید بگویید مقاله‌ای که با نام «ابوالفضل» در روزنامه کیهان دوشنبه 1368/2/11 منتشر شده را چه کسی نوشته است؟: «طبری» [گفت: هیأتی از طرف آقای «میرحسین موسوی» به عیادت آمده بود و از قول ایشان می‌گفتند که می‌توانم برای معالجه به هر کجا که خودم مایل باشم، اعزام شوم... گفتم] یعنی «آقا

ابوالفضل «گفت: [شما چه نظری دارید؟ گفت: «دلم می‌خواهد در میان شما باشم»... سرم را به سوی برادر دیگری که در اطاق بود، برگرداندم تا اشکم را نبیند. آن برادر نیز سرش را به طرف پنجره برگردانده بود و مخفیانه قطرات اشکی را که به چشمانش دویده بود، پاک می‌کرد...»

- آقای «شریعتمداری» می‌شود به عنوان مسئول مؤسسه کیهان افکار عمومی را یاری دهید تا آقا «ابوالفضل» را بیابد و بپرسد برادر دیگر حاضر در اطاق چه کسی بود؟... «احسان طبری» آب خواست و در حالیکه پرستار برای آوردن آب از اطاق بیرون می‌رفت به یادم آمد که ملاقات بیمار نبایستی طولانی باشد، لذا علی‌رغم میل باطنی‌ام خداحافظی کردم و او به امید دیدار زود به زود، به رفتن رضایت داد... و دیدار بعدی هرگز اتفاق نیفتاد... رحمت و مغفرت خداوند تبارک و تعالی بر او باد. «ابوالفضل»...»

- اگر روزی راهی را که «حسین شریعتمداری» و برخی همکاران سابق اطلاعاتی و هم سازمانی‌های سیاسی فرهنگی‌اش در رسیدن به اهدافشان، به این شکل می‌روند، مستقیماً به بهشت برین ختم شود، «رضا گلپور» مفتخر است به جهنم فیها فاسقین پناه ببرد.

- نقش «علی هاشمی بهرمانی» (رئیس فعلی فراکسیون کارگزاران مجلس شورای اسلامی)، «فریدون وردی (مهدی) نژاد» (سفیر فعلی جمهوری اسلامی ایران در چین)، «محمدعلی هادی نجف آبادی» (معاونت کنسولی وزارتخارجه) و... در برگزاری جلسات با عناصر آمریکایی و اسرائیلی مطابق با اسناد غیرقابل انکار افشا شده، ریشه در چه نوع دیدگاه و سازمانی داشت؟

- عملیات اطلاعاتی موسوم به «ابتکار ایران» طراح شده در شورای امنیت ملی آمریکا جهت حمایت از روی کار آورده شدن «حسینعلی منتظری»، در ایران توسط کدام عناصر و شبکه‌های جاسوسی در ایران تعقیب گردید؟

- نقش افرادی مثل «محمد محسن سازگارا»، «سعید حجاریان کاشی»، «بیژن تاجیک»، «خسرو قنبری تهرانی» و پاره‌ای دیگر از عناصر و مرتبین دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری در درست کردن تابوتی تحت عنوان «شهید کشمیری!» از عامل اصلی انفجار، چه بود؟

- همین آقای «سعید حجاریان کاشی» یا برادر «سعید مظفری» یا روشنفکر دگراندیش «جهانگیر صالح‌پور» یا به قول خودش «مستر بریدی» در جریان ضلّ کودتای نوژه چه کارهایی را به امر «مسعود کشمیری» انجام داد که اکنون حتّی از اشاره به آن گریزان است؟

قسمتهای ذیل نیز با حذف مواردی که داخل آکولاد قرار دارد توسط شما خانم مدیر مسئول گوناگون؛ دارای نقص و نامفهوم شده‌اند:

- [آقای «شریعتمداری»!] اگر عموی کسی با خدا و دین خدا دشمنی داشت، نتیجه می‌دهد که او هم با خدا و دین خدا دشمن است و افشای اسرار از او، آن هم به اعتبار عناصر فاقد صلاحیت لازم قضایی ولواینکه از دوستان مورد اعتماد و همراهان و همکاران دیرینه‌تان باشند، {مثل «مهدی قوام»، «مجتبی بابایی» [یا همان]: «علی باوند»، «احمد نیاکان» [یا همان]: «احمد شیخها»} یا حتّی «جواد آزاده» («عباسی کنگوری») و... {آن هم در جایی که شما حقوق سرپرستی مؤسسه کیهان را تحت نام مقام معظم رهبری می‌دانید، صحیح، جوانمردانه و هنر است؟

- «مسعود کشمیری» که در زمان عملکردش در نیروی هوایی [ارتش جمهوری اسلامی] پرونده حفاظتی جدّی سرقت اسناد سیا در مستشاری ارتش داشت، با حمایت چه افرادی به نخست‌وزیری انتقال یافت؟ چرا «بهزاد نبوی» در این مورد خاص و مواردی نظیر آن، مردم را محرم نمی‌داند؟ چرا به دنبال شنود مکالمات حضرت «امام خمینی» بود؟ [شرح این ماجرا مفصلاً در کتاب آمده است.]

- چطور در بسیاری از احکام محکم حضرت امام، از دیدگاه حضرات به اصطلاح

خطّ امام، بنا به گذشت زمان و ضرورتها باید تجدیدنظر کرد، ولو در عدم اجرای حکم «سلمان رشدی مرتد» - لعنة الله عليه و علی امثاله -

اما در بحث پرونده ترور «رجایی مظلوم» - که آن هم بدلیل خودکشی عامل کلیدی پرونده یعنی «تقی محمدی» [دو روز پس از شروع بازجویی] با نام مستعار «اکبری» رفیق گرمابه و گلستان «جواد قدیری» معروف به «مدرّسی» و «سعید حجاریان کاشی» ملقب به «مظفری» و با فشارهای شدید سیاسی و شرایط خاصّ جنگ تحمیلی مختومه شد، { سرلوحه شعارهای رفقای «شهید کشمیری» ! حتی قیام الحجّه، جمله نقل شده از حضرت امام باشد؟ }

- « منوچهر قربانفر» که به همراه «فتح» .. امید نجف آبادی «از مرتبطين» هاشمی هشتم «بود و بخش عمده‌ای از هماهنگی‌های تجاوز نظامی آمریکا به خاک کشورمان را در بحث عقیم مانده طبس انجام داد، با شکست عملیات و افشای جریان، از ایران خارج شد؛ چطور مجدداً چند هفته بعد به عنوان یکی از سه سرشاخه اصلی کودتای نقاب (در پایگاه «شهید نوژه») تهیه سلاحها، مواد منفجره و پول کودتا را عهده‌دار شد؟ و با شکست کودتا، چگونه روزها پس از افشاء مجدداً از کشور خارج شد؟ } چگونه چنین عنصری از طریق ارتباط با اعضای دفتراطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری، تیم آمریکایی اسرائیلی «مک فارلین» - «امیرام نیر» و ... را به تهران آورد؟ }

رونوشت به : دادگستری استان تهران
 الهم عجل لولیک الفرج -
 بازپرس محترم شعبه سوّم
 1382/6/18 - «رضا گلپور
 چمرکوهی»

* از روزنامه یاس نو - پنج شنبه 1382/8/29:

تفهیم اتهام به دلیل ممانعت از تجدید چاپ یک کتاب

گروه قضایی :مدیر کلّ امور کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دادسرای

کارکنان دولت تفهیم اتهام شد.

به گزارش خبرنگار یاس نو «مجید صیادی» روز گذشته در ادامه رسیدگی به شکایت «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح از مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان جلوگیری از تجدید چاپ این کتاب و ممانعت از حق به سؤالات بازپرس «حسینیان» بازپرس شعبه ششم دادرای تهران پاسخ داد.

* از روزنامه شرق - پنجشنبه 1382/8/29:

تفهیم اتهام «صیادی» در دادرای

ایسنا: «مجید صیادی»، مدیر کل امور کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در بازپرسی دادرای عمومی و انقلاب تهران تحقیق و تفهیم اتهام شد. در ادامه رسیدگی به شکایت «رضا گلپور»، نویسنده کتاب شنود اشباح از مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان جلوگیری از تجدید چاپ این کتاب و ممانعت از حق، «حسینیان» بازپرس شعبه ششم دادرای تهران، صیادی را مورد تحقیق قرار داد.

فصل دوّم

دیلم برادر «عباد» !

* از شکایتنامه «علی ربیعی» علیه نویسنده «شنود اشباح» [سایت (اینترنتی) خبری بازتاب] - دوشنبه 1381/11/14:

آنچه در پی می‌خوانید متن شکایتنامه «علی ربیعی» مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، از «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح است.
حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای «علیزاده»
ریاست محترم دادگستری تهران
با سلام . به استحضار می‌رساند :

اخیرا کتابی به عنوان «شنود اشباح» توسط آقای «رضا گلپور» گردآوری و منتشر شده است . مطالب این کتاب عمدتا با جمع‌آوری شایعات و یا نقطه نظرات بی‌پایه و اساس اشخاصی است که بدون هیچ دلیل و مدرک معتبری و صرفا به خاطر اختلافات سیاسی در چند سال گذشته در مطبوعات و بعضا مصاحبه‌های اختصاصی، بر علیه افراد و جریانات مطرح شده‌اند و یا نقل قول از مکتوبات دشمنان انقلاب اسلامی است . در کتاب مذکور، مطالبی ذکر شده که به این جانب «علی ربیعی»، توهین و افترا دایر بر ارتکاب خشونت (پیوست یک) [کتاب شنود اشباح صفحه 730] علیه متهمین تحت تعقیب وزارت اطلاعات در ایام خدمت این جانب در آن نهاد وارد کرده است . به گونه‌ای که به واسطه این اقدامات، وزیر وقت اطلاعات (آقای «فلاحیان») با بنده درگیر و آقای «محسنی اژه‌ای» از آن وزارتخانه استعفا داده‌اند!
به علاوه اتهامات فوق، نقل اظهارات کذب وزیر اسبق اطلاعات (پیوست 2) [صفحه 754] مبنی بر «دروغگویی و کلک زدن» (پیوست 3) [صفحه 756] صورت گرفته است .

از جمله موارد دیگر ذکر مسئولیت این جانب در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی مبنی بر داشتن مسئولیت «تجارت عراق» (پیوست 4) [صفحه 757] به افشای وظایف محرمانه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی مبادرت ورزیده که این ادعا

می‌تواند دست‌آویزی علیه دولت اسلامی قرار بگیرد و با ذکر «تجارت عراق» به طور غیرمستقیم قصد ایراد اتهام نیز داشته است. لازم به یادآوری است، این وظیفه قبل از دوّم خرداد 1376 و با تصویب مراجع بالای نظام جمهوری اسلامی و به منظور جلوگیری از سوءاستفاده مالی و پیشگیری از ایراد اتهام به جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل به اینجانب داده شده بود، اکنون نیز ادامه دارد. [!؟]

مجموعه موارد فوق، موجب وهن و خدشه به خدمت صادقانه بنده در گذشته نیز گردیده.

علاوه بر این افتراء انتصاب اعمال شکنجه به اینجانب به طور صریح [!؟] ، دستگاه‌های اطلاعاتی وابسته به نظام را در زمان حیات حضرت «امام» و در دوران بعدی ملکوک نموده است.

گفتنی است، اینجانب قبلاً "در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قرارگاه حمزه (سیدالشهدا) مسئولیت داشته و باتشکیل وزارت اطلاعات بنا به فرمان حضرت «امام» (ره) و تکلیف شرعی معظم‌له در دیدار حضوری، به وزارت اطلاعات ملحق شده و بعد از مصدومیت به تهران منتقل و در ستاد بررسی‌ها و سپس در معاونت پارلمانی مشغول گردیده و بنا به اختلافات روشن با وزیر وقت، در سال 74 به ریاست جمهوری منتقل شده‌ام.

معلوم نیست، انتصاب و اتهام شکنجه‌گری به اینجانب [؟] بر کدام مبانی حقوقی و شرعی صورت گرفته و اساساً اینجانب به یاد ندارم هیچ گاه با افراد نام برده در آن زمان، کوچک‌ترین مسأله یا گفت‌وگویی در این زمینه داشته باشم.

بدین وسیله از مؤلف کتاب مذکور به نام آقای «رضا گلپور»، متولد 1356 به نشانی تهران - صندوق پ 345 - 19715 و تلفن 09112388646 به اتهام افتراء و نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و لطمه به حیثیت و آبرو شکایت دارم و تقاضای تعقیب و رسیدگی می‌نمایم. لطفاً دستور فرمایید طبق قانون، ضرر و زیان

وارده به اینجانب رسیدگی شود.

در خاتمه مایلم به استحضار حضرتعالی به عنوان مدعی‌العموم جامعه برسانم که در این کتاب مطالبی جمع‌آوری شده است که موجب وهن نظام و به نحوی خدشه به حیثیت عمومی کشور است. متهم کردن نظام [!؟] به قتل زندانیان و متهمین، وابستگی افراد مورد وثوق نظام به بیگانگان مانند دادستان کل کشور در زمان حضرت «امام» (ره) به سازمان کا.گ.ب و درس خواندن وی در مدرسه پاتریس لومومبا (در حالی که نامبرده هیچگاه به روسیه مسافرتی نداشته است. [!؟]) نقل و بیان مطالبی دروغ و غلط تحت عنوان افشاگری ماجرای مک فارلین (پیوست 9/7/12) [صفحه‌های 939 و 786] از این جمله محسوب می‌شوند. (پ 6) [صفحه 928] و در بالای همین صفحه (پیوست 6) ایراد دروغ به مذاکره نزدیکان رئیس محترم مجمع تشخیص مصلحت و به تحریک فرمانده سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (پیوست 7) [صفحه 929] و با نقل قول مطالب دروغین [؟] دشمنان نظام، درصدد القا و ایراد اتهام به دفتر ریاست محترم جمهوری مبنی بر ساخت و پاخت رییس جمهور محترم یا دفتر ایشان با بیگانگان و از همه نگران کننده‌تر ومصیبت‌بارتر در ذیل (پیوست 8) [صفحه 790] قوه قضائیه نظام [!؟] جمهوری اسلامی از سوی وزیر اسبق متهم [!؟] به آدمکشی در زندان به روش وحشیانه گردیده است.

حضرتعالی مستحضرید، این زمینه چه نتایج وحشتناکی برای اعتبار ایران در عرصه بین‌المللی و سوءاستفاده دشمنان و اعتماد عمومی مردم برجا می‌گذارد. با دروغ‌هایی از این دست (پیوست 9 و 6) تکرار ادعاهای دروغ و اتهام انجام شنود غیرقانونی به بخشی از نظام و ایجاد ناامنی روانی در جامعه پرداخته شده است.

در بخش‌های زیادی از این کتاب با حیثیت افراد زیادی بازی شده که بیان آنها در این شکایت طولانی خواهد بود. از حضرتعالی با توجه به مسئولیت قانونی و شرعی استدعا دارد اقدامات لازم جهت پیگیری موضوع را مبذول فرمایید. در ضمن به

پیوست تصویر برخی از موارد ذکر شده خدمت جنابعالی ارسال می‌گردد.
 با تشکر و پوزش از تصدیع
 « علی ربیعی -

«81/11/14»

* از روزنامه الوفاق - چهارشنبه 1381/11/16:
 يقال ان الرئيس «خاتمی» انتقد وزير الارشاد علی اعطائه الاذن الرسمى لطباعة كتاب «انصات الاشباح» المتضمن للكثير من التهم [!؟] الموجهة الى المديد من الشخصيات البارز في التيار الاصلاحی، كما انتقده «حسین شریعتمداری» مدیر کیهان، بینما امتدحت الكتاب صحیفه «الثارات» المقریه من «انصار حزب الله» و اثنت علی مضامینه . [؟]

* از روزنامه ایران - پنج شنبه 1381/11/17:
 دستور رئیس جمهوری: روند طرح اتهام علیه دولت را پیگیری کنید
 گروه سیاسی: دبیر و سخنگوی هیأت دولت دیروز اعلام کرد که به دستور آقای «خاتمی» معاونت حقوقی رئیس جمهوری اتهامهای اخیر علیه دولت و اعضای دولت را پیگیری و در صورت لزوم شکایت لازم را انجام خواهد داد...
 خبرنگاری پرسید: گفته می‌شود بعد از اینکه آقای «خاتمی» مخالفت خود را با کتاب شنود اشباح اعلام کرده‌اند، وزارت اطلاعات نسبت به جمع‌آوری این کتاب اقدام کرده است؟ نظر دولت در این باره چیست؟
 سخنگوی دولت با تکذیب این خبر گفت: وزارت اطلاعات در چارچوب قوانین و چنانچه دستور قضایی وجود داشته باشد، نسبت به جمع‌آوری کتابی اقدام خواهد کرد و در این زمینه هیچ دستور قضایی وجود ندارد.

* از روزنامه آفتاب یزد - چهارشنبه 1381/12/7:

نویسنده کتاب «شنود اشباح» در جلسه علنی دادگاه از خود دفاع می‌کند.
گروه سیاسی: «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» با حضور در شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران 3 روز مهلت خواست تا به شکایت «علی ربیعی» پاسخ گوید.

به گزارش ایسنا، در پی شکایت خصوصی «علی ربیعی» مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، مؤلف کتاب «شنود اشباح» «گلپور» توسط قاضی «مرتضوی» احضار شد. وی پس از جلسه دادگاه گفت: درخواست 3 روز مهلت کرده‌ام تا در روز شنبه در جلسه‌ای علنی از تمامی مطالبی که گفته‌ام دفاع کنم.
نویسنده کتاب «شنود اشباح» تصریح کرد: «ربیعی» در نامه‌ای خطاب به «علیزاده» رئیس کل دادگستری تهران از تألیف و انتشار کتاب مذکور شکایت کرده است و در دو بخش نامه، خواستار پیگیری مطالب نوشته شده درباره او و همچنین توقیف و جمع‌آوری کتاب «شنود اشباح» توسط مدعی‌العموم شده است.
«گلپور» همچنین یادآور شد، البته چند روز قبل از «حسین شریعتمداری» به خاطر چاپ نکردن جوابیه‌های متعدّد نسبت به مطالب منتشره در روزنامه شکایت کرده‌ام تا توسط دادگاه قرار الزام به چاپ جوابیه صادر شود که در همین اثنا اخطاریه مربوط به شکایت «ربیعی» هم به دستم رسیده و در دادگاه حاضر شدم.
[مضامین این خبر، همچنین در روزنامه‌های نسیم صبا، حیات نو اقتصادی، توسعه، جمهوری اسلامی، ایران و جوان همین روز منتشر گردید.]

* از هفته‌نامه شما - پنج شنبه 1381/12/8:

شکایت‌های دوّم خردادی‌ها

«محمد علی ابطحی» معاون پارلمانی آقای «خاتمی» از آقای «نوری‌زاد» - نویسنده روزنامه کیهان - شکایت کرده است. «نوری‌زاد» در مقاله‌ای، وضع پوشش

آقای «ابطحی» در لبنان را زیر سؤال برده است.
 «علی ربیعی» نیز از نویسنده کتاب شنود اشباح که درباره عناصر سازمان مجاهدین انقلاب است، شکایت کرده است.

* از روزنامه الوفاق - پنج شنبه 1381/12/8:

انصات الاشباح

ذکرت صحیفه «توسعه»: «ان مؤلف کتاب انصات الاشباح «رضا غلبور» الادی حضر الی الشعبه 1410 من المحکمه العامه بطهران و طلب امهاله ثلاثه ايام للرد علی الشکوی التی رفعها علیه «علی ربیعی» مسئول مکتب امانه المجلس الاعلی للامن القومي.

واعلن مؤلف انصات الاشباح: ان «ربیعی» وجه رساله الی «علیزاده» رئیس عدلیه طهران اشتکی فیها علی مؤلف هذا الکاتب و اصداره. و طالب فی رسالته بمتابعه ما کتب بشانه فی الکتاب و کذلک بتوقیف الکتاب و جمعه من الاسواق.

* از روزنامه ایران - یکشنبه 1381/12/11:

نویسنده «شنود اشباح» در دادگاه

«علی [!] گلبور» - نویسنده کتاب «شنود اشباح» - با شکایت مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی برای بازجویی و تحقیق در دادگاه ویژه کارکنان دولت حاضر شد. به گزارش خبرنگار قضایی ما، وی روز گذشته با حضور در شعبه 1410 دادگاه ویژه کارکنان دولت به سؤالهای قاضی «سعید مرتضی» به طور کتبی پاسخ داد.
 «گلبور» در پایان جلسه بازجویی درباره اتهام وارده خود گفت: کتاب «شنود اشباح» را با استفاده از کتابهای معتبر از شخصیت‌های حقیقی و حقوقی انتشار داده‌ام.

براساس همین گزارش، قاضی «مرتضوی» در پایان جلسه بازجویی برای وی 50 میلیون تومان قرار کفالت صادر کرد که وی با سپردن قرار فوق، تا زمان برگزاری جلسه دادگاه محاکمه آزاد شد.

[بعدها در دیداری که با خبرنگار حقوقی روزنامه ایران در مجتمع قضایی کارکنان دولت پیش آمد به او تذکر دادم که نام بنده «رضا» است.]

* از روزنامه اطلاعات - یکشنبه 1381/12/11:

صدور قرار کفالت 50 میلیونی برای نویسنده کتاب شنود اشباح تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی: رئیس شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران پس از انجام تحقیقات از «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» برای وی قرار کفالت 50 میلیون تومانی صادر کرد.

«رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح، در پایان جلسه بازجویی اظهار داشت: من به دنبال شکایت «علی ربیعی» مسئول اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی به مدت دو ساعت توسط رئیس شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران مورد بازجویی و تحقیقات مقدماتی قرار گرفتم. «گلپور» افزود: در پایان جلسه بازجویی مقدماتی قاضی برای من 50 میلیون تومان قرار کفالت صادر کرد.

وی افزود که در این شکایت سعی شده برای برخورد با مطالب این کتاب، دلایلی برای مدعی العموم ارائه شود. در صورتی که این کتاب هم اکنون برای چاپ نوبت دوم مجوز دارد، «گلپور» گفت: برخی مسؤولان ارشاد به طور شفاهی فقط به من گفته بودند که ممکن است از شما شکایت شود.

وی افزود: «ربیعی» با انگیزه دفاع از منسوبین برخی مسؤولان که در کتاب مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند، علیه من شکایت کرد.

«گلپور» گفت: من در این کتاب به تمام منابع و مستندات اشاره کردم و شاکای باید

به جای این همه وقت گذاشتن و پیگیری مسائل مطروحه در کتاب، به پرسش‌ها جواب می‌داد. وی افزود: من در 10 بند به تمامی مسائل مطرح شده از سوی «ریعی» پاسخ دادم.

نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: شاکی با طرح تقاضای تعقیب کیفری من، توهین و اهانت، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی را از جمله اتهاماتم ذکر کرده و خواستار جبران ضرر و زیانش شده است. [این خبر اولین انعکاس مفصل و قابل توجه روزنامه تحت مسئولیت «سید محمود دعایی» نسبت به کتاب شنود اشباح بوده است.]

* از روزنامه توسعه - یکشنبه 1381/12/11:

نویسنده «شنود اشباح» در دادگاه

گروه سیاسی: «رضا گلپور» «نویسنده کتاب شنود اشباح» «روزشنبه (81/12/10) پس از تفهیم اتهام در شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران وثیقه [!؟] 50 میلیون تومانی سپرد. به گزارش ایسنا، «گلپور» حدود 2/5 تا 3 ساعت مورد تحقیق و بازجویی «سعید مرتضوی» در مجتمع قضایی جرائم کارکنان دولت قرار گرفت و نسبت به شکایت «علی ربیعی» پاسخ داد. اما در عین حال موضع «ربعی» را در پیگیری شکایت از کتاب مبهم خواند.

وی پس از اتمام جلسه دادگاه، محور اتهامات مطروحه را تشویش اذهان عمومی و توهین و اهانت خواند و اظهار داشت: در این زمینه، موضع آقای «ربعی» به عنوان شاکی مشخص نیست؛ یعنی معلوم نیست که وی با عنوان شخصی خود شکایت را مطرح کرده یا از سوی افراد دیگری که اسامی‌شان در کتاب آمده مأمور پیگیری مسائل شده است.

نویسنده کتاب «شنود اشباح» با رد اتهام اهانت و توهین به «ربعی» خاطر نشان

کرد: از دادگاه خواسته‌ام که شاکی مشخص کند در کجای این 998 صفحه کل کتاب، لفظ یا کلمه‌ای اهانت‌آمیز یا توهین‌آمیز آورده شده است. طبق قانون و تفسیر مجلس ششم شورای اسلامی از موضوع اهانت، این اتهام منتفی است. وی یادآور شد: امروز شکایت‌نامه نهایی‌ام از «حسین شریعتمداری» را هم به دادگاه ارائه کردم و ظاهراً به او ابلاغ می‌شود.

[مشابه این خبر در همین روز توسط روزنامه‌های قدس، خراسان، آفرینش، همبستگی (در دو صفحه 4 و 9) نسیم صبا، یاس‌نو، مردمسالاری، آفتاب یزد، سیاست روز، حیات نو اقتصادی و جوان نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه جمهوری اسلامی - یکشنبه 1381/12/11:

صدور قرار کفالت 50 میلیون تومانی برای نویسنده کتاب «شنود اشباح» رییس شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران روز شنبه پس از انجام تحقیقات از «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» برای وی قرار کفالت 50 میلیون تومانی صادر کرد.

«رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح، پس از پایان جلسه بازجویی در گفت‌وگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی اظهار داشت: من به دنبال شکایت «علی ربیعی» مسئول اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی به مدت دو ساعت توسط رییس شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران مورد بازجویی و تحقیقات مقدماتی قرار گرفتم.

«گلپور» افزود: در پایان جلسه بازجویی مقدماتی، قاضی برای من 50 میلیون تومان قرار کفالت صادر کرد.

وی افزود که در این شکایت سعی شده برای برخورد با مطالب این کتاب، دلایلی برای مدعی‌العموم ارائه شود، در صورتی که این کتاب هم اکنون برای چاپ نوبت

دوّم مجوّز دارد.

* از روزنامه ابرار - یکشنبه 1381/12/11:

شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران صادر کرد: قرار کفالت 50 میلیون تومانی برای نویسنده «شنود اشباح»

رییس شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران دیروز پس از انجام تحقیقات از «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح برای وی قرار کفالت 50 میلیون تومانی صادر کرد. «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح، پس از پایان جلسه بازجویی در گفت‌وگو با ایرنا اظهار داشت: من به دنبال شکایت «علی ربیعی» مسئول اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی به مدت دو ساعت توسط رییس شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران مورد بازجویی و تحقیقات مقدماتی قرار گرفتم. «گلپور» افزود: در پایان جلسه بازجویی مقدماتی، قاضی برای من 50 میلیون تومان قرار کفالت صادر کرد. وی افزود که در این شکایت سعی شده برای برخورد با مطالب این کتاب، دلایلی برای مدّعی‌العموم ارائه شود، در صورتی که این کتاب هم اکنون برای چاپ نوبت دوّم مجوّز دارد. «گلپور» گفت: برخی مسئولان ارشاد به طور شفاهی فقط به من گفته بودند که ممکن است از شما شکایت شود. وی افزود: «ربیعی» با انگیزه دفاع از منسویین برخی مسئولان که در کتاب مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند، علیه من شکایت کرد.

نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: این شکایت مشکلی را از افرادی که در کتاب نام آنان ذکر شده، حل نمی‌کند.

* از روزنامه اعتماد - یکشنبه 1381/12/11 :

اخذ وثیقه [!؟] 50 میلیونی از نویسنده کتاب شنود اشباح
 « رضا گلپور » نویسنده کتاب شنود اشباح دیروز پس از تفهیم اتهام در شعبه
 1410 دادگاه عمومی تهران وثیقه 50 میلیون تومانی سپرد.

به گزارش ایسنا، «گلپور» حدود 2/5 تا 3 ساعت مورد تحقیق و بازجویی «سعید
 مرتضوی» در مجتمع قضایی جرایم کارکنان دولت قرار گرفت و نسبت به شکایت
 «علی ربیعی» پاسخ داد، اما در عین حال موضع «ربیعی» را در پیگیری شکایت از
 کتاب مبهم خواند.

وی پس از اتمام جلسه دادگاه، محور اتهامات مطروحه را تشویش اذهان عمومی
 و توهین و اهانت خواند و اظهار داشت در این زمینه، موضع «ربیعی» به عنوان شاکی
 مشخص نیست؛ یعنی معلوم نیست که وی با عنوان شخصی خود شکایت را مطرح کرده
 یا از سوی افراد دیگری که اسامی شان در کتاب آمده، مأمور پیگیری مسائل شده است.
 «گلپور» با تأکید بر صحت استنادات کتاب خود گفت مطالبی که نوشته‌ام مورد
 تکذیب یا تأیید و حتی توضیح هیچکدام از منسوبین قرار نگرفته است. البته این
 گفته‌ها مشکلی از آقای «علی هاشمی [بهرمانی]»، «[فریدون] وردی‌نژاد»، «[سبزواری]
 محسن رضایی» یا «خسرو [قنبری] تهرانی» و... هم حل نمی‌کند.

* از روزنامه الوفاق - دوشنبه 1381/12/12 :

انصاف الاشباح

اما صحیفه «اعتماد» فذکرت : تم الافراج عن الكاتب «رضا کلبور» یوم السبت
 بكفالة مالية بقيمة 50 مليون تومان من قبل رئيس الغرفة 1410 لمحكمة طهران العامة
 و ذلك بعد التحقيق الذي اجراه معه لمدة ساعتين .

وقال « کلبور » مؤلف کتاب « انصت الاشباح » فی ختام جلسۀ التحقيق : بان مثوله امام المحکمة یتاتی بعد تقدیم المسؤول التنفيذی للامانة العامة للمجلس الاعلی للامن القومي « علی ربیعی » شکوی ضده .

و نقلت اعتماد عن « کلبور » قوله : ان ما ورد فی کتابی صحیح و لم یفند من قبل ای من المذكورة اسماؤهم فيه و لم یقدموا ای توضیح بشأن ما کتبه .
واکد : ان ما وجه الیه من تهم لایحلّ ای مشکله من مشاكل « علی هاشمی » و « فریدون وردی نجاد » و « محسن رضائی » و « خسرو تهرانی » و غیرهم .

* از روزنامه ایران - شنبه 1381/12/24 :

خبر اینکه ... ادعای تازه نویسنده

نویسنده کتاب « شنود اشباح » شکایت « علی ربیعی » (عضو شورای عالی امنیت ملی) از خود را مستمسکی برای رئیس جمهوری و وزیر ارشاد خواند تا کتاب او را ضبط کنند بنابر شنیده‌های ما شکایت « علی ربیعی » از « رضا گلپور » (نویسنده شنود اشباح) در شعبه 1410 پیگیری می‌شود .

* از روزنامه ایران - دوشنبه 1382/1/18 :

« علی ربیعی » مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی برای ادای توضیحات درباره شکایت خود از نویسنده کتاب « شنود اشباح » در دادگاه ویژه کارکنان دولت حاضر شد . به گزارش خبرنگار قضایی ما، چندی قبل وی طی شکایتی از « علی ؟ ! » گلپور - نویسنده « شنود اشباح » - به قاضی « سعید مرتضوی » اعلام کرد که نویسنده این کتاب مطالبی را که سندیت قانونی ندارد و باعث تشویش اذهان عمومی در جامعه می‌شود، انتشار داده است . این گزارش حاکی است، قاضی « مرتضوی »، « علی گلپور » را جهت بازجویی به دادگاه احضار کرد . وی با حضور در دادگاه شعبه 1410

ویژه کارکنان دولت به سؤالات قاضی پرونده بطور کتبی پاسخ داد. دادگاه نیز در پایان جلسه بازرجویی برای وی قرار کفالت به میزان 50 میلیون تومان صادر کرد. گفتنی است، ساعت 9 و 30 دقیقه روز گذشته - یکشنبه هفدهم فروردین ماه - «علی ربیعی» به همراه وکیل مدافع خود در دادگاه حاضر شد و درباره شکایت خود توضیحاتی را به دادگاه ارائه داد در حالی که وکیل مدافع شاکی نیز پرونده مطروحه را مطالعه کرد.

* از روزنامه جوان - سه‌شنبه 1382/2/30:

نویسنده «شنود اشباح» خواستار رسیدگی به اتهاماتش شد. ایسنا: «رضا گلپور» طی تماس تلفنی با خبرنگار حقوقی ایسنا به شکایت «علی ربیعی» و تفهیم اتهام خود اشاره کرد و گفت: پس از آن که در 10 بند دلایل و مستنداتم را ارائه کردم، «ربیعی» نیز آن طور که در مطبوعات منعکس شد، توضیحاتی به دادگاه ارائه کرده است. اما علی‌رغم مراجعه مکرر به شعبه 1410 نتوانستم از پاسخ او و حتی زمان رسیدگی دادگاه مطلع شوم.

وی همچنین با یادآوری سخنان اخیر «حسین شریعتمداری»، مدیر مسئول کیهان مبنی بر این که «شکایات طرح شده علیه این روزنامه چندان جنبه حقوقی و قابل اثبات ندارد» مدعی شد: شکایتم از این روزنامه به خاطر چاپ نکردن جوابیه‌ام و همچنین درج مطالب نادرست بوده که دقیقاً مستند به ماده 23 قانون مطبوعات است و در صورت رجوع به قانون، حداقل روزنامه کیهان باید 10 روز تعطیل می‌شد.

* از روزنامه نسیم صبا - پنجشنبه 1382/7/10:

نویسنده کتاب شنود اشباح تفهیم اتهام شد
نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: با شکایتی که «علی ربیعی» از من کرده بود.

دیروز پس از حضور در دادگاه مجدداً تفهیم اتهام شدم.

به گزارش فارس «رضا گلپور» دیروز پس از خروج از شعبه 1083 دادسرای عمومی و انقلاب تهران در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس در خصوص علت حضور خود در دادسرای جرایم کارکنان دولت گفت: قاضی «اسلامی» رئیس شعبه 1083 به خاطر شکایت «علی ربیعی» مرا به عنوان متهم به دادگاه احضار کرده که مراجعه کردم بعد از جلسه تفهیم اتهام بنده که قبلاً "توسط" سعید مرتضوی «رئیس شعبه 1410 انجام شده بود، آقای «ربیعی» پیگیری شکایت خود را به «حمید چرمچیان» وکیل خود سپرده بود.

در جلسه دادگاه ظاهراً «ربیعی» به خاطر کسالت حاضر نشد. این بار نیز وکیل «ربیعی» برخی از موارد مطروحه در شکایت نامه اولیه را مطرح کرد و نسبت به طرح برخی مسائل در پاسخ بنده به قاضی «مرتضوی» نیز شدیداً اعتراض داشت. [این خبر در روزنامه‌های خراسان و حیات نو اقتصادی همین روز نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه خبر - شنبه 1382/7/19:

دادگاه نویسنده «شنود اشباح» برگزار نشد

ایسنا: جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از نویسنده کتاب شنود اشباح در شعبه 1083 دادگاه کیفری برگزار نشد.

دادگاه پرونده کتاب شنود اشباح که طبق اطلاع قبلی قرار بود صبح روز پنجشنبه برگزار شود، به علت حضور نیافتن شاکی و وکیل مدافعش به تعویق افتاد. «رضا گلپور»، نویسنده کتاب که به عنوان متهم در دادگاه حاضر شده بود، پس از خروج از شعبه رسیدگی کننده، به خبرنگار ایسنا گفت: طبق هماهنگی قبلی انجام شده با وکیل مدافع شاکی پرونده و همچنین زمان تعیین شده با درخواست قاضی دادگاه، باید این جلسه ساعت 9 صبح برگزار می‌شد، اما شاکی و وکیل مدافع او

حاضر نشدند.

وی گفت: به خاطر آن که علی‌رغم انتظار در دادگاه تا دو ساعت بعد از وقت تعیین شده نیز شاکی یا وکیلش حضور نیافتند، لذا جلسه دادگاه به تعویق افتاد و باید منتظر دستور بعدی قاضی بمانیم.

[این خبر در روزنامه جوان همین روز نیز انتشار یافته است.]

فصل سوّم

« ابوالفضل ؛ التماس دعای مخصوص! »

* از روزنامه کیهان - دوشنبه 1368/2/11:

فردای آن روز که خبر بیماری او را شنیدم، برای عیادتش به بیمارستان رفتم . وقتی وارد اتاق شدم، روی صندلی چرخدار نشسته بود و پرستار سعی می‌کرد با کمک یکی از برادران همراه، جسم نحیف و رنجورش را با آرامی و احتیاط از صندلی چرخدار به تخت‌خواب منتقل کند، ساکت ماندم تا در تخت آرام گرفت، سلام کردم، چشمهایش را که به پنجره دوخته بود برگرداند و از دیدنم با شادی کودکانه‌ای ابراز خرسندی کرد، کنارش نشستم و گونه‌اش را بوسیدم . از قطره‌های اشک نمناک بود، پیش از این هم گریستن آرام و بی‌صدایش را دیده بودم، اما این دفعه با دفعات قبل تفاوتی محسوس داشت . انگار دلشوره‌ای به دل داشت . با دستمال اشک‌هایی را که کنار چشمانش به گونه دویده بود پاک کردم و در حالی که خجالت می‌کشیدم موهای سپیدش را نوازش کردم . باز هم گریست ولی دیگر اصراری نداشت که گریه‌اش بی‌صدا باشد، گفت مدتهاست که منتظرم بوده است . با اشاره به بی‌اطلاعی از بیمار بودنش عذرخواهی کردم . با دستهای نحیف و لاغرش به نشانه اینکه عذرم را پذیرفته است، دستم را فشرد...

گفت : هیأتی از طرف آقای « میرحسین موسوی » به عیادتم آمده بود و از قول ایشان می‌گفتند که می‌توانم برای معالجه به هر کجا که خودم مایل باشم اعزام شوم ... گفتم : شما چه نظری دارید؟ گفت : « دلم می‌خواهد در میان شما باشم ... » « سرم را به سوی برادر دیگری که در اتاق بود برگرداندم تا اشکم را نبیند، آن برادر نیز سرش را به طرف پنجره برگردانده بود و مخفیانه قطرات اشکی را که به چشمانش دویده بود پاک می‌کرد .

گفت : « من درختی بودم که در ظلمت روئیدم و در تاریکی ریشه دوانیدم، تازه شاخه‌ای به سوی نور کشیده بودم، ولی ... الحمدلله » و بعد چنانکه گوئی سؤالی به خاطرش رسیده باشد، پرسید :

« راستی، فکر می‌کنی خداوند توبه مرا پذیرفته است؟ » گفتم: « او خود فرموده است که توبه پذیر است » چیزی زیر لب زمزمه کرد، فکر می‌کنم کلمات بریده بریده و منطقی از این آیه بود « قل لعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمۃ الله » و آرام گریست ... اشکهایش را پاک کردم، بر پیشانی‌ش بوسه زدم، گفت: « بعضی وقتها از خداوند چیزی می‌خواهم ولی با یادآوری گذشته تاریک و ظلمت زده‌ام، خجالت می‌کشم » ... و نگفتم که چه چیزی از خدا خواسته است ...

گفت: « گذشته حر تاریک نبود » گفتم « به هر حال به جنگ با حسین ابن علی (ع) آمده و راه را بر حضرت بسته بود » چشمانش را به سقف دوخت و سپس تعددا آنها را فرو بست، شاید نمی‌خواست از این دریچه که همواره راهی به دل دارد متوجه اضطراب و غوغای درونش شوم، بعد آهسته زمزمه کرد « قیاس مع الفارق است ... » گفتم « ماجرای مرحوم طبرسی، صاحب تفسیر مجمع‌البیان را شنیده‌اید؟ » گفت: « آنها قیاس مع الفارق است » - و فهمیدم که به این ماجرا فکر کرده است ولی ادامه دادم: « مقصود من مقایسه نظیر با نظیر نیست، فقط می‌خواهم از لطف خداوند تبارک و تعالی سخن گفته باشم » ...

گفت: « راستی، نوشته‌ام درباره چهار نظریه‌پرداز خود فروخته و خودخواه ناتمام مانده است، ساکت ماندم. ادامه داد: « کسروی » دین‌ساز، « هدایت » نیست گرا، « آدمیت » توجیه‌گر و « تقی‌زاده » غرب پرست. درباره سه نفر اول مطالبی نوشته‌ام ولی بیماری اخیر فرصت پرداختن به « تقی‌زاده » غرب پرست را نداد. « گفتم: « انشاءالله شفا پیدا می‌کنید و این ناتمام را تمام خواهید کرد. » گفتم: « انشاءالله » ...

از چاپ آثاری که طی چند سال اخیر وبه قول خود او « پس از خروج از ظلمت و ورود به نور » نوشته است، سؤال کرد و از اینکه به زودی منتشر خواهد شد با رضایت لبخند زد .

برای اینکه فضای بحث تغییر کرده و با یادآوری « گذشته نزدیکش » اندوهش

کاهش پیدا کند گفتیم: «راستی، آقای «طبری» یادتان هست وقتی علیه مارکسیسم گفتی و نوشتی هم روسها و هم غریبها که چنین انتظاری نداشتند با دستپاچگی اعلام کردند: «این سخنان به دلیل آمپولهایی است که به «طبری» تزریق کرده‌اند؟...» «لبخندی زد و گفت: «بیچاره‌ها خیلی احمق هستند» و من به خاطر آوردم که در آن روزها نیز پس از شنیدن این خبر به اتفاق «احسان طبری» کلمی خندیده بودیم و «احسان طبری» گفته بود: «اولاً: این آمپولهای پیشرفته و تکنولوژیک کجا بوده‌اند که فقط جمهوری اسلامی ایران در اختیار دارد و صاحبان علوم و تکنولوژی در شرق و غرب از داشتن آن محروم هستند؟ ثانیاً: اگر آنها هم چنین آمپولهایی در اختیار دارند چرا با وجود نیاز مبرم و شدید خود از این آمپولهای معجزه‌گر! استفاده نمی‌کنند؟ ثالثاً: پس چرا جمهوری اسلامی ایران را عقب مانده می‌نامند؟ و بالأخره بر فرض که سخنان من ناشی از تزریق این آمپولها باشد، درباره استدلالها چه می‌گویند؟ آیا بهتر نبود بجای این لاطنلات خنده‌دار به استدلالها پاسخ می‌دادند؟»

و به یادآوردم که از او پرسیده بودم ظاهراً غریبها بایستی از سخنان و نوشته‌های شما علیه مارکسیسم استقبال کنند چرا که آنها هم دستپاچه و عصبانی هستند؟ و او گفته بود: «به قول استاد شهید، «مرتضی مطهری» - که «طبری» او را نابغه‌ای بزرگ می‌دانست - شرق و غرب دولبه یک قیچی هستند که در پی بریدن ریشه اسلام می‌باشند» و اصرار داشت که: «انقلاب اسلامی پرده تزویر و فریب را از چهره زشت شرق و غرب بطور توأم و همزمان کنار زده است و به همین دلیل است که برای مقابله با انقلاب اسلامی هر دو قطب متفق‌القول والفعل هستند...»

«احسان طبری» بارها تاکید می‌کرد که «در راه دشمنی با اسلام و خصوصاً اسلام نابی که «امام خمینی» منادی آن است کالکتیویست‌های شرقی با اندیویژوآلیست‌های غربی اختلافی ندارند، آنها در این راستا جنگ زرگری فیما بین را کنار گذارده‌اند» و تشبیه می‌کرد که «جنگ زرگری شرق و غرب جنگ «عمرو» و «زید»

است و طبعاً وقتی پای دشمن اصلی هردوی آنها یعنی انقلاب اسلامی در میان است، دیگر صلاح نیست بخاطر یک «او» «اضافی با هم درآویزند»... به خاطر آوردن که از «طبری» پرسیده بودم «چرا حزب توده قبل از دستگیری اعضای آن و در آن هنگام که آزادانه فعالیت داشت تبلیغ می‌کرد که عناصر انجمن حجّتیّه در نظام جمهوری اسلامی نقش خط دهنده دارند؟»

و او گفته بود «به همان دلیل که غربی‌ها تبلیغ می‌کردند که عناصر حزب توده در نظام جمهوری اسلامی ایران خط دهنده هستند» و هنگامی که توضیح بیشتری خواسته بودم، گفته بود، «سالهای متمادی غربی‌ها تبلیغ کرده بودند که اسلام با امپریالیزم منافاتی نداشته و سر جنگ و ستیز ندارد تا از این طریق بعد غرب ستیزی اسلام را از فرهنگ ملت‌های مسلمان دور کند و از سوی دیگر مارکسیست‌ها نیز سالها تبلیغ کرده بودند که مبارزه با امپریالیزم تنها از طریق مارکسیسم امکان‌پذیر است و دین بطور اعم و اسلام بطور اخص نه تنها توان ایستادگی در برابر امپریالیزم را ندارد بلکه افیون و تخدیر کننده توده‌هاست، ولی انقلاب اسلامی که فقط بر اسلام تکیه داشت از یک طرف با سرسختی و مقاومت اعجاب‌انگیزی علیه آمریکا به مقابله برخاسته بود و در همان حال درماندگی مارکسیسم را نیز چه در عمل و چه در تئوری به نمایش گذارده بود. بنابراین غربیها بایستی برای جلوگیری از سرایت این مکتب به سایر مناطق مسلمان نشین چنین وانمود کنند که غرب ستیزی جمهوری اسلامی ایران بخاطر «اسلام» نیست بلکه این خصیصه از القائات مارکسیست‌هائی است که در نظام جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌اند لذا برای قابل قبول نشان دادن این نظریه فریب کارانه تبلیغ می‌کردند که توده‌ای‌ها به نظام خط می‌دهند تا با بهره‌داری از نفرت مسلمانان نسبت به مارکسیست‌ها بعد غرب ستیزی اسلام را از دید و نظر سایر ملت‌های مسلمان پنهان نگاهدارند و اما از طرف دیگر بعد شرق ستیزی انقلاب اسلامی اندک آبروی ظاهری مارکسیسم را نیز بر باد داده بود. بنابراین بایستی این

بعد از اسلام توسط داعیان ایدئولوژی مارکسیسم مخدوش می‌گردید. برای این منظور حزب توده تبلیغ می‌کرد که مخالفت جمهوری اسلامی ایران با مارکسیسم بدلیل نفوذ عناصر انجمن حجّتیّه است زیرا عقاید انحرافی و ضدانقلابی انجمن حجّتیّه و همسویی آن با قدرتهای استعماری غرب بر کسی پوشیده نبود و حزب توده امیدوار بود با القاء این تصوّر موهوم که شرق ستیزی انقلاب اسلامی از عناصر نفوذی انجمن حجّتیّه ناشی شده است و نه از اسلام، تاثیر ویران کننده انقلاب اسلامی بر مارکسیسم را خنثی نماید» و توضیح می‌داد که: «انجمن حجّتیّه و حزب توده دو زائده از همان دو لبه قیچی بوده‌اند که تفاوت ظاهری آنها مانع از پیوند واقعی آن دو نیست»... و چه تعبیری واقع‌گرایانه‌ای داشت که می‌گفت: «توده‌های وابسته به شرق در این بازی آلت دست غرب بودند و انجمن حجّتیّه دست پرورده غرب عملاً و علی‌رغم آنچه ظاهراً نشان می‌داد در خدمت مارکسیسم بود.»

«احسان طبری» آب‌خواست و در حالی که پرستار برای آوردن آب از اطاق بیرون می‌رفت به یادم آمد که ملاقات بیمار نبایستی طولانی باشد. لذا علی‌رغم میل باطنی‌ام خداحافظی کردم و او به امید دیدار زود به زود، به رفتن رضایت داد... و دیدار بعدی هرگز اتفاق نیفتاد...

رحمت و مغفرت خداوند تبارک و تعالی بر او باد.

«ابوالفضل»

* از روزنامه کیهان - پنج شنبه 1380/4/7:

«مک وی» فریاد فروخورده کودکان سوخته فرقه دیویدیان بود

تحقیق و پژوهش: «رضا گلپور»

اشاره: اخیراً، «تیموتی مک وی» عامل انفجار ساختمان فدرال اوکلاهما در آمریکا اعدام شد، ولی از آنجا که بین انفجار مذکور و قتل عام اعضای فرقه مذهبی

دیویدیان، که در سال 1992 توسط دولت آمریکا به طرز فجیع و عجیبی زنده زنده سوزانده شده بودند، ارتباطهایی وجود دارد، کلیت ماجرا در نزد افکار عمومی آمریکا همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است، نویسنده در این مقاله مستند و تحلیلی، که حاصل قریب به دو ماه پژوهش است، نکات ارزنده و جالبی را در خصوص ماجرا ارائه می‌کند، با هم به مطالعه آن می‌نشینیم:

شش سال پس از وقوع انفجار مهیب سی‌ام فروردین سال 74 در ساختمان دولتی «آلفرد مورا» (Alfred P Murrah) مقر پلیس فدرال اوکلاهاماسیتی، که منجر به قتل عام حدود یکصد و هفتاد نفر از حاضران در ساختمان و از جمله نوزده کودک شده بود، دستگاه قضایی ایالات متحده، «تیموتی مک وی» (Timothy Mc Veigh) فرزند «ویلیام» سی و سه ساله، متولد «پندلتون» (Pendleton) نیویورک و نظامی سابق ارتش آمریکا را با تزریق مواد مرگ‌آور، به عنوان عامل این جنایت، اعدام نمود.

در روند رسمی رسیدگی به پرونده اتهامی «مک وی»، «جوزف هارتزler» (Joseph Hartzler) سرپرست دادیاران ویژه مسئول پیگیری واقعه، روی اثبات این روایت حصول جرم، براساس شواهد و مدارک ذیل اصرار می‌ورزید:

در پائیز سال 94، «مک وی» به همراه دوست نظامی‌اش، «تری لین نیکولز» (Terry Lynn Nichols) به جمع‌آوری مواد مورد نیاز برای ساخت یک بمب قوی دست می‌زند. این دو نفر در دسامبر همان سال، به تهیه اطلاعات و مطالعه‌های جانبی لازم در خصوص ساختمان «آلفرد مورا» پرداختند. چند ماه بعد در 14 آوریل 1995 «مک وی» در هتل «دریم لند» در منطقه «جانکشن سیتی Junction» (City) کانزاس اطاقی کرایه کرد و یک خودروی مرکوری خرید و با گواهینامه جعلی، تحت عنوان «رابرت کلینگ» (Robert D. Kling) «یک کامیون مارک» رایدر «(Ryder) اجاره کرده و به پارکینگ هتل دریم لند برده است.

طی 4 روز بمب در کامیون آماده انفجار گردید. روز نوزدهم آوریل (سی‌ام

فروردین) پس از قرار دادن کامیون در مقابل ساختمان دولتی «مورا» و تنظیم ساعت انفجار (دقایقی بعد از ساعت 9 صبح) سوار خودروی مرکوری شده از صحنه می‌گریزد. حدود یک ساعت و نیم بعد، مأمور راهنمایی و رانندگی او را به دلیل نداشتن پلاک متوقف می‌کند و با مشاهده اسلحه غیرمجاز همراه وی، او را به زندان منتقل می‌سازد.

بعد از انفجار «افی.بی.آی» از روی شماره حکاکی شده روی شاسی کامیون، مکان اجاره و از توضیحات افراد بنگاه اجاره کامیون، طرح روی صورت او را تهیه می‌کند، پس از اعلان رسمی تعقیب وی، صاحب هتل او را شناسایی می‌کند و مدارک و هویت اصلی‌اش را در اختیار اف.بی.آی قرار می‌دهد.

مأموران، بواسطه اطلاعات مثبتی شبکه اطلاعاتی ملی آمریکا در مورد مجرم، پی به حضور او در زندان می‌برند و چند دقیقه قبل از آزادی «مک وی»، ضمن تماس فوری خواستار تداوم بازداشتش می‌گردند.

در مدارک مکشوفه همراه وی در زمان بازداشت (پس از وقوع انفجار) ورقه‌ای که با دست رونویسی شده بود، بدست آمد، جمله‌ای از «جان لاک» (John Locke) : «مردم حق دارند کسی را که قصد سلب آزادی از آنها دارد، بکشند» فتوکپی صفحه‌ای از کتاب نژادپرستانه «خاطرات ترنر» (1) (Turner Diaries) هم با این مضمون : «بمب‌گذاری داستانها، باید دولت آمریکا را هوشیار کند...» همراه او بود...

در دادگاه «مک وی»، بارها از «مایکل فورتیر» (Michael Fortier) دوست صمیمی او در ارتش، که رابطه نزدیکی با هم داشتند، به عنوان شاهد استفاده شد. همسر «مایکل»، «لوری فورتیر» (Lori) نیز در دادگاه شهادت داد که گواهینامه جعلی «مک وی»، با اسم «کلینگ» را او تهیه کرده است.

این زن وشوهر، بارها تأکید کردند که «مک وی» این انفجار را به تلافی نقش

مستقیم دولت ایالات متّحده آمریکا در رویایی، محاصره و قتل عام فرقه دیویدیان (2) (Davidians) [منطقه «واکو» در ایالت تگزاس] انجام داده است.

دقیقا دو سال قبل از این انفجار، یعنی نوزدهم آوریل □ 1992 در مقابل دیدگان مردم منطقه و صدها خبرنگار، بخشی از اعضای این فرقه، پس از محاصره توسط سیم خاردارهای فولادی، قطع آب، برق و تلفن و با دخالت تانکها و بالگردهای نظامی، با مسئولیت مستقیم «ژانت رنو» (Janet Reno) دادستان کلّ ایالات متّحده آمریکا، قتل عام و سوزانده شده بودند.

در میان اجساد سوختگان آن حادثه کم سابقه و عجیب، دهها قربانی زن و کودک خردسال به چشم می‌خورد.

دلیل این عملیات و محاصره باغ متعلق به «دیوید کورش» (3) (David Koresh) پیشوای این فرقه مذهبی، بررسی‌ها و تحقیقات پرونده شورشهای مردمی در لوس آنجلس توسط مأموران سازمان تحقیقات فدرال (F.B.I) و تحقیقات الکل، توتون و سلاحهای گرم موسوم به BATF (Bureau of Alcohol Tobacco and Firearms) تحت پوشش وزارت خزانه‌داری آمریکا - عنوان شده بود.

ساختمان «آلفردمورا» از مقرهای اصلی BATF و مرتبطین FBI به شمار می‌رفت. «مک وی» حتی در تهیه گواهینامه تقلبی خود روز و ماه تولّد خود را 19 آوریل یعنی روز آدم‌سوزی دیویدیان ثبت کرده بود، که در دادگاه هم به آن اشاره گردید. در روز انفجار، حدود 200 نفر از طرفداران دیویدیان، در دومین سالگرد از دست دادن اعضای خانواده و آشنایان خود در «واکو» جمع شده بودند. آن هم در حالی که برخی به جای لباس سیاه، لباس نظامی - به نشانه مصمّم بودن در انتقام - پوشیده بودند. درست در همان روز، 285 مایل دورتر «ساختمان مورا» منفجر گردید. «استیفن جونز» (Stephen Jones) وکیل مدافع اصلی «تیموتی مک وی» در جریان

رسیدگی به اتهامات موکل خود، بارها سعی کرد روی این نکته صحه بگذارد که موکلش تحت تأثیر فاجعه دلخراش واکو و از روی ناراحتی شدید روحی ناشی از کشته و سوزانده شدن قربانیان خردسال و غیر مسلح دیویدیان دست به انجام این کار زده است.

حتی «ریچارد بار» (Richard Burr) کارشناس جرایم محکوم به اعدام، سه فیلم مستند درباره جنایات FBI و BATF در «واکو» را به هیأت منصفه نشان داد تا نتیجه بگیرد، «مک وی» مستحق مجازات مرگ - مطابق با نظام قضایی آمریکا - نخواهد بود.

«بار» در سخنانی خطاب به مجموعه رسیدگی کننده قضایی آمریکا، چنین گفت: «مک وی»، مستحق مرگ نیست، چون در این پرونده همه ما مقصریم». او در ادامه به هیأت منصفه دادگاه بیان داشت: «آیا همه ما به نحوی در این جرم شریک نیستیم؟ مگر ما نبودیم که به محاصره‌های خونینی مثل واکو تن دادیم. ما همگی نسبت به بمب‌گذاری اوکلاهما احساس مسئولیت می‌کنیم، ولی اگر به مرگ «مک وی» هم رضایت بدهیم هیچ وقت نباید وجدان خود را پاک و آسوده بدانیم... (4)

خود «مک وی» در نامه‌ای که از طریق دوستش در روزنامه‌ها منتشر شد، به انگیزه انفجار اوکلاهما بدین مضمون اشاره کرده است: «صبرم را از دست داده بودم و دیگر نمی‌توانستم بایستم و ببینم که دولت برای واقعه واکو فقط عذرخواهی می‌کند. تصمیم گرفتم با بمب‌گذاری در یک ساختمان دولتی و کشتن کارمندان دولت در آن ساختمان، که نماینده دولت بودند، برای آنها پیام بفرستم.» (5)

او همچنین در قسمتی از دفاعیه‌اش در دادگاه چنین گفت: «دولت آمریکا سالهاست مشروعیتش را از دست داده است چرا که آزادیها و قوانین بدیهی و اساسی را زیر پا می‌گذارد...» (6)

«ویدال گور» نویسنده و منتقد شهیر اهل اوکلاهما، در مصاحبه‌ای با نشریه ایتالیایی «پانوراما» (مورخه 1995/5/5) می‌گوید:

« اکنون بعد از گذشت سالها» مک نامارا» [از اصلی‌ترین اعضای حزب دمکرات آمریکا که در دوران اوج جنگ ویتنام مسئولیت وزارت جنگ دولت شیطان بزرگ را برعهده داشت 9در کتابی به ما می‌گوید: « دربارہ ویتنام هیچ چیز نمی‌دانستم، اما طی 12سال در تلویزیون ظاهر شده و سعی می‌کردم توضیحاتی راجع به بودایی‌ها و بودیسم بدهم. خلاء موجود در مخاطبینم را به خوبی حس می‌کردم. اما با گذشت سالها، اکنون می‌فهمم که در موضوع ویتنام یک اشتباه عظیم از سوی ما در کار بود. «بله در واقع آمریکا یک دولت تروریست است، چرا که مثلا "در مورد فرقه» دیوید کورش» در واکو عملی شرم‌آور و کاملا "ناشیانه انجام داد، که پایه و اساس آن، اطلاعاتی کاملا "پوچ بود. ما حق نداشتیم وارد آن ساختمان بشویم و ساکنان آن را بکشیم. به نظر من انفجار بمب در مقر پلیس اوکلاهما دقیقا یک انتقام‌جویی از دولت آمریکا بود.»

خود» مک وی «در سال 92 دو نامه به روزنامه» یونیون سان اندجورنال - « (Union Sun and Journal) فرستاده بود که در آنها آمده است: « رؤیای آمریکائیه‌ها برای دستیابی به یک سیستم طبقاتی متوسط برپاد رفت. به جای آن، مردمی خواهیم داشت که فقط برای خریدن مواد غذایی هفته بعد خود با هم بحث و منازعه می‌کنند، آیا ما باید برای اصلاح در سیستم کنونی به خونریزی متوسل شویم؟ امیدوارم کار به آنجا نکشد، اما بعید هم نیست...» (7)

نکته قابل توجه و جالبی را هم نشریه « اسپشیل رپورت » اوکلاهما در تاریخ 28 آوریل □ 97مورد اشاره قرار می‌دهد و آن این که در برخی از فیلم‌های برداشته شده قبل از آدم‌سوزی دیویدیان، « تیموتی مک وی » در یک حرکت اعتراضی، در حال توزیع یک تراکت تبلیغاتی میان اجتماع کنندگان عادی بیرون از حلقه نیروهای امنیتی و نظامی دیده می‌شود. روی این تراکت نوشته شده بود: آیا کلیسای شما هم مورد تأیید BATF می‌باشد؟

در هر حال «مک» در هفته گذشته اعدام گردید؛ اما در مسیر ابتدایی رسیدگی به پرونده انفجار اوکلاه‌ها درسهای عبرت‌آموزی وجود دارد که مهمترین آن، دقت در فضای شدیداً مسموم و آلوده به نشر اکاذیب و افترا نسبت به مسلمانان، در اکثر جراید و رسانه‌های جمعی ایالات متحده و برخی کشورهای اروپایی می‌باشد.

هر چند اقدام تروریستی «مک وی» در انتقام‌گیری از مسبب قتل عام واکو که به قربانی شدن عده دیگری انجامید، دل هر انسان آزاده‌ای را همانند جراحات سوزاننده شدن زنان و کودکان «دیویدیان» می‌آزارد، اما از آن آزار دهنده‌تر، اقدام شرم‌آور رسانه‌های صهیونیستی آمریکا است که در گام اول، این جنایت هولناک را به مسلمانان ساکن ایالات متحده و در گام بعدی به گروه‌های حزب‌الله مورد حمایت ایران نسبت دادند!

تنها ساعاتی پس از انفجار ساختمان «مورا»، «دیومک کوری» نماینده سابق دمکرات اوکلاه‌ها و سرپرست کمیته اطلاعات امنیتی مجلس آمریکا، در اخبار ویژه شبکه جهانی «سی.ان.ان» اعلام داشت: «به احتمال قریب به یقین، رادیکال‌های مسلمان، عامل اصلی ارتکاب این جنایت بوده‌اند.»

«وینسنت کانسترارو»، مسئول سابق امور ضد تروریستی سیا نیز گفت: «به نظر می‌رسد که این عملیات بسیار ماهرانه بود و دستهای گروه‌های تروریستی خاورمیانه از قبیل حزب‌الله و حماس در آن دیده می‌شود.» (8)

طی 48 ساعت اول پس از انفجار «مک وی»، «استیون امرسون» [روزنامه نگار صهیونیست آمریکایی و سازنده فیلم سراسر تحریف «جهاد در آمریکا»، که در این فیلم ادعا کرده بود گروه‌های اسلامگرا با هدف نابودی آمریکا فعالیت‌های تروریستی علیه مردم عادی آمریکا انجام می‌دهند] چهره دائمی رادیو و تلویزیون‌ها بود، «امرسون» در برنامه اخبار شبانه «سی.بی.اس» گفت: «انفجار مقرر پلیس فدرال اوکلاه‌ها با هدف به بار آوردن هر چه بیشتر تلفات به انجام رسید. این خصلت اهالی

خاورمیانه است افرادی نظیر اعضا و هواداران جهاد اسلامی و حماس، که از دمکراسی بیزارند.»

« سی.ان.ان.» در گزارش‌های پرهیجان و شتاب آلودش پرده از این راز! برمی‌دارد :
«اف.بی.آی در حال جستجو و به دام انداختن مردان دارای تبار خاورمیانه‌اند، که از پا درآوردن آمریکا، از طریق کشتار شهروندان و تخریب مظاهر آن را مقدس می‌شمرند.»

این جوسازی‌ها، چنان فضایی در داخل آمریکا، به ویژه ایالت اوکلاهما ایجاد کرد که بسیاری از مسلمانان، آن چند روز را با ایذا و اذیت و خصومت طی کردند.
واشنگتن پست در تاریخ 22 آوریل سال 1995 نوشت: « تقریباً همه آمریکائیان از اعضای کنگره گرفته تا میهمانان برنامه‌های گفتگوی رادیو، حدس می‌زنند که انفجار ساختمان فدرال، کار بنیادگرایان اسلامی بوده است.»

پنج ساعت بعد از انفجار، فردی پنجره‌های ساختمان انجمن اسلامی شهر « استیل واتر » در شمال اوکلاهما را به رگبار مسلسل بست.

بسیاری از مسلمانان خارجی تبار، روزهای بعد از انفجار، به جای اینکه در مدارس و یا محلهای کار خود ظاهر شوند، در منازل خود باقی ماندند. خانم « جانین علی » می‌گوید: « بسیاری از زنان مسلمانی که در مسجد دارالهجره بودند، پس از حادثه انفجار می‌ترسیدند که در ملاء عام دیده شوند. «وی افزود: « حتّی تا همین الان بسیاری از غیرمسلمانان به ما چشم غرّه می‌روند و حرفهای ناروا و رکیک به ما می‌زنند. اصولاً "زنان مسلمان به دلیل پوشش ستّی و سر کردن روسری، به سادگی قابل تشخیص و ضربه‌پذیر هستند. تقریباً به تمامی مساجد در سراسر آمریکا تلفن‌های تهدیدآمیزی شد.»

نشریه « کریسچین ساینس مانیتور»، در مقاله‌ای که بعدها در این مورد منتشر ساخت (تاریخ 22 ژانویه 96) پیرامون این جوّ ضدّ اسلامی ایجاد شده در آمریکا

نوشت: «...هم رسانه‌ها و هم منابع دولتی، مسلمانان را عامل انفجاری معرفی می‌کردند که منجر به قتل 169 تن گردیده بود. جامعه اسلامی در معرض انتقادات و اتهامات گسترده قرار گرفت.»

«ای.ام. روزنتال» (A.M. Rosenthal) در نیویورک تایمز، حتی چند روز بعد از دستگیری «مک وی» نوشت: «اکثر حملاتی که علیه آمریکاییان انجام می‌گیرد از خاورمیانه نشأت می‌گیرد.»

«جف کامن» (Jeff Kamen) نیز در نشریه نیوزدی توصیه کرد که برای روشن شدن قضایا بهتر است کلیه اتباع خارجی مقیم آمریکا زیر ذره بین قرارگیرند...

بعدها حتی برخی از رسانه‌های آمریکایی بر علیه این دیدگاه نژادپرستانه هدایت شده در افکار عمومی، لب به اعتراض گشودند. از جمله «ویدال گور» که گفت: «اینکه بمبی قوی در قلب ایالات متحده منفجر شد، برای من ابداعی تعجب نیست. آنچه مرا به حیرت وامی‌دارد، سرعتی است که گروه‌های صاحب نفوذ و ذی‌نفع در دراز کردن انگشت اتهام به سوی مسلمانان از خود نشان می‌دهند به این امید که آمریکا، بر ایران، عراق و برخی از کشورهای خاورمیانه فشارهای اقتصادی، نظامی بیشتری وارد کند.»

پانوشتها

(1) داستان این روایت پرترفدار در میان گروه‌های دست راستی آمریکا، مربوط به انفجار مرکز FBI شهر واشنگتن توسط دسته‌ای سفید پوست مبارز است. ساعت این انفجار داستانی 15/9 دقیقه صبح است که مورد توجه کارشناسان - بواسطه همزمانی با ساعت انفجار ساختمان «مورا» - قرار گرفته است.

(2) پیروان فرقه دیویدیان، با مطالعات و تحقیقات فعلی نویسنده، از سال 1935 در ده مایلی منطقه‌ای به نام واکو Waco در ایالت تگزاس آمریکا سکنی گزیدند و طرفدارانی در این ایالت و برخی دیگر از شهرها و کشورها دارند.

(3) «ورنون وین هاول» Vernon Wayne Howell در سال 1959 میلادی، در هاستون

تگزاس از یک مادر مجرد پانزده ساله بدنیا آمد. پس از ترک مدرسه به هالیوود رفت تا ستاره سینما شود. اما موفق نشد. در سال 1981 به فرقه دیویدیان پیوست و نام «دیوید کورش» را بر خود نهاد. پس از ایجاد روابط نامشروع با «لوئیز رادن» Lois Roden رئیس گروه، به فلسطین اشغالی سفر کردند. پس از مرگ «رادن»، میان او و پسر «لوئیز»، «جورج» بر سر جانشینی درگیری شدیدی پیش آمد. اما نهایتاً در سال 1990 به عنوان رهبر فرقه دیویدیان معرفی شد. به همراه همسرش «راشل» و فرزندان «کرین» و «استار» در حین حمله نظامیان و نیروهای امنیتی آمریکا سوزانده شد. قریب به هفتاد تن از همراهانشان نیز در این حمله قتل عام شدند. پرونده این کشتار همانند پرونده ترور «جان اف. کندی» همچنان در هاله‌ای از ابهام در افکار عمومی آمریکا قرار دارد.

(4) نشریه تایم (روزانه - اینترنت) 12 ژوئن 1997.

(5) روزنامه همشهری، مقاله «اعدام» مک وی «انتقام به شیوه آمریکایی» ترجمه و تنظیم «نیلوفر قدیری»، شنبه 1380/3/26.

(6) نشریه صبح، شماره □ 81 صفحه 52.

(7) تایم، «ریچارد لاکایو»، 8 مه 1995.

(8) نقل شده در واشنگتن تایمز، 20 مارس 1995.

* از روزنامه کیهان - شنبه 1380/6/24:

لیبرال دموکراسی و انتقام پلنگ زخمی. یادداشت روز

به قلم [!؟] «حسین شریعتمداری»

1- ساعت 9 و پانزده دقیقه صبح روز 19 آوریل 1995 ساختمان «مورا» مقر پلیس فدرال «اوکلاهاسیتی» بر اثر انفجاری مهیب فرو می‌ریزد. در این واقعه، 170 نفر جان خود را از دست می‌دهند و آمریکایی‌ها از فاجعه‌ای بزرگ و کم سابقه سخن می‌گویند.

2- ساعاتی بعد از وقوع انفجار، در حالیکه همه نگاه‌ها به دولت آمریکا دوخته شده و بی‌صبرانه و عصبانی از هویت عاملان انفجار و انگیزه آنان سؤال می‌کنند، آقای «مک کوری» نماینده دموکرات اوکلاهاما و سرپرست کمیته اطلاعات امنیتی

مجلس آمریکا، در شبکه تلویزیونی «سی.ان.ان.» ظاهر می‌شود و اعلام می‌کند: «به احتمال نزدیک به یقین، عامل اصلی این جنایت، رادیکال‌های مسلمان بوده‌اند.» ! آقای «وینسنت کانسترارو» مسئول بخش ضد تروریستی سازمان «سیا» نیز این انفجار را «یک عملیات بسیار ماهرانه» می‌داند که به اعتقاد وی «دست گروه‌های تروریستی (!) خاورمیانه، نظیر حزب‌الله و حماس در آن دیده می‌شود» !

«استیون امرسون» یک روزنامه‌نگار صهیونیست به تلویزیون «سی‌بی‌اس» آمریکا می‌گوید: «کشتار مردم، خصلت اهالی خاورمیانه است، و انفجار اوکلاه‌ماسیتی، کار افرادی مانند اعضای جهاد اسلامی و حماس است که از دموکراسی بیزارند»، و به نقل از «اف.بی.ای.» اعلام می‌کند که «ما افراطیون مسلمان ساکن آمریکا را اصلی‌ترین خطر داخلی برای امنیت کشور می‌دانیم» !

از اولین روزهای بعد از انفجار و در پی فضاسازی دولتمردان آمریکایی و رسانه‌های صهیونیستی، مسلمانان ساکن آمریکا در خیابان‌ها، فروشگاه‌ها و حتی خانه‌های خود مورد هجوم قرار می‌گیرند و به زنانی که روسری بر سر دارند حمله می‌شود و ... مدتی طولانی، تمامی رسانه‌های غربی، دولتمردان آمریکایی و متحدان اروپایی و غیراروپایی آنها، انگشت اتهام خود را به سوی مسلمانان دراز کرده و برای انتقام از آنان خط و نشان می‌کشند و ...

3- روز 19 آوریل سال 1992 است. یعنی دقیقاً سه سال قبل از انفجار اوکلاه‌ماسیتی. باغی در منطقه «واکور» [!؟] از ایالت تگزاس به محاصره پلیس درآمده است، پلیس اطراف باغ را سیم‌خاردار کشیده و تانک‌ها و هلی‌کوپترهای ارتش همراه با نفرات فراوانی از پلیس فدرال به حالت آماده‌باش درآمده‌اند. اهالی محل و تعداد بسیاری از خبرنگاران نیز حضور دارند. درون باغ، جمعی از اعضاء و هواداران فرقه دیویدیان برای انجام مراسم مذهبی خود اجتماع کرده‌اند. با صدور فرمان از سوی

دادستان کل ایالات متحده آمریکا، نظامیان با تفنگ، تانک و هلی‌کوپتر به باغ حمله می‌کنند و تمامی افراد حاضر در آن را به طرز فجیعی قتل عام کرده و می‌سوزانند. در میان کشته شدگان، اجساد سوخته تعدادی از کودکان خردسال و زنان نیز به چشم می‌خورد.

4- دادستان کل ایالات متحده آمریکا، گناه قربانیان و قتل عام شدگان را، دست داشتن در شورش‌های مردمی لس‌آنجلس، اعلام می‌کند! [!؟] و کمترین توضیحی نمی‌دهد که بر فرض صحت این اتهام، آیا، مجازات تمامی آنها مرگ است؟ و اگر چنین باشد، آیا این مجازات بدون محاکمه قابل اجراست؟ و بالأخره، کودکان خردسالی که در این حمله وحشیانه به قتل رسیده و بطور فجیعی سوزانده شده‌اند نیز در شورش‌های لس‌آنجلس دست داشته‌اند؟!...

5- سال 1995 است و مدتی بعد از انفجار مقرر پلیس فدرال در اوکلاه‌ماسیتی، عامل انفجار دستگیر شده است. او «تیموتی مک وی» نام دارد و عضو فرقه دیویدیان است. در میان مدارکی که هنگام بازداشت از وی به دست آمده، ورقه‌ای دیده می‌شود که این جمله از جان لاک بر روی آن دستنویس شده است «مردم حق دارند، کسی که قصد دارد آزادی آنها را سلب کند، بکشند.»

«مک وی» به آسانی اعتراف می‌کند که با انفجار مقرر پلیس اوکلاه‌ماسیتی، در پی انتقام دهها یار هم فرقه‌ای خود بوده است و در پاسخ به این سؤال که چند انسان عادی که در این انفجار کشته شده‌اند [!؟] چه گناهی داشته‌اند، می‌گوید، مگر کودکانی که در قتل عام فرقه دیویدیان کشته و سوزانده شده بودند، گناهی داشتند؟

6- «مک وی» یک نظامی است و برای انفجار در اوکلاه‌ماسیتی، از چند دوست ارتشی خود کمک گرفته است. دوستان ارتشی «مک وی»، برای او مواد انفجاری تهیه کرده و در شناسایی محل مناسب برای قرار گرفتن کامیون حامل مواد منفجره به او کمک کرده‌اند. دوستان ارتشی او نیز، از ارتش آمریکا و جنایات فراوان آن، مخصوصاً

قتل عام فرقه دیویدیان دل خونی دارند. دوستان ارتشی «مک وی» برای او گواهینامه رانندگی جعلی نیز تهیه کرده بودند... و عجیب آنکه، تاریخ تولد «مک وی» در گواهینامه جعلی 19 آوریل - این دقیقا همان روز و ماه قتل عام فرقه دیویدیان بوده است.

7- «مک وی» از مرگ ترسی ندارد و با خونسردی و آرامش کامل از آن استقبال می‌کند. برخی دیگر از دوستان هم فرقه‌ای او نیز به علت‌ها و با انگیزه‌های خاص فرقه‌ای خودسوزی کرده و بی‌واهمه مرگ را پذیرفته‌اند. [!؟]

8- او درباره انگیزه خود از انفجار مقرر پلیس اوکلاهما می‌گوید: «دیگر کاسه صبرم لبریز شده بود. تصمیم گرفتم با بمب‌گذاری در یک ساختمان دولتی - مقرر پلیس - و کشتن کارمندان دولت که نماینده دولت بودند، برای آنها پیام بفرستم.

و در دفاعیاتش می‌گوید: دولت آمریکا از سالها پیش، مشروعیت خود را از دست داده است، زیرا، آزادی‌ها و قوانین بدیهی را زیر پا می‌گذارد.

9- باز هم، ساعت 9 و پانزده دقیقه صبح روز 19 آوریل سال 1995 است، یعنی دقیقا همان روز و ساعتی که مقرر پلیس اوکلاهما، منفجر می‌شود، نزدیک به 200 تن از اعضای فرقه دیویدیان در سومین سالگرد قتل عام این فرقه در محل قتل عام اجتماع کرده‌اند، برخی از آنها، لباس نظامی بر تن دارند و از تصمیم قطعی خود برای گرفتن انتقام خون یاران خویش سخن می‌گویند. در همان ساعت، چند صد کیلومتر دورتر، مقرر پلیس اوکلاهاماسیتی منفجر می‌شود و...

10- چند سال از قتل عام فرقه دیویدیان گذشته است، آقای «مک نامارا» که وزیر جنگ دولت آمریکا در دوران جنگ ویتنام بود، اعتراف می‌کند که «ما در جنگ با ویتنام اشتباه بزرگی کردیم» و سپس به ماجرای قتل عام فرقه دیویدیان اشاره کرده و می‌گوید: «در واقع، آمریکا یک دولت تروریست است، مثلا "در مورد فرقه دیویدیان، مرتکب اقدامی شرم‌آور شدیم... ما حق نداشتیم وارد آن ساختمان بشویم و ساکنان

آن را بکشیم، به نظر من، انفجار در مقرّ پلیس اوکلاهاسیتی، دقیقاً یک انتقام‌جویی از دولت آمریکا بود.» [قدما! گفته‌اند: «دزد ناشی به کاهدان می‌زند!» نقل قول دوّم همانطور که در اصل مقاله محقّق (1380/4/7) آمده است؛ از مصاحبه «ویدال گور» نویسنده آمریکایی با نشریه پانوراما است و نه از «مک نامارا»، جنایتکار آمریکایی. چون در مقاله تایپ شده محقّق (روزنامه کیهان)، یک گیومه جا افتاده بود، آقای «شریعتمداری» در اظهار فضل خود «مک نامارا» را با «ویدال گور» یک نفر تصوّر فرمود!]

11- بهار سال 2001 است. آقای «جان اشکرافت» وزیر دادگستری آمریکا، اعلام می‌کند اجرای حکم اعدام «مک وی» که قرار بود در 11 ژوئن 2001 انجام شود، یک ماه به تأخیر افتاده است.

او درباره علّت تأخیر، اظهار می‌دارد سازمان امنیّت فدرال آمریکا - اف.بی.آی - هزاران صفحه از پرونده «مک وی» را که باید به وکلای او تحویل می‌داد، در اختیار آنان قرار نداده است.

یک ماه بعد، حکم اجراء می‌شود ولی از هزاران صفحه مدارک پرونده «مک وی» سخنی در میان نیست. چرا «اف.بی.آی» مدارک مزبور را در اختیار وکلای «مک وی» قرار نداده؟!]

[از اینجا به بعد انصافاً جز از قلم «شریعتمداری» (بدون هیچ توضیح دیگری !) بیرون نمی‌تراود.]

12- باز هم ساعت 9 و پانزده دقیقه صبح به وقت آمریکاست - روز سه‌شنبه 12 سپتامبر 2001 - چند هواپیمای مسافربری در آسمان نیویورک ظاهر می‌شوند، اولین هواپیما در مقابل چشمان حیرت‌زده کسانی که شاهد ماجرا بوده‌اند و در میدان دید چند دوربین فیلمبرداری، خود را به بدنه برج یکصد و چند طبقه مرکز تجارت بین‌المللی آمریکا می‌زند و دوّمی با فاصله چند دقیقه - شاید با این محاسبه دقیق که

به هواپیمای اول برخورد نکرده و طرح با شکست روبرو نشود - خود را به دومین برج این مرکز می‌کوبد، کوهی از آتش و دود به هوا برمی‌خیزد و برجهای سر به فلک کشیده و گولپیکر فرو می‌ریزند. در همان هنگام، یک هواپیمای دیگر، مأموریت مشابهی را به اجرا می‌گذارد و خود را به ساختمان پنتاگون، مرکز فرماندهی کل نیروهای نظامی آمریکا می‌زند و ... در فاصله چند دقیقه، سمبل‌های قدرت و ثروت آمریکا با خاک یکسان می‌شوند و ترس، وحشت، دستپاچگی، گیجی و سردرگمی، همراه با چند ده هزار کشته، برجای می‌ماند. عمق و گستردگی واقعه و میزان کشته‌شدگان و مجروحان دور از انتظار و باورنکردنی است. دولتمردان آمریکا، می‌دانند که باید از یکسو در مقابل مردم آمریکا به خاطر فاجعه هولناکی که پدید آمده پاسخگو باشند و برای آنان توضیح بدهند که چگونه با آن همه لاف و گنده‌گویی درباره توان امنیتی و اطلاعاتی آمریکا، تا آخرین لحظه وقوع فاجعه از آن بی‌خبر بوده‌اند؟ و ازسوی دیگر، باید رسوایی حاصل از ناتوانی امنیتی و اطلاعاتی خود را برای متحدان اروپایی و کشورهای تحت سلطه آمریکا، به گونه‌ای ترمیم کنند و تا آنجا که ممکن است مانع از آبروریزی بیشتر شوند. چرا که ماجرای صبح سه‌شنبه افسانه شکست ناپذیری آمریکا و هیمنه و پرستیژ آن را نه فقط در میان مردم آمریکا بلکه در میان سایر ملت‌ها به طرز غیرقابل جبرانی - شکسته و با آسیب جدی روبرو کرده است.

13 - بعدازظهر روز سه‌شنبه - 12 سپتامبر 2001 - به وقت آمریکا است، دولتمردان آمریکایی، شدیداً تحت فشار افکار عمومی مردم کشورشان و سؤال‌های توأم با تعجب و آمیخته به ملامت از سوی متحدان غربی و جهان سومی خود قرار دارند. مقامات آمریکایی وقت زیادی ندارند. آنها باید هر چه زودتر دست به کار شوند. به طور طبیعی، اولین اقدام و ضروری‌ترین گام، دلداری دادن به مردم فاجعه دیده است. اما چگونه ... امداد رسانی سریع، کمک به مجروحان، نجات زیر آوار مانده‌ها و

اینگونه اقدامات که به طور طبیعی و سیستماتیک انجام می‌پذیرد. دولتمردان آمریکایی باید به این سؤال پاسخ دهند که چرا این فاجعه اتفاق افتاده؟ عاملان واقعه چه کسانی و یا کانون‌هایی بوده‌اند؟ و دولت چگونه می‌خواهد، خاطر آزرده مردم را تسلی بخشد و به متحدان بیرونی آمریکا نسبت به حضور پر قدرت این کشور - بعد از رسوایی اطلاعاتی و امنیتی اخیر - اطمینان بدهد؟ ... در پی این انتظار است که آقای «بوش» بر صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود و ضمن تسلیت به ملت آمریکا، قول می‌دهد از عاملان این واقعه انتقام بگیرد! ... اما عاملان چه کسانی هستند؟

14- باز هم، سناریوی «اوکلاه‌ماسیتی» تکرار می‌شود. مقامات آمریکایی برای آنکه حیثیت امنیتی برباد رفته و لاف اطلاعاتی فروریخته خود را از نگاه مردم آمریکا و متحدان غربی و غیر غربی خود پنهان نگاهدارند، ابتدا به تلویح و کنایه و سپس با آمیزه‌ای از تصریح، انگشت اتهام را به سوی جهان اسلام دراز می‌کنند. رسانه‌های غربی بر این شیپور فریب می‌دمند، به ناگاه، فیلمی که از شادی و پایکوبی مردم مسلمان فلسطین در جریان موشک پرانی عراق به اسرائیل گرفته شده است، بدون اشاره به زمان برداشت فیلم و علت شادی فلسطینی‌ها در شبکه‌های تلویزیونی آمریکا به نمایش گذاشته می‌شود و مفسران خبری اعلام می‌کنند که این فیلم، مردم فلسطین را در حال شادمانی و پایکوبی به خاطر انفجارهای اخیر آمریکا و قتل عام مردم این کشور نشان می‌دهد!!... و باز هم مانند روزهای بعد از انفجار اوکلاه‌ماسیتی، تلاش می‌شود که مسلمانان در کانون خشم و نفرت مردم آمریکا قرار بگیرند و باز هم مسلمانان آمریکایی و سایر مسلمانان مقیم یا مأمور در آمریکا مورد هجوم برخی از آمریکایی‌های خشمگین و ناآگاه و یا گروه‌های وابسته به محافل صهیونیستی و نژادپرست قرار می‌گیرند. (دقیقاً شبیه آنچه بعد از انفجار اوکلاه‌ماسیتی اتفاق افتاد) .

15- اگر بپذیریم که دولتمردان آمریکایی، عاملان واقعه را نمی‌شناسند، باید گفت

که آنان برای کشف ماجرا با یک «معادله دو مجهولی» روبرو هستند، اولین مجهول، «انگیزه عاملان» است و مجهول دوم، «هویت آنان» .

درباره «انگیزه عاملان» باید گفت، مقامات آمریکایی به خوبی می‌دانند که در میان ملت‌های مختلف و از جمله در میان بخشی از مردم آمریکا، انگیزه‌های فراوان و عمیقی برای مقابله با نظام حاکم بر آمریکا وجود دارد، چرا که جنایات دولت آمریکا علیه بخش قابل توجهی از مردم این کشور، و سایر ملت‌ها، برای آمریکا دشمنان زیادی فراهم آورده است که بسیاری از آنان گوش به زنگ فرصت برای انتقام هستند و آنها که در پی انتقام نمی‌باشند هم، از انتقام‌گیری دیگران خشنود می‌شوند و یا، حداقل ناخشنود نخواهند بود.

بنابراین اگر تنها دشمنی با آمریکا، ملاک جستجو برای یافتن سرخ‌ها باشد، کانون‌ها و مجامع بسیاری در این دایره قرار می‌گیرند ولی، در این ردیابی، نقش تعیین کننده را نوع انتقام و چگونگی آن برعهده دارد. چرا که انتقام در فرهنگ‌های مختلف، تعریف‌ها و شرایط متفاوتی دارد. به عنوان مثال، در میان مسلمانان، تخریب اماکن عمومی، و مخصوصاً ضرب و جرح انسانهای عادی و بی‌گناه و قتل آنها، نه فقط انتقام تلقی نمی‌شود بلکه گناهی بزرگ و نابخشودنی است. امام راحل ما (ره) حتی سوار شدن بدون بلیت به وسائل نقلیه عمومی و یا استفاده از تلفن عمومی بدون پرداخت هزینه آن را در هیچ کشوری مجاز نمی‌دانستند و هواپیمارایی را با صراحت ممنوع اعلام کرده و هول و هراس مسافران را موجب خشم خدای تبارک و تعالی معرفی می‌فرمودند، چه رسد به ضرب و جرح و قتل مردم عادی و بی‌دفاع. این قاعده به عنوان یک اصل غیر قابل تردید و قابل احترام در میان تمامی مسلمانان است. دولتمردان آمریکایی و متحدان غربی آنها به خوبی از این نکته آگاهند و می‌دانند که در ماجرای اخیر آمریکا، دراز کردن انگشت اتهام به سوی مسلمانان کمترین زمینه عقلانی و توجیه منطقی ندارد و تبلیغات این روزهای محافل و

رسانه‌های آمریکایی که با مخالفت شدید برخی از کشورهای اروپایی نیز روبرو شده است، تنها برای رد گم کردن و برخاسته از کینه دیرینه دولتمردان آمریکایی و صحنه گردانان صهیونیستی این کشور نسبت به مسلمانان است.

16- در میان کسانی که از قتل عام مردم بی‌دفاع و کشتار دستجمعی بی‌گناهان روی گردان نمی‌باشند، دولت آمریکا و صهیونیست‌ها رکورددار هستند و بارها این خوی وحشی و غیرانسانی خود را به نمایش گذاشته‌اند. و از میان گروه‌ها و فرقه‌های فعال در آمریکا، اعضای فرقه دیویدیان نشان داده‌اند که با انگیزه‌ای متفاوت از صهیونیست‌ها، به کشتار مردم بی‌دفاع دست می‌زنند و نمونه‌هایی از اینگونه اقدامات برای مقابله با جنایات دولت آمریکا در پرونده این گروه ثبت شده است.

17- با توجه به موارد فوق، اولین کسانی که در دایره جستجو برای یافتن عاملان انفجارهای مهیب و پرتلفات روز سه‌شنبه آمریکا قرار می‌گیرند، به ترتیب، صهیونیست‌ها، دولت آمریکا و اعضای فرقه دیویدیان هستند. [!؟]

و اما، از آنجا که دولت آمریکا، عمق استراتژیک و حامی اصلی رژیم صهیونیستی است، به طور طبیعی، فروپاشی بت امنیتی و اطلاعاتی آمریکا، آن هم در مقیاس رسوا کننده‌ای نظیر آنچه روز سه‌شنبه اتفاق افتاد، رژیم صهیونیستی را نیز با آسیب جدی روبرو می‌کند، بنابراین، اگر چه دخالت صهیونیست‌ها در انفجارهای روز سه‌شنبه به طور کلی منتفی نیست و احتمال انجام این اقدام از جانب آنان، بنا به دلایل دیگری که از حوصله این نوشتار خارج است، وجود دارد، ولی ضربه سختی که انفجارهای اخیر بر حیثیت امنیتی و اطلاعاتی آمریکا به عنوان اصلی‌ترین حامی رژیم صهیونیستی - وارد کرده است این احتمال را کمرنگ می‌کند.

دولت آمریکا، به عنوان یک نظام واحد نیز نمی‌تواند در دایره این جستجو قرار گیرد، چرا که ضربه شدید ناشی از انفجار، قبل از همه، دولت آمریکا را با بحران امنیتی، فروپاشی بت اطلاعاتی و توهم بودن افسانه شکست‌ناپذیری آمریکا روبرو

کرده است. ولی، بخشی از بدنه نظام حاکم بر آمریکا، مخصوصاً بخش‌هایی از سیستم اطلاعاتی و امنیتی آن می‌توانند در این ماجرا دخالت داشته باشند و شواهد و قرائن بسیاری از همکاری بخش‌هایی از این سیستم با عاملان انفجار حکایت می‌کند که پیش از این به آن پرداخته‌ایم.

با توجه به نکات فوق، اعضای فرقه دیویدیان و بخش یاد شده از سیستم اطلاعاتی و امنیتی آمریکا، در میدان جستجو باقی می‌مانند و این دقیقاً همان مجموعه‌ای است که می‌تواند انفجارهای بزرگ و ویرانگر صبح روز سه‌شنبه آمریکا را انجام داده باشد. [!؟]

18- براساس مواردی که از هویت و عملکرد فرقه دیویدیان در بندهای نخستین این نوشته آمده است که انفجار مقر پلیس اوکلاه‌ماسیتی در انتقام از دولت آمریکا به خاطر قتل عام اعضای این فرقه در آوریل 1992 از جمله آنهاست و با توجه به دشمنی عمیق و برحق که این فرقه نسبت به نظام حاکم بر آمریکا دارند و بارها در وقایع متفاوت آن را به روشنی بروز داده‌اند، مقامات آمریکایی بایستی در اولین گام انگشت اتهام خود را به سوی اعضای این فرقه دراز کنند. ولی چرا چنین نکرده‌اند؟ چرا ماجرای اوکلاه‌ماسیتی و کشف نهایی عامل انفجار که یک عضو فرقه دیویدیان بوده است را عمدا فراموش کرده‌اند؟!

19- این باور در جامعه آمریکا به شکل گسترده‌ای وجود دارد و نشانه‌های غیرقابل انکاری نیز از صحت آن خبر می‌دهد که اعضای فرقه دیویدیان در میان مسئولان آمریکایی و مخصوصاً، مدیران و دست‌اندرکاران بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا، دوستان و طرفداران فراوانی دارند و از سوی دیگر، گستردگی انفجارها، طراحی عملیات، انتخاب دقیق اصلی‌ترین مراکز استراتژیک آمریکا به عنوان هدف، تهیه مقدمات، فراهم آوردن نیازهای اولیه کار و بالأخره هماهنگی برای چند انفجار همزمان، آمادگی برای ربودن هواپیماها و ... حداقل به صرف چند

ماه وقت و تحرکات فراوان نیاز دارد و انجام تمامی این مراحل در حالی صورت پذیرفته که دستگاههای عریض و طویل و تکنولوژیک اطلاعاتی و امنیتی آمریکا تا لحظه وقوع حادثه، کمترین ردپایی از آن را در اختیار نداشته‌اند، این نکته، ضمن آنکه از ضعف شدید دستگاههای یاد شده حکایت می‌کند، نشان دهنده آن است که طراحی و اجرای عملیات با هماهنگی و همراهی و قطعاً همدلی - بخش گسترده‌ای از مأموران اطلاعاتی و امنیتی آمریکا صورت پذیرفته است.

20- در تفسیر و تحلیل‌های مقامات آمریکایی، به گونه‌ای مشخص که کاملاً "عمدی به نظر می‌رسد، از کنار نوع عملیات که انتحاری بوده است، عبور می‌شود. و حال آنکه، اعضای فرقه دیویدیان به خودسوزی و انجام عملیاتی که مرگ حتمی آنان را در پی دارد، شناخته می‌شوند.

21- و اکنون، سؤال این است که چرا با وجود این همه شواهد و قرائن غیرقابل تردید، مقامات آمریکایی، از کنار این احتمال که نزدیک‌ترین و طبیعی‌ترین احتمال است، عبور می‌کنند و انگشت اتهام خود را به صورت مضحک و مسخره‌ای، به سوی مسلمانان دراز می‌کنند؟ آیا از اعتراف به شکاف در نظام حکومتی خود بیم دارند؟!

22- «تیموتی مک وی» عضو فرقه دیویدیان و عامل انفجار مقرر پلیس فدرال در اوکلاهاسیتی مدتی بعد از ماجرای قتل عام اعضای این فرقه توسط دولت آمریکا، طی نامه‌ای که در روزنامه آمریکایی UNION SUN AND JOURNAL درج شده است، نوشته بود «رؤیای آمریکایی‌ها برای دستیابی به یک سیستم طبقاتی متوسط برباد رفته و به جای آن مردمی خواهیم داشت که فقط برای خرید مواد غذایی هفته بعد خود، با هم بحث و منازعه می‌کنند، آیا ما باید برای اصلاح در سیستم کنونی به خونریزی متوسل شویم؟! امیدوارم کار به آنجا نکشد، اما بعید هم نیست. «حسین شریعتمداری»

* از روزنامه حیات نو - جمعه 1381/2/6:

برادر «حسین»

«حسین شریعتمداری» معروف به «برادر حسین» در تابستان سنه 28 در دماوند به دنیا آمد دشمنان گفته‌اند که در دوران کودکی طرفدار زمین‌داران بوده است! در این دوران به نیمه پنهان بچه‌های همسایه خیلی علاقه نشان می‌داد! (فکر بد نکنید!) دوران مدرسه را در شهر ری سپری کرد.

فعالیت‌های سیاسی و شبه سیاسی را در دبیرستان و بعد از سال 42 آغاز کرد. وقتی دیپلمه شد، با وجود اینکه در چند رشته قبول شده بود، انگلیسی را برگزید (هیچ ارتباطی با نیک براون ندارد!) در همان سال‌های اول با یکی از اساتید درگیر شد (از عاقبت آن استاد بی‌اطلاعم!) و مجبور شد دانشکده ادبیات را متارکه کند! سال بعد در رشته علوم آزمایشگاهی قبول شد و فهمید که می‌تواند بسیاری از گلوبول‌ها را از گلوبول بودن خودشان پشیمان کند!

در خارج از دانشکده با دوستانش انجمن کاوش‌های علمی و دینی را راه انداخت (هیچ ارتباطی با انجمن ح. ندارد!) و یکی از هنرهای دوستان انجمن شنود کردن بوده است؟!!

روزی روزگاری دستگیر شد و دوران بازداشت را در بازداشتگاه توحید سابق (کمیته مشترک اسبق!) گذراند و دانست که بازجو می‌تواند دهان و دندان را سرویس و برخورد دندان‌شکنی بنماید. بعد از آن محکوم به حبس ابد شد و اندکی قبل از انقلاب از بند بیرون آمد.

مدتی در کمیته استقبال بود، ولی چون از اسم کمیته خوشش می‌آمد به کمیته انقلاب پیوست. بیشترین فعالیت او در سالهای اول انقلاب، دفتر سیاسی سپاه بود و یک نشریه داخلی درمی‌آورد.

در سال 60 و بعد از آن به توهمات پاسخ می‌داد. از جمله به نهضت آزادی

(گفته‌اند که مراجعه پیرمردهای نهضت به دندان‌ساز در آن سالها افزایش چشمگیری یافته بود! و دلیلش هم معلوم نیست!)

وقایع جنگ را با دقتی اطلاعاتی ثبت می‌کرد و با دقتی بسیار بیشتر با متوهمین ساکن انفرادی گفت و گو می‌فرمود!؟ و آنها را چنان از توهم خارج می‌کرد که از این طرف کاملاً "به آن طرف می‌افتادند!

از جمله «احسان طبری» که بعد از مدتی «توآب» شد و علیه مارکسیسم کتاب نوشت و تا لحظه مرگ به برادر «حسین» ارادت داشت.

در سال‌های دهه 60 الباقی همکارانش می‌گفتند که: «یا برادر حسین! دست بردار. این کارها بی‌فایده است!» و او که معتقد به برخورد مهربانانه با متوهمین بود می‌گفت: «لا!»

گفته می‌شود که از سال 68 به بعد به مسایل اطلاعاتی! بسیار علاقه نشان می‌داد.

آگاهان هرگونه ارتباط «برادر حسین» و «برادر سعید» (همان حاج سعید «خودمان!») را تکذیب کرده‌اند (البته ابتدا دچار توهم شده بودند...)

در سنه 73 سرپرست کیهان شد و کیهان هم اطلاعات شد (احتمالاً روزنامه اطلاعات!؟). چون در کودکی نیمه پنهان بقیه را عیان می‌ساخت! در کیهان بر اساس شواهد و مدارک! بخش‌های پنهانی متوهمین را عریان می‌کرد!

بعدها به گروه «هویت» ساز پیوست و از لحظات درخشان بازگشت به خویشتن متوهمین (که در شرایط کاملاً "عادی جلوی دوربین، پشت سر خودشان بد می‌گفتند!) فیلم ساخت.

وقتی فهمید وزیر ارشاد اسبق موسوم به «خاتمی» شاید کاندیدای ریاست جمهوری شود، یادش آمد که کیهان نزدیک توپخانه سابق است و...! وقتی «خاتمی» رئیس جمهور شد، 40 شب نخفت و در شب چهلم بود که فهمید چه کارها می‌تواند بکند... ولی «خاتمی» پشیمان نشد! او یادش آمد که غارتگران بیت‌المال را می‌تواند

از توهم خارج کند. چندی بعد «کرباسچی» بعد از چند روز گفت «ما رایت الا جمیلا!». برادر «حسین» دریافت که در کیهان حکمتی است و هر چه بنویسد بعد از چند مدت آنچه نگاشته اتفاق می‌افتد. مگر زلزله!

پس اگر می‌شنید قرار است چیزی به نفع به اصطلاح اصلاح‌طلبان (متوهمین) اتفاق بیفتد چیزی می‌نوشت و یکی از آنها احتمالا فتیله پیچ می‌شد!

در باب «سعید حجاریان [کاشی]» بسیار نوشت...!

وقتی در سال 77 عده‌ای نویسنده متوهم تصادفاً عمرشان را دادند به شما، نوشت که کار، کار اسرائیلی‌ها بوده و وقتی وزارت اطلاعات اعلام کرد که عده‌ای خودسر این کارها را کرده‌اند باز هم فرمود پس باز هم کار، کار اسرائیلی‌ها بوده! (احتمالا دستگیر شده‌ها بعداً از توهم خودسر بودن خارج شده‌اند و اسرائیلی بودن خود را پذیرفته‌اند!) روزی اکبرگاف! در باب احتمال بازجو بودن برادر «حسین» چیزهایی گفت. برادر «حسین» فرمود: «متأسفانه ثواب بازجو بودن در نامه اعمال ثبت نشده!»...

* از روزنامه کیهان - سه شنبه 1381/11/8:

درباره یک کتاب «حسین شریعتمداری»

«شنود اشباح» نام کتابی است که اخیراً در 995 صفحه چاپ و منتشر شده است. این کتاب، آنگونه که از متن آن برمی‌آید و نویسنده محترم کتاب نیز بر آن تاکید دارد، افشای عوامل نفوذی بیگانگان در نظام جمهوری اسلامی ایران را دنبال می‌کند. در این کتاب علاوه بر افرادی نظیر «کلاهی» - عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در تیرماه 1360 - و «کشمیری» عامل انفجار دفتر نخست‌وزیری در شهریور ماه همان سال - که از عوامل شناخته شده و نفوذی دشمنان بوده‌اند، نام چند شخصیت سیاسی از جناح موسوم به چپ، مانند آقایان «موسوی خوئینی‌ها» و «بهزاد نبوی»

« خسرو [قنبری] تهرانی » و ... نیز به میان آمده و فصل‌های جداگانه‌ای از این کتاب قطور به افشاگری درباره آنها اختصاص یافته است.

درباره این کتاب، اگر چه گفتنی بسیار است ولی محدوده این نوشتار ایجاب می‌کند که از آن میان، تنها به بیان چند نکته که ضروری‌تر به نظر می‌رسد، بسنده کنیم.

1- با توجه به شناختی که از نویسنده محترم، متعهد و جوان کتاب « شنود اشباح » داریم، شاید بهتر آن بود که گفتنی‌ها را با شخص ایشان در میان می‌گذاشتیم. ولی از آنجا که این کتاب چاپ و منتشر شده و در میدان دید و قضاوت این و آن قرار گرفته، گفت و گوی خصوصی درباره آن منطقی به نظر نمی‌رسید. بنابراین علی‌رغم آنکه، احتمال وجود انگیزه سوء در نویسنده کتاب دور از انصاف است، سکوت در مقابل این اقدام سؤال برانگیز [!؟] و زمینه‌ای که انتشار این کتاب می‌تواند برای سوءاستفاده دشمنان در پی داشته باشد نیز، شایسته نیست.

2- نگاه کیهان اگر چه نسبت به مواضع و عملکرد برخی از شخصیت‌های مورد اشاره در این کتاب، منفی است و در پاره‌ای از موارد، گردش کار سیاسی آنها را به نفع دشمنان نظام ارزیابی می‌کند ولی اولاً: "به مصداق آیه شریفه « ولا یجرمنکم شنئان قوم علی الاعتدلو! »، نباید در اعتراض و انتقاد به مخالفان از بستر عدل و انصاف خارج شد [!؟] و ثانیاً: ابتدایی‌ترین اصل در یک نوشته تحقیقی و مستند آن است که اسناد ارائه شده با موضوع مورد تحقیق رابطه‌ای منطقی و قابل قبول داشته باشند و بدیهی است ردیف کردن فهرستی طولانی از اسناد مکتوب و شفاهی و بی‌ارتباط با موضوع، نه فقط شایسته یک نوشته تحقیقی و مستند نیست، بلکه نوعی عملیات روانی علیه شخصیتی که موضوع تحقیق است تلقی می‌شود.

وبالآخره، بر فرض که افراد مورد اشاره در این کتاب وابستگی‌هایی به بیگانگان داشته باشند، اسنادی که نویسنده محترم به آنها اشاره کرده است. این نظریه را تأیید

نمی‌کند [!؟] و با موضوع مورد بحث رابطه منطقی ندارد، که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

3- نویسنده کتاب در فصل چهارم شنود اشباح با عنوان «پاتریس لومومبا»، آقای «موسوی خوئینی» ها را یک «مارکسیست» و مأمور وابسته «کا.گ.ب» - سرویس اطلاعاتی شوروی سابق - معرفی کرده . او برای اثبات نظر خود به نوشته چند نشریه خارجی نظیر، پاری ماچ، ژون افریک، الدستور، لوموند، آساهی، لس‌آنجلس تایمز و استناد می‌کند! نکته در خور توجه و البته عجیب و سؤال برانگیز [!؟] - آنکه، این نشریات در تفسیرهای خود پیرامون تسخیر لانه جاسوسی، آقای «موسوی خوئینی» ها «را وابسته به «کا.گ.ب» معرفی کرده و نتیجه گرفته‌اند که تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، براساس طرح و نقشه شوروی سابق بوده است! چرا...؟

پاسخ روشن است، زیرا، آمریکا از این بیم داشت که تسخیر سفارت آمریکا در ایران، به عنوان یک الگوی موفق، مورد توجه ملت‌های مسلمان در سایر کشورهای اسلامی قرار گیرد و برای مقابله با این خطر، تسخیر لانه جاسوسی را به شوروی نسبت می‌داد تا از الگو شدن این اقدام انقلابی برای سایر ملت‌های مسلمان جلوگیری کند و این در حالی بود که امام راحل ما(ره) از تسخیر لانه جاسوسی با عنوان «انقلاب دوّم» یاد کرده بود.

اکنون این سؤال‌های جدی مطرح است که اولاً: "نویسنده محترم کتاب» شنود اشباح «با کدام منطق، عملیات روانی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران را یک «سند» تلقی کرده است [!؟] ثانیاً، چرا از نوشته‌ها و مطالب رسانه‌ها و نشریات تابلودار دشمنان اسلام به عنوان سند و مدرک علیه یک شخصیت سیاسی داخلی نظام استفاده کرده است [!؟] به یقین نویسنده محترم در پی آن نبوده است که هم صدا با آمریکایی‌ها، تسخیر لانه جاسوسی را حرکتی برخاسته از اراده و طرح و نقشه شوروی سابق قلمداد کند! [!؟] و یا خدای نخواستہ، امام راحل(ره) را بازی خورده

شوروی سابق معرفی کند؟!؟]

اگر این منظور در میان نیست - که انشاءالله نیست؟!؟] - پس مقصود از ردیف کردن اظهارات دشمنان اسلام و انقلاب به عنوان فهرستی از اسناد علیه آقای «خوئینی‌ها» آن هم فقط به دلیل حضور مؤثر ایشان در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا برای چیست؟! آیا نویسنده محترم کتاب، برای یک دستمال، قیصریه را به آتش نکشیده است؟!؟! [؟!]

4- فصل دوم کتاب، با عنوان «شنود اشباح» - که نام کتاب نیز از این فصل گرفته شده - به ارائه اسناد باصطلاح وابستگی آقای «خسرو [قنبری] [تهرانی]» اختصاص دارد . در این فصل اسناد فراوانی درباره سایت‌های شنود آمریکا در مناطق شمالی کشور - از جمله سایت معروف به شهر - ارائه شده است که آمریکایی‌ها در زمان طاغوت برای شنود مکالمات تلفنی و بی‌سیم مقامات و مراکز حساس شوروی سابق نصب کرده بودند . این اسناد غیرقابل انکار هستند و از وابستگی نوکرگونه رژیم پهلوی به آمریکا حکایت می‌کنند که اشاره به آنها برای روشننگری و آگاهی مردم بسیار ضروری است . ولی این اسناد چه ربطی به وابستگی «خسرو [قنبری] [تهرانی]» دارد؟!؟! [

نویسنده کتاب در این فصل، حتی یک سند از ارتباط مشکوک «خسرو [قنبری] [تهرانی]» با این ماجرا ارائه نمی‌دهد، تنها در چند جای این فصل به خاطرات آقای «هاشمی رفسنجانی» اشاره شده که در آن از مراجعه «خسرو [قنبری] [تهرانی]» - به عنوان معاون امنیتی نخست‌وزیر - به آقای «هاشمی» و ارائه گزارش درباره موقعیت و ساختار این سایت‌ها سخن به میان آمده است . آیا معاون امنیتی نخست‌وزیر، به اعتقاد نویسنده محترم، نباید برای ارائه گزارش درباره سایت‌های جاسوسی باقیمانده از دوران تسلط آمریکایی‌ها بر ایران، به رئیس مجلس وقت و یکی از سران مؤثر و پرنفوذ سه قوه مراجعه کند؟!؟! [

و یا در جای دیگری از این فصل به اظهارات آقای «فلاحیان» اشاره شده که آقای «خسرو [قنبری] تهرانی» را یک نیروی اطلاعاتی «تودار» معرفی کرده است. «آیا» تودار «بودن برای یک عنصر اطلاعاتی جرم است؟ یا نقطه مثبت؟ در این فصل طولانی از کتاب قطور شنود اشباح، تنها سندی که مستقیماً به خسرو [قنبری] تهرانی مربوط می‌شود ماجرای تحصیل آقای «خسرو [قنبری] تهرانی» در دانشگاه امام صادق (ع) و ادامه تحصیل نامبرده در دانشگاه تهران است، نویسنده کتاب در این بخش به سراغ حجت الاسلام و المسلمین «علم‌الهدی»، قائم مقام دانشگاه امام صادق علیه‌السلام رفته و از او درباره چگونگی پذیرش «خسرو [قنبری] تهرانی» برای تحصیل در این دانشگاه سؤال می‌کند!

آقای «علم‌الهدی» توضیح می‌دهد که «خسرو [قنبری] تهرانی» قبل از انقلاب در رشته کشاورزی تحصیل می‌کرد و بعد از انقلاب از طریق دوستانش در وزارت علوم پرونده تحصیلی خود را زنده کرد و در دانشگاه امام صادق (ع) به تحصیل پرداخت، نویسنده می‌پرسد، اینجا چه رشته‌ای را شروع کرد؟ و پاسخ می‌شنود «معارف اسلامی و علوم سیاسی، فوق لیسانس پیوسته» آنگاه نویسنده می‌پرسد: «خب! دکترای بدون کنکور چطور؟» و آقای «علم‌الهدی» توضیح می‌دهد «یک مصوبه‌ای بود، قانونی، که کسانی که وزیر بودند، اینجا بدون کنکور با شرط داشتن فوق لیسانس، دولت برای دکتر ایشان بورس می‌داد»، و نویسنده، پرسش خود را اینگونه دنبال می‌کند «ایشان که در هیچ مقطعی وزیر نبوده؟» و قائم مقام دانشگاه پاسخ می‌دهد که مطابق آن قانون، معاون نخست وزیر در حدّ وزیر است... و آخرین پرسش نویسنده محترم این است که «بحث پایان‌نامه ایشان برای «جامعه‌الصادق (ع)» در ارتباط با آقای «سمتی» اینها! بود؟» و پاسخ می‌شنود که «نه خیر، موضوع پایان‌نامه‌اش «منافقین خلق» بود، استاد راهنمایش آقای دکتر «سریع‌القلم» بودند، استادهای مشاورش هم، یکی خودم بودم، یکی هم آقای «ری‌شهری» بود.»

اکنون باید پرسید که آیا خود نویسنده محترم، این به اصطلاح اسناد را نشانه وابستگی آقای « خسرو [قنبری] تهرانی » به بیگانگان می‌داند؟! و این سؤال جدی مطرح است که اسناد مربوط به سایت‌های شنود آمریکا در ایران دوران طاغوت چه ربطی به « خسرو [قنبری] تهرانی » دارد؟ آیا نویسنده کتاب به گونه‌ای ناخودآگاه در پی انجام عملیات روانی نبوده است؟ و آیا قصد نداشته که با کنار هم گذاردن اسناد مربوط به سایت آمریکا و چند مصاحبه با افرادی نظیر آقای « فلاحیان » و ... این توهم را به ذهن مخاطب القاء کند که هویت « خسرو [قنبری] تهرانی » در بستر و محدوده اسناد این سایت‌ها قابل ارزیابی است؟ اگر این نیست پس منظور از ردیف کردن اسناد غیرمرتبط با موضوع در فصل مربوط به « خسرو [قنبری] تهرانی » برای چیست؟! در این کتاب از قول آقای « فلاحیان » آمده است که « خسرو [قنبری] تهرانی » قبل از انقلاب عضو سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و پس از انقلاب عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بوده است . خب ! که چی؟ بسیاری از مسئولان کنونی کشور و شخصیت‌های شهید از جمله « شهید رجائی » بزرگوار با سازمان مورد اشاره در دوران طاغوت ارتباط داشته‌اند . ولی همگی آنها در پی آگاهی از ماهیت نفرت‌انگیز منافقین نه فقط از آن جدا شده، بلکه به شدت در مقابل سازمان مزبور قرار گرفته بودند و « خسرو [قنبری] تهرانی » نیز به گواهی سوابق وی در زندان سیاسی رژیم طاغوت - که نگارنده از نزدیک شاهد بوده‌ام - یکی از مخالفان سرسخت منافقین بود و ...

5- « هاشمی هشتم » نام فصل نخست کتاب است که درباره آقای « بهزاد نبوی » نوشته شده است . در این فصل، انبوهی از اسناد اداره هشتم ساواک - اداره ضد جاسوسی - ارائه شده بی‌آنکه در هیچیک از این اسناد نامی از « بهزاد نبوی » در میان باشد . نویسنده محترم میان اسناد اداره هشتم ساواک و رئیس این اداره یعنی سرتیپ

«منوچهر هاشمی» و آقای «بهبزاد نبوی» چه رابطه‌ای دیده که آنها را کنار هم ردیف کرده است؟ سؤالی است که پاسخ جدی می‌خواهد؟

در این فصل از قول «ولادیمیر کوزیچکین» عضو برجسته «کا.گ.ب» در ایران، «منصور رفیع‌زاده» عامل سیا در آمریکا، «استنفیلد ترنر» رئیس سازمان CIA «کیانوری» دبیر کل حزب توده، ارتشبد سابق «حسین فردوست» رئیس بازرسی کل رژیم پهلوی و چند منبع داخلی و خارجی دیگر، اسناد فراوانی ردیف شده که موضوع اصلی این اسناد، ساختار اداره هشتم، جاسوسی «محمد رضا سعادت» عضو مرکزیت سازمان منافقین برای کا.گ.ب در جریان دزدی اسناد مربوط به «سرلشکر مقرّبی» و... است و باز هم در هیچ یک از این اسناد نامی از «بهبزاد نبوی» در میان نیست. بنابراین بار دیگر این پرسش جدی مطرح می‌شود که ردیف کردن این اسناد برای چیست؟

آنچه نویسنده به عنوان سند علیه «بهبزاد نبوی» جمع‌آوری کرده و در این فصل به چاپ رسانده است، عمدتاً اظهارات خود «بهبزاد نبوی» درباره سوابق خویش است که رابطه با «مصطفی شجاعیان» ماجرای پیوستن به منافقین در زندان و سپس جدایی از این سازمان، عضویت در کابینه شهید «رجایی» و مهندس «موسوی»، خاطرات دوران تحصیل در دبیرستان و دانشگاه، فعالیت‌های قبل از زندان و... از جمله آنهاست.

نویسنده کتاب در بخشی از این فصل به اظهارات یک «منبع» - که از وی با عنوان «منبع ج» یاد کرده است - اشاره می‌کند و به نقل از او می‌نویسد:

«بهبزاد» ارتباط خیلی نزدیکی با «مصطفی شجاعیان» داشت. «شجاعیان» را که شما نگاه بکنید، در مجموعه آراء و عملکردش خب تناقض زیاد هست. تغییر جهت دادنها در مواضع هست که زمینه جذب افراد مختلف را فراهم می‌کرد. «بهبزاد» اینها واقعا «شجاعیان» را به عنوان یک شخصیت برجسته، قبول داشتند. البته در عین حال

که با مجاهدین خلق [منافقین] مرتبط بود با چریکهای فدایی هم مرتبط بود. در عین حال از توده بد می‌گفت و از « مصدق [السلطنه] حمایت می‌کرد...»

با پان‌ایرانیستها هم بود، کاملاً "هم قائل به مبارزه مسلحانه بود. افرادی مثل «شایگان شام اسبی» و «حسن رومینا» اینها هم، خطشان تحت تأثیر مستقیم «شعاعیان» بود و دیگرانی که... حالا منظورم این است که واقعا جریان چپ‌گرای «شعاعیان» اینها را باید بیشتر تحلیل و بررسی کرد....»

« بهزاد » با « پرویز صدری » و « رضا عسگریه » سال 1349 دور « شعاعیان » جمع می‌شوند و گروه « جبهه دموکراتیک ملی » را بنیانگذاری می‌کنند. تهیه نارنجک و بمبهای دستی و وسایل تی.ا.ن.تی و این جور چیزها هم در رأس کارهاشان بود. حدود صد هزار تومان آن موقع هم، « بهزاد » برای گروه فراهم می‌کند... فکر می‌کنم حدود سه هزار تا نارنجک با پوسته پلاستیکی هم تهیه کردند... « شعاعیان » هم این خط رو تعقیب می‌کرد که باید رادیو را گرفت بعد قرار شده بود که به گروه سیاهکل مرتبط شوند...»

... « بهزاد » با « حسین منتظر حقیقی » و « مهدی خمسی » و دیگرانی هم بودند که می‌گفتند مجاهدین بیرون زندان خائن به جنبش هستند و... تضاد اصلی جامعه ایران را هم تضاد خلق با امپریالیسم انگلیس می‌دیدند و بحث می‌کردند و نه آمریکا... که خب زمینه افتراق بین اونها و مجموعه « رجوی » اینها را موجب می‌شد...»

استناد نویسنده محترم به اظهارات « منبع ج » در حالی است که « بهزاد نبوی » در مصاحبه با هفته‌نامه شاهد از رابطه نزدیکش با « مصطفی شعاعیان »، « صدری »، رابطه با جبهه دموکراتیک خلق به رهبری « مصطفی شعاعیان »، ارتباط با جبهه ملی، سازمان منافقین، افکار متناقض « شعاعیان » و... سخن گفته است. بنابراین، صرف‌نظر از مثبت یا منفی بودن این سوابق، آنچه در کتاب شنود اشباح به نقل از « منبع ج » آمده است، سندی نیست که موضوع پنهان و یا رابطه ناگفته‌ای را افاش کند، بلکه اکثر بخش‌های

آن تکرار مطالبی است که در خاطرات «بهباد نبوی» نیز آمده است. در این یادداشت در پی دفاع از هیچیک از شخصیت‌های یاد شده و از جمله آقای «بهباد نبوی» نیستیم [!!!؟] و همانگونه که اشاره شد عملکرد و مواضع کنونی افرادی نظیر آقای «بهباد نبوی» را به نفع دشمنان نظام ارزیابی می‌کنیم همانطور که عملکرد و مواضع برخی از شخصیت‌های جناح موسوم به راست را هم اینگونه می‌دانیم. ولی هنگامی که پای یک نوشته تحقیقی و مستند در میان است محققا باید از ردیف کردن اسناد غیر مربوط با موضوع و تحمیل سلیقه خود به اسناد خودداری شود؟

6- فصلی از کتاب با عنوان «قوادان زیتون» به فعالیت موساد در ایران قبل از انقلاب اختصاص یافته که این بخش، برای شناخت دقیق و عینی مخاطبان نسبت به نقش رژیم صهیونیستی در ایران و سلطه اسرائیل بر منابع و منافع مردم مسلمان این مرز و بوم، بسیار سودمند و مؤثر است.

و اما در مطالعه این بخش نیز سؤالی به ذهن خطور می‌کند که درخور توجه است، و آن سؤال، این است که در «شبکه زیتون» یعنی شبکه جاسوسی و اطلاعاتی موساد در ایران دوران طاغوت، شخصی به نام «مسعود عالیخانی» نقش اصلی و برجسته‌ای داشته است. تا آنجا که مطابق اسناد موجود اگر افسر اطلاعاتی سفارت اسرائیل در ایران، فردی را برای همکاری شکار می‌کرد، مرکزیت موساد در فلسطین اشغالی بدون تأیید «مسعود عالیخانی» این همکار معرفی شده را نمی‌پذیرفت و... کسانی که از اسناد مربوط به شبکه زیتون باخبرند به خوبی از نقش کلیدی «مسعود عالیخانی» [!!!؟] اطلاع دارند. ولی آنچه سؤال برانگیز است اینکه، چرا نویسنده محترم کتاب «شنود اشباح» در میان انبوه اسنادی که در این فصل ارائه داده، کمترین اشاره‌ای به «مسعود عالیخانی» نکرده است؟ مخصوصا آنکه با توجه به موضوع کتاب، اشاره به «مسعود عالیخانی» و نقش برجسته و اصلی او در شبکه زیتون، بسیار ضروری‌تر و با اهمیت‌تر از اشاره به افرادی نظیر «اوری لوبرانی»

« دیوید کیمخی»، « یعقوب نیمرودی»، « عدنان خاشقی» و ... دیگر مأموران رژیم صهیونیستی در ایران آن روز بوده است.

این نکته نیز گفتنی است که « مسعود عالیخانی»، عموی « مهرداد عالیخانی»، یکی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای است که هم اکنون در بازداشت به سر می‌برد و با نام مستعار « صادق » فعالیت می‌کرده است .

با توجه به تعهد و دلسوزی نویسنده محترم - و البته جوان - کتاب « شنود اشباح » تردیدی نیست [!؟] که ایشان به اسناد مربوط به « مسعود عالیخانی » دسترسی نداشته است و به همین علت از این مأمور برجسته و مسئول اصلی شبکه زیتون، نامی به میان نیاورده است . ولی نویسنده عزیز باید به این نکته که از ضرورت‌های قطعی کار تحقیقی است توجه می‌کرد که در پاره‌ای از موارد - از جمله همین مورد [!؟] - ارائه ناقص اسناد درباره موضوع تحقیق، می‌تواند نتیجه را تا مرز تضاد و تفاوت یکصد و هشتاد درجه‌ای تغییر بدهد.

7- و بالآخره، با تأکید مجدد بر حسن نیت و تعهد نویسنده کتاب و اشاره دوباره بر انتقاد و اعتراض جدی [!] کیهان به مواضع و عملکرد برخی از شخصیت‌های یاد شده در کتاب مزبور توضیح این نکته را - که هدف این یادداشت است - ضروری می‌دانیم که رواج این گونه برخوردهای غیرمستند [!؟] زمینه را برای سوءاستفاده دشمنان بیرونی فراهم می‌کند، اگر چه افشای نفوذی‌ها را با ارائه اسناد موثق و قابل قبول یک ضرورت حیاتی تلقی می‌کنیم.

« حسین شریعتمداری » [!]

* ازجوابیه محقق به « حسین شریعتمداری » - چهارشنبه 1381/11/9:

جناب « حسین شریعتمداری » مدیر مسئول روزنامه کیهان .

در یادداشت روز یا همان سرمقاله روز گذشته (سه شنبه 1381/11/8) روزنامه

کیهان که نام حضرتعالی در پایان آن به چشم می‌خورد، ظاهراً تحت عنوان «درباره یک کتاب» به نقد کتاب جدید بنده (شود اشباح) پرداخته‌اید.

پس از مطالعه آن مطلب، اولین نکته‌ای که برایم روشن شد این بود که تنها فرصت مطالعه چهار فصل اول کتاب از مجموع یازده فصلی که معمولاً "به ترتیب، حجیم‌تر و عمیق‌تر گردیده است، داشته‌اید. پس بهتر آن بود که نام یادداشت خود را «درباره ربع یک کتاب» انتخاب می‌کردید.

اما بعد:

1- انتشار کتاب بنده را «اقدام سؤال‌برانگیز» نامیده و سکوت در برابر امکان در پی داشتن سوءاستفاده دشمنان از آن را شایسته ندانستید. از شما صراحتاً می‌پرسم: کجای نگارش یک کتاب تحقیقی مستند با طی کردن تمام مراحل قانونی آن، سؤال برانگیز است؟

و چطور شما که حتی زحمت یک بار مطالعه کامل کتاب را به خود نداده‌اید، تنها با تکیه بر توزیع ربع ابتدایی کتاب صراحتاً پیرامون کل کتاب و تأثیرات مترتب بر آن، اینگونه نوشته‌اید:

«سکوت در مقابل این اقدام سؤال‌برانگیز [!؟] و زمینه‌ای که انتشار این کتاب می‌تواند برای سوءاستفاده دشمنان [!؟] در پی داشته باشد نیز شایسته نیست»
 «به مصداق آیه شریفه ... نباید در اعتراض و انتقاد به مخالفان، از بستر عدل و انصاف خارج شد.»

«ابتدایی‌ترین اصل در یک نوشته تحقیقی و مستند آن است که اسناد ارائه شده با موضوع تحقیق رابطه‌ای منطقی و قابل قبول داشته باشد»

«ردیف کردن فهرست طولانی از اسناد مکتوب و شفاهی و بی‌ارتباط با موضوع [!؟] ...»،
 «بر فرض که افراد مورد اشاره در این کتاب وابستگی‌هایی به بیگانگان داشته

باشند، اسنادی که نویسنده محترم به آنها اشاره کرده است، این نظریه را تأیید نمی‌کند و با موضوع مورد بحث رابطه منطقی ندارد.»

« ردیف کردن اظهارات دشمنان اسلام و انقلاب [!؟] ، به عنوان فهرستی از اسناد علیه آقای «خوئینی‌ها»، آن هم فقط به دلیل حضور مؤثر ایشان در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا [!؟] برای چیست؟»

« آیا نویسنده محترم کتاب، برای یک دستمال، قیصریه را به آتش نکشیده است؟! »
این اسناد [اسناد سایت‌های شنود آمریکا مورد اشاره در فصل دوم کتاب] چه ربطی به وابستگی « خسرو [قنبری] تهرانی » دارد؟»

« آیا تودار بودن برای یک عنصر اطلاعاتی جرم است؟ یا نقطه مثبت؟»

« آیا خود نویسنده محترم، این به اصطلاح [!؟] اسناد را...»

« این سؤال جدی مطرح است که اسناد مربوط به سایت‌های شنود آمریکا در ایران دوران طاغوت چه ربطی به « خسرو تهرانی [قنبری] » دارد؟»

« آیا نویسنده کتاب به گونه‌ای ناخودآگاه [!؟] در پی انجام عملیات روانی نبوده است؟»

« آیا قصد نداشته که با کنار هم گذاردن اسناد مربوط به سایت‌های آمریکا و چند مصاحبه با افرادی نظیر آقای «فلاحیان» و... این توهّم [!؟] را به ذهن مخاطب القا کند که هویت « خسرو تهرانی [قنبری] » در بستر و محدوده اسناد این سایت‌ها قابل ارزیابی است؟»

« منظور از ردیف کردن اسناد غیرمرتبط با موضوع در فصل مربوط به « خسرو تهرانی [قنبری] » برای چیست؟»

« از قول آقای «فلاحیان» آمده است که « خسرو تهرانی [قنبری] » قبل از انقلاب عضو سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و پس از انقلاب عضو سازمان مجاهدین

انقلاب اسلامی بوده است، خب! که چی؟!»

« نویسنده محترم میان اسناد اداره هشتم ساواک و رئیس این اداره یعنی سرتیپ «منوچهر هاشمی» و آقای «بهزاد نبوی» چه رابطه‌ای دیده که آنها را کنار هم ردیف کرده است؟!»

« بار دیگر این پرسش جدی مطرح می‌شود که ردیف کردن این اسناد برای چیست؟!»
 « هنگامی که پای یک نوشته تحقیقی و مستند در میان است، محققاً باید از ردیف کردن اسناد غیر مربوط با موضوع و تحمیل سلیقه خود [!؟] به اسناد خودداری شود.»
 « با توجه به موضوع کتاب، اشاره به «مسعود عالیخانی» و نقش برجسته و اصلی او در شبکه زیتون بسیار ضروری‌تر و با اهمیت‌تر از اشاره به افرادی نظیر «اوری لوبرانی»، «دیوید کیمخی»، «یعقوب نیمرودی»، «عدنان خاشقی» و... دیگر مأموران رژیم صهیونیستی در ایران آن روز بوده است»

« نویسنده عزیز باید به این نکته که از ضرورت‌های قطعی کار تحقیقی است توجه می‌کرد که در پاره‌ای از موارد، از جمله همین مورد [شبکه زیتون در ایران] ارائه ناقص اسناد درباره موضوع تحقیق، می‌تواند نتیجه را تا مرز تضاد و تفاوت یکصد و هشتاد درجه‌ای تغییر بدهد.»

« رواج این گونه برخوردهای غیرمستند [!؟] زمینه را برای سوءاستفاده دشمنان بیرونی فراهم می‌کند.»

جناب «شریعتمداری» با توجه به عبارات فوق و تصریح بر نظراتی پیرامون کتابی که جز به ربع اوّل آن اشاره نمی‌کنید، روی صحت و سلامت یادداشت دیروز شما دچار ابهام و تردید می‌باشم.

2- با وجود دفاع جانانه‌ای که از افراد خاصی مثل «موسوی (خوئینی‌ها)» که

عزیزان گفته‌اند علی‌المحکی مرد صالحی است، «بهزاد نبوی» (که دست بر قضا همانند شما جزو مجاهدین خلق بعدا انقلاب گردیده‌اند) و «خسرو قنبری تهرانی» (که گویا قرابت و خویشاوندی یکی از دلایل دفاع شما از ایشان باشد)، نوشته‌اید: « در این یادداشت در پی دفاع از هیچیک از شخصیت‌های یاد شده ... نیستیم » یا «الل‌عجب ! ضمن آنکه جمع بودن فعل « نیستیم » با امضای مفرد « حسین شریعتمداری » در انتهای یادداشت در تعارض است !

3 - نوشته‌اید :

« فصل دوم کتاب، با عنوان شنود اشباح ... به ارائه اسناد باصطلاح وابستگی آقای «خسرو [قنبری] تهرانی » اختصاص دارد «یا» پس منظور از ردیف کردن اسناد غیرمرتبط با موضوع در فصل مربوط به « خسرو تهرانی [قنبری] ...»

یا « نویسنده کتاب در فصل چهارم شنود اشباح با عنوان « پاتریس لومومبا»، آقای «موسوی خوئینی‌ها» را یک « مارکسیست » و مأمور وابسته به کا.گ.ب - سرویس اطلاعاتی شوروی سابق - معرفی کرده ! و برای اثبات نظر خود ...»

یا « نویسنده محترم کتاب « شنود اشباح » با کدام منطق، عملیات روانی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران را یک « سند » تلقی کرده است؟»

یا « مقصود از ردیف کردن اظهارات دشمنان اسلام و انقلاب [!؟] به عنوان فهرستی از اسناد علیه آقای « خوئینی‌ها » آن هم فقط [!؟] به دلیل حضور مؤثر ایشان در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا برای چیست؟ »

ضمن تکذیب این فرمایشات اکتشافی شما متذکر می‌شوم اینگونه بی‌پروا نظر دادن و جمع‌بندی کردن عجیب بخشی از مطالب آنهم به اسم بنده، برای کسی که تنها یک بار حتی همین فصول را هم خوانده باشد، دور از انصاف است . الحمدلله رب العالمین در صورت رسیدن به ضرورت بیان چنین نتایج عجیب و غریب، صراحت بیان آنرا در وجود خویش می‌بینم .

4 - همچنین فرمایش نموده‌اید:

« هاشمی هشتم نام فصل نخست کتاب است که درباره آقای « بهزاد نبوی » نوشته شده است [!؟] « چه کسی جز شما چنین ادعایی دارد . حداقل بنده به عنوان نویسنده عرض می‌کنم اگر کسی بخواهد جمع‌بندی کند که فصل درباره یک نفر نوشته شده است چگونه که از عنوان انتخابی فصل هم برمی‌آید آن یک نفر تیمسار [ستمشاهی] «منوچهر هاشمی» رئیس اداره هشتم ساواک (ضد جاسوسی) است . برای بنده بسیار سؤال برانگیز است که نوشته‌اید: « در این فصل، انبوهی از اسناد اداره هشتم ساواک ارائه شده بی‌آنکه در هیچیک از این اسناد نامی از « بهزاد نبوی » در میان باشد.» مگر شما به اسنادی که موید چنین ارتباطی است دسترسی دارید؟

5 - در بند ششم یادداشت خود بنده را توجه داده‌اید به اینکه « نویسنده عزیز باید به این نکته که از ضرورت‌های قطعی کار تحقیقی است توجه می‌کرد که در پاره‌ای از موارد از جمله همین مورد [شبکه زیتون] ارائه ناقص اسناد درباره موضوع تحقیق، می‌تواند نتیجه را تا مرز تضاد و تفاوت یکصد و هشتاد درجه‌ای تغییر بدهد.» با توجه به مطالب بالا فکر می‌کنم بد نیست خود شما مخاطب این عبارت باشید .

6 - نوشته‌اید « ... بنابراین بار دیگر این پرسش جدی مطرح می‌شود که ردیف کردن این اسناد برای چیست؟ » در پاسخ به پرسش جدی [!] شما باید بگویم در کتاب سعی کرده‌ام با ردیف کردن این اسناد پاسخ مناسبی به این سؤالات بیابم:

الف) چرا « شهید لاجوردی » در وصیت‌نامه خود صراحتاً نوشت: خطر اینان [منافقین انقلاب] به مراتب زیاده‌تر از خطر منافقین خلق است ... خدایا تو شاهدی چندین بار به عناوین مختلف خطر منافقین انقلاب را همانها که التقاط به گونه منافقین خلق سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پر کرده ... هم « رجایی » و « باهنر » را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند ...

ب) چرا هفته‌نامه عصر ما (شماره 103) در ستون « نامه‌های وارده » مقاله‌ای با

عنوان دشمن شناسی وارونه؛ نگاهی به وصیت‌نامه شهید «لاجوردی» (که در آن نویسنده مقاله در ادعایی باور نکردنی خود را جدا از مجموعه «عصر ما» و یکی از خوانندگان دارای رأی متعارض با آن نشریه معرفی می‌کند) می‌نویسد: « پاسخ به اینکه چرا نیروی ارزنده‌ای مثل « شهید لاجوردی » به ورطه این دشمن شناسی وارونه می‌افتد، وظیفه‌ای است بسیار مهم و در خور تأمل و تدقیق... » و چرا باوجودی که در مقدمه کتاب مجموع مقالات « سعید حجاریان کاشی » که بعدها منتشر شد، « محسن آرمین » نوشت: کتاب حاضر مجموعه مقالاتی است که به قلم « سعید » در عصر ما منتشر شده است. این مقالات از آن جهت که تهیه آن مبتنی بر عمل شورایی و خرد جمعی است با سایر مقالات عصر ما مشابهت دارد، مقاله دشمن‌شناسی وارونه در صفحات 650 تا 658 این کتاب به چشم می‌خورد؟

ج (همین آقای « سعید حجاریان کاشی»، یا « سعید مظفری » یا « جهانگیر صالح‌پور » و یا به قول خودش « مستر بریدی » در جریان ضد کودتای نوژه چه کارهایی را به امر « مسعود کشمیری » انجام داد که اکنون حتی از اشاره به آن گریزان است؟

د) « منوچهر قربانیفر » که به همراه « امید نجف‌آبادی » از مرتبین « هاشمی هشتم » بود و بخش عمده‌ای از هماهنگی تجاوز نظامی آمریکا به خاک کشورمان را در بحث تدارکات داخل ایران انجام داد، با شکست عملیات و افشای جریان از ایران خارج شد. چطور مجدداً چند هفته بعد به عنوان یکی از سه سر شاخه اصلی کودتای نقاب (پایگاه « شهید نوژه ») تهیه سلاحها، مواد منفجره و پول کودتا را عهده‌دار شد؟ و با شکست کودتا چگونه روزها پس از افشا مجدداً از کشور خارج شد.

چگونه چنین عنصری از طریق ارتباط با اعضای دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری، تیم آمریکایی اسرائیلی « مک فارلین » را به تهران آورد؟

ه (نقش « علی هاشمی [بهرمانی] » (رئیس فعلی فراکسیون کارگزاران، « فریدون وردی (مهدی) نژاد » (سفير فعلی جمهوری اسلامی ایران در چین)، « محمدعلی

هادی نجف‌آبادی» (معاونت فعلی وزارت خارجه) و... در برگزاری جلسات با عناصر آمریکایی و اسرائیلی، مطابق با اسناد غیرقابل انکار، ریشه در چه نوع دیدگاه و سازماندهی داشت؟

و (عملیات اطلاعاتی موسوم به «ابتکار ایران» طراحی شده در شورای امنیت ملی آمریکا جهت حمایت از روی کار آورده شدن «حسینعلی منتظری» در ایران توسط کدام عناصر و شبکه‌های جاسوسی ایران تعقیب گردید؟

ز) «مسعود کشمیری» که در زمان عملکردش در نیروی هوایی پرونده حفاظتی جدی سرقت اسناد سیا در مستشاری ارتش را داشت با حمایت چه افرادی به نخست‌وزیری انتقال یافت؟

ح) نقش افرادی مثل «محمد محسن سازگارا»، «سعید حجاریان کاشی»، «بیژن تاجیک» و برخی دیگر از عناصر و مرتبطین دفتر اطلاعات و تحقیقات «خسرو قنبری تهرانی» در درست کردن تابوتی تحت عنوان شهید «کشمیری» عامل اصلی انفجار دقیقا چه بود؟

و دهها سؤال دیگر از این دست.

7- در بسیاری از سایتهای اینترنتی و حتی برخی روزنامه‌ها بلافاصله پس از انتشار و توزیع این کتاب، خطی به نظر هدایت شده و سازماندهی‌دار بنده و کتاب را به مرکز اسناد انقلاب اسلامی و جناب آقای «حسینیان» منتسب کرده و می‌کند. ریشه مورد استناد این خط احتمالا به دلیل انجام تعقیب‌ها و مراقبت‌ها و شنوهای عجیب و غیرقانونی؛ کتاب شنود اشباح را با پروژه‌ای که قرار بود ماهها پیش جهت بررسی مسأله قتل‌های مشکوک سال 77 و مسائل مربوط به آن به عنوان محقق طرف قرارداد با مرکز اسناد انقلاب اسلامی انجام دهم، اشتباه گرفت. چرا که با وجود انجام تحقیقات نسبتا مفصل، مخاطره‌آمیز و در عین حال لازم چند ماهه آن مقطع توسط بنده، به دلیل پیچیدگیهای خاص موضوع به این جمع‌بندی رسیده بودم که برای

ریشه‌یابی آن فجایع (چه در اصل قضیه قتلها و چه در مسیر رسیدگی به پرونده)، تحقیقات و پژوهشهای جدّیتر و کاملتری لازم است که باز به دلیل سوءاستفاده‌های دشمنان و وجود نگاهها و دیدگاههای غیر مقید به شرع، تکلیف خود را در مسکوت ماندن آن مباحث دانستم .

این مقدمه از این حیث لازم بود که شما در طرح مطالب عنوان ششم مقاله خود آوردید: «سؤالی که به ذهن خطور می‌کند که درخور توجه است و آن سؤال این است که در «شبهه زیتون» یعنی شبکه جاسوسی و اطلاعاتی موساد در ایران دوران طاغوت، شخصی به نام «مسعود عالیخانی» نقش اصلی و برجسته‌ای داشته است .» در ادامه عبارتی وجود دارد که به نظر می‌آید حتّی کلمات آن مستند به بخشی از جزوه کثیف و مالیخولیائی آلوده‌ای است که پس از برخورد با برخی از انحرافات پیش آمده در پرونده رسیدگی به قتل‌های مشکوک به عنوان شب نامه هشتاد صفحه‌ای منتشر شد و سیستم قضایی کشور با آن جریان توزیع، برخورد جدّی نمود:

«تا آنجا که مطابق اسناد موجود اگر افسر اطلاعاتی سفارت اسرائیل در ایران، فردی را برای همکاری شکار می‌کرد، مرکزیت موساد در فلسطین اشغالی بدون تأیید «مسعود عالیخانی» این همکار معرفی شده را نمی‌پذیرفت و...»

جناب «شریعتمداری»! در ادامه آورده‌اید: «کسانی که از اسناد مربوط به شبکه زیتون باخبرند به خوبی از نقش کلیدی «مسعود عالیخانی» اطلاع دارند ولی آنچه سؤال برانگیز است اینکه چرا نویسنده محترم کتاب «شنود اشباح» در میان انبوه [!؟] اسنادی که در این فصل ارائه داده کمترین اشاره‌ای به «مسعود عالیخانی» نکرده است؟ ... این نکته نیز گفتنی است که «مسعود عالیخانی»، عموی «مهرداد عالیخانی»، یکی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای است که هم اکنون در بازداشت به سر می‌برد و با نام مستعار «صادق» فعالیت می‌کرده است.»

با تذکر این نکته که مطابق با دستورات دینی و شرعی اسلامی در مقابل ذره ذره

حرکت خود بویژه در عرصه قلمی عندالله مسئول هستیم به عنوان آخرین عرایضم و از باب العاقل یکفیه الاشارة و در جواب کشف عجیبی که آقا (ج) داشته‌اند و شما با اعتماد کامل به او و یا حامیانش به عنوان نکته گفتنی به آن با قطعیت استناد می‌کنید:

اولاً"

آیا اگر عمومی کسی با خدا و دین خدا دشمنی داشت، نتیجه می‌دهد که او هم با خدا و دین خدا دشمن است و افشای اسرار او آن هم به اعتبار نظرات عناصر فاقد صلاحیت لازم قضایی کاری جوانمردانه و صحیح است؟ اگر کسی محکوم به قتل است (که در جای خود می‌باید توسط سیستم قضایی مورد رسیدگی قرار گیرد) با فرض عضویت عموی در زیتون محکوم به عضویت در شبکه موساد می‌گردد؟ با این استدلال چه جوابی فرضاً برای عمومی حضرت رسول‌الله (ص) که حتی در قرآن علناً به جهل و تباهی او اشاره می‌شود خواهیم داشت؟

ثانیا

درست به خاطر دارم که در مسیر تحقیقات و پژوهش پیرامون صحت و مستند بودن این ادعا در دسترسی به اسناد زیتون و نقش «عالیخانی»، برایم کاملاً "روشن گردید که این ادعا پیرامون «مهرداد عالیخانی» کذب محض بوده است. چرا که تنها عمومی «مهرداد» به نام «علی جعفر عالیخانی» که حوالی سال 64 فوت کرد با «مسعود» مورد ادعای جنابعالی دارای اختلاف حتی در نام خانوادگی است:

مسعود عضو زیتون شهرت «امیر عالیخانی» دارد.

والعاقبة للتقوی

« رضا گلپور »

* از روزنامه کیهان - پنج شنبه 1381/11/10:

[«سید محمد خاتمی»] رئیس جمهور تصریح کرد که با کتاب «شنود اشباح» مخالف است. [منتشره در صفحه اول روزنامه]

... خیرنگار خیرگزاری فارس از «خاتمی» پرسید: «گفته می‌شود که شما مخالف کتاب شنود اشباح هستید و علیه آن موضع‌گیری کرده‌اید. درست است؟» که وی گفت: بله که با کتاب شنود اشباح مخالفم. گفتنی است «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول کیهان در سرمقاله مطول روز سه شنبه کیهان نسبت به سوءگیری‌های کاذب [!؟] در کتاب «شنود اشباح» موضع‌گیری کرده و آن را تنها «عملیات روانی» علیه برخی افراد سیاسی دانسته بود. [منتشره در صفحه سوم روزنامه]

* از روزنامه کیهان - پنج‌شنبه 1381/11/10:

«غلامحیدر ابراهیم‌بای سلامی»، عضو شورای عالی حزب همبستگی از مواضع دبیر کلّ این حزب انتقاد کرد و خواستار برگزاری نشست اضطراری شورایی همبستگی برای بررسی این مسأله شد... عضو مؤسس حزب همبستگی همچنین از... تبلیغات کتاب مؤهن [!؟] «شنود اشباح» در روزنامه همبستگی اظهار نگرانی کرده است...

* از روزنامه کیهان - چهارشنبه 1381/11/16 [هفت روز پس از دریافت جوابیه]:

[در واکنش به یادداشت روز سه‌شنبه (81/11/8) کیهان که به نقد کتاب شنود اشباح و جهت‌گیری - انشاءالله ناخواسته - آن علیه برخی از مواضع نظام و حضرت امام (ره) اختصاص داشت، نویسنده کتاب جوابیه‌ای ارسال داشته است که حاوی اتهامات تازه‌ای علیه برخی دیگر از افراد و مسئولان است.

بدیهی است درج این جوابیه به دلیل ایراد اتهام بدون سند علیه این و آن -

صرفنظر از هویت و مواضع آنان - مطابق ماده 23 قانون مطبوعات ممنوعیت قانونی دارد [!؟] بنابراین به نویسنده محترم کتاب پیشنهاد می‌کنیم اسامی کسانی را که در جوابیه ایشان مورد اهانت و اتهام قرار گرفته‌اند، حذف و یا حداقل، محل نام آنها را نقطه‌چین کند تا از یکسو منع شرعی و قانونی برای چاپ جوابیه برطرف شود و از سوی دیگر این فرصت فراهم آید که گفتنی‌های دیگر کیهان درباره این کتاب در معرض اطلاع و قضاوت همگان قرار گیرد. [!؟]

* از روزنامه کیهان - پنج شنبه 1381/11/17:

سایت بازتاب گزارش داد «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول این روزنامه به علت نقد کتاب شنود اشباح به برخورد فیزیکی تهدید شده است. این تهدید در قالب پخش مکرر شب نامه [!؟] در اطراف محل زندگی وی صورت گرفته است.

* از روزنامه کیهان - پنج شنبه 1381/11/17:

خبرنگار خبرگزاری فارس پرسید: گفته می‌شود بعد از اینکه آقای «خاتمی» مخالفت خود را با کتاب شنود اشباح اعلام کرده، وزارت اطلاعات نسبت به جمع‌آوری این کتاب اقدام کرده است. نظر دولت در این باره چیست؟ سخنگوی دولت با تکذیب این خبر گفت: وزارت اطلاعات در چارچوب قوانین و چنانچه دستور قضایی وجود داشته باشد، نسبت به جمع‌آوری کتابی اقدام خواهد کرد و در این زمینه هیچ دستور قضایی وجود ندارد.

* از جوابیه دوّم محقق به «حسین شریعتمداری» - شنبه 1381/11/19:

بسمه تعالی مکره

جناب «حسین شریعتمداری» نماینده ولی فقیه و مدیر مسئول روزنامه کیهان. با سلام. از آنجا که پس از یک هفته از وصول جوابیه بنده به سرمقاله مندرج در روزنامه

تحت مسئولیت شما پیرامون کتاب شنود اشباح؛ توضیحی درباره عدم اقدام به درج آن در روز 81/11/16 - چهارشنبه - منتشر ساخته‌اید به عرض می‌رسانم:

1- ضمن ایراد افترا به کتاب بنده و ایراد اتهام جهت‌گیری آن علیه برخی از مواضع نظام و حضرت امام - که ضمناً محبت فرموده و انگیزه آن را با قید انشاءالله، ناخواسته دانسته‌اید! - درج جوابیه را با داعیه تطابق ماده 23 قانون مطبوعات و ایراد اتهام بدون سند قانوناً ممنوع دانستید. حق دفاع از حیثیت شخصی، انقلابی و بسیجی‌ام را محفوظ می‌دانم، جز به عذرخواهی کتبی در همان صفحه.

2- پیشنهاد کرده‌اید با حذف اسامی افرادی که در جوابیه بنده مورد اهانت و اتهام قرار گرفته‌اند و یا حداقل نقطه چین کردن نام آنها، منع شرعی و قانونی چاپ جوابیه برطرف شود. در حال تهیه مقدمات طی شدن مراحل قانونی پیگیری رسمی از مراجع ذیصلاح قانونی بودم که به دلیل پاسخ تماسهای تلفنی و حضوری دوستان مختلف بنده و شما به دلیل ضرورت حفظ اتحاد در بین نیروهای معتقد به انقلاب و اسلام، شرایط جهانی و منطقه‌ای! و امثال ذلک تا به امروز - شنبه 81/11/19 - فرصت انجام آن را نیافتیم.

ضمن آنکه دیروز برادر عزیز و استاد ارجمندم «حاج حسین الله‌کرم» از من خواست که از باب جلوگیری از سوءاستفاده دشمنان انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران به روزنامه مراجعه و در جهت خواسته کیهان قدم بردارم. هر چه از دوست رسد نیکوست. عشق است. هر آنچه را اتهام و افتراست!، کیهان حذف کند. اما جوابیه‌ام را بچاپاند!

3- این نوشته فعلی هم برایم حکم جوابیه دوّم یا همان جواب به توضیح روز چهارشنبه 81/11/16 - است که امیدوارم مطابق قانون مطبوعات منتشر گردد.

به امید سربلندی در دنیا و آخرت

- «رضا گلپور» -

81/11/19

* از شکایتنامه محقق، علیه «حسین شریعتمداری» - دوشنبه 1381/11/28:

«العدل اساس الاحکام»

ریاست محترم مجتمع قضایی کارکنان دولت

با سلام و آرزوی احقاق حقّ مظلومین و بی‌پناهان توسط قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران، بنده «رضا گلپور چمرکوهی» نویسنده کتاب «شنود اشباح (مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)» [منتشره توسط نشر کلیدر - پاییز 1381 - شمارگان 6000 نسخه در چاپخانه ستاره پس از طی شدن کلیه مراحل قانونی آن در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی] در روز سه شنبه 1381/11/8 با سرمقاله عجیب و باور نکردنی روزنامه کیهان تحت عنوان «درباره یک کتاب» برخورد نمودم که ظاهراً به قلم جناب «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه مشتمل بر توهین، افتراء، خلاف واقع و انتقاد غیرواقعی و مبتنی بر برخی پیش فرضهای نادرست نسبت به بنده در صفحه دوّم منتشر شده بود. (ضمیمه 1 در دو صفحه)

مطابق با ماده 23 قانون مطبوعات، بلافاصله جوابیه‌ای نوشته و صبح روز چهارشنبه - ابتدای وقت اداری - ضمن مراجعه به دفتر سرپرستی روزنامه کیهان، 18 صفحه دستنویس پاسخ خود به مقاله عجیب برادر[!] «حسین شریعتمداری» را به مسئول دفتر وی تحویل دادم و این امر را به اطلاع معاون مدیر مسئول و سردبیر روزنامه و نیز مشاور فرهنگی مؤسسه و... رساندم به امید اینکه شرعاً و قانوناً در یکی از دو شماره بعدی، در همان صفحه و ستون و با همان حرف که اصل مطلب دور از انتظار جناب «شریعتمداری» منتشر شده بود، مجانی به چاپ برسد. (ضمیمه 2 در 19 صفحه)

پس از گذشت هفت روز! مطلبی تحت عنوان «توضیح» در صفحه دوّم روزنامه کیهان مورخه چهارشنبه 81/11/16 منتشر شد که در آن ضمن ایراد افتراء به کتاب بنده و ایراد اتهام جهت‌گیری آن علیه برخی از مواضع نظام و حضرت «امام» (قده)،

جوابیه بنده را حاوی اتهامات « تازه » ای علیه برخی دیگر از افراد و مسئولان، به افکار عمومی معرفی نمود. (ضمیمه 3)

در روز شنبه 1381/11/19 ضمن مراجعه مجدد به روزنامه کیهان جوابیه ای کتبی (به درخواست سردبیر محترم روزنامه) به یادداشت توضیح روزنامه کیهان (81/11/16) همانجا نوشته و در اختیار مسئولین مؤسسه قرار دادم (ضمیمه 4) در این جوابیه به صراحت نوشتم: « هر آنچه را اتهام و افتراست؛ کیهان حذف کند، اما جوابیه ام را بچاپاند ! »

این در پاسخ به پیشنهاد جوانمردانه ! جناب « شریعتمداری » بود که « به نویسنده محترم کتاب پیشنهاد می کنیم اسامی کسانی را که در جوابیه ایشان مورد اهانت و اتهام قرار گرفته اند، حذف و یا حداقل، محل نام آنها را نقطه چین کند تا از یک سو منع شرعی (!؟) و قانونی برای چاپ جوابیه برطرف شود و از سوی دیگر... »

تا به امروز یعنی دوشنبه 1381/11/28 - با وجودی که حداقل 4 شماره از روزنامه منتشر شده است - هیچ یک از دو جوابیه بنده در روزنامه ارزش مدار جناب « شریعتمداری » منتشر نگردیده است .

بدینوسیله مطابق با تبصره سوم ماده بیست و سوم قانون مطبوعات به مسئولین قضایی مربوطه شکایت می آورم، باشد که در صورت احراز صحّت این نوشتار، اخطار رئیس دادگستری مؤثر افتد و لطمه حیثیتی که عملکرد جناب برادر « حسین » در افکار و اذهان خوانندگان آن دو مطلب نسبت به اینجانب وارد آمد، تا حدودی جبران گردد. ناله مظلوم در آهن سرایت می کند

زین سبب در دانه زنجیر دائم شیون است

« رضا گلپور چمرکوهی »

دوشنبه

1381/11/28

* از روزنامه همبستگی - چهارشنبه 1381/11/30:

«شریعتمداری» به دادگاه مطبوعات می‌رود

سایت اینترنتی بازتاب می‌نویسد: نویسنده کتاب «شنود اشباح» از «حسین شریعتمداری»، مدیر مسئول روزنامه کیهان به دلیل عدم درج جوابیه خود به دادگاه شکایت کرد.

«رضا گلپور»، ضمن اعلام مطلب فوق افزود: «شریعتمداری» در سرمقاله مفصلی به نقد کتاب «شنود اشباح» پرداخته بود.

بنده پاسخ مقاله را، فردای انتشار آن به کیهان ارسال کردم، اما متأسفانه این روزنامه از درج آن خودداری کرد و پس از گذشت یک هفته، توضیحی منتشر کرد که به لحاظ قانونی و حرفه‌ای به هیچ وجه پذیرفتنی نیست.

من پس از توضیح کیهان، جوابیه دیگری برای این روزنامه فرستادم که آقای «شریعتمداری» از درج جوابیه دوم نیز خودداری کرد و بنده به دلیل اتهاماتی که ایشان به من نسبت داد، به خصوص جهت‌گیری علیه مواضع نظام و حضرت امام و عدم درج جوابیه‌ها به دادگاه مطبوعات شکایت کردم.

گفتنی است، چندی پیش دادگاه مطبوعات، روزنامه همشهری را به علت عدم درج جوابیه «خانه کارگر» به 10 روز توقیف محکوم کرد.

از روزنامه توسعه - دوشنبه 1381/12/19:

احضار دوباره نویسنده «شنود اشباح»

گروه سیاسی: «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» که اخیراً مورد شکایت قرار گرفته بود، به عنوان شاکی به شعبه 1410 احضار شد.

«گلپور» در این زمینه به ایسنا گفت: روز گذشته طی احضاریه‌ای برای پیگیری شکایتم از روزنامه کیهان به مجتمع قضایی جرایم کارکنان دولت، دعوت شده‌ام.

وی با اشاره به اینکه 3 روز برای حضور در دادگاه مهلت دارد تصریح کرد: در

روزهای آتی در شعبه 1410 حاضر خواهم شد و مطالب مطروح را پیگیری خواهم کرد.

لازم به ذکر است: کتاب «شنود اشباح» پس از شکایت «علی ربیعی» و تفهیم اَتْهام «گلپور»، 50 میلیون تومان وثیقه برای مؤلفش هزینه ایجاد کرد.

[این خبر در روزنامه‌های خراسان و اعتماد همین روز نیز منتشر گردید.]

از روزنامه همبستگی - سه شنبه 1382/2/30:

نویسنده کتاب شنود اشباح:

کیهان حداقل باید 10 روز تعطیل می‌شد

نویسنده کتاب مورد تعقیب [؟!] «شنود اشباح» با ردّ گفته‌های اخیر مدیر مسئول روزنامه کیهان خواستار تسریع در رسیدگی به پرونده‌اش شد.

«رضا گلپور» در گفت‌وگو با ایسنا به شکایت «علی ربیعی» و تفهیم اَتْهام خود اشاره کرد و گفت: پس از آن که در 10 بند دلایل و مستنداتم را رایحه کردم، «ربیعی» نیز آن طور که در مطبوعات منعکس شد، توضیحاتی به دادگاه رایحه کرده است، اما علی‌رغم مراجعه مکرر به شعبه 1410 نتوانستم از پاسخ او و حتی زمان رسیدگی دادگاه مطلع شوم.

وی افزود: این شاکی‌ام با عنوان افترا دایر بر خشونت به دادگاه مطالبی رایحه کرده که من نیز عنوان کردم مطالب آن بخش کتاب مستند به برخی گفته‌ها، مستندات مطبوعات و اظهارنظر افرادی از جمله «سعید حجاریان» در سال 80 بوده است، البته راجع به شکایتی که «ربیعی» به خاطر نوشته‌هایم درباره «علی هاشمی» طرح کرده، درخواست کردم مشخص شود که ایشان وکالت آن فرد را برعهده دارد یا نه و چگونه پیگیری مسأله وی را برعهده گرفته است؟

نویسنده کتاب شنود اشباح هم چنین با یادآوری سخنان اخیر «حسین

شریعتمداری» مدیر مسئول کیهان مبنی بر این که «شکایات طرح شده علیه این

روزنامه چندان جنبه حقوقی و قابل اثبات ندارد «مدعی شد: شکایتم از این روزنامه به خاطر چاپ نکردن جوابیه‌ام و همچنین درج مطالب نادرست بوده که دقیقا مستند به ماده 23 قانون مطبوعات است و در صورت رجوع به قانون، حداقل روزنامه کیهان باید 10 روز تعطیل می‌شد.

وی تصریح کرد که به خاطر چاپ نکردن جوابیه‌هایش از چند روزنامه و مدیر مسئول وقت همشهری نیز شکایت کرده است.

« گلپور » خاطرنشان کرد: علی‌رغم هشدارهایی که در کتاب مذکور در رابطه با عناصر مرتبط با خارج از کشور داشته‌ام، هیچ کدام این افراد به رد، نقد یا پاسخ به این مطالب اقدام نکرده‌اند و در عین حال حتی طی اقدامی غیرقانونی و نامعقول، دولت موجب جلوگیری از تجدید چاپ کتاب مذکور شد.

از روزنامه توسعه - چهارشنبه 18 تیر 1382:

نویسنده « شنود اشباح » در دادسرا

نویسنده کتاب شنود اشباح پس از حضور در دادسرا اظهار داشت که پرونده شکایتش از کیهان بایگانی شده است.

وی گفت: شکایتم از این روزنامه پس از ارسال پاسخی از سوی کیهان، بایگانی شده است.

از روزنامه نسیم صبا - چهارشنبه 18 تیر 1382:

پرونده شکایت نویسنده « شنود اشباح » از کیهان بایگانی شد

نویسنده کتاب شنود اشباح پس از حضور در دادسرا اظهار داشت که پرونده شکایتش از کیهان بایگانی شد.

« رضا گلپور»، سه شنبه برای پیگیری شکایتی برای الزام هفته‌نامه گوناگون به چاپ جوابیه‌اش در دادسرا حاضر شد.

وی در این زمینه به ایسنا گفت: بازپرس پرونده برای چاپ جوابیه‌ام اخطار لازم را

به هفته‌نامه گوناگون صادر کرد. چرا که چندی قبل گوناگون مطلبی به نقل از «حسین شریعتمداری» راجع به مطلب کتاب نوشته بود ولی جوابیه‌ام را درج نکرد.

* لایحه دفاعی «حسین شریعتمداری» به شکایت 1410/81/491:

بسمه تعالی

معاون محترم دادگستری استان تهران

جناب آقای «علی اصغر تشکری» دام عزّه

با سلام. احتراماً در خصوص پرونده کلاسه‌ها 491/81 ارجاعی به شعبه 1410 که ضمن آن آقای «رضا گلپور چمرکوهی» تقاضای اعمال ماده 23 نموده‌اند، به استحضار آن مقام عالی می‌رساند: اولاً "همانگونه که حضوراً نیز به شاکی محترم عرض شده است [!؟]، امکان حذف موارد خلاف ماده 23 [!؟] قانون مطبوعات به صلاحدید کیهان وجود ندارد و ذینفع حق داشتند پاسخ خویش را به نحوی که متضمن افترا و نشر اکاذیب نباشد، ظرف مهلت قانونی برای درج در روزنامه ارسال می‌کردند؟! [!؟] و یقیناً کیهان نیز خود را موظف به چاپ می‌دانست.

علیهذا با عنایت به صراحت مفاد ماده‌ی 23 قانون مطبوعات و با توجه به درخواست غیرممکن آقای «رضا گلپور» مبنی بر حذف موارد به صلاحدید کیهان و با توجه به انعکاس متن جوابیه آقای «گلپور» در سایت اینترنتی، امکان چاپ پاسخ فعلی وجود ندارد.

بعلاوه باید این نکته را نیز در نظر داشت که در این رابطه به لحاظ ارتباط موضوع با احکام حضرت امام (ره) مسأله دارای اهمیتی بیشتر است و کیهان در حمایت از مواضع حضرت امام (ره) و دفاع از ایشان ذرّه‌ای عدول نخواهد کرد. [کلیه این ادعاها در مورد جوابیه اول می‌باشد و هیچ اشاره‌ای به جوابیه دوم نمی‌گردد!]

با تشکر از [کلمه ناخوانا] حضرتعالی - « فیروزاصلانی » - [تاریخ مخدوش]

متن اعتراض «رضا گلپور» به صدور دستور بایگانی شکایت از «شریعتمداری»:
بسمه تعالی عزّه

ریاست محترم شعبه 1083 دادسرای تهران جناب آقای «حوزان»

سلام علیکم

ضمن تشکر از اینکه امکان تهیه رونوشت از لایحه دفاعی مدیر مسئول روزنامه کیهان در جواب شکایت اینجناب «رضا گلپور چمرکوهی» نویسنده‌ی کتاب شنود اشباح به شماره 1410/81/491- که توسط آقای «فیروز اصلانی» و به تاریخ 1382/2/18 تنظیم شده است - به استحضار می‌رساند: ضمن دعای خیر در فزونی رعایت تقوای حرفه‌ای مطبوعاتی برای خود و جناب «شریعتمداری» و همراهانش؛ اوّلاً - "آیا ایشان که پاسخ بنده (به مقاله نسبتاً مفصل و ابتدا نگاشته شده توسط خود) را متضمن افترا و توهین و نشر اکاذیب می‌دانند (که بنده اینگونه نمی‌دانم) و به ایشان در جوابیه دوم اختیار دادم که هر جای جوابیه اوّل بنده طبق ادعای او بوده باشد، حذف نماید؛ نتواند طبق ادعاهای خودش عمل کند؛ بنده که چنین داعیه‌هایی را از اساس باطل می‌دانم، چه چیزی را حذف کنم؟

ثانیاً - بنده جز افشای ماهیت منافقین انقلاب اسلامی بویژه در بحث ارتباطات تعدادی از عناصر آنان با سرویسهای جاسوسی بیگانه و تلاش برای رفع شبهات مستند مطروحه در تاریخ جمهوری اسلامی در سراسر کتاب و پاسخ به اکاذیب مطروحه توسط «حسین شریعتمداری» در سرمقاله‌اش چه چیزی نوشته بوده‌ام که کیهان در صورت چاپ آن، از مواضع امام خمینی (ره)، ذرّه‌ای عدول خواهد نمود؟

ثالثاً - چطور نشر اکاذیب روشنی که در سرمقاله ایشان است قانوناً منع ندارد. (البته از دیدگاه جناب «شریعتمداری») و به عدول از مواضع امام منجر نخواهد شد اما توضیحات بنده در ردّ آن اکاذیب و سوءبرداشتها، از دیدگاه آقای «شریعتمداری» در صورت نشر، عدول از مواضع «امام» است؟!!

بنده ارتباطات قبل از انقلاب و بعد از انقلاب «حسین شریعتمداری» را بویژه با دو سازمان مجاهدین خلق و مجاهدین انقلاب مطرح کرده بودم و باطل و کذب بودن برخی مفاد سرمقاله‌اش را . کجایش عدم قانون و عدول از مواضع «حضرت امام» است؟!

علیهذا بار دیگر تقاضای درج جوابیه خود و رسیدگی دقیق‌تر به شکایت خود از جناب «شریعتمداری» را دارم .

به امید سربلندی در محضر حضرت حق (سبحانه و تعالی)

« رضا گلپور چمرکوهی »

1382/4/14

از روزنامه خراسان - چهارشنبه 18 تیر 1382:

نویسنده « شنود اشباح » : شکایتم از کیهان بایگانی شد

نویسنده کتاب مورد شکایت شنود اشباح پس از حضور در دادسرا اظهار داشت که پرونده شکایتش از کیهان بایگانی شد. « رضا گلپور»، ظهر سه‌شنبه برای پیگیری شکایتی برای الزام هفته‌نامه گوناگون به چاپ جوابیه‌اش در دادسرا حاضر شد . وی در این زمینه به (ایسنا) گفت : بازپرس پرونده برای چاپ جوابیه‌ام اخطار لازم را به هفته‌نامه گوناگون صادر کرد . چرا که چندی قبل « گوناگون » مطلبی به نقل از « حسین شریعتمداری » راجع به مطالب کتاب نوشته بود ولی جوابیه‌ام را درج نکرد. « گلپور » همچنین درباره شکایتش از روزنامه کیهان اظهار داشت : طبق اطلاعی که اخیراً از دادگاه کسب کردم شکایتم از این روزنامه پس از ارسال پاسخی از سوی کیهان بایگانی شده است . وی با تأکید بر اینکه قرار است درخواست تجدیدنظرش را به شعبه جدید 1083 ارائه کند، افزود : روزنامه کیهان درج جوابیه‌ام را موقوف به حذف مواردی کرده است .

[این خبر در همین روز توسط روزنامه‌های سیاست روز، همبستگی و اعتماد نیز منتشر گردید .]

* از هفته‌نامه گوناگون- [صفحات اوّل و پنجم] دوشنبه 1381/12/5 :

(نقدی بر کتاب) شنود اشباح - « حسین شریعتمداری »

درآمد :خواندن نقد بر هر کتاب، نوشته ویا سخنی می‌تواند جذّاب، با اهمّیت و اساسی باشد و به شناخت عمیق‌تر، صحیح‌تر و در عین حال کاملتر متن مذکور یاری رساند . حال اگر نقد مورد نظر از سوی یک فکر نزدیک و یا جریان همسو و تا حدودی هم‌منظر، وارد آمده باشد، اهمّیت و ارزشی دیگر می‌یابد .

متن زیر نگاشته متقدانه و در عین حال معترض « حسین شریعتمداری »مدیر مسئول کیهان است بر کتاب « شنود اشباح »نوشته « محمّد [!؟] رضا گلپور» .
به عقیده « شریعتمداری »مدّعاهای بسیاری از متون کتاب فاقد سند و مدرک معتبر و حتّی معمولی است . [!؟]

[پس از درآمد فوق سرمقاله « حسین شریعتمداری »در کیهان سه شنبه 1381/11/8 عینا درج گردیده بود . در پایان مقاله نیز عبارت ذیل وجود داشت :برگرفته از سایت www.baztab.com] :

از جوابیه محقّق به هفته‌نامه گوناگون - چهارشنبه 1381/12/28 :

بسمه تعالی عزّته

مدیر مسئول محترمه هفته‌نامه گوناگون سرکار خانم « فاطمه فرهمندپور»
با سلام و آرزوی حفظ صداقت و امانت در حرفه خطیر روزنامه‌نگاری و اطلاع‌رسانی شفاف، برای همه آزادگان عرصه مطبوعات .

در شماره هشتم از دوره جدید هفته‌نامه گوناگون در صفحات اوّل و پنجم، ذیل مطلبی با عنوان « نقدی بر کتاب شنود اشباح »به قلم « حسین شریعتمداری »مطالبی پیرامون بنده « رضا گلپور »محقّق و نویسنده این کتاب منتشر کرده‌اید . مطابق با قانون مطبوعات جوابیه خود را بدین شرح جهت انعکاس در افکار عمومی اعلام داشته و خواستار درج در یکی از دو شماره آتی هفته‌نامه می‌باشم :

1- با توجه به مقدمه فوق در قسمت درآمد مطلب یا همان توضیحی که نشریه گوناگون به نوشته «حسین شریعتمداری» زده است، آمده: «متن زیرنگاشته منتقدانه و در عین حال معترض» حسین شریعتمداری «مدیر مسئول کیهان است بر کتاب شنود اشباح نوشته» محمدرضا گلپور «...» «اولا» بنده «رضا گلپور» هستم و نامم در روی جلد، عطف آن، کاور، صفحه شناسنامه و... کتاب مندرج است. احتمالا "شما کتاب را تا زمان نشر مقاله ندیده‌اید تا چه رسد به اینکه مطالب آن را خوانده باشید. ثانياً به عنوان مسئول یک نشریه چطور کتاب هزار صفحه‌ای بنده حتی قبل از رؤیت و قرائت، به شکل یک طرفه به نقد و بررسی کشیده می‌شود؟

2- «حسین شریعتمداری» را به عنوان منتقد کتاب شنود اشباح، دارای «یک فکر نزدیک و یا جریان همسو و تا حدودی هم نظر» با بنده معرفی کرده‌اید و بدین دلیل نوشته غیر کارشناسی، مشتمل بر توهین، افتراء، مبتنی بر پیش‌فرضهای نادرست و توهم‌آمیز نسبت به بنده، و در یک کلام دارای مطالبی صددرد کذب و دور از انصاف و جوانمردی به قلم او را توجیه‌گر حقیقت این عبارت معرفی کرده‌اید: «به عقیده «شریعتمداری»، مدعاهای بسیاری از متون کتاب مذکور فاقد سند و مدرک معتبر و حتی معمولی است.»

اولاً "اگر روزی راهی را که «حسین شریعتمداری» و برخی همکاران سابق اطلاعاتی و هم سازمانی‌های سیاسی فرهنگی‌اش در رسیدن به اهدافشان به این شکل می‌روند، مستقیماً به بهشت برین ختم شود، «رضا گلپور» مفتخر است به جهنم خالدین فیها فاسقین پناه ببرد. ثانياً در آخرین جلسه حضورم در مؤسسه کیهان، پس از صحبت مفصل با برادران عزیز، «حسین صفار هرندی»، «فیروز اصلانی» معاون حقوقی «شریعتمداری» و «حسن شایانفر» (که از قضا هر سه مخالف خود را با نوشته رئیس مؤسسه حداقل جهت اطلاع بنده اعلام کرده بودند، به ایشان گفتم که «برادر حسین» حتی می‌ترسد مرا حضوراً ببیند؛ اما از طرف من آقای «شایانفر» به او پیغام

برسان که «رضا گلپور» آرزویی جز مرگ و شهادت حضرت دوست ندارد و نذر گیسوان خود را در این راه ادا می‌کند و اگر روزی نمایندگی حضرت بقیه... الاعظم (ارواح الانبیاء له الفدا) را در سراسر عالم به بهای دروغی یا ظلمی به موری رهگذر به او ببخشند، به پاکی و غربت مادرش (جعلت فداها) سوگند، نخواهد پذیرفت تا چه رسد به نمایندگی نائب عام او حفظه الله تعالی آن هم در مؤسسه به میراث رسیده از سناتور «مصباح‌زاده» که به بهای معرفی «محمدرضا پالونی» به عنوان مرد تاریخی، مصاحبه خود را تاریخی و جاودان می‌شمرد! «فاعتبروا یا اولی الابصار»!

3- یک بار نوشتم، بار دیگر می‌نویسم:

پس از مطالعه مقاله‌ای که در پایان آن نام «حسین شریعتمداری» به چشم می‌خورد، اولین نکته‌ای که برایم روشن شد، این بود که تنها فرصت مطالعه چهار فصل نخست کتاب از مجموع یازده فصل آن یعنی حداکثر ربع صفحات کتاب بوده است. و «شریعتمداری» تنها یک چهارم کتاب بنده را دستاویز نگارش اعلام مواضع خود قرار داده است.

4- جناب «شریعتمداری»! با وجود دفاع جانانه‌ای که از افراد خاص عجیب السابقه‌ای که مانند شما معمولا "از بیان دقیق سوابق و تاریخ عملکرد خود گریزان بوده و به حواشی می‌پردازند، از جمله «موسوی خوئینی‌ها» که علی‌المحکی مرد صالحی است، «بهزاد نبوی» (که همانند شما دست بر قضا جزو مجاهدین خلق بعدا انقلاب گردیده‌اند) و «خسرو قنبری تهرانی» که گویا قرابت و خویشاوندی، تنها یکی از دلایل دفاع شما از ایشان باشد، نوشته‌اید: «در این یادداشت در پی دفاع از هیچیک از شخصیت‌های یاد شده... نیستیم. «باللعجب! ضمن آنکه جمع بودن فعل «نیستیم» با امضای مفرد «حسین شریعتمداری» در تعارض است!

5- فرمایش فرموده بیدید: «هاشمی هشتم نام فصل نخست کتاب است که درباره آقای «بهزاد نبوی» نوشته شده است [!؟]» چه کسی جز شما چنین ادعایی دارد.

حداقل بنده به عنوان نویسنده کتاب عرض می‌کنم اگر کسی بخواهد جمع‌بندی کند که آن فصل درباره یک نفر نوشته شده است، آنگونه که از عنوان انتخابی فصل هم برمی‌آید، آن یک نفر تیمسار [ستمشاهی] «منوچهر هاشمی» رئیس اداره هشتم ساواک (ضد جاسوسی) نوکر نشاندار ملکه انگلستان نواده کنت دراکول جنگهای صلیبی است. برای بنده بسیار سؤال برانگیز است که در ادامه نوشته شده: «در این فصل انبوهی از اسناد اداره هشتم ساواک ارائه شد، بی‌آنکه در هیچیک از این اسناد نامی از «بهزاد نبوی» در میان باشد.» مگر شما به اسنادی که مؤید چنین ارتباطی است، دسترسی دارید؟

6 - نوشته‌اید: «... بنابراین بار دیگر این پرسش جدی مطرح می‌شود که ردیف کردن این اسناد برای چیست؟»

در پاسخ به پرسش جدی [!] شما، پس از لعن بر همه منافقین و منافقات در خدمت ارباب انگلیس؛ باید بگویم در کتاب سعی کرده‌ام با ردیف کردن این اسناد، پاسخ مناسبی به این سؤالات بیابم، گر تو جواب آنها را بهتر می‌دانی مرا هم راهنمایی کن:

الف - چرا «شهید لاجوردی (ره)» در وصیت‌نامه خود صراحتاً نوشت: «خطر اینان [منافقین انقلاب] به مراتب زیادتر از خطر منافقین خلق است... خدایا تو شاهدی چندین بار به عناوین مختلف خطر منافقین انقلاب را همانها که التقاط به گونه منافقین خلق سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پر کرده... هم «رجایی» و «باهنر» را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند...»

ب - چرا «سعید حجاریان کاشی» در شماره 103 هفته‌نامه عصر ما با ترس و لرز تحت عنوان نامه‌های وارده، در ادعایی باور نکردنی و کذب خود را جدا از مجموعه عصر ما و یکی از خوانندگان دارای رأی متعارض با آن نشریه معرفی می‌کند تا گستاخانه بنویسد: «چرا نیروی ارزنده‌ای مثل «شهید لاجوردی» به ورطه این

دشمن‌شناسی وارونه می‌افتد...»

ج - همین آقای «سعید حجاریان کاشی» یا برادر «سعید مظفری» یا روشنفکر دگراندیش «جهانگیر صالح‌پور» یا به قول خودش «مستر بریدی» [انگلیسی بخوانید] در جریان ضد کودتای نوژه چه کارهایی را به امر «مسعود کشمیری» انجام داد که اکنون حتی از اشاره به آن گریزان است؟

د «منوچهر قربانیفر» که به همراه «فتح» .. امید نجف‌آبادی «از مرتبطین هاشمی هشتم بود و بخش عمده‌ای از هماهنگی تجاوز نظامی آمریکا به خاک کشورمان را در بحث عقیم مانده طبس انجام داد، با شکست عملیات و افشای جریان، از ایران خارج شد؛ چطور مجدداً چند هفته بعد به عنوان یکی از سه سرشاخه اصلی کودتای نقاب (پایگاه «شهید نوژه») ، تهیه سلاحها، مواد منفجره و پول کودتا را عهده‌دار شد؟ و با شکست کودتا چگونه روزها پس از افشاء مجدداً از کشور خارج شد؟ چگونه چنین عنصری از طریق ارتباط با اعضای دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری، تیم آمریکایی اسرائیلی «مک فارلین» - «امیرام نیر» و... را به تهران آورد؟

ه - نقش «علی هاشمی بهرمانی» (رئیس فعلی فراکسیون کارگزاران [مجلس شورای اسلامی]) ، «فریدون وردی (مهدی) نژاد» (سفير فعلی جمهوری اسلامی ایران در چین)، «محمد علی هادی نجف‌آبادی» (معاونت کنسولی وزارت خارجه) و... در برگزاری جلسات با عناصر آمریکایی و اسرائیلی مطابق با اسناد غیر قابل انکار افشا شده، ریشه در چه نوع دیدگاه و سازماندهی داشت؟

و - عملیات اطلاعاتی موسوم به ابتکار ایران، طراحی شده در شورای امنیت ملی آمریکا، جهت حمایت از روی کار آورده شدن «حسینعلی منتظری» در ایران توسط کدام عناصر و شبکه‌های جاسوسی در ایران تعقیب گردید؟

ز - «مسعود کشمیری» که در زمان عملکردش در نیروی هوایی پرونده حفاظتی جدی سرقت اسناد سیا در مستشاری ارتش را داشت، با حمایت چه افرادی به

نخست‌وزیری انتقال یافت؟ چرا» بهزاد نبوی «در این مورد خاص و موارد نظیر آن مردم را محرم نمی‌داند؟ چرا به دنبال شنود مکالمات حضرت «امام خمینی» بود؟ آیا موفق شد؟

ح - نقش افرادی مثل «محمد محسن سازگارا»، «سعید حجاریان کاشی»، «بیژن تاجیک»، «خسرو قنبری تهرانی» و پاره‌ای دیگر از عناصر و مرتبطین دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری در درست کردن تابوتی تحت عنوان «شهید کشمیری!» از عامل اصلی انفجار، دقیقاً چه بود؟

ط - چطور در بسیاری از احکام محکم حضرت امام از دیدگاه حضرات به اصطلاح خطاً امام، بنا به گذشت زمان و ضرورتها باید تجدیدنظر کرد، ولو در عدم اجرای حکم «سلمان رشدی مرتد» - لعنه... علیه و علی امثاله - ، اما در بحث پرونده ترور «رجایی مظلوم» - که آن هم بدلیل خودکشی عامل کلیدی پرونده یعنی «تقی محمدی» با نام مستعار «اکبری» رفیق گرمابه و گلستان «جواد قدیری» معروف به «مدرسی» و «سعید حجاریان کاشی» ملقب به «مظفری» و با فشارهای شدید سیاسی و شرایط خاص جنگ تحمیلی مختومه شد، سرلوحه شعارهای رفقای «شهید کشمیری»! حتی قیام الحجّه، جمله نقل شده از حضرت امام باشد؟!

ی - ...

7- در بسیاری از سایتهای اینترنتی و حتی برخی روزنامه‌ها بلافاصله پس از انتشار و توزیع کتاب بنده، خطی به نظر هدایت شده و سازماندهی‌دار، بنده و کتاب را به مرکز اسناد انقلاب اسلامی و جناب آقای «حسینان» منتسب کرده و می‌کند. ریشه مورد استناد این خط احتمالاً "به دلیل انجام تعقیب‌ها، مراقبت‌ها و شنودهای غیرقانونی، کتاب شنود اشباح را با پروژه‌ای که قرار بود ماهها پیش، جهت بررسی مسأله قتل‌های مشکوک سال 1377 و مسائل مربوط به آن به عنوان محقق تشنه کشف حقیقت و طرف قرار داد با مرکز اسناد انقلاب اسلامی انجام دهم، اشتباه گرفت .

چرا که با وجود انجام تحقیقات نسبتاً مفصل، مخاطره‌آمیز و در عین حال لازم چند ماهه آن مقطع توسط بنده، به دلیل پیچیدگی‌های خاص موضوع، به این جمع‌بندی رسیده بودم که برای ریشه‌یابی آن فجایع چه در اصل قضیه قتلها و چه در انحرافات پیش آمده در مسیر رسیدگی به اتهامات جرائم باند «مصطفی کاظمی» («موسوی») ، تحقیقات و پژوهشهای جدیتر و کاملتری لازم است که باز به دلیل امکان سوءاستفاده‌های دشمنان و وجود دیدگاه‌های فرصت طلب و غیر مقید به شرع، تکلیف خود را در مسکوت ماندن آن مباحث و عذرخواهی از مرکز اسناد جهت عدم نگارش نهایی و نشر آن دانستم.

این مقدمه از این حیث لازم بود که شما برادر «حسین شریعتمداری»! در طرح مطالب عنوان ششم مقاله خود آوردید: «سؤالی که به ذهن خطور می‌کند که در خور توجه است و آن سؤال این است که در شبکه زیتون یعنی شبکه جاسوسی و اطلاعاتی موساد در ایران دوران طاغوت، شخصی به نام «مسعود عالیخانی»، نقش اصلی و برجسته‌ای داشته است.» در ادامه عبارتی وجود دارد که به نظر می‌آید حتی کلمات آن مستند به بخشی از جزوه کتیف، مالیخولیانی و آلوده‌ای است که پس از برخورد با برخی انحرافات پیش آمده در پرونده رسیدگی به قتل‌های مشکوک با عنوان شب نامه هشتاد صفحه‌ای منتشر شد و در برخی سایتهای اینترنتی قرار گرفت که سیستم قضایی کشور با آن جریان توزیع برخورد جدی نمود: «تا آنجا که مطابق اسناد موجود - اگر افسر اطلاعاتی سفارت اسرائیل در ایران، فردی را برای همکاری شکار می‌کرد، مرکزیت موساد در فلسطین اشغالی بدون تأیید «مسعود عالیخانی» این همکار معرفی شده را نمی‌پذیرفت و...»

جناب «شریعتمداری»! در ادامه آورده‌اید: «کسانی که از اسناد مربوط به شبکه زیتون باخبرند به خوبی از نقش کلیدی «مسعود عالیخانی» اطلاع دارند، ولی آنچه سؤال برانگیز است اینکه چرا نویسنده محترم کتاب شنود اشباح در میان انبوه [؟]!

اسنادی که در این فصل ارائه داده کمترین اشاره‌ای به «مسعود عالیخانی» عموی «مهرداد عالیخانی»، یکی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای است که هم اکنون در بازداشت به سر می‌برد و با نام مستعار «صادق» فعالیت می‌کرده است.

برادر «حسین»!

الف - آیا اگر عموی کسی با خدا و دین خدا دشمنی داشت، نتیجه می‌دهد که او هم با خدا و دین خدا دشمن است و افشای اسراری از او، آن هم به اعتبار عناصر فاقد صلاحیت لازم قضایی ولو اینکه از دوستان مورد اعتماد و همراهان و همکاران دیرینه‌تان باشند، مثل «مهدی قوام»، «مجتبی بابایی» («علی باوند»)، «احمد نیاکان» («احمد شیخها») یا حتی «جواد آزاده» («عباسی کنگوری») و ... آن هم در جایی که شما حقوق سرپرستی مؤسسه کیهان را تحت نام مقام رهبری می‌دانید، صحیح، جوانمردانه و هنر است؟

ب - اگر کسی مرتکب جنایتی شده یا حداقل در جایگاه متهم به قتل قرار دارد (که در جای خود می‌باید توسط سیستم قضایی مورد رسیدگی قرار گیرد) با فرض عضویت عموی در زیتون محکوم به عضویت در شبکه موساد می‌گردد؟ ... با این استدلال؛ حضرت دانای اسرار!، چه جوابی فرضاً برای عموی حضرت رسول‌الله (ص) که حتی در قرآن علناً به جهل و تباهی او اشاره می‌شود، خواهی داشت؟

ج - «مهرداد عالیخانی» متهم پرونده قتل‌ها که شما اصلاً او را نمی‌شناخته‌اید! و توضیح می‌دهید که با نام مستعار «صادق» فعالیت می‌کرده است، فقط یک عموی داشته است به نام «علی جعفر» که حوالی سال 64 فوت کرد. «مسعود» مورد ادعای جنابعالی و دوستان، فرزند «عابدین» دارای فامیلی «امیرعالیخانی» است و دارای اختلاف حتی در نام خانوادگی با «مهرداد» است.

د - می‌شود آقای «شریعتمداری» که اصلاً «عالیخانی» نامی را نمی‌شناخته‌اید، به

این سؤال جواب بدهید که نامه «رضا براهنی» که در سال 1375 در مؤسسه خود به نشر آن پرداختید، چگونه به جای تقدیم به «نیس گوست» آلمانی که شروع به سازماندهی برخی عناصر [معلوم الحال کانون نویسندگان] در داخل کشور (هر چند در ویلای غیرثبت شده وزارت خارجه و بدون مصونیت دیپلماتیک) نموده بود، به دست شما رسید؟

ه - شما که با «احسان طبری» و «حسین روحانی» و ... کار می‌کردید تا توبه کنند و می‌گویید حتی در مقابل آنان از اسم مستعار هم استفاده نکرده‌اید، می‌شود لطف کنید بگوئید مقاله‌ای که با نام «ابوالفضل» در روزنامه کیهان دوشنبه 1368/2/11 منتشر شده را چه کسی نوشته است؟» [«طبری»] گفت: هیأتی از طرف آقای «میرحسین موسوی» به عیادت آمده بود و از قول ایشان می‌گفتند که می‌توانم برای معالجه به هر کجا که خودم مایل باشم، اعزام شوم ... گفتیم [یعنی «آقا ابوالفضل»] گفت: [شما چه نظری دارید؟] گفت: «دلم می‌خواهد در میان شما باشم» ... سرم را به سوی برادر دیگری که در اطاق بود، برگرداندم تا اشکم را نبیند، آن برادر نیز سرش را به طرف پنجره برگردانده بود و مخفیانه قطرات اشکی را که به چشمانش دویده بود، پاک می‌کرد ...»

آقای «شریعتمداری» می‌شود به عنوان مسئول مؤسسه کیهان افکار عمومی را یاری دهید تا آقا «ابوالفضل» را بیابد و پرسد برادر دیگر حاضر در اطاق چه کسی بود؟» ... «احسان طبری» آب خواست و در حالیکه پرستار برای آوردن آب از اطاق بیرون می‌رفت به یاد آمد که ملاقات بیمار نبایستی طولانی باشد. لذا علی‌رغم میل باطنی‌ام خداحافظی کردم و او به امید دیدار زود به زود، به رفتن رضایت داد ... و دیدار بعدی هرگز اتفاق نیفتاد ... رحمت و مغفرت خداوند تبارک و تعالی بر او باد . «ابوالفضل» ...»

8 - به عنوان آخرین کلماتم آماده انجام هرگونه مناظره، مباحثه، رویارویی

مستقیم چه در سطح مطبوعه تحت مسئولیت تو و چه هر مکان دیگر در جهت روشن تر شدن مسائل مطروحه در قتلها و یا سوابق قبل و بعد از انقلابت هستم . اعلام آمادگی از تو و یا دوستان تو .

اللهم عجل لولیک الفرج -
« رضا گلپور »

81/12/28

* از پاسخهای « حسین شریعتمداری » به پرسشهای دانشجویان حاضر در گردهمایی طرح ولایت - مرداد 1382 - آبعلی :

[« شریعتمداری »:] ... فرموده اند که ضمن عرض سلام - بنده هم سلام عرض می کنم لطفا در مورد کتاب شنود اشباح آقای « گلپور » و صدق و کذب مطالب آن توضیحاتی بفرمایید .

من بیشتر ترجیح می دهم که در این زمینه بحثی نداشته باشم ولی فقط عرض می کنم که حالا که سؤال کردید چون، ماهمان موقع یک یادداشتی در کیهان داشتیم یک یادداشت اتفاقا شش ستونی هم بود . یعنی شش ستون ! منظور ما این یه چیزی که می آید دو ستون دیگه، شش تا ستون ظاهری به زعم یعنی با نگاه [...] . ببینید واقعیت این هستش که ما [!؟] به خود ایشون در اون یادداشت تعریضی نداشتیم معتقد هستیم که خودش را نمی شناسیم دقیق . تا آنجایی که می دانیم بچه خوبی . یکی دو بار [!؟] هم برای کیهان مطلب فرستاده . اتفاقا مطالبش هم مطالب خوبی بوده ...

در این کتاب هم اسناد خوبی هم ارائه داده . منتهی چند تا نکته که این نکات برای ما نگران کننده بود و ما به آن پرداختیم . برداشتی که ما داشتیم این بود که بدون اینکه باز عرض می کنم بدون اینکه بخواهیم متعرض خود نویسنده بشویم . من معتقدم که

احتمالا "خود نویسنده فریب خورده . برداشت بنده این هستش که این کتاب نهایتا علیه «امام» [!؟] البتّه این را توی اون چیزمون نگفتیم الان من خدمت شما . دلیم هم می‌گم . ببینید اولاً "در مورد اینکه ما چند موردش را مطرح کردیم چند نمونه‌اش را مطرح کردیم در اون یادداشت . این چند نمونه فقط مثنی از خروار بود . من فکر نمی‌کنم هیچ کدوم از این . هیچ جریانی به اندازه کیهان، با برخی از جریانات از جمله حالا نام می‌برم از جمله با [روزنامه‌ی] سلام و آقای «خوئینی‌ها» و با آقای «بهبزاد نبوی» و سازمان [منافقین انقلاب] و اینها درگیر بوده [!؟] هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که بیشتر از کیهان با اینها درگیر بوده . بخاطر اینکه روزنامه‌نگار شناسنامه‌اش با خودش یعنی اگر ما ادعایی بکنیم . ادعایمان تو اون روزنامه‌ها مون هست دیگه [. . .] هیچ کس نمی‌تونه .

بنابراین چرا ما یکدفعه چیز شدیم و البتّه ایشون بعدا می‌گفتند که دفاع کردند از فلان و فلان که تعجب‌آور بود . منتهی حالا ما نشنیده گرفتیم [!؟] ببینید مثلا "فرض کنید ایشون در یک نمونه‌اش را می‌گویم مثلا "در مورد آقای «خوئینی‌ها» در مورد آقای «موسوی خوئینی‌ها» ایشون اسناد ایشون اصرار می‌کنند [!؟] که آقای «خوئینی‌ها» عضو ک‌گ‌ب هست و در دانشگاه پاتریس لومومبای مسکو فارغ‌التحصیل شده . خب سندتون [؟] تمام روزنامه‌ها و نشریات خارجی . در این مورد یک سند، یک برگه سند ارائه نمی‌شود . همه نظر خارجی‌هاست . چه موقع هست؟ این دقیقا موقعی هست که اون سندها اون خارجی‌ها چه موقع این را می‌گویند دقیقا موقعی هست که لانه جاسوسی تسخیر شده [؟] !والله يشهد ان المنافقين لكاذبون [آمریکایی‌ها نگران اینند که این اتّفاق در بعضی از کشورهای دیگه اسلامی، کشورهای اسلامی دیگه بیفتد . بنابراین اصرار دارند که بگویند این کار چون «امام» هم تأکید کرده بود دیگه . «امام» هم این کار را تأیید کرده بودند فرموده بودند انقلابی بزرگتر از انقلاب دوّم . انقلاب دوّم ازش یاد کرده بودند . بنابراین مرحوم

«شهید بهشتی» تو مجلس خبرگان تأیید کرده بودند یعنی همه تأیید کرده بودند. آمریکایی‌ها نگران اینند که توی کشورهای اسلامی دیگه هم همین اتفاق بیفتد سفارتخونه‌شون تسخیر بشه توسط مسلمونها. بنابراین آمدند گفتند این کار، کار اسلامی نیست. این مال ک‌گ‌ب هست این کار را ک‌گ‌ب انجام داده آقای «خوئینی‌ها» در رأسش بوده و این دستور ک‌گ‌ب بوده. طرح ک‌گ‌ب بوده بعد همین اطلاعات را ایشون آورده فقط هم از خارجی‌ها یک نمونه از جای دیگه نیست. ایشون آورده ردیف کرده بعد می‌گه [!؟] براساس این بنابراین آقای «خوئینی‌ها» «مأمور ک‌گ‌ب است. بگذریم از اینکه آقای «خوئینی‌ها» سه تا حکم از حضرت «امام» «داره یعنی ک‌گ‌ب سر» امام «هم کلاه گذاشته [!؟]. دیگه همین طور دیگه.

وانگهی نکته دیگه اینه اونیه که ما را نگران کرد این بود و آن این است که خب اگر قرار باشد که این سند، این اظهارات و ادعاهای رسانه‌های خارجی ملاک باشه همین رسانه‌های خالی، خارجی خیلی بیشتر از این و به در موارد عدیده و حدّ بسیار گسترده‌ای روی این نکته تأکید کردند که حضرت «امام» را اصلاً "انگلیسی‌ها آوردند. اینکه حضرت... اینها فراونه دیگه. خیلی فراون‌تر از اونیه. اونیه که ما را نگران کرد از جمله عرض می‌کنم چند تا نمونه است از جمله یکی اینکه گفتیم خب فردا اگر یکی بیاد این رو بنویسه چی؟

حالا از همه اینها بگذریم حالا بیاییم انتهای همین بخش انتهای همین بخش؛ آقای نویسنده می‌گه یک بخشی داره می‌گه این می‌گه تحقیقات کتابخانه‌ای تحقیقات اسنادی که خود مؤلف تحقیق کرده. اینها بنابراین اعتبارش بیشتره... [توی این تحقیق ببینید چی می‌گه انتهای همین بخش‌ها. آقای «خوئینی‌ها» در سال 1320 در قزوین به دنیا آمد در سال هزار و سیصد و بله در سال هزار و سیصد و چ تحصیلات دبیرستانشان را در فلان جا فلان جا بود در سال 1340 وارد حوزه علمیه شد در سال 1345 حالا بعد دستگیر شد در سال هزار و سیصد و در سال هزار و سیصد و چهل

پنج به نجف اشرف خدمت حضرت «امام» رفت. بعد از مدتی که اونجا بود مجدداً به ایران برگشت، مدتی زندان بود بعد از زندان آزاد شد. ببینید اینها تحقیقاتشونه. بعد از زندان آزاد شد در مسجد فلان که اینقدر [...] شمال شهر شمال شهر بیاید این وری بگیریم [...] از مساجد شمال شهر به امام جماعت بود بعدا وقتی که حضرت «امام» به پاریس رفتند به پاریس رفت و همراه حضرت «امام» برگشت. پس کی دانشگاه پاریس لومومبا بود؟ ببینید اون چیزی که ما را عرض کردم نگران می‌کند و معتقد هستیم که احتمالاً "فریبی درکاره یک نمونه‌اش اینه. یک نمونه دیگه حالا دیگه‌اش که البته من دیگه زیاد طولانی‌اش نمی‌کنم ما تو اون یادداشتمون یادداشت مفصلی بود به نمونه‌هایی اشاره کردیم اون‌ی که نگران کننده است عرض کردم اینها هستش اون‌ی که عرض کردم ممکنه کسانی به فریب این کار را کرده باشند. البته فقط می‌گم امکان داره‌ها، ممکن هم هست یکی خودش اشتباه کرده باشه ممکن هم هست فریب دیگران را خورده باشد.

من معتقدم من علیه خود نویسنده نه فقط نمی‌خواهم [خدا رحم کرد!] تو این جمع شرعاً خودم را مجاز نمی‌دونم چیزی بگم ولی اینکه این کتاب چنین حالتی را داره را با جرأت می‌گم و اینکه احتمالاً "فریبی در کار بوده شواهدی نشون می‌دهد که احتمالاً "فریبی درکار بوده مثلاً "شما اگر بخواید کتابی را در بین بچه حزب‌اللهی‌ها جا بیندازید اولین قدم این هستش که علیه کسانی حرف بزنید که معمولاً "بچه حزب‌اللهی‌ها نسبت به آنها حساسیت دارند [...] بعد فردا یک دفعه خدای ناخواسته نمی‌گم حتما در می‌اومدها فردا یکدفعه مثلاً "فرض کنید یک چیزی در می‌اومد که حضرت «امام» هم اینجوری و اون یکی هم اینجوری و یعنی اصلاً " فاتحه دیگه. [به یاد این مثل افتادم که کافر همه را به کیش خود پندارد] به این شکل بگذریم.

[سؤال یکی از دانشجویان: ... نامفهوم]

[«شریعتمداری»:] بله بفرمایید. از نظر من فرقی نمی‌کنه.

[سؤال : ... نامفهوم]

[« شریعتمداری » :] ببینید. نکته خوبییه. خیلی ممنون ازتون. همون خوب شد که شفاهی هم گفتید که نماند موضوع. خواهر بزرگوارمون می‌فرمایند که ایشون اسنادی را آورده ولی قضاوت نکرده و بعدش هم می‌گن نکته بعدی این هستش که شما چرا جوابیه‌اش را نزددید؟ درسته دیگه؟ همین طور، سؤال؟

[سؤال : ... نامفهوم]

من عرض کردم که ممکنه فریب داده باشند به این دلایلی که عرض کردم. اما در مورد اون موضوع ببینید خواهر بزرگوار، شما وقتی که مورد یک مسأله‌ای اون هم با این اهمّیت سند می‌آورید و می‌گید خود خواننده قضاوت کند باید همه سندها را بیاورید. اگر فقط یک تعدادی [!] از اسناد را گزینشی بیاورید منظورتون این هست که مخاطب شما فقط به همان راهی برود که شما پیش پایش گذاشتید مثلاً "در این نمونه‌ای که حالا هم اسم آقای «خوئینی‌ها» را آوردیم در این نمونه‌ای که الان بود، خب باید می‌گفتند که ایشون حکم حضرت «امام» را داشت حکم امیرالحاجی از حضرت «امام» داشت. حکم دادستانی کلّ کشور، دادستان کلّ کشور داشت از حضرت «امام»، احکام فلان را داشت و، و، و. فلان بود عضو مثلاً "مجمع روحانیون مبارز بود و سابقه مبارزاتی‌اش این بود اینها هیچ کدوم نیست. فقط این هست که ایشون عضو ک‌گ‌ب بوده فلان روزنامه فلان گفته عضو ک‌گ‌ب است فلان محفل خارجی گفته است ایشون در دانشگاه پاتریس لومومبا درس خونده، ببینید گزینش بالاخره وقتی شما مستند بنویسید. مستند می‌نویسید. لازم‌اش اینه که از همه طرف بیاید.

اما در مورد جواب من خودم خیلی مشتاق بودم جواب را بنویسم. بخاطر اینکه من حرفهای به نظر می‌رسید خیلی حرف باید زده بشه. ولی متأسفانه بنا به علتهای اولاً "اینکه علیه یک عده دیگه چیزهایی گفته بود که من نمی‌تونستم یعنی

نمی‌تونستیم چیز کنیم. وقتی هم که به دادستانی ارجاع شد دادستانی باید ما را ملزم بکند. ولی اونها هم چیز نکردند. اونها هم برداشتشون این بود که مثلاً حضرت «امام» رو اونها هم همین برداشت را داشتند که من نباید اینها را بگم. اونها مطرح باید بکنند. مثلاً "حضرت" «امام» را و اینکه خدای نخواستہ موضوعی در این جهت در پیش هست و اونها هم نظرشون همین بود و دیگر اینکه عرض کردم ما حرفهای زیاد دیگه‌ای داشتیم از جمله من یک نمونه‌اش را بگم مثلاً "ببینید مثلاً" اگر کسی پرونده شبکه زیتون یک شبکه جاسوسیه. شبکه زیتون شبکه جاسوسیه در ایران زمان طاغوت. رئیس این شبکه شخصی بود به نام «مسعود عالیخانی»، «مسعود عالیخانی» فامیل آن «عالیخانی»هایی که وزیر اقتصاد و وزرای چیز. پسر عموهای اونهاست. شبکه زیتون اون طوری که توی اسناد ساواک هست که منتشر هم شد. شبکه زیتون شبکه زیتون به گونه‌ای بود که اگر «مسعود عالیخانی» جایگاهش به گونه‌ای بود که اگر بعضی از یهودی‌های ایران کسی را به موساد معرفی می‌کردند به عنوان جاسوس به عنوان منبع عضوگیری کند، موساد نمی‌پذیرفت، مگر اینکه «مسعود عالیخانی» تأیید کند. خب کسی که پرونده شبکه زیتون را باز می‌کند اولین قدمها به اینها می‌خورد ولی هیچی از اونها اسم نیست. نمی‌خواهیم بگوییم قصدی بوده ولی باز من تأکید می‌کنم نمی‌خواهم بگم قصد و عمدی بوده ولی می‌خواهم عرض کنم که این ناقصه. حداقل این ناقصه حداقل اطلاعات کسانی مخصوصاً شبکه زیتون مسأله خیلی حساسیه. من معتقدم هنوز هم شبکه زیتون یعنی موساد هنوز هم در درون فعاله البته نه تحت عنوان شبکه زیتون نه تحت اون پوشش. چون اون موقع ساواک با اونها همراه بود. حتی اینها در اسناد ساواک هستش که به شدت ساواک در بعضی از موارد نگران بود. یعنی به یک جاهایی می‌رفت بعد از مراکز بالا بهش اطلاع می‌دادند از اینجا به بعد دیگه دنبال مثلاً "فلان سرنخی که پیدا کردی نو. عمدتاً اینها بود به هر

حال باز من عرض می‌کنم اینکه کتابی نوشته بشه که کتاب اسناد فراوان دیگری هم در آن جمع‌آوری شده که عرض کردم کسی تعریضی به اون اسناد به همه‌اش ندارد منتهی این موضوعات هست این موضوعات می‌تونه اشکال بشه می‌تونه اشتباه باشه به هر حال به هیچ وجه ما نمی‌خواهیم بگیم، می‌تونه اشتباه باشد. می‌تونه احیانا به طور غیرمستقیم فریب باشه. بدون اینکه باز عرض می‌کنم بدون اینکه من بدون اینکه نسبت به نویسنده خدای ناخواسته نظری داشته باشیم این را ما اونجا هم گفتیم همه جا هم می‌گیم قصدمون هم این نیست که خدای ناخواسته نسبت به نویسنده... .

[سؤال دانشجو... نامفهوم]

[« شریعتمداری »:] بله می‌گن چرا اون افرادی که توی اون کتاب از شون اسم برده هیچ کدوم شکایت نکردند؟ ببینید بعضی از اینها روششان از اول همین بوده. مثلا "فرض کنید که حالا من پد اینها را بگم ممکن است خدای ناخواسته تعریض بشه. بعضی اصلا "در حدّ شکایت نمی‌دونند. شما ببینید خیلی چیزها از شون شده مثلا "در مورد بعضی از اونها اینقدر حرف زده شده که هیچ کدومشان هم شکایت نکردند حالا دیگه من نمی‌دونم شاید احیانا اونهایی که جلوی انتشار کتاب را گرفتند می‌دونید ارشاد که جلوییش را نگرفت [صدای اعتراض آمیز دانشجو... نامفهوم] بله شاید البته کسان دیگری هم بودند شاید اونهایی که جلوی انتشار کتاب را گرفتند این نظر را اونها هم این نظر را داشتند چون بهر حال همون طور که من عرض کردم چه پاسخی برای این هست که فردا علیه «امام» از این کتابها درنیاید؟ بخاطر اینکه بهر حال اینه دیگه جلوی خیلی چیزها را خیلی‌ها ممکنه بگیرند دلیل نمی‌شه که همه‌اش بد باشه که... .

* متن نامه محقق به رئیس قوه قضائیه پیرامون پرونده شکایت از «حسین شریعتمداری» :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم عجل لوليك الفرج و اجعلنا من انصاره و اعوانه

حضرت « آیت الله هاشمی شاهرودی »

ریاست محترم قوه قضائیه

با سلام و عرض خسته نباشید به جنابعالی و دیگر کارگزاران صدیق نظام.

چه بسا اگر نبود تضييع حقّ این بنده‌ی کوچک خدا که با صدور دستور بایگانی شدن شکایت اینجانب « رضا گلپورچمرکوهی » (پژوهشگر و نویسنده‌ی کتاب شنود اشباح) از « حسین شریعتمداری » (مدیر مسئول روزنامه کیهان) توسط « علی اصغر تشکری » معاون وقت مجتمع قضایی کارکنان دولت صورت پذیرفت و اگر نبود مسئولیت الهی و قانونی حضرتعالی که منصوب مقام معظم رهبری در عرصه تحقّق و اقامه‌ی قضای اسلامی می‌باشید؛ مصلح اوقات نمی‌گشتم.

از این بابت ضمن تشکر، خواستار رسیدگی و توجّه قانونی به این پرونده می‌باشم :
 « حسین شریعتمداری » در روزهای سه شنبه 1381/11/8 و نیز چهارشنبه 1381/11/16 مطالبی مشتمل بر پیش فرضهای نادرست، توهین، افترا و اکاذیب منتشر ساخته بود که در هر دو مورد طبق ماده‌ی 23 قانون مطبوعات جمهوری اسلامی ایران در مهلت قانونی، جوابیه‌های خود را به دفتر مرکزی روزنامه ارسال کردم تا در یکی از دو شماره آتی منتشر گردد.

با گذشت 20 روز از زمان وصول جوابیه‌ی اوّل و 8 روز از زمان وصول جوابیه‌ی دوّم به مؤسسه کیهان، « شریعتمداری » بر خلاف ماده‌ی 23 قانون مطبوعات، از انتشار جوابیه‌هایم خودداری ورزید و بر این پایه با اعلام رسمی شکایت خود در

تاریخ 1381/11/28 به مجتمع قضایی کارکنان دولت (مسئول رسیدگی به جرائم مطبوعاتی) مراجعه کردم .

« علی اصغر تشکری » پس از وصول توضیحات با تاریخ مخدوش « فیروز اصلانی » مسئول حقوقی مؤسسه کیهان که تنها پیرامون مدعیات « شریعتمداری » درمورد محتوای جوابیه‌ی اوّل بنده بود، دستور بایگانی شدن شکایت بنده را صادر کرد .

چند ماه بعد از آن که امکان رویت ! پرونده‌ی شکایتم داده شد، توضیحات فوق‌الذکر را دور از اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، ناجوانمردانه و شعاری دیده و بلافاصله پاسخهای خود را حتی نسبت به آن موارد هم نگاشتم؛ اما با توجه به دستور بایگانی شدن پرونده‌ی شکایت که متأسفانه توسط « تشکری » صادر شده بود، (تاکنون یعنی با گذشت بیش از 8 ماه) امکان تداوم طی شدن مسیر رسیدگی آن به بنده داده نمی‌شود .

به عبارت روشن‌تر، حتی با فرض محال صحیح بودن توضیحات « شریعتمداری »، عدم درج جوابیه اوّل بنده توسط کیهان، توجیه‌پذیر می‌گشت و حال آنکه شکایت بنده مربوط به عدم درج دو جوابیه نسبت به دو مطلب مختلف مندرج در دو تاریخ توسط روزنامه « حسین شریعتمداری » بود .

ایکاش حضرت « تشکری » اجازه‌ی طی شدن فرمالیته‌ی مراحل قانونی و طرح شکایت بنده از « حسین شریعتمداری » را می‌داد و لااقل ظاهر رسیدگی قضایی را در مورد جوابیه‌هایم رعایت نمی‌نمود تا بعد که به نفع او قضاوت اسلامی و اخلاقی را می‌نمود، حداقل برای بنده در جایگاه شاکی قابل تحمل می‌گردید .

نکته بس خطرناکتر از این شیوه صدور احکام، مستتر در توضیحاتی بود که معاون حقوقی مؤسسه کیهان در زمان طرح شکایات، جهت متقاعد نمودن بنده به عدم پیگیری این شکایات عرضه می‌کرد .

او تأکید داشت بخشی از مجموعه قضایی مدیون « حسین شریعتمداری » است و

این دین ریشه در تلاشها ولایبهای صورت گرفته او و مجموعه‌ای از همراهان پیدا و نهانش بویژه در نهاد دفتر مقام رهبری دارد. چرا که قرار بود با تحویل قوه قضائیه به حضرتعالی حداقل افرادی نظیر... [که البته نامبرده با اسم و جایگاه از آنان نام می‌برد] در راستای تدبیر و اصلاح افضل عملکرد سیستم قضایی کنار گذاشته شوند.

البته ارتباط تاریخی آقای «حسین شریعتمداری» و مجموعه‌ای از دوستان قبل و بعد از انقلابش با جناب آقای «حجازی» قائم مقام دفتر، بارها و بارها به عنوان هشدار از سوی برخی دوستان پیش کسوت خبرنگار، پژوهشگران، فعالین عرصه سیاست و حتی برخی مسئولین، صراحتاً به بنده داده می‌شد. از جمله اینکه چطور «رضاجان» که ارتباطات «حسین شریعتمداری» با بازجوهای بیمار روانی به کار گرفته شده تحت مسئولیت آقای «نیازی» سازمان قضایی را تحقیقا می‌دانی که به دلیل عملکردهای ضد بشری خود، محکوم به انفصال از خدمت، حبس و شلاق شدند. و دیدی که چگونه پرونده جریان رسیدگی به قتل مظلومانه فروهرها و... توسط چشم اطلاعاتی و امین شخص آقای رئیس جمهور، («سید مصطفی کاظمی» که مدت‌ها قبل از اجرای جنایت شوم خود در هماهنگی کامل با «خسرو قنبری تهرانی»، «امیرخراسانی»، «علی ربیعی»، «علی خاتمی»، «قاسم میرزائی» و برخی دیگر از عناصر مرتبط با شورای امنیت ملی و دفاتر بازرسی ریاست جمهوری قرار داشت که البته التماس دعای مخصوص «حسین شریعتمداری» را هم از او نباید فراموش کرد!) به انحراف رفت و از طرف دیگر می‌دانی که امثال «عباد» («علی ربیعی») و «پورنجاتی» و «محمدزاده» (تا اطلاع ثانوی «امین‌زاده») و «صابر تهرانی»، «شریفی» و «سنوبری» و دیگران که در دوران خشونت انقلابی‌گری، سوپر اطلاعاتی عملیاتی و... فعلاً "بنا بر جهت وزش نسیم تغییرات ابر اصلاح‌طلبند؛ خود نیروهای آقای «حجازی» بوده‌اند و مطالبی دقیق‌تر و کامل‌تر در این مباحث که در صورت لزوم خدمتتان ارائه خواهم کرد.

در ابتدا باور جدی بودن هشدارهای دوستان در تحدید تأمین قضایی و شغلی و این اواخر حتی مالی و جانی برایم دشوار بود. اما با توجه به عملکرد آقای «تشگری» در این راستا، شائبه صحت بخشهایی از توضیحات دوستان بهتر از دشمنان! دور از عقل نیست.

از طرفی خود «شریعتمداری» هم برای نمونه در جلسه پرسش و پاسخ گردهمایی دانشجویی طرح ولایت [مرداد 1382] عینا مطرح می‌کند:

[سؤال می‌کنند که] ... شما چرا جوابیه‌اش را نزد من عرض کردم ... ولی متأسفانه بنا به علت‌های اولاً "اینکه علیه یک عده دیگه چیزهایی گفته بود که من نمی‌تونستم یعنی نمی‌تونستم چیز کنیم. وقتی هم که به دادستانی ارجاع شد دادستانی باید ما را ملزم بکند. ولی اونها هم چیز نکردند. اونها هم برداشتشون این بود که مثلاً "حضرت" امام «رو اونها هم همین برداشت را داشتند که من نباید اینها را بگم. اونها مطرح باید بکنند. مثلاً "حضرت" امام «را و اینکه خدای نخواستہ موضوعی در این جهت در پیش هست و اونها هم نظرشون همین بود. حالا دیگه من نمی‌دونم شاید احیاناً اونهایی که جلوی انتشار کتاب را گرفتند می‌دونید ارشاد که جلوی انتشار کتاب نگرفت ... بله شاید البته کسان دیگری هم بودند شاید اونهایی که جلوی انتشار کتاب را گرفتند این نظر را اونها هم این نظر را داشتند چون بهرحال همون طور که من عرض کردم چه پاسخی برای این هست که فردا علیه «امام» از این کتابها در نیاید؟ بخاطر اینکه بهرحال اینه دیگه جلوی خیلی چیزها را خیلی‌ها ممکنه بگیرند دلیل نمی‌شه که همه‌اش بد باشه که ...»

امید آن دارم با صدور دستور پیگیری توسط حضرتعالی و رسیدگی عادلانه به شکایت بنده و صدور قرار الزام «حسین شریعتمداری» به درج جوابیه‌هایم، بطلان تبلیغات افرادی که با به رخ کشیدن حمایت‌های فراقانونی و انتساب آن به مقدس‌ترین کانون قانونی قدرت در نظام، سعی در فرار از قانونگرایی دارند، آشکار و امیدهای

امثال این پژوهشگر جوان و دوستدار دفاع از حاکمیت دینی به سوی یأس میل نکند.
به امید توفیق و سربلندی همه‌مان در محضر حضرت بقیة‌الله الاعظم (عج)
و آرزوی طول عمر با عزت برای مقام معظم رهبری.
طالب حق - « رضا گلپور »

1382/9/1

رونوشت :مقام معظم رهبری
رئیس مجلس شورای اسلامی
ارباب آزاده جراید

فصل چہارم
شیخ الشریعہ اصفہان

* از [صفحه 23] روزنامه همشهری - سه شنبه 1381/11/29 :

وقتی اشباح شنود می‌کنند

ماجرای کتابی که اعتراض چپ و راست را برانگیخت

« علیرضا کیان » [؟]

اخیرا کتابی به نام « شنود اشباح » چاپ شده است که ظاهرا به مرور کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌پردازد .

نام « رضا گلپور » به عنوان مؤلف این کتاب بر روی جلد حک شده و در معرفی وی آمده است: « پژوهشگر و نویسنده آزاد ... متولد 1356 فعالیت مطبوعاتی خود را از سال 1374 با چاپ مقالاتی در روزنامه‌ها و مجلات داخلی آغاز کرد . تاکنون ده‌ها عنوان مقاله و پژوهش کارشناسی در موضوعاتی نظیر تاریخ انقلاب اسلامی، توازن و گسترش توانمندی‌های استراتژیک جهانی (در سطوح متعارف و نامتعارف) وضعیت ژئوپلیتیک خاورمیانه، مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین، شکل‌گیری جریان تروریستی القاعده - طالبان توسط C.I.A و ... از وی منتشر شده است » .

با وجود این، نام مؤلف، چندان آشنا نیست و بازار کتاب و فرهنگ و سیاست کمتر نام وی را شنیده است . از سوی دیگر این کتاب 1000 صفحه‌ای فاقد حتی یک صفحه تألیف به قلم مؤلف است، به گونه‌ای که مقدمه‌ای هم برای کتاب به چشم نمی‌خورد . مقدمه ظاهرا این چند سطر است :

« بدین وسیله خالصانه‌ترین احترام‌ها و تشکرات خود را از همه عزیزانی که مراحل مختلف تحقیق، تألیف و انتشار این کتاب، جز به یاری‌شان امکان نمی‌یافت ابراز می‌دارم . باشد که تلاش در مسیر افشای ماهیت منافقین انقلاب اسلامی کامل‌تر و مؤثرتر شود » اللهم عجل لولیک الفرج واجعلنا من المستشهدین بین یدیه «البته بخشی از کاور کتاب به وصیتنامه مرحوم [!؟] « اسدالله لاجوردی » اختصاص یافته که در آن مکررا آمده است « خطر منافقین انقلاب به مراتب زیادتر از خطر منافقین خلق

است چرا که علاوه بر همه شیوه‌های منافقانه منافقین، سالوسانه در صف حزب‌اللهیان قرار گرفته، صفوف مقدم را غاصبانه به تصرف خود درآورده‌اند به گونه‌ای که عملاً " عقل و اراده منفصل برخی تصمیم‌گیرندگان قرار گرفتند. « شنود اشباح » یازده فصل با نام‌هایی مشابه دارد که هر یک رازآمیز و در ژانر نوشته‌های وحشت است :

- 1- هاشمی هشتم
- 2- شنود اشباح
- 3- قوادان زیتون
- 4- پاتریس لومومبا
- 5- تلاشی تلاشها
- 6- دانه‌های شن
- 7- کودتا در ضد کودتا
- 8- کید و کلاهی
- 9- کشمیری شهید؟! .
- 10- نفوذ نفاق
- 11- ایران - کترا.

کتاب با بریده‌هایی از برخی کتاب‌های مشهور و نیز مقالات معروف مجلات تدوین شده است. از جمله [کتابهای] کا.گ.ب در ایران نوشته «ولادیمیر کوزیچکین»، شاهد (خاطرات « منصور رفیع‌زاده») ، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات «حسین فردوست») و . . . از مجله همشهری ماه نیز مقاله سلام آقای « خوئینی‌ها » چند بار در کتاب مورد استناد قرار گرفته است.

تنها بخش‌های تألیفی کتاب دو بخش است : اول آنچه « دست نوشته‌های تحقیق کتابخانه‌ای محقق » (اشاره به مؤلف، « رضا گلپور ») معرفی شده و نیز مصاحبه‌هایی که

با برخی افراد آشکار و پنهان صورت گرفته است. برخی از این افراد تحت عنوان منع (ل)، منع (ص) و... معرفی شده‌اند و برخی دیگر با نام‌های اصلی خود چون «حجت‌الاسلام سید احمد علم‌الهدی» (قائم مقام دانشگاه امام جعفر صادق)، «حجت‌الاسلام» فلاحیان» (وزیر اسبق اطلاعات)، «سید رضا زواره‌ای» (عضو شورای نگهبان) و... به اظهار نظر پرداخته‌اند.

«رضا گلپور» همچنین اخیراً در مصاحبه‌ای با روزنامه رسالت دخالت حجت‌الاسلام «روح‌الله حسینیان» در تألیف این کتاب را رد کرده و گفته است: من صرفاً از راهنمایی‌ها و کمک‌های وی جهت استفاده از منابع مرکز اسناد انقلاب بهره گرفتم. از سوی دیگر اعضای مجاهدین انقلاب اسلامی در این کتاب به طیف گسترده‌ای از اعضای مؤسس، سابق، فعلی و... مرتبطین با این گروه گسترش یافته‌اند. «بهباد نبوی»، «سعید حجاریان [کاشی]»، «محمد عطریانفر»، «عباس عبدی»، «فریدون وردی‌نژاد»، «خسرو [قنبری] تهرانی»، «علی‌ربعی» همگی از نظر مؤلف این کتاب در زمره مرتبطین با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی محسوب می‌شوند.

کتاب همچنین عکس‌هایی از «منوچهر قربانی‌فر» (بازیگر ماجرای «مک فارلین»، «مسعود کشمیری» (متهم اصلی فاجعه 8 شهریور) «محمد رضا کلاهی»، «خسرو [قنبری] تهرانی» و... را به چاپ رسانده که بعضاً برای اولین بار منتشر می‌شوند. «شنود اشباح» بیشتر به یک پرونده قطور می‌ماند تا کتابی محققانه. کتابی که تقریباً نیمی از کادرهای انقلاب اسلامی را به محاق تهمت و افترا می‌برد. در این کتاب آقای «موسوی خوئینی‌ها» به اتحاد شوروی، «بهباد نبوی» به مائویست‌های چینی و تسخیر لانه جاسوسی به طرحی ناشی از اراده چپ ارجاع داده شده است.

آتش تند مؤلف کتاب در متهم ساختن این کادرها به گونه‌ای بود که «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه کیهان نیز طی سرمقاله‌ای در این روزنامه از آن

انتقاد کرد. « شریعتمداری » در ابتدا به روابط خود با مؤلف کتاب اشاره کرده و نوشته است: « با توجه به شناختی که از نویسنده محترم، متعهد و جوان کتاب » شنود اشباح « داریم شاید بهتر آن بود که گفتنی‌ها را با شخص ایشان در میان می‌گذاشتیم ولی از آنجا که این کتاب چاپ و منتشر شده و در میدان دید و قضاوت این و آن قرار گرفته، گفت‌وگویی خصوصی درباره آن منطقی به نظر نمی‌رسید. «مدیر مسئول کیهان سپس به مرزبندی با جریان اصلاح‌طلب (که در کتاب مورد حمله قرار گرفته‌اند) می‌پردازد و متذکر می‌شود که « نگاه کیهان ... نسبت به مواضع و عملکرد برخی از شخصیت‌های مورد اشاره در این کتاب، منفی است و در پاره‌ای موارد گردش کار سیاسی آنها را به نفع دشمنان نظام ارزیابی می‌کند. «اما» شریعتمداری «اعلام می‌کند که به سه دلیل با» شنود اشباح «مخالف است:

اول - رعایت انصاف در برخورد با مخالفان دوم - امکان سوءاستفاده دشمنان از کتاب سوّم - ارزش تحقیقی اسناد و تحلیل‌های کتاب

بندهای دیگر یادداشت « شریعتمداری » به ابطال فرضیه‌های مؤلف شنود اشباح درباره « موسوی خوئینی‌ها»، « خسرو [قنبری] تهرانی » و « بهزاد نبوی » می‌پردازد از جمله می‌نویسد: « در جای دیگری از این فصل به اظهارات آقای « فلاحیان » اشاره شده که آقای « خسرو [قنبری] تهرانی » را یک نیروی اطلاعاتی تودار معرفی کرده است. آیا تودار بودن یک عنصر اطلاعاتی جرم است یا نقطه مثبت؟! » [!؟].

مدیر مسئول کیهان افزون بر نقد کتاب به طرح نکته‌ای نو درباره پاره‌ای از اطلاعات آن نیز می‌پردازد که به نظر مهم می‌رسد. این نکته که عینا از روزنامه کیهان نقل می‌شود به شرح زیر است:

فصلی از کتاب با عنوان « قوادان زیتون » به فعالیت موساد در ایران قبل از انقلاب اختصاص یافته که این بخش، برای شناخت دقیق و عینی مخاطبان نسبت به نقش رژیم صهیونیستی در ایران و سلطه اسرائیل بر منابع و منافع مردم مسلمان این مرزو

بوم، بسیار سودمند و مؤثر است.

و اما در مطالعه این بخش نیز سؤالی به ذهن خطور می‌کند که در خور توجه است و آن سؤال این است که در «شبکه زیتون» یعنی شبکه جاسوسی و اطلاعاتی موساد در ایران دوران طاغوت شخصی به نام «مسعود عالیخانی» نقش اصلی و برجسته‌ای داشته است تا آنجا که - مطابق اسناد موجود - اگر افسر اطلاعاتی سفارت اسرائیل در ایران، فردی را برای همکاری شکار می‌کرد، مرکزیت موساد در فلسطین اشغالی بدون تأیید «مسعود عالیخانی» این همکاری معرفی شده را نمی‌پذیرفت و... کسانی که از اسناد مربوط به شبکه زیتون باخبرند، به خوبی از نقش کلیدی «مسعود عالیخانی» اطلاع دارند [!؟] ولی آنچه سؤال برانگیز است اینکه چرا نویسنده محترم کتاب شنود اشباح، در میان انبوه اسنادی که در این فصل ارائه داده کمترین اشاره‌ای به «مسعود عالیخانی» نکرده است؟ مخصوصاً آنکه با توجه به موضوع کتاب، اشاره به «مسعود عالیخانی» و نقش برجسته و اصلی او در شبکه زیتون، بسیار ضروری‌تر و با اهمیت‌تر [!؟] از اشاره به افرادی نظیر «اوری لوبرانی»، «دیوید کیمخی»، «یعقوب نیمرودی»، «عدنان خاشقی» و... دیگر مأموران رژیم صهیونیستی در ایران آن روز بوده است.

این نکته نیز گفتنی است که «مسعود عالیخانی»، عموی «مهرداد عالیخانی»، یکی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای است که هم اکنون در بازداشت به سر می‌برد و با نام مستعار «صادق» فعالیت می‌کرده است.

با توجه به تعهد و دلسوزی نویسنده محترم - و البته جوان - کتاب «شنود اشباح» تردیدی نیست که ایشان به اسناد مربوط به «مسعود عالیخانی» دسترسی نداشته است و به همین علت از این مأمور برجسته و مسئول اصلی شبکه زیتون، نامی به میان نیاورده است. ولی نویسنده عزیز باید به این نکته که از ضرورت‌های قطعی کار تحقیقی است توجه می‌کرد که در پاره‌ای از موارد - از جمله همین مورد - ارائه ناقص

اسناد درباره موضوع تحقیق [!؟] ، می‌تواند نتیجه را تا مرز تضاد و تفاوت یکصد و هشتاد درجه‌ای تغییر بدهد....

نکته‌ای که از سوی «حسین شریعتمداری» مورد اشاره قرار گرفته در واقع گویای صورت دیگری از یک تحلیل است که به نفوذ بیگانگان در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای اشاره دارد و در واقع «شریعتمداری» ضمن نقد کتاب، پرونده مهم‌تری را نیز همزمان گشوده است.

اما این پایان ماجرای «شنود اشباح» نبود. در حالی که روزنامه کیهان از کتاب انتقاد می‌کرد، هفته‌نامه شما ارگان جمعیت مؤتلفه اسلامی از «شنود اشباح» استقبال کرد. در عین حال «عباس سلیمی نمین» مدیر مسئول سابق هفته‌نامه کیهان هوایی (که پس از سرپرستی «حسین شریعتمداری» بر مؤسسه کیهان» سلیمی نمین «از این مؤسسه خارج شد) هم از شنود اشباح انتقاد کرد.

«سلیمی نمین» که با عنوان مدیر «دفتر تدوین تاریخ ایران» با ایسنا سخن می‌گفت تأکید کرد: «این کتاب تحت تأثیر منابع غربی قصد دارد کلّ حرکت ضدّ آمریکایی نظام را زیر سؤال ببرد و ثابت کند که اسلام با غرب مشکل ندارد و این مارکسیست‌ها بودند که علیه آمریکا اقدام کردند.»

«سلیمی» همچنین گفت: «انسجام لازم در این کتاب دیده نمی‌شود. به عبارتی دیگر بسیار می‌توان نسبت به اهداف آن ظنّین بود.»

با وجود این گفته می‌شود «عباس سلیمی نمین» پس از خروج از مؤسسه کیهان در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مشغول به کار است. جایی که مؤلف شنود اشباح مدّعی است از برخی اطلاعات آن استفاده کرده است.

پس از مدّتی در شانزدهم بهمن ماه کیهان توضیحی درباره مقاله «شریعتمداری» چاپ کرد که نشان از قاطعیّت مؤلف شنود اشباح درباره کتاب خود داشت. کیهان چنین نوشت: «در واکنش به یادداشت روز سه شنبه (81/11/8) کیهان که به نقد

کتاب شنود اشباح اختصاص داشت، نویسنده کتاب جوابیه‌ای ارسال داشته است که حاوی اتهامات تازه‌ای علیه برخی دیگر از افراد و مسئولان است.

بدیهی است درج این جوابیه به دلیل ایراد اتهام بدون سند علیه این و آن - صرفنظر از هویت و مواضع آنان - مطابق ماده 23 قانون مطبوعات ممنوعیت قانونی؟! [! دارد. بنابراین به نویسنده محترم کتاب پیشنهاد می‌کنیم اسامی کسانی را که در جوابیه ایشان مورد اهانت و اتهام؟! [! قرار گرفته‌اند حذف و یا حداقل، محل نام آنها را نقطه‌چین کند تا از یک سو منع شرعی و قانونی برای چاپ جوابیه برطرف شود و از سوی دیگر این فرصت فراهم آید که گفتنی‌های دیگر کیهان درباره این کتاب در معرفی اطلاع و قضاوت همگان قرار گیرد؟! [!].»

اینکه گفتنی‌های دیگر کیهان درباره «شنود اشباح» چیست، مسئله‌ای است که باید منتظر ماند تا جوابیه مؤلف شنود اشباح به چاپ رسد.

تا اینجای کار هنوز کیهان از چاپ جوابیه خودداری کرده است، در حالی که خبر سایت بازتاب مبنی بر توزیع شبنامه علیه «حسین شریعتمداری» و تهدیدش از سوی روزنامه کیهان تکذیب شده است. [این جمله غیرمستند است چرا که خود روزنامه کیهان در روز پنجشنبه 17/11/1381 به نشر این خبر سایت بازتاب در صفحه دوّم روزنامه ستون اخبار ویژه، اقدام کرده بود.]

* از جوابیه محقق به مقاله همشهری - چهارشنبه 1381/12/28:

بسمه تعالی عزّه

مدیر مسئول روزنامه همشهری جناب «عطریانفر»

با سلام و مطابق با ماده بیست و سوم قانون مطبوعات جمهوری اسلامی ایران، ضمیمه این یادداشت جوابیه خود را نسبت به مقاله صفحه بیست و سوم روزنامه تحت مسئولیت شما منتشره به تاریخ سه شنبه 1381/11/29 ارسال می‌کنم.

منتظر درج میجانی آن در همان صفحه و ستون و با همان حروف - در یکی از دو شماره پس از وصول می‌باشم.

والسّلام

« رضا گلپور » -

1381/12/28

ضمن تشکر از توجه جناب «علیرضا کیان» نویسنده محترم مقاله «وقتی اشباح شنود می‌کنند» منتشره در روزنامه همشهری سه شنبه 81/11/29، □ الف - پیرامون اینکه نوشته‌اید: «نام رضا گلپور به عنوان مؤلف این کتاب بر روی جلد حک شده ... با وجود این، نام مؤلف چندان آشنا نیست و بازار کتاب و فرهنگ و سیاست کمتر نام وی را شنیده است.» «اولاً "زمانی که در شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران جناب «محمد عطریانفر» را ملاقات کرده و پرسیدم که آیا ممکن است بپرسم آقای «علیرضا کیان» کیست؟ پس از لحظاتی تدقیق و تفکر با این پاسخ روبرو شدم که «نمی‌دانم» و وقتی پرسیدم آیا این اسم، مستعار است یا خیر که پای مقاله نقد کتاب بنده در روزنامه همشهری به آن اشاره شده است، نیز شنیدم که جناب «عطریانفر» ابراز بی‌اطلاعی کرده و صراحتاً پاسخ داد که باید بررسی کنم، الان حضور ذهن ندارم.

جناب برادر «کیان» که امیدوارم این شهرت خانوادگی واقعی شما باشد، چطور وقتی چند روز پس از چاپ مقاله شما حتی مدیر مسئول روزنامه همشهری خودتان، نام شما را به خاطر نیاورده و وجود حقیقی شما و یا مستعار بودن نام مندرج در مقاله را موکول به بررسی و پرس‌وجو می‌داند، برگمنام بودن بنده خرده می‌گیرید؟
ضمن آنکه مگر مستندات مورد اشاره در کتاب بنده با اثبات گمنامی من زیر سؤال می‌رود؟

ثانیا من گمنام، گمنام‌تر از روحانی شهیر اردستان جناب «محمد حسین جعفری» یا به اسم مشهورتر جناب «محمد حسین شریعتی» و یا به لقب معروف، حضرت «شیخ‌الشریعه» یا «شیخ‌الرئیس» یا ... هر چه بنده از ایشان می‌پرسم که

«جواد قدیری کفرانی» معروف به «مدرسی»، شوهر «زهرة عطریانفر» چطور به دادستانی، ضد کودتای نقاب، دفتر مرحوم امام (ره) و... نفوذ کرد؟ جناب شیخ الشریعه شهیر چرا به بنده گمنام کمک نمی‌رسانند تا این شبخ غیر قابل شنود - که از قضا معمولا روی شنودهای کلیدی اطلاعاتی کار می‌کرد - از هاله ابهام خارج شود؟ جناب «عطریانفر» به این سؤال پاسخ بفرمایند برای افکار عمومی و جوانان تشنه تاریخ انقلاب اسلامی که آیا پس از فرار ظاهری شوهرخواهر و خواهرشان با آنان ارتباطی، در حد اطلاع از سرنوشت، مکالمه‌ای، پرس و جویی، استعلامی، چیزی داشته‌اند؟ مگر دوره‌های عجیب آموزش عقیدتی ایدئولوژیک «جواد مدرسی»، «سعید مظفری» (همان «سعید کاشی»، «حجاریان کاشی»، «جهانگیر صالح‌پور»، «مستر بریدی» و یا همان...!) «تقی محمدی» و... در ارتش فراموش شدنی‌اند؟

ب - شهید مظلوم و سید خدوم جمهوری اسلامی را که روز روشن در بازار تهران به وسیله دهها گلوله شلیک شده تروریست‌هایی که حداقل رسماً از عناصر منافقین خلق معرفی گشتند، به عنوان «مرحوم اسدالله لاجوردی» مورد اشاره قرار می‌دهید و هم‌زمان با کسانی می‌شوید که اخبار ترور فوق را به عنوان سانحه و آن شهید خار چشم منافقان را به عنوان قربانی یک حادثه در روزنامه‌ها و نقل قول‌هایشان معرفی می‌کردند .

«کیان عزیز!، این افراد که امروز «لاجوردی» را مرحوم می‌خوانند و می‌نامند، دو دهه پیش عنصر سی.آی.ای پرورده جانی و تروریست را روز روشن به عنوان «شهید مسعود کشمیری» پیکر سازی کردند . والله اینان پیش قاضی، معلق بازی می‌کنند . پیش من و تو که جای خود . این به کنار . چرا وقتی به قسمت اصلی وصیتنامه شهید «لاجوردی» که در کاور کتابم منتشر شده بود اشاره کرده‌ای، تگه کلیدی آن را سانسور می‌کنی؟

من در کاور کتابم ذیل عکس مستند تشییع جنازه شهید! «مسعود کشمیری» در نهم شهریور 1360 این قسمت از وصیتنامه شهید ژرف اندیش «آسیداسدالله لاجوردی (ره)» را منتشر کردم که فرموده بود: خدایا تو شاهی چندین بار به عناوین مختلف، خطر «منافقین انقلاب» را (همانها که نقاط به گونه «منافقین خلق» سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پر کرده و همانا ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان دستمال ابریشمی بسیار بزرگ، به بزرگی مجمع‌الاضداد به دست گرفته‌اند؛ هم «رجایی» و «باهر» را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند، هم با منافقین خلق پیوند تشکیلاتی و سپس ...! برقرار می‌کنند، هم آنان را دستگیر می‌کنند و هم برای آزادیشان و اعطای مقام و مسئولیت بدانان تلاش می‌کنند و از افشای ماهیت کثیف آنان سخت بیمناک می‌شوند، هم در مبارزه علیه آنان (و در حقیقت برای جلب رضایت مسئولین و نجات بنیادی آنان) خود را در صف منافق‌کشان می‌زنند و هم در حوزه‌های علمیّه به فقه و فقاہت روی می‌آورند تا مسیر فقه را عوض کنند (به مسئولین گوشزد کرده‌ام).

ج - در ابتدای مقاله شما جناب «کیان»، آمده است: «این کتاب هزار صفحه‌ای فاقد حتی یک صفحه تألیف به قلم مؤلف است.» و چند پاراگراف بعد درست در تعارض با آن آمده: «آتش تند مؤلف کتاب در متهم ساختن این کادرها به گونه‌ای بود که» حسین شریعتمداری «مدیر مسئول روزنامه کیهان نیز طی سرمقاله‌ای در این روزنامه از آن انتقاد کرد...»

د - در انتخاب تیتراژ مطلب فوق چه بسا سوءتفاهم شده باشد. بهتر بود به جای «وقتی اشباح شنود می‌کنند» با فرض بر اینکه بنده را شیخ بدانید، می‌نوشتید «وقتی شیخ! شنود می‌کند». ضمن اینکه اعلام می‌کنم بنده برخلاف باند «مسعود کشمیری»، گروهک «جواد قدیری»، سرپله‌های «منوچهر قربانیفر»، رابطان «امیرام نیر» اسرائیلی و «مک فارلین» آمریکایی و...:

چیزی در سابقه زندگی 25 ساله‌ام ندارم که شیخ خوانده شوم. من «رضا گلپور» کمترین بنده حضرت حق، امیدوار به رحمت بیکران و در عین حال خائف از شدیدالعقاب بودن لایتناهی‌او (جلّ جلاله) متولد 1356 شهرری، بدون هرگونه اسم مستعار به شما اعلام می‌کنم. یک‌کاش تیترا مطلب خود را چنین انتخاب می‌کردید: «وقتی کتاب شنود اشباح چاپ شد، نویسنده‌اش باید به ارواح بیبندد. «و توضیح مختصری هم می‌دادید که با دستور مستقیم و پیگیری ریاست محترم جمهور در کابینه دولت بنده از حق قانونی چاپهای بعدی کتاب محروم شده، سرو کارم با دو وزیر و چند وکیل مجلس و رئیس دبیرخانه امنیت ملی و... می‌افتد حال آنکه پس از ماهها، حتی یک نفر از افراد کلیدی مورد اشاره در کتاب بنده که مستقیماً با اشباح تروریست در ارتباط بوده‌اند استنادات تحقیقات کتاب را رد و یا حداقل تکمیل نکرده‌اند.

د - در مقاله فوق‌الذکر، آقا «کیان» عزیز آورده‌ای: «در واقع «شریعتمداری» ضمن نقد کتاب، پرونده مهم‌تری را نیز همزمان گشوده است. «و اشاره شما به این بخش از نوشته «حسین شریعتمداری» بود که عیناً نقل شده بود: «فصلی از کتاب [شنود اشباح] با عنوان قوادان زیتون به فعالیت موساد در ایران قبل از انقلاب اختصاص یافته... در مطالعه این بخش نیز سؤالی به ذهن خطور می‌کند که در خور توجه است و آن سؤال این است که در شبکه زیتون یعنی شبکه جاسوسی و اطلاعاتی موساد در ایران دوران طاغوت شخصی به نام «مسعود عالیخانی» نقش اصلی و برجسته‌ای داشته است، تا آنجا که - مطابق اسناد موجود - اگر افسر اطلاعاتی سفارت اسرائیل در ایران، فردی را برای همکاری شکار می‌کرد، مرکزیت موساد در فلسطین اشغالی بدون تأیید «مسعود عالیخانی» این همکاری معرفی شده را نمی‌پذیرفت... کسانی که از اسناد مربوط به شبکه زیتون باخبرند به خوبی از نقش کلیدی «مسعود عالیخانی» اطلاع دارند. ولی آنچه سؤال‌برانگیز است اینکه چرانویسنده محترم کتاب شنود

اشباح، در میان انبوه اسناد که در این فصل ارائه داده کمترین اشاره‌ای به «مسعود عالیخانی» نکرده است؟ مخصوصاً آنکه با توجه به موضوع کتاب، اشاره به «مسعود عالیخانی» و نقش برجسته و اصلی او در شبکه زیتون، بسیار ضروری‌تر و با اهمیت‌تر از اشاره به افرادی نظیر «اوری لوبرانی»، «دیوید کیمخی»، «یعقوب نیمرودی»، «عدنان خاشقی» و... دیگر مأموران رژیم صهیونیستی در ایران آن روز بوده است. این نکته نیز گفتنی است که «مسعود عالیخانی»، عموی «مهرداد عالیخانی»، یکی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای است که هم اکنون در بازداشت به سر می‌برد و با نام مستعار «صادق» فعالیت می‌کرده است.»

«کیان جان»! من فردای آن روزی که این مکشوفات ذهن برادر «حسین» و مشاوران ویژه‌اش در روزنامه کیهان چاپ شد، جوابیه‌ام را شخصا به دفتر او تحویل دادم که تا به امروز چاپ نشد و تقاضای الزام کیهان مطابق با قانون هم تا این لحظه نتیجه‌ای عایدم نکرد. اما اینکه اذهان متوهم عده‌ای مثل «حسین شریعتمداری» با آن سوابق درخشان همکاری با همین «صادقی» که او هویتش را این چنین می‌آورد در معرض قضاوت افکار عمومی منصف قرار بگیرد این سؤال را مطرح می‌کنم که

در زمان طاغوت و وجود خط استراتژیک همکاری اسرائیلی‌ها با دربار و حاکمان فاسد پهلوی با چه منطق و شعوری، صهیونیستها یک ایرانی مسلمان (که هم ملیت و هم دین بیگانه داشته) را در جایگاهی ضروری‌تر و با اهمیت‌تر از عناصر کلیدی جانی و آدمکش یهودی و اسرائیلی قرار می‌دادند؟ نفاق بد دردی نیست؟!!

من در جوابیه اولم (مورخه 81/11/9 - فردای انتشار سرمقاله کیهان) به صراحت خطاب به «شریعتمداری»، این نعل وارونه در تحلیل‌ها را آشکار کرده بودم که: «با تذکر این نکته که مطابق با دستورات دینی و شرعی اسلامی در مقابل ذره ذره حرکت خود به ویژه در عرصه قلمی، عندالله مسئول هستیم، به عنوان آخرین عرایض و از باب العاقل یکفیه الاشارة و در جواب کشف عجیبی که آقا (ج) داشته‌اند و شما با

اعتماد کامل به او و یا حامیانش به عنوان نکته گفتنی به آن با قطعیت استناد می‌کنید :
 اولاً "آیا اگر عمومی کسی با خدا و دین خدا دشمنی داشت، نتیجه می‌دهد که
 او هم با خدا و دین خدا دشمن است و افشای اسرار او آن هم به اعتبار نظرات
 عناصر فاقد صلاحیت لازم قضایی کاری جوانمردانه و صحیح است؟ اگر کسی محکوم
 به قتل شده است (که در جای خود می‌باید توسط سیستم قضایی مورد رسیدگی
 قرارگیرد) با فرض عضویت عمومی در زیتون محکوم به عضویت در شبکه موساد
 می‌گردد؟ با این استدلال چه جوابی فرضاً برای عمومی حضرت رسول الله که حتی در
 قرآن علناً به جهل و تباهی او اشاره می‌شود، خواهیم داشت؟

ثانیاً درست بخاطر دارم که در مسیر تحقیقات و پژوهش پیرامون صحت و مستند
 بودن این ادعا در دسترسی به اسناد زیتون و نقش « عالیخانی » برایم کاملاً "روشن
 گردید که این ادعا پیرامون « مهرداد عالیخانی » کذب محض بوده است . چرا که تنها
 عمومی « مهرداد » به نام « علی جعفر عالیخانی » که حوالی سال 64 فوت کرد با
 «مسعود» مورد ادعای جنابعالی دارای اختلاف حتی در نام خانوادگی است. « مسعود »

عضو زیتون، شهرت « امیر عالیخانی » دارد. «

5- کی شعر ترانگیزد خاطر که حزین باشد

یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود...

در دارین موفق باشید - « رضا گلپور»

* از [صفحه 15] روزنامه همشهری - چهارشنبه 1382/1/20 :

باز هم شنود اشباح « رضا گلپور »

ضمن تشکر از توجه جناب « علیرضا کیان » نویسنده محترم مقاله « وقتی اشباح شنود می‌کنند » منتشره در روزنامه همشهری، سه شنبه 81/11/29، □ الف - پیرامون اینکه نوشته‌اید: « نام « رضا گلپور » به عنوان مؤلف این کتاب بر روی جلد حک شده ... با وجود این، نام مؤلف چندان آشنا نیست و بازار کتاب و فرهنگ و سیاست کمتر نام وی را شنیده است. « مگر مستندات مورد اشاره در کتاب بنده با اثبات گمنامی من زیر سؤال می‌رود؟ ب - شهید مظلوم و سید خدوم جمهوری اسلامی را که روز روشن در بازار تهران به وسیله ده‌ها گلوله شلیک شده تروریست‌هایی که حداقل رسماً از عناصر منافقین خلق معرفی گشتند، به عنوان « مرحوم اسدالله لاجوردی » مورد اشاره قرار می‌دهید و همزمان با کسانی می‌شوید که اخبار ترور فوق را به عنوان سانحه و آن شهید خار چشم منافقان را به عنوان قربانی یک حادثه در روزنامه‌ها و نقل‌قول‌هایشان معرفی می‌کردند. کیان عزیز، این افراد که امروز لاجوردی را مرحوم می‌خوانند و می‌نامند، دو دهه پیش عنصر سی. آی. آی پرورده جانی و تروریست را روز روشن به عنوان « شهید مسعود کشمیری » پیکرسازی کردند. والله اینان پیش قاضی، معلق بازی می‌کنند، پیش من و تو که جای خود، این به کنار. چرا وقتی به قسمت اصلی وصیتنامه شهید « لاجوردی » که در کاور کتابم منتشر شده بود اشاره کرده‌ای، تکه کلیدی آن را سانسور می‌کنی؟ من در کاور کتابم ذیل عکس مستند تشییع جنازه شهید! « مسعود کشمیری » در نهم شهریور 1360 این قسمت از وصیتنامه شهید ژرف اندیش « آسیدالله لاجوردی (ره) » را منتشر کردم که فرموده بود: خدایا تو شاهدی چندین بار به عناوین مختلف، خطر ... را (همان‌ها که التقاط به گونه « منافقین خلق » سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پرکرده ...) به مسئولین گوشزد کرده‌ام.

ج - در ابتدای مقاله شما جناب «کیان»، آمده است: «این کتاب هزار صفحه‌ای فاقد حتی یک صفحه تألیف به قلم مؤلف است.» و چند پاراگراف بعد درست در تعارض با آن آمده: «آتش تند مؤلف کتاب در متهم ساختن این کادرها به گونه‌ای بود که» حسین شریعتمداری «مدیر مسئول روزنامه کیهان نیز طی سرمقاله‌ای در این روزنامه از آن انتقاد کرد...»

د - در انتخاب تیترو مطلب فوق چه بسا سوءتفاهم شده باشد بهتر بود که به جای «وقتی اشباح شنود می‌کنند» با فرض بر اینکه بنده را شیخ بدانید، می‌نوشتید «وقتی شیخ! شنود می‌کند»....

ه - در مقاله فوق‌الذکر، آقا «کیان» عزیز آورده‌ای: «در واقع» شریعتمداری «ضمن نقد کتاب، پرونده مهم‌تری را نیز همزمان گشوده است.» و اشاره شما به این بخش از نوشته «حسین شریعتمداری» بود که عیناً نقل شده بود. «کیان جان! من فردای آن روزی که این مکشوفات ذهن برادر «حسین» و مشاوران ویژه‌اش در روزنامه کیهان چاپ شد، جوابیه‌ام را شخصا به دفتر او تحویل دادم که تا به امروز چاپ نشد.

* از متن شکایتنامه محقق علیه «محمد عطریانفر» - یکشنبه 1382/1/24:

بسمه تعالی مکره

ریاست محترم مجتمع قضایی کارکنان دولت

با سلام، بدینوسیله از آقای «محمد عطریانفر» مدیرمسئول روزنامه همشهری بدلیل درج قسمتی از پاسخ کتبی بنده، به صورتی که آن را ناقص، نامفهوم و در پاره‌ای موارد متناقض با مطالب مطروحه پاسخ بنده به مقاله مندرج در روزنامه همشهری سه شنبه 1381/11/29 ساخته بود، اعلام شکایت می‌کنم.

پاسخ بنده در ده صفحه دستنویس و مفصل خطاب به مدیر مسئول همشهری نگاشته شده بود که در تاریخ 81/12/28 تحویل آن روزنامه گردید. روزنامه فوق سه

روز پس از پایان مهلت قانونی مورد اشاره در قانون مطبوعات (یعنی در 81/1/20) تنها گوشه‌های کوچکی از آن پاسخ را به شکل دست چین شده و ناقص کنار هم چیده و ضمن قلب و تحریف مسائل مطروحه در پاسخ بنده، گستاخانه به سانسور نظرات بنده پرداخته و جوابیه‌ام را تحریف شده و بریده بریده و در ستون پایین صفحه منتشر نمود.

جالب اینجاست که قسمتهای کلیدی مورد اشاره بنده در جوابیه، مربوط به ارتباطات خود آقای « عطریانفر » با اعضای سازمان منافقین خلق بویژه خواهر و شوهرخواهر منافق و خطرناکش (« جواد قدیری » با اسم مستعار « مدرسی ») و نیز ارتباطات مشکوک آن دو با « محمد حسین جعفری » مشهور به « محمد حسین شریعتی » ملقب به شیخ الشریعه یا شیخ الرئیس اصفهان و نیز باطل بودن ادعاهای نویسنده مقاله به هویت ظاهری مکتوب « علیرضا کیان » بود که به تیغ سانسور جناب « عطریانفر » سپرده شد.

گویا طرح حقایق به حضرات که می‌رسد هیچ قانونی ولو با صراحت ماده 23 نیز ارزش عمل و تعهد ندارد.

خواستار صدور قرار الزام به چاپ کامل - و بدون تحریف - جوابیه‌ام - مطابق با تبصره یکم ماده 23 - توسط نظام قضایی کشور و همچنین رسیدگی به شکایتم از شخص « محمد عطریانفر » به دلیل ارتکاب به اعمال سانسور، تحریف مقاله بنده و قلب وقایع مورد اشاره در آن، عدم پایبندی به قانون مطبوعات، نشر اکاذیب (بویژه چاپ مطلبی بریده بریده و تحریفی به نام بنده و نیز انتساب تیتراژ انتخابی خود به بنده)، عدم رعایت حقوق معنوی اینجانب، تأخیر در درج و انتشار اصل جوابیه‌ام تا به امروز، ایجاد انحراف در افکار عمومی نسبت به بنده، نظرات و تحقیقات مستند منتشره در کتاب شنود اشباح و دفاع از منافقین خلق از طریق اعمال سانسور و ردگم کنی آن هم تحت نشر مقاله‌ای به نام بنده؛ می‌باشم .

متن مقاله اول همشهری، جوابیه بنده و مطلب تحریفی منتشره به نام بنده به ترتیب
ضمیمه است.

خداوند منافقین را هر چه سریعتر و کاملتر رسوا نماید.

« رضا گلپور چمرکوهی »

یکشنبه

1381/1/27

* از روزنامه ایران - دوشنبه 25 فروردین 1382:

شکایت « گلپور » از « عطریانفر »

« رضا گلپور »، نویسنده کتاب « شنود اشباح » در شعبه 1410 دادگاه ویژه کارکنان
دولت شکایتی علیه « عطریانفر » مدیر مسئول روزنامه همشهری تسلیم کرد.

* از روزنامه نسیم صبا - دوشنبه 1382/1/25:

شکایت از « همشهری »

به گفته ایسنا « رضا گلپور » نویسنده کتاب « شنود اشباح » از روزنامه همشهری
شکایت کرده است: پیش‌بینی می‌شود « محمد عطریانفر » مدیر مسئول این روزنامه برای
پاسخ به اتهامات به دادگاه مطبوعات احضار خواهد شد.

* از روزنامه خبر - دوشنبه 1382/1/25:

یک نویسنده از مدیر مسئول روزنامه همشهری شکایت کرد

نویسنده کتاب شنود اشباح برای ارائه شکوائیه علیه « محمد عطریانفر » مدیر
مسئول روزنامه همشهری در دادگاه ویژه رسیدگی به جرایم کارکنان دولت حاضر شد.
« رضا گلپور » در گفت‌وگو با خبرنگار ایرنا گفت: « عطریانفر » جوابیه من را تحریف

کرده است به گونه‌ای که قلب ماهیت شده است. وی افزود: بخشهایی از جوابیه که ارتباط با خودشان بوده کاملاً حذف شده است.

[این خبر در همین روز توسط روزنامه آفرینش نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه همبستگی - دوشنبه 1382/1/25:

شکایت «گلپور» ازدو روزنامه

برادر «عباد» از من شکایت کردند که این پرونده در مسیر رسیدگی است و من خوشحالم که می‌توانم ناگفته‌هایم را در این جلسه دادگاه مطرح کنم.»

«رضا گلپور»، نویسنده کتاب شنود اشباح در گفت‌وگو با خبرنگار همبستگی ضمن بیان این مطلب افزود: «مهمترین و بیشترین پیگیری من در مورد شکایت اینجانب از «حسین شریعتمداری» است که امیدوارم شامل مرور زمان نشود.

وی در مورد شکایت از «محمد عطریانفر»، مدیر مسئول روزنامه همشهری گفت: در تاریخ 29 بهمن ماه سال گذشته در این نشریه مقاله‌ای به نام «علیرضا کیان» در مورد اینجانب و کتاب شنود اشباح چاپ کرد که پس از تحویل جوابیه‌ای در تاریخ 28 اسفندماه سال گذشته، روزنامه همشهری با سه روز تأخیر این جوابیه را منتشر کرد. «گلپور» ادامه داد: آنچه چاپ شد، قلب در پاسخ شده و جوابیه سانسور شده بود و قسمت‌هایی از آن حذف شده به گونه‌ای که مطلبی متعارض با نوشته من به چاپ رسید.

وی با تأکید بر اینکه، این شیوه چاپ جوابیه را خلاف اخلاق ژورنالیستی و خلاف ماده 23 قانون مطبوعات می‌دانم، گفت: علاوه بر این موضوع بخش کلیدی جوابیه که مربوط به «زهره عطریانفر» از اعضای سازمان مجاهدین و ارتباط این دو نفر با «محمد حسین جعفری» مشهور به شریعتی و ملقب به شیخ‌الشریعه اصفهان بوده را سانسور کردند.

«گلپور» ادامه داد: به دلیل اینکه مطالب کلیدی جوابیه اینجانب را که در مورد خودشان («عطریانفر») بوده حذف کردند، مطابق بند یک ماده 23 قانون مطبوعات ازدادگاه خواسته‌ام که روزنامه همشهری ملزم به چاپ کامل جوابیه شود. وی در مورد شکایت دیگر خود از روزنامه توسعه گفت: این نشریه در تاریخ 21 اسفندماه سال گذشته خبری را به چاپ رسانده بود که من در خصوص این خبر در تاریخ 20 بهمن ماه همان سال جوابیه را به روزنامه ارسال کردم.

«گلپور» ادامه داد: مسئولان روزنامه ابتدا اعلام کردند که فاکس روزنامه خراب است و پس از پیگیری‌های مداوم من اعلام کردند که جوابیه را منتشر نخواهد کرد. گفتنی است، «رضا گلپور»، روز گذشته با حضور در شعبه 1410 مجتمع قضایی جرایم کارکنان دولت، شکایات خود را تسلیم دادگاه کرد.

فصل پنجم

اس.دی.لور - وان

* از جلد نهم کتاب اسناد لانه جاسوسی آمریکا - دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (ره) :

... در حدود دیماه 1358... نیز این فکر بود که اسناد [اوّلیه مربوط به سید ابوالحسن بنی‌صدر] به همین صورت، بدون کم و کاست به اطلاع «امام (ره)» برسد که در آن زمان حجّه‌الاسلام آقای «موسوی خوئینی‌ها» به لحاظ فقدان دلایل کافی [؟!] این امر را صلاح ندانستند... (س، د، لور - ا) [S.D.LURE/1] اسم رمز آقای «ابوالحسن بنی‌صدر» می‌باشد که در اسناد سیا [CIA] بکار رفته است. این مسئله با توجه به شواهدی که در اسناد است، فهمیده می‌شود. از جمله در سند شماره یک تلفن منزل وی ذکر شده است و در سند شماره هشت می‌گوید وی ناشر روزنامه انقلاب اسلامی است و همچنین در سند شماره یازده می‌گوید که وی عضو شورای انقلاب، عضو مجلس خبرگان، سرپرست بانکهای ملی شده و ناشر روزنامه می‌باشد و این مطلب در پرسشی که از «تام آهرن» [Tom Ahern] رئیس قرارگاه سیا [در تهران] انجام گرفته نیز تأیید شده است که نوار فیلم آن موجود است... [«تام آهرن» در اسناد بدست آمده لانه جاسوسی با کد 015356 و اسم رمز «دانالد سی. پکوین» (Pequin) و یا (Donald C. Paquin) مورد اشاره بوده است.]

* از مجموعه مقالات موسوم به نقد کتاب شنود اشباح - «سید ابوالحسن بنی‌صدر» :
چند توضیح :

1- کار بر روی کتابی چون «شنود اشباح»، کتابی، در نزدیک به 1000 صفحه، فاقد نظم و واجد پراکندگی، نخست می‌باید این می‌شد و شد که پراکنده‌ها را به نظم آورد و آنگاه، به یکدیگر نقد کند و سرانجام به مدد داده‌ها و اطلاعات دیگر، هر یک را از تناقضها بپردازد و از ابهامها پاک سازد تا هر رویدادی همانطور گزارش شود که روی داده است .

در حقیقت، اگر بنابر نوشتن واقعیت‌هایی بود که در «شنود اشباح» موضوع

دستکاریها شده‌اند، آن هم به چند و چونی که در کتاب «شنود اشباح» پیدا کرده‌اند، نیاز به 1000 صفحه قطع بزرگ نبود. [...]

2- موضوع‌هائی که نقد شده‌اند، هر آنچه را در «شنود اشباح» درباره هر یک از آنها آمده، دربردارند. هر آنچه هم که تهیّه کنندگان «شنود اشباح» سانسور کرده‌اند، یافته و آورده شده‌اند. [!؟]

3- این کوشش، حقیقت‌ها را یافتن، نخست بکار نسل امروز می‌آید. نسلی که مسئولیت آزاد کردن خویش را دارد و می‌باید از خود بپرسد مانع‌های ذهنی که نمی‌گذارند دست بکار شود، کدامها هستند؟ بخش بزرگی از مانعها، ندانستن حقایق و یا پذیرفتن دروغ به جای حقیقت و یا ابهام‌های آزار دهنده و از کار بازدارنده‌اند. «شنود اشباح» فرصتی را فراهم آورد که، با استفاده از آن، نسل امروز، از قلم دشمنان آزادی و استقلال ایران، آگاه شود.

و از آنجا که این کتاب، اجازه تجدید انتشار پیدا نکرده است و این به خاطر آنکه الف - هر دو جبهه متوجه شده‌اند کتاب به زیان آنهاست. ب - نقد آن [آن هم از نوع «بنی‌صدری»!] نسل امروز را از حقایق بسیار آگاه می‌کند. ضرور بود متن حاضر، از طریق اینترنت، در اختیار خوانندگان قرار گیرد:

« شنود اشباح»؟

در ایران، دو کتاب، یکی در حدود 950 صفحه [اگر کسی کتاب شنود اشباح را تورق هم نماید و در توضیح 998 صفحه بودن بخواهد کلمه حدود را به کار ببرد چرا باید بگوید حدود 950 صفحه و نگوید حدود 1000 صفحه؟!] با توجه به این مبحث می‌توان حدس زد که در تاریخ نگارش این جملات، یعنی قبل از 15 بهمن 1381 که این قسمت مطلب روی سایت قرار گرفته «بنی‌صدر» کل کتاب را در اختیار نداشته است [در «افشای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و دیگری در افشای «عباس عبدی» انتشار پیدا کرده‌اند.

اولی بدست ما رسیده و مورد مطالعه‌ای جدی قرار گرفته است. کتاب کمتر ربطی به تحقیق و کتاب ندارد.

انبوهی از نقل‌قولهای پر از دروغ است که هدفش القای این «باور» به خواننده است که از بیش از انقلاب تا امروز، هر جنایت و خیانت و فساد روی داده، عامل آن اعضای این سازمان بوده‌اند.

وسائل ارتباط جمعی «اصلاح طلبان» از کتاب «شنود اشباح» نام برده‌اند، اما با وجود فرصتی که کتاب در اختیار آنها قرار داده است تا اطلاعاتی را با مردم ایران در میان بگذارند که اطلاع بر آنها، حق این مردم است، سکوت گزیده‌اند.

با آنکه شرکت در تبهکاریها مانع دفاع از حقوق کس یا کسانی نمی‌شود که تروری از این نوع می‌شوند تنها بنا بر دفاع از حقوق ترور شوندگان نیست بلکه بر اینست که فرصتی مغتنم شمرده شود. [...]

کتاب «شنود اشباح» فاقد هرگونه مدرک و سند و از آغاز تا پایان، نقل قول اغلب نیمه (= بزرگ‌ترین دروغ) و جعل است.

شاهدهای گردآورندگان [!؟] این مجموعه بی‌نظم نیز، قولهای [مرحوم] حاج سید «احمد خمینی»، «آیت‌الله العظمی [خامنه‌ای]»، «آیت‌الله [هاشمی رفسنجانی]»، «استاد گرانمایه [زواره‌ای]» و نظایر اینها، هستند.

برای این پرسش پاسخ می‌جوئیم: آیا انتشار این کتاب و کتاب بر ضد «عبدی» گویای پرونده‌هایی است که شاخه‌های اطلاعاتی و قضائی و تبلیغاتی در حال ساختن هستند؟ [...]

بنابر (رده‌بندی) «شنود اشباح» :

* سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و «موسوی خوئینی‌ها»، از وابستگی به مرام کمونیستی و تضاد اصلی را تضاد با «امپریالیسم انگلستان» و نه آمریکا، [دانستن] شروع کرده‌اند و بتدریج، به خدمت سیا و قدرت آمریکا درآمده‌اند:

عنوان فصل نخست کتاب « هاشمی هشتم » است و روی جلد کتاب « مصطفی شعائیان » به عنوان « نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل » است. در این فصل، سابقه همکاری « بهزاد نبوی » با « شعائیان » (جانبدار مارکسیسم، تمایل تروتسکی) خاطر نشان می شود. عنوان فصل چهارم « پاتریس لومومبا » است. در این فصل، القاء می شود که « سید محمد موسوی خوئینی ها » از دانشگاه لومومبا در مسکو فارغ التحصیل شده است. در فصل سوم « عدنان قاشقی »، تاجر اسلحه دخیل در ماجرای ایران گیت و در فصل پنجم با عنوان « تلاشی تلاشها » به « بهزاد نبوی » و ... پرداخته است. و. . .

* با آنکه از سران هفت کشور ثروتمند جهان که در گوادولپ گرد آمده بودند، « کارتر » و « ژیسکاردستن »، گفتگوها پیرامون انقلاب ایران را آورده اند و اسناد سفارت آمریکا در تهران، نیز منتشر شده اند و بطور کامل "شفاف حاکی از آنند که :

الف - نگاهداری شاه سابق بر قدرت غیرممکن ارزیابی می شود و ب - تصمیم بر حمایت از حکومت [« شاهپور »] بختیار « به قصد جلوگیری از پیروزی انقلاب و « حفظ رژیم طرفدار غرب » می شود، پهلوی طلبها جعل می کنند - آنهم از قول « ژیسکاردستن » - که در « گوادولوپ » تصمیم می گیرند شاه برود و [« امام] خمینی « بیاید . جعل پهلوی طلبها گویای طرز فکر انسان زیر سلطه ایست که وقوع هر امری را به قدرت مسلط نسبت می دهد و مخالفت موقت با آن را محال می شمارد، [...] در « شنود اشباح » (ص 88) جعل [!؟] جدیدی را می خوانیم :

« همان موقع، کنفرانس « گوادولوپ » شروع شد . آنجا تصمیمات خطرناکی برای خالی کردن محتوای انقلاب اسلامی اتخاذ و روشهایی کارشناسانه برای آن تعیین کردند . ابزارشان هم در داخل، لیبرالها، کمونیستها و منافقین بودند. »

بدیهی است سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از کمونیستهای دیروز و « خط نفاق جدید » امروز، از این ابزارها بوده اند و هستند ! طرفه اینکه این قسمت را از

«تاریخ سیاسی معاصر ایران» نوشته دکتر «سید جلال مدنی» (که بنوبه خود پر از دروغ و جعل است [!؟]) نقل می‌کند. در پی نوشت فصل دوم، نوشته «سید جلال مدنی» را می‌آورد: «بدنبال همین کنفرانس بود که «بختیار»، بعنوان مردی که باید سنگر شاه را حفظ کند و احتمالاً "جای او را بگیرد، بیش از قبل، تأیید شد و برای ایجاد رابطه بین [امام خمینی] (ره) و «بختیار» (ملعون) تلاش شد ...» . بدینسان، در متن جعل می‌کند و در پی نوشت اعتراف به جعل می‌کند. [!؟]

* تمایلهای و گروهها را [...] دسته بندی می‌کند:

الف - نابها، [آیت الله العظمی] خامنه‌ای «رهبر و هیأت مؤتلفه (آگاه یا ناخودآگاه فاش می‌کند...) و پیروان [!؟] دکتر «بقائی» (که [شهید خارچشم منافقان] «حسن آیت» شاخص آنهاست) و ملایان [روحانیون] طرفدار ولایت مطلقه فقیه و یک گروه از سه گروه مجاهدین انقلاب اسلامی (گروه «ذوالقدر») که در ولایت فقیه ذوب شده‌اند (یعنی همه آنهايي که موضع ضدّ... شاخصهای... «مصدق» و «بنی‌صدر» دارند.

کتاب فاش می‌سازد که در حزب جمهوری اسلامی، میان «حسن آیت» و «میرحسین موسوی»، نزاع بوده و [...] «حسن آیت» از حزب قهر کرده بود. در مجلس، وقتی «باهنر»، «موسوی» را بعنوان وزیر خارجه معرفی می‌کند، «آیت» بدان خاطر که «موسوی» در ستایش از «مصدق» سخن گفته و قلم زده است، با وزارت او مخالفت می‌کند (ص 319 کتاب:)

«... آیا ایشان «مصدق» (موصوف) «امام» را قبول دارند که «امام» می‌فرمایند: «مصدق» به اسلام سیلی زد»، «مصدق مسلم نبود» ... یا «مصدق» سلسله مقالاتی که (اسم نامفهوم) نامی در روزنامه جمهوری اسلامی نوشته بود و این را یک عمل ضدّامپریالیستی قلمداد کرده بود، این را قبول دارند...؟»

و بعد از ترور «حسن آیت»، در 14 مرداد 1360 «هاشمی رفسنجانی» در ستایش

او می‌نویسد (شنود اشباح ص 135): ولایت فقیه، فرماندهی کلّ قوا، حکومت خطّ خالص اسلامی و گنجاندن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قانون اساسی، رسوا کردن ملی‌گرائی در مقابل اسلام، شکستن بت «بنی‌صدر»، از جمله اقدامات شهید «آیت» است. [...]»

ب - گرچه «آیت‌الله» [هاشمی رفسنجانی] «نیز در «خطّ حکومت خالص اسلامی» است، [...] با وجود سعی در پنهان کردن [؟]، کتاب اختلاف «آیت‌الله العظمی» [خامنه‌ای] «با او و [یا] گروه او را نشان می‌دهد.

ج - گروه‌هایی چون گروه «محسن رضایی» و روحانیت مبارز تهران (خطّ «مهدوی کنی») در رده سوّم قرار می‌گیرند و نیشهایی که کتاب نویسان [!؟] به آنها می‌زنند، تندتر می‌شود.

د - بخشی از «روحانیون مبارز»، نظیر «کروبی» و «محتشمی» و حجّتی‌های تابع ولایت فقیه [...] در رده چهارم قرار می‌گیرند.

ه - از این رده به بعد، گروه‌هایی قرار می‌گیرند که دشمنان بالقوه یا بالفعل هستند: مجاهدین انقلاب اسلامی، خطّ نفاق جدید و بنابراین دشمن هستند. تمایلهایی از حزب مشارکت و دفتر تحکیم وحدت نیز دشمنان بالفعل نظامند. بقیه مشارکتی‌ها و دفتر تحکیم وحدتی‌ها، دشمنان بالقوه نظام هستند. بخاطر استعداد پیوستنشان [...] .
و - آیه‌الله «منتظری» و روحانیون در خطّ او و نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها، دشمنان بالفعل نظام هستند. [...]

تدارک کنندگان «شنود اشباح» به این نیاندیشیده‌اند [!؟] که از جهات دیگر نیز رده‌بندی که آنها از گروه‌های سیاسی به عمل آورده‌اند، [...] حقیقت آشکار می‌گردد. [...] نوبت به مجاهدین انقلاب اسلامی و بخشی از مشارکتی‌ها و تحکیم وحدتی‌های سابق رسیده است.

الف - آنها که دستشان از هر خیانت و جنایت و فساد پاک است، [«امام» خمینی و «آیت‌الله العظمی» [خامنه‌ای] و هیأت مؤتلفه و جذب شدگان در ولایت فقیه هستند. [...].

ب - این بار، آلوده‌تر از همه به جنایتها و خیانتها و فسادها، مجاهدین انقلاب اسلامی و بخشی از اعضای رهبری حزب مشارکت و جمعی از رهبران سابق دفتر تحکیم وحدت هستند.

ج - آیه‌الله «منتظری» و گروه سید «مهدی هاشمی» و گروه «امید نجف‌آبادی» و... [....].

د - بعد از مجاهدین انقلاب اسلامی «خطّ ضد ولایت فقیه» و «خطّ منتظری»، تمایلهایی چون تمایل «محسن رضایی» قرار می‌گیرند (بنابر قول کتاب، برادرزاده «رفسنجانی» را بدون اطلاع او، به واشنگتن فرستاده است و...).

ه - کسانی از روحانیون مبارز و «لیبرالها» (انگی که بنا بر موقع، بر پیشانی شخص یا گروهی می‌زنند) و کسان «هاشمی رفسنجانی» [...] کسانی هستند که یا متهم می‌شوند و یا «ردّپاهایی» از آنها نشان داده می‌شود که به موقع خود، بکار متهم کردن و بدست «قوه قضائیه سپردن» می‌آیند

و - به آنها که در خطّ [...] خیانت و جنایتی و فساد [...] که تفصیل را دورتر می‌آوریم.

در این کتاب، «ولایت مطلقه فقیه» با «اسلام ناب محمدی» مساوی و اندازه «ذوب» هر کس و هر گروه در ولایت فقیه را میزان اطاعتشان از «رهبر» معین می‌کند.

با وجود این، اطاعت تنها نیز کفایت نمی‌کند، کسی که کتاب را از آغاز تا پایان، به دقت بخواند، انگشت حیرت بر دهان خواهد گرفت. چرا که ولایت با قدرت مطلق مساوی انگاشته می‌شود [!؟] و [...]

با وجود این: الف - بنابر «شنود اشباح» مجاهدین انقلاب اسلامی (که بنای کتاب

بر خراب کردن آنها است)، سه گروه شده‌اند:

* گروهی که به ولایت فقیه پیوسته است و «ذوالقدر» (قائم مقام فرمانده کل سپاه [...]) شاخص آنست. این گروه با وجود اینکه جذب ولایت فقیه شده است، اما در آن ذوب نشده است. و

* گروه مخالف ولایت فقیه که سازمان کنونی مجاهدین انقلاب اسلامی است و «بهزاد نبوی» شاخص آن است. این گروه، از آغاز، برنامه تصرف قدرت را از راه حذف رقیبان، یکی پس از دیگری داشته است و از آن‌رو، با افتادن دولت به دست «روحانیان» موافق بوده که با استفاده از آنها، می‌توان گروههای سیاسی مزاحم را حذف کرد و سرانجام، دولت را از دست «روحانیان» بدر آورد.

کتاب مصاحبه‌ای را با «منبع (ص)» نقل می‌کند [به نظر می‌آید «بنی‌صدر» حتی در روخوانی مورد ادعای کتاب هم مشکل دارد. این مطلب از منبع (ص) نیست بلکه از مهندس «حیدر جم» (حفظه‌الله) است.]. و از قول او، درباره مقاصد «بهزاد نبوی» و... می‌آورد (ص 86 و 87): روزی که مرحوم آیه‌الله «طالقانی» قصد رفتن به فرانسه و استقبال از «امام» را داشتند، من نیز به بدرقه ایشان به فرودگاه رفتم. در فرودگاه با آقای مهندس «سیاوش سمیعی» قدم می‌زدیم و منتظر آیه‌الله «طالقانی» بودیم. بلندگوی محوطه اعلام می‌کرد هواپیما قابلیت پرواز ندارد. قسمتی از سیستم ناوبری هواپیما، توسط مسئولین برداشته شده است. ضمن صحبت، آقای مهندس «سمیعی» گفتند: «بگذار اینها بگیرند از اینها گرفتن آسان است». یعنی بگذار «طالقانی»ها رژیم را ساقط کرده و حکومت را بدست گیرند، براندازی اینها آسان است!!!» و

* گروه سوّم، میان دو گروه قرار می‌گیرد و شاخص آنها، «محسن رضایی» فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر مجمع تشخیص مصلحت، کنونی است.

ب - گروههایی که یا در ولایت فقیه ذوب هستند و یا با آن مسئله ندارند، نیز

رده‌بندی دارند.

* تمایلی که امثال «فلاّحیان» و «روح‌الله حسینان» [...] شاخصهای آن هستند، ناب هستند: کاسه‌های داغ‌تر از آتش!

* روحانیان طرفدار ولایت فقیه - هر چند نمی‌توانند جلو آفازاده‌های خود را بگیرند - و نیز تمایلهایی که امثال «ذوالقدر» و «عسکراولادی» (هیأت مؤتلفه) شاخص آنند، نزدیک‌ترین گروه‌های به ذوب شده‌ها در ولایت فقیه هستند.

* تمایلی که [«آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی» شاخص آنست و تمایلی از حجّتیّه که جذب ولایت فقیه شده است، ردیف سوّم طرفدار ولایت فقیه است.

ج - تمایلی که امثال «محسن رضایی» شاخص آنند، خود را برای ولایت فقیه نمی‌خواهند بلکه ولایت فقیه را برای خود می‌خواهند.

بخشهایی از کادرهای رژیم در این تمایل قرار گرفته‌اند و بنابر توصیه آنها که اشباح را شنود کرده‌اند، رهبری نظام باید مراقبشان باشد.

د - مخالفان ولایت مطلقه فقیه، بنابر میزان خطری که برای رژیم [...] دارند و [...] ردیف بندی شده‌اند:

* خطّی که «بنی‌صدر» شاخص آن است و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بخشی از حزب مشارکت و دفتر تحکیم وحدت.

حذف این تمایلها در دستور کار [...] است.

* «منتظری» و تمایلی از روحانیت که او شاخص آنهاست.

* ملی - مذهبی‌ها و نهضت آزادی که پیش از این نیز سرکوب شده‌اند.

* لیبرالها [...] بنابر موقع، به اشخاص و گروهها می‌زنند. بنابر کتاب، اینک شامل تمایلهایی از اصلاح‌طلبان نیز می‌شود.

*

*

خیانتها و جنایتها و فسادها [و...] که در کتاب «شهود اشباح» به مجاهدین انقلاب اسلامی نسبت داده شده‌اند:

1- کار برای آمریکا در دوران شاه سابق:

* «بهباد (نبوی)» با «حسین منتظری حقیقی» و «مهدی خمسی» و دیگرانی هم بودند که می‌گفتند مجاهدین بیرون زندان خائن به جنبش هستند و... تضاد اصلی را... تضاد خلق با امپریالیسم انگلیس می‌دیدند» (ص 43 کتاب) و به استناد قول «کوزیچکین» (مرد شماره یک ک.گ.ب در ایران که به انگلستان گریخت... [...]) به پاکستان رفت و در آنجا انگلیسها اطلاعات درباره حزب توده را که «کوزیچکین» در اختیار «انتلیجنت سرویس» گذاشته بود، به او دادند و به استناد آن اطلاعات، رهبران و کادرهای حزب توده توقیف شدند) «بهباد نبوی» نیز از جمله کمونیستهایی است که استراتژی نفوذ در رژیم را بکار برده و تا مقام وزارت پیش رفته است. (ص 48 و 49 کتاب)

* «یک شرکت آمریکائی بود بنام «بریچ» که «بهباد نبوی» برای آنها کار می‌کرد. یعنی خب البته، ارتباط شغلی بود. پیمانکاری و... این شرکت روی پستهای الکترونیک و شنوهای الکترونیکی روی روسیه، از شرق به غرب ایران کار می‌کرد. یکی از ریشه‌های تاریخی بحث سیا و «بهباد» و اینها که بعضا مطرح می‌شود، به نظر من توی این ارتباط «بریچ» بود.» (ص 80 کتاب قول «منبع ج»)

2- ترورهای ماه‌های اول انقلاب:

ترورهای [شهیدان] «سپهد قرنی» و «مطهری» و دکتر «مفتح» و «مهدی عراقی».

بنابر کتاب «التقاطیها» از همان زندان، با «اسلام راستین» خطکشی کردند و با پیروزی انقلاب، شروع به زدن نمادهای این اسلام کردند. (ص 90 و 91).

3- گروگانگیری

که بنابر کتاب، «امام [خمینی] و «شهید [بهشتی] از آن اطلاع نداشته‌اند.

- 4- تصفیه‌ها و مبارزه با « بنی‌صدر » :
- هر چند « بنی‌صدر » و جریان او می‌باید حذف می‌شده است. اما آتش‌بیار معرکه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بوده‌اند، بخصوص (« بهزاد نبوی »، « خسرو تهرانی » و « محسن رضایی » و...)
- 5- قرارداد « ذلت بار » الجزیره .
- 6- انفجار در ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی که منجر به کشته شدن « بهشتی » و حدود 120 تن شد .
- 7- انفجار در نخست‌وزیری که منجر به کشته شدن « رجائی » و « باهنر » شد. (از قول « شاهد (ش) »، « کشمیری » بمب‌گذار در نخست‌وزیری، عضو مجاهدین انقلاب اسلامی بوده است (ص 125 کتاب) .
- 8- نفوذ در اطلاعات ارتش و تصفیه آن به ترتیبی که سازمان ارتش از هم بپاشد . و پیشنهاد انحلال ارتش به [امام خمینی] .
- 9- خرید پر فساد اسلحه از اسرائیل [...] و غیر از اسرائیل [...]
- 10- افتضاح ایران گیت یا [...] روابط پنهانی با حکومت « ریگان - بوش » .
- 11- دزدیدن اسناد محرمانه دولت .
- 12- گستردن بساط شکنجه در زندانها و [...]
- 13- ایجاد برخوردها از مرز ترکیه تا مرکز پاکستان، یا اجرای نقشه سیا و موساد .
- 14- کودتای نوژه را « بختیار » رهبری کرده بود اما بعد از کشف، کار کودتاچیان

بدست افراد مجاهدین انقلاب اسلامی (بخصوص «حجاریان») افتاده است و از آن، در پیشبرد هدفهای سیاسی و نظامی این سازمان استفاده شده است.

15- اتصال به گروه «رجوی» .

16- نفوذ در سپاه و نیروهای انتظامی و دولت به قصد تصرف دولت.

17- ترورهای دوران «خاتمی» (ترور «لاجوردی») و نیز قتل‌های زنجیره‌ای.

18- تصرف مشاغل متعدد و ارتکاب فسادهای مالی بزرگ.

19- تشکیل وزارت اطلاعات و روش کردن شکنجه.

20- تصفیه‌ها در دستگاههای اداری

و «عزل و نصب مدیران و فراری دادن مغزها و استعدادها»

21- رابطه با سازمانهای جاسوسی

اسرائیلی (شبکه جاسوسی بنام زیتون) و آمریکایی (سیا)

در صفحات 778 و 779 از قول هفته‌نامه حریم، - 17 پرسش «را از» بهزاد نبوی «شماره کرده و در پایان» دهها سؤال دیگر «را نیز موجود دانسته است که او باید به آنها جواب بدهد. [...]

[پس از انفجار ساختمان حزب جمهوری] اعضای مجاهدین خلق، از سوی «رجوی»، در منزل «لقائی»، به دیدن «بنی‌صدر» رفتند. و «بنی‌صدر» از آنها پرسید: این انفجار کار شما بود؟ آنها گفتند: نه. «بنی‌صدر» اعلامیه‌ای صادر و این ترور را محکوم کرد. «بنی‌صدر»، توسط رابط خود، از ستاد ارتش پرسید. پاسخ ستاد این بود: این انفجار، انفجاری ساده نبود، با رعایت مهندسی انفجار بعمل آمده بود. [...]. در انفجار «مهندسی انفجار» رعایت شده است. [...]

تمام ماجرا این است:

الف - در کرمانشاه، در جلسه با فرماندهان ارتش، تنی چند از آنها، به «بنی‌صدر» پیشنهاد کردند، کودتا کند. «بنی‌صدر» با این پیشنهاد مخالفت کرد. به آنها گفت:

نخست با وجود جنگ، کودتا ممکن نیست و بنابر ارزیابی فرماندهان ممکن نیز نبود، و آنگاه، با کودتا موافق نیستم. نیروی نظامی می‌باید مراقب بیرون از مرزها باشد و نه درون مرزها.

بنابراین، روش بایسته همان است که قرآن رهنمود می‌دهد: «قاتلوا ائمة الكفر». نگرانی نسبت به موجودیت و استقلال کشور و مخالفت با کودتا و حفظ کشور از جنگ داخلی و حساسیت تمام نسبت به جان و حقوق انسانی را از قلم انداختن و گفتن یا نوشتن این که «بنی‌صدر» گفت: «سران اینها را بزنید، یا شخصیت‌های مهم مملکتی را بکشید، ساختن بزرگ‌ترین دروغها است. [؟ با وجود توضیح و اعتراف کامل به بیان دستور پیگیری خطّ ترور طرفداران «امام»، آن را دروغ خواندن، سنگ پای قزوینی می‌طلبد که در زیگزاگ رفتن «بنی‌صدر» و امثال «بنی‌صدر»، دور از انتظار نیست!]

بهر رو، «شنود اشباح» ادعا می‌کند

الف - «خسرو قنبری تهرانی» - که نخست از مجاهدین خلق بوده و سپس به مجاهدین انقلاب اسلامی پیوسته است - و «بهزاد نبوی» و «مهندس» سیاوش سمیعی «و مهندس» هرندیان «و سعید حجاریان» و «بیژن تاجیک» و... دستگاه اطلاعاتی را قبضه می‌کنند.

ب - آنها را با سیا و شبکه جاسوسی اسرائیل «شاخه زیتون» متصل می‌کند (ص 80 و 84 و 85 تا 91 و 98 و 117 تا 120 و 123 تا 128 و 400 و 401 و 438 و 470 تا 473 و 476 تا 484 و...) و ج - تا می‌رسد به فصل هشتم با عنوان «کید و کلاهی» و او را به مجاهدین انقلاب اسلامی وصل می‌کند:

در صفحه □ 512 قولی را از هفته‌نامه الوطن العربی (1993/3/19) نقل می‌کند: «... سازمان سیا، با کمک مزدوران خود در داخل (ایران)، توانست یک محلّ گردهمایی را منفجر کند. در آن رویداد، بین 70 تا 80 نفر از سران رژیم (جمهوری

اسلامی) و در رأس آنها، «محمد بهشتی» کشته شدند... و عملیات قتل «محمدراجایی» و ترورهای دیگری نیز که آمریکاییها مستقیماً در آنها دست داشته‌اند، در پی آن، رخ دادند...»

پس از آن، تا صفحه 530 به چهره‌پردازی از [شهید مظلوم] «محمد بهشتی» شروع می‌کند. [...]

در صفحات 526 تا 528 این قولها را آورده است :

* قول «بهادر نبوی» (به نقل از جمهوری اسلامی 1360/4/16) را اینطور آورده است :

« عاملین (چرا کلمه جمع بیان شده برای محقق معین نشده است) فاجعه 7 تیر (انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی) مشخص شده‌اند . ولی توضیح بیشتری نمی‌توانم بدهم...»

پس از نقل قول، توضیح «بهادر نبوی» را درباره علت گفتن کلمه «عاملین» را می‌آورد: «البته اطلاعات اولیه به ما نشان داده بود که دو موتور سوار با چند بسته به مدرسه پشت حزب رفته‌اند و به گفته‌های مستخدم آن مدرسه که گفته بود انتهای این کوچه بن‌بست است، توجه نکرده بودند و شواهد موجود حاکی از آثار انفجار در مدرسه بود و و ما بر مبنای آن اطلاعات، مطالب هفته پیش را گفتیم...»

* قول «اسدالله لاجوردی» (باز به نقل از جمهوری اسلامی) آورده است (ص 725):

« در ارتباط با فاجعه بمب‌گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی در تحقیقاتی که بعمل آمده، یک نفر بعنوان متهم اصلی شناخته شده که متواری است و شماره تلفنی از او بدست آمده که مربوط به یکی از بنگاههای فروش مواد منفجره می‌باشد و صاحب آن بنگاه هم متواری است . و تحقیق هنوز ادامه دارد که نتایج آن را به اطلاع ملت خواهیم رساند.»

در ص 645 از قول [استاد] زواره‌ای «می‌نویسد:

« به بزرگان حزب گفتیم که «کشمیری»، عضو سازمان سیا است و برای کشتن مرحوم «رجائی» و «باهنر» هم سیا مهره‌ای چون او را - که دبیر شورای امنیت جمهوری اسلامی بود - به راحتی خرج نمی‌کند. پس باید مهره‌ای به مراتب قوی‌تر از «کشمیری» در دولت داشته باشد. به دنبال آن یکی باشید. همان جا، بعضی ناراحت شدند. در سال 1371 یکی از مقامات سیا، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی، گفت: حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست‌وزیری را عوامل ما منفجر کردند» .

بدین قرار، دو انفجار در نخست‌وزیری و در حزب جمهوری اسلامی، به ادعای «زواره‌ای»، توسط سیا انجام گرفته است. اما «مهره به مراتب قوی‌تر از کشمیری» در حکومت «رجائی» و «باهنر»، چه کسی می‌تواند باشد؟ برای یافتن پاسخ، ادعاهای کتاب را پی می‌گیریم: در ص 646 تا 648 از مجله اسپات لایت (به نقل کیهان 27 خرداد 1372 برابر 17 ژوئن 1993) را نقل می‌کند: «سازمان سیا، در یکی از محرمانه‌ترین و فراگیرترین عملیات تروریستی پنهانی خود، طی سالهای 1982-1980، نزدیک به 300 نفر از مقامات دولتی ایران را به قتل رساند.

... حزب جمهوری اسلامی، برای اعلام برنامه‌های بعد از انتخابات خود، در ژانویه (لابد ژوئیه [!؟]) 1981، کنفرانس خبری خود را در سرچشمه تهران برگزار کرد. تیمهای عملیاتی سیا که از پایگاهی پنهانی در فرانسه رهبری می‌شدند، مواد منفجره پلاستیکی را که ظاهراً، به صورت وسایل مخابراتی تلویزیون در آمده بود، در محل کنفرانس جاسازی کردند.

هنگامی که «آیه‌الله محمد حسین بهشتی»، رئیس حزب برخاست تا سخنرانی افتتاحیه حزب را شروع کند، صدای رعد آسای انفجار همه چیز را درهم ریخت. ... علی‌رغم اقدامات امنیتی شدید، مأموران سیا موفق شدند بمبی کوچک اما بشدت پیشرفته را در کیف دستی یکی از همراهان «رجائی» کار بگذارند. این انفجار،

رئیس جمهوری وقت ایران و کارکنان او را کشت « .

اما اگر نقل قول صحّت داشته باشد، آنچه درباره «جاسازی موادّ منفجره پلاستیکی، به صورت وسایل مخابراتی تلویزیونی، بازگو کردن اطلاعی است که بنابر آن، انفجار در محلّ حزب جمهوری اسلامی، حاصل بردن بمبی به سالن اجتماعات، در کیف» رضا کلاهی «انجام نشده است. [در این مبحث هم، کتاب کامل قرائت نشده است!] بلکه کسانی آگاه از مهندسی انفجار، با فرصت کافی، سیم‌کشی کرده و موادّ منفجره را چنان جاسازی کرده‌اند که تا وقوع انفجار توجّهی را به خود جلب نکند و با وقوع انفجار، کسی زنده از سالن بیرون نرود. [!؟]

باری، «شوند اشباح» بلافاصله، بعد از نقل این دو قول، به سراغ «بهباد نبوی» می‌رود تا القا کند «مهره قویّ سیا» کسی جز «بهباد نبوی» نیست:

در صفحه 648 از «منبع (ص)» می‌پرسد: در بحث مربوط به اتهاماتی که درباره «کشمیری» اینها، به «بهباد» وارد شد، چرا آقای «هاشمی» یا آقای «مهدوی‌کنی»، توی اون مقطع، علنا موضعگیری به نفع «بهباد نبوی» کردند، حتّی در نماز جمعه؟

«منبع (ص)» هم تأکید می‌کند که «یعنی همان خطّی که خب ترور می‌کرد و آدم می‌کشت که به نظر من، مستقیماً خطّ آمریکا و اسرائیل بود، حالا به توسط هر کسی یا جریانی...»، به توجیه رفتار «هاشمی رفسنجانی» و «مهدوی کنی» می‌پردازد.

* کتاب در صفحه 656 خود، از قول [آیت‌الله] هاشمی رفسنجانی، «بهباد نبوی» و «یک سازمان انقلابی» را در انفجار نخست‌وزیری، «زیر سؤال» می‌برد. و خاطر نشان می‌کند: «نکته قابل توجّه، تعارض این جملات با پاورقی‌های کتاب عبور از بحران درباره همین موضوع می‌باشد!» .

در حقیقت، پیش از این یادداشت 7 تیر 1361 در کتاب «پس از بحران»، در [کتاب] عبور از بحران، هرگونه اتهامی به «بهباد نبوی» را رد کرده بود. در صفحات 708 و 709 مصاحبه با «رضا زواره‌ای» را می‌آورد. «زواره‌ای» مدّعی می‌شود

[«امام [خمینی]»، [...] که دستور داده بود پرونده انفجار نخست وزیری را بندند، درباره «بهباد نبوی» به او گفته است:

« آقای زواره‌ای »! چرا مرحوم « رجائی » « بهباز نبوی » را در این سطوح حسّاس‌ترین کارهای مملکتی بالا آورد حالا نقل به مضمون، دقیقش را دارم. چرا سرّی‌ترین امور مملکتی در دست او قرار گرفت؟ ... با یک مظلومیت و معصومیتی شکوه از مرحوم شهید « رجائی » (می‌فرمود) حتّی فرمودند: « من درمورد « بهباز نبوی » به جاهایی هم رسیده‌ام، اما دلایل شرعی خیانت ندارم ». و من خدا را شاهد می‌گیرم که حتّی اسمی از او در بحث‌هایم نیاوردم و بحتم بیشتر در مسئله سرمایه‌گذاری در تولید بود .»

کتاب به نقل قولها درباره « بهباز نبوی » و رابطه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با [آیت‌الله] « راستی کاشانی » (روحانی که [امام] خمینی « از سازمان خواسته بود، مسائلشان را از او بپرسند و تحت نظر او فعالیت کنند و استعفای یک دسته 37 نفری (« بهباز نبوی » و ...) انحلال سازمان مجاهدین انقلاب توسط [امام] خمینی « می‌پردازد تا می‌رسد به دخالت دادن « بهباز نبوی » و ... در « ایران گیت » و پس از متهم کردن او و سازمان به جنایتهای دیگر، در صفحات 778 و 779 ادعای نامه بر ضد « بهباز نبوی » را شامل 17 اتهام، از قول هفته‌نامه حریم (7 اسفند 1380) می‌آورد. از جمله اتهامها که « نبوی » می‌باید به آنها پاسخ دهد، عبارتند از:

- 1- ماجرای ارتباط وی با « مصطفی شعائیان » کمونیست معروف،
- 2- ماجرای اشتغال وی در شرکت بریج آمریکایی، پیمانکار ساخت و نصب دستگاههای شنود الکترونیکی در مرز ایران و شوروی،
- 3- ماجرای عضویت پدر و عموی وی در لژ فراماسونری (لاینز) در سبزوار و نصب آشکار علامت رسمی فراماسونری به سینه،
- 5- ماجرای عفو وی توسط « فرح پهلوی » ...
- 9- میزان اطلاع وی از اقدامات « کشمیری » در ربایش اسناد سرّی آمریکایی‌ها،

بعد از انقلاب، از مراکز اطلاعاتی ارتش و غیره... .

11- نقش وی در تنظیم بیانیه ذلت بار الجزایر،

12- میزان شناخت وی از شبکه جاسوسی اسرائیلی در ایران به نام زیتون

13- نقش او در ماجرای «مک فارلین»

از آغاز تا پایان کتاب، درباره این انفجار و نه درباره خیانتها و جنایتها و فسادها که کتاب وقوعشان را تصدیق می‌کند، یک سند و دلیل جدی بر دست داشتن «بهبزاد نبوی» و اعضای مجاهدین انقلاب اسلامی در آنها، ارائه نمی‌کند، بی‌اعتباری قول در مقام مزاحمت را درایت و دیدن نیز بی‌اعتناء است. برای مثال، از قول [«امام خمینی»] به استناد گفته «زورهای» - که در شمار [«بهبزاد نبوی»] را خراب می‌کند .

حال آنکه، الف- [«امام خمینی» گفته بود کسی حق ندارد از او قولی را نقل کند که مکتوب و یا مضبوط نشده باشد. ؟!] از برکات چاپ شنود اشباح یکی هم این که «بنی‌صدر» حدائق یک بار آنهم در این موضع خود را ملتزم اوامر «امام» می‌داند. الحمدلله!] و ب - در طول حیات [«امام خمینی»] «بهبزاد نبوی» «وزیر» بود روایت «زورهای» در برابر درایت (وزارت «بهبزادنبوی») از اعتبار ساقط است . اگر [«امام خمینی»] تا آن حد شک داشت، چرا نخواست از وزارت برکنارش کنند و یا دست کم، درباره اش تحقیق کنند. بهررو، اگر شنود اشباح به هیچ‌رو نمی‌تواند ثابت کند ایجاد انفجار در ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی، جنایت «بهبزاد نبوی» و سازمان مجاهدین، در مقام دستیار سیا و یا مستقل از سیا بوده است، موفّق می‌شود ثابت کند:

الف - جنایت واقع شده است و تصدیق می‌شود انفجار مهندسی داشته و بنابراین، گروهی آن را انجام داده‌اند، اعضای این گروه چه کسانی هستند؟ چرا پرونده را خواباندند؟ اگر به راستی انفجار کار کسانی بود که در درون رژیم نبودند، پرونده را می‌خواباندند؟ [...] که باید جست .

ب - سیا سودی در انفجار سالن اجتماعات حزب جمهوری اسلامی نداشت. [!؟]

با وجود شرکت «بهباد نبوی» و مجاهدین انقلاب اسلامی در [وقایع] خرداد 60 و در ماجرای گروگانگیری و امضای قرارداد خائنانه الجزیره و ... در این دو انفجار سودی نداشتند. زیرا حکومت خود را از دست دادند، با آنکه در حکومت «موسوی» نیز حضور داشتند، اما بدون موقعیتی که پیش از آن داشتند. [!؟]

- آیا کتاب «شنود اشباح» مقدمه پرونده سازیهای گسترده‌ایست؟ [...]

بدین قرار کتاب «شنود اشباح» که «فلاّحیان» و «حسینیان» سر هم بندی کرده و نام «رضا گلپور» را بعنوان «مؤلف» بر آن نهاده‌اند. [!؟] بیانگر پرونده سازیهایی است که توسط سه شاخه اطلاعاتی و قضایی و تبلیغاتی [...] در حال انجام است. در «شنود اشباح» و «منتظری» را که از لو دهندگان ورود هیأت «مک فارلین» به ایران و ماجرای ایران گیت بود، بانی ایران گیت و کسی می‌خوانند که سیا می‌خواسته به رهبری برساند. [...]

آنچه در کتاب «شنود اشباح» درباره انفجار در نخست‌وزیری، آمده است موضوع بعد شده است. خوانندگان می‌باید تمام اهمّیت را به این فصل بدهند. [...]

این امر که افراد مجاهدین انقلاب اسلامی در [وقایع] خرداد 60 و سازمان دادن وزارت اطلاعات و نیز تبدیل سپاه به ستون فقرات انقلاب نقش داشته‌اند، امری بدیهی است و همین امر را شاخه‌های اطلاعاتی و تبلیغاتی و قضایی [...] دست مایه کرده‌اند و کتاب «شنود اشباح» را به روش پرونده‌سازان، تهیه و انتشار داده‌اند. [...]

در حکومت «رجائی»، اطلاعات نخست‌وزیری را چه کسانی تشکیل دادند؟

در آغاز فصل دوّم، عکسی از «خسرو قنبری تهرانی» آورده‌اند [!؟...]

* در صفحه 473 از قول «مهدی منتظری»، «جواد قدیری» را معرفی می‌کند:

«جواد قدیری» یک آدمی بود که سابقه تشکیلاتی کار با مجاهدین خلق را قبل از انقلاب داشت. حتی در زندان هم رفته بود و با «مسعود رجوی» هم بند بود و

از نوچه‌های رجوی در زندان بود و جالبه که بعد از آزادی از زندان و جریانات انقلاب، یک دفعه سر از دستگاه اطلاعاتی درمی‌آره. [...]

* در صفحه 474 «قدیری» را از راه همسرش، «زهره عطریانفر»، به «عطریانفر» می‌چسباند. از قول «مهدی منتظری» سابقه «عطریانفر» را نقل می‌کند: «... یک زمانی البته رئیس سازمان حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی بود. ولی از سال 63 به بعد بود. بعد از «حمید نقاشان». می‌دانید که وقتی حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح تشکیل شد، اول آقای «حمید نقاشیان» که به «نقاشان» معروفه، در زمان وزارت کشور آقای «علی اکبر ناطق‌نوری»، رئیس حفاظت نیروهای انتظامی بود و بعدش هم آقای «عطریانفر» شد.»

* از صفحه 474 تا 484 به معرفی «سعید حجاریان» می‌پردازد: مدعی می‌شود که در سال 60 افراد گروه «رجوی» برای کشتنش به او تیراندازی می‌کنند و او بچه‌اش را سپر می‌کند و ضارب سلاح را پائین می‌آورد و ... همسر او دکتر «وجیهه مرصوصی»، سابقه عضویت در سازمان مجاهدین خلق را دارد و بعد از انقلاب، با زنده‌های جمعیت مؤتلفه ارتباط دارد. «حجاریان» خود نیز از دوستان نزدیک «تقی محمدی» از اعضای سازمان مجاهدین خلق بوده است. و در جریان کودتای نوژه، «حجاریان» با نام «سعید مظفری»، بازجوی سرگرد «رکنی» - که اعدام شد - بوده است.

از قول «شاهد (ع)» نقل می‌کند (ص - 284): بله، بازجوئی‌اش با «سعید حجاریان» بود. حالا اگر دقیق خواستی، نواری را هم که تلویزیونی پخش شد، صدای بازجوی سؤال کننده، دقیقا، صدای «سعید حجاریان» اون سال، برادر «مظفری»! توی جریان ضد کودتا، با «کشمیری» هم توی یک اتاق بودند. «تقی محمدی» هم یک حالت پادویی و دستگیری و اینها داشت.

«کشمیری» یک کیفی همیشه با خودش می‌آورد و می‌برد. می‌گفتیم: کیفهای اداره دو می. که کیف چرمی‌های بزرگی بودند که از بالا با حالت لولائی بسته می‌شد و یک

بند دسته چرمی هم از بالا رویش می افتاد. بین همه ماها، او کیف رو ترک نمی کرد. مثلا "الان، او اگر می آمد اینجا می رفت بیرون، دوباره می آمد، دوباره می رفت دستشویی و... کیف را می برد و می آورد... یکبار دیگر کیف را با خودش خارج نکرد که روز انفجار نخست وزیری بود. حتی بعضی ها تردیدی که داشتند می گفتند: اگر کیف منفجر شده (مال) «کشمیری» بود، غیر ممکن بود او همراه کیف نباشد.

در روز 8 شهریور، حدود 2 بعد از ظهر، «بنی صدر» که هنوز از طریق رسانه ها از وقوع انفجار اطلاع پیدا نکرده بود، به «رجوی» می گوید: دیشب، خواب شگفتی دیدم؛ خود و آقایان «رجایی» و «باهنر» را سوار بر دوچرخه دیدم. در خیابانی که پارک شهر را از وزارت دادگستری جدا می کند، به طرف پائین می رفتیم. من به راه خود ادامه دادم و آنها به طرف چپ پیچیدند و [...] زمین خوردند. [!؟]

«رجوی» اظهار شگفتی کرد، تا آن زمان، او نه از طریق سازمان خود از انفجار در نخست وزیری اطلاع داشت و نه خبرگزاریها را شنیده بود. در صفحه 543 از قول جمهوری اسلامی (9 شهریور 60) هویت جدیدی به «کشمیری» می دهد: «هنوز از هویت صاحب سومین جسد، اطلاعی در دست نیست. اما احتمال داده می شود مربوط به یکی از برادران سپاهی باشد.»

در صفحات بعد، «شهود اشباح» شرح می دهد چسان برای «کشمیری»، در کنار گورهای «باهنر» و «رجایی»، گور می کنند و با آنکه می دانسته اند، «کشمیری» کشته نشده است، او را در شمار «شهدا» قرار داده اند.

* در 10 شهریور، در صفحات 545 و 546 (کتاب از جمهوری اسلامی همان تاریخ نقل می کند): «روابط عمومی نخست وزیری دیشب اعلام داشت: نفر سوئی که دیروز توسط مردم تشییع شده است، متعلق به «مسعود کشمیری»، کارمند شهید نخست وزیری نبوده است. نام این شهید تشییع شده، سید «عبدالحسین دفتریان» مدیر کل امور مالی نخست وزیری بوده است.

براساس همین گزارش، پیکر شهید «مسعود کشمیری» در واقعه انفجار، متلاشی شده بود که قسمتهای بدست آمده نیز همراه سه شهید دیگر به خاک سپرده شده است. پس از نقل اطلاعاتیه روابط عمومی نخست‌وزیری، خاطر نشان می‌کند که «دفتریان» بر اثر خفگی و در آسانسور مرده است [به شهادت رسیده است] و جسد او، در همان لحظه اول قابل شناسائی بوده است و با وجود نبود جسد «کشمیری»، به دروغ، نخست‌وزیری او را شهید می‌خواند و مدعی دفن او می‌شود.

* اما با معرفی «دفتریان» در صفحه 548 [...] آشکار می‌کند: او طرفدار «مرحوم» کاشانی «بوده و بخصوص در مورد خط فکری و روحی، علاقه‌ای که به شهید دکتر» آیت «داشت، شاید در کمتر کسی دیده شود.»

بدین قرار، او از عوامل «حسن آیت» بوده که به نوبه خود عامل «بقایی» و بنابر اسنادی که در دست همین رژیم است، عامل سیاست انگلستان [!؟] در ایران بوده است. [پیرامون مظلومیت شهید بزرگوار «حسن آیت» و هم خطی برخی تحلیل‌های این چنین احمقانه «بنی‌صدر» و طرفداران آن در مورد آن شهید که در وزارت اطلاعات روی پرونده «بقایی» کار می‌کردند و بعدها با اعتماد کامل رئیس جمهوری به آنان به عنوان بازجوهای پرونده قتل‌های مشکوک سال 1377 مجدداً به کارگیری شدند، محقق در فرصت مناسب به تفصیل، خواهد پرداخت. ان‌شاءالله]

در صفحات 554 و 555 توضیح زیرنویس درباره یادداشت 9 شهریور «هاشمی رفسنجانی» را از کتاب «عبور از بحران» می‌آورد:

«...» مسعود کشمیری «کارمند نخست‌وزیری و منشی جلسه شورای امنیت، عامل انفجار و فاجعه 8 شهریور بود. این کار برای این بود که منافقین فکر کنند نظام نمی‌داند که «مسعود کشمیری» عامل انفجار بوده و از غفلت آنها برای دستگیر کردن او استفاده شود.»

اما این توضیح، یا از ساده‌لوحی کامل و یا از بی‌حساب و کتاب [...] گفتن است . چرا که وقتی « کشمیری » نخست از نخست‌وزیری بیرون می‌رود و بعد انفجار روی می‌دهد، در صورتی که او عضو سازمان مجاهدین [خلق] می‌بوده، در همان دقایق اول، سازمان از سلامت او اطلاع داشته است زیرا سازمان خود او و همسرش را پنهان می‌کند و ... بنابراین، ساختن دروغی به این بزرگی را دلیل دیگر است آن را باید جست؟

در صفحه 555 از صورت‌جلسه 345 مجلس [...] (25 مرداد 1361) قول «زواره‌ای» را نقل می‌کند:

« مسئله دیگر اینکه صبح حادثه، برای « کشمیری » جسد ساختند . شما هم می‌دانید افرادی هم مشخص هستند چه کسانی ساختند؟ چرا ساختند؟ چگونه مسئولین را فریب دادند؟ در زمینه تعقیب این پرونده و کشف قضایا و شناخت شبکه جاسوسی، دادگستری چه کرده تا حالا؟»

* در صفحه 558 شنود اشباح، قول « صادق خلخالی » از کتاب خاطرات او آمده است: « او به قدری مورد اعتماد آقای « رجائی » بود که اسناد سری و فوق سری دولت را نگهداری می‌کرد و آقای « رجایی » به او اقتدا می‌نمود و او برای گول زدن مردم، مسایل شرعی و فتوای « امام » را بیان می‌کرد» [...] « زواره‌ای » به سؤال کردن و پاسخ نشنیدن ادامه می‌دهد:

* در صفحه 576 کتاب، به نقل از صورت‌جلسه 345 مجلس [...] (26 مرداد 61) قول « زواره‌ای » را می‌آورد:

« انفجار حزب جمهوری اسلامی، نتیجه تعقیبش به کجا انجامید؟ مسئله نخست‌وزیری به کجا انجامید؟ آنچه در این قضیه، جلب توجه می‌کند، اینست که این عوامل نفوذی یک شبکه به هم پیوسته‌ای هستند که عواملشان را به راحتی در جاهای حساس نفوذ می‌دهند، جا می‌اندازد» . [...]

سؤالی که فراوان تکرار شده و هیچگاه پاسخ نیافته، اینست: الف - چرا پرونده آن به دادگاه انقلاب نرفت؟ این استثنا از چه رو بود و ب چرا پرونده خوابانده شد؟ [...]. ج - در نخست‌وزیری، دو دسته بودند: آنها که [شهید مظلوم دکتر] «بهشتی» برده و مشغول کار کرده بود و کارمندان نخست‌وزیری که از قبل از انقلاب در آنجا کار می‌کردند. و د- « کشمیری » نه در نخست‌وزیری بود و نه در دفتر ریاست جمهوری. بشرحی که کتاب « شنود اشباح » می‌دهد، [... عضو مجاهدین انقلاب و] مأمور در اطلاعات ارتش و ... بود و با [شهید] « رجایی » و « بهزاد نبوی »، به نخست‌وزیری می‌رود.

* در صفحات 587 و 588 از قول « ربّانی املشی »، « دادستان کلّ » وقت (به نقل از جمهوری اسلامی 23 شهریور 60) می‌نویسد:

« و اما راجع به انفجار نخست‌وزیری، تقریباً شاید همان روز اوّل مشخص شد که عامل انفجار چه کسی بوده است. ما این مطلب را فهمیدیم و کمابیش بعضی‌ها هم حدس می‌زدند. ولی تا به حال چیزی نگفتیم و این اولین باری است که یک مقام مسئول می‌خواهد این مطلب را برای مردم اظهار بکند، البته موقعی دارم اظهار می‌کنم که دیگر افشای این مطلب ضرری ندارد.

... ولی اجمالاً، « کشمیری » از یک سال قبل وارد نخست‌وزیری می‌شود و خیلی خوب نقش بازی می‌کند و خیلی چهره کریه خود را مخفی می‌دارد. بطوری که یکی از مسئولین امر در نخست‌وزیری (احتمالاً « بهزاد نبوی » و یا یکی دیگر از دوستان « کشمیری ») می‌گفت: که در بین هزار احتمال، یک احتمال انحراف درباره او نمی‌دادیم...»

بدین قرار، همان روز اوّل معلوم بوده است که عامل انفجار « کشمیری » بوده. *... در صفحه 592 سؤال « زواره‌ای » را از « اصغری »، « وزیر » وقت دادگستری (به نقل از صورت جلسه 22 شهریور 1360) نقل می‌کند:

« من اعتقاد خودم را می‌گویم. با توجه به اسنادی که به جهاتی، من دیدم که از خانه «کشمیری» بدست آمده، شاید آن موقع هم برای بعضی برادرها عرض کرده باشم. سیا و آن عواملی که «کشمیری» را تا اینجا رساندند، افرادی به مراتب قوی‌تری از «کشمیری»، به صورت نفوذی، در دستگاهها باید داشته باشند تا «کشمیری» را قربانی این کار بکنند. برای اینکه «کشمیری» می‌توانسته است تمام اسناد شورای امنیت را مرتباً در اختیار بیگانگان بگذارد. در این زمینه چه تحقیقی شده است...»

* در همان صفحه، قول «بهزاد نبوی» را می‌آورد: «درمقابل کسانی که در مقابل نظام، اقدام مسلحانه می‌کنند، آیا کاری جز اعدام می‌شود کرد؟»
بدیهی است «بهزاد نبوی» نباید تمام واقعیت را بگوید.

* در صفحه 595 سؤال اساسی که همچنان بی‌جواب مانده را از قول «زواره‌ای» می‌آورد (به نقل از همان صورت جلسه): «چطور شد کارهای جزئی‌تر می‌رود به داسرای انقلاب و اطلاعات سپاه. ولی این کار به این عظمت می‌آید دادگستری؟ این کاری است که باید دقیقاً ریشه‌یابی بشود»

* در صفحات 594 تا 601 خود «شنود اشباح» ساختن خیر کشته شدن «کشمیری» در انفجار و دفن خاکستر او و تفتیش خانه «کشمیری» و... را از قول این و آن می‌آورد:

* از قول «منبع (ص)» می‌آورد: «بین! بعد از انفجار، هیچ نشانه‌ای از مجروح یا کشته شدن «کشمیری» نبود. حتی در حدّ یک سر سوزن که ما احتمال بدهیم مثلاً " اشتباهی شده... ولی یک شایعه کذبی درست شد و پیچید... آقای «بهزاد باستانی» که معاون و رئیس دفتر «بهزاد نبوی» بود، «محمد سازگارا»، معاون سیاسی - اجتماعی «بهزاد نبوی»، «علی اکبر تهرانی»، «بیژن تاجیک» و «محمد رضوی» بودند که به نحوی هسته اولیه پخش خیر شهادت «کشمیری» ملعون به حساب آمدند. یعنی بقیه نقل قولهایشان ریشه در یکی از این افراد داشت.»

* «شنود اشباح» از او می‌پرسد: خود آقای «بهبزاد نبوی» توی آن ببحبوحه کجا بود؟ «منبع (ص)» پاسخ می‌دهد: «اتفاقا یک نکته جالبی هم همین بود. چون تقریبا همزمان با آتش سوزی ساختمان، «بهبزاد نبوی» به سمت مجلس رفته بود خودش را به رییس مجلس رسانده بود، درست همون لحظه، همه از مجلس برای کمک به جهت برعکس می‌رفتند. که همان زمان هم خیلی‌ها با تعجب این را نقل می‌کردند.

* «شنود اشباح» می‌پرسد: خوب، بالأخره که مشخص می‌شد طرف («کشمیری») که غیب نشده. و «منبع (ص)» پاسخ می‌دهد: «نه خیر. حالا عرض می‌کنم. اگر روال ظاهری قضایا انجام می‌شد و تابوت جنازه خیالی «کشمیری» باز نمی‌شد، الان یک تابوت خالی در کنار قبور «شهید رجایی» و «باهنر» وجود داشت. بنام «شهید مسعود کشمیری»!

* «شنود اشباح» در ص 598 و 599 همچنان از قول «منبع (ص)» می‌نویسد:
 «بهبزاد نبوی» تیم تحقیق و بررسی انفجار نخست‌وزیری را تحت سرپرستی خودش، تشکیل می‌دهد. دسته اول مرکب بوده است از «خسرو تهرانی» و «محمد رضوی» و «علی اکبر تهرانی» و «بیژن تاجیک» و «سعید حجاریان» و دسته دوم تشکیل می‌شده است از سرهنگ «حجازی» رئیس شهربانی و چند نفر از آگاهی و یک نفر از سپاه که البته همه کارها با دسته اول پیگیری شد و دسته دوم بیشتر جنبه تشریفاتی داشت. و «یک نکته عجیب هم وجود داشت که یک زنی بعنوان همسر «شهید کشمیری» در مراسم ختم شهدا شرکت داده شده بود. در صورتی که زن «کشمیری» با بچه‌هایش فراری بودند. خانواده «کشمیری» را هم به عنوان خانواده شهید در مدرسه عالی شهید «مطهری» آورده بودند!

* دسته اول، بدون مجوز دادستانی، منزل «کشمیری» را تفتیش می‌کند و اسناد و مدارکی را غیرقانونی ضبط می‌کند که ظاهرا سر از کمیته اداره دوم در آورده بود که گویا در مورد سوابق کار «کشمیری» توی اداره دوم و نیروی هوایی بود که بعدا هم

روی این اسناد با بازرسی ویژه، کش و قوس شد.

* در حقیقت، همین تفتیش غیرمجاز باعث شد که دادستان کل کشور، بازرسی ویژه‌ای را جهت بررسی انفجار نخست‌وزیری مأمور بکند، این بازرسی ویژه دسته تحقیق اول را منحل اعلام کرد که «بهباد نبوی» شدیداً مخالفت کرد. بعداً، همین بازرسی ویژه دادستان کل بعضی از افراد دسته اول را دستگیر و ممنوع‌الملاقات کرد. نکته‌ای که وجود داشت، این بود که در حقیقت، آقای «بهباد نبوی» رسیدگی به موضوع را به دوستان صمیمی و همکارهای خود «مسعود کشمیری» سپرده بود...
«شنود اشباح» می‌پرسد: چرا منزل «کشمیری» را بدون هماهنگی با دادستانی تفتیش کردند؟ «منبع (ص)» پاسخ می‌دهد:

خب، این را برواز آقای «بهباد نبوی» پرس . بگو: فلانی پرسید: هم «کشمیری» هم «جواد قدیری» خانه‌هایشان به دستور شما که صلاحیت قضایی انجام چنین کاری را نداشتی، تفتیش شد. چرا؟ وزیر مشاور ...

بار دیگر، «شنود اشباح» به سراغ سخنان پرسشهای «زواره‌ای» در جلسه 345 (26 شهریور 60) می‌رود و خط سیر اداری «کشمیری» را ترسیم می‌کند (ص 608 تا 616):

کشمیری قبل از انقلاب، مدیرعامل یک شرکت انگلیسی بود که رفت و آمدهای مشکوکی در جزایر خلیج فارس داشت.
از طریق دادستانی کل انقلاب، در ابتدای انقلاب، به اداره دوّم ارتش معرفی می‌شود. یکی از مراکز حسّاس و مرکز اسرار مهمّ کشور، در اختیار او قرار می‌گیرد. از اداره دوّم به نیروی هوائی می‌رود. به جایی که مرکز اصلی شبکه جاسوسی سیا بوده است. اسناد مهمّ مستشاری امریکایی و اسناد مهمّ جاسوسی در آنجا بوده و همه در اختیار «کشمیری» قرار می‌گیرد.

شخصی به نام ستوان یکم «هرمز یعقوبی» یقه «کشمیری» را می‌گیرد و می‌آورد .
کیفش را باز می‌کنند می‌بینند یک مقدار اسناد سرّی داخل کیف او است و دارد
می‌برد ... باز بچه‌های نیروی هوایی می‌گفته‌اند که او یک کامیون اسناد سرّی را تحت
عنوان کاغذ باطله از نیروی هوایی خارج کرده است .

«کشمیری»، در مقام سرپرست کمیته ختّی‌سازی کودتای نوژه، باتّفاق یک عامل که
قرائن نشان می‌دهند که به احتمال زیاد عامل سیا بوده است، تمامی سرنخهای سیا را
در این کودتای خائنه، کور می‌کنند .

«زواره‌ای» می‌پرسد (ص - 610): «چه شبکه قوی هست که این را می‌آورد
نخست‌وزیری؟ ... سؤال اینجاست که چه کسی صلاحیت «کشمیری» را برای ورود به
نخست‌وزیری تأیید کرد و چگونه او را آوردند به نخست‌وزیری؟ بعد از آنکه
«کشمیری» خانه تکانی کرده و همه اسنادش را برده، درست برای ساعت 3 که
نخست‌وزیری منفجر می‌شود، یک ماشین می‌آید در خانه‌اش و زن و بچه‌هایش را
برمی‌دارد و می‌برد . یعنی تمام برنامه‌ها از پیش، دقیقاً، طرح ریزی شده است و خودش
هم از نخست‌وزیری می‌رود و معلوم نمی‌شود و کسی هم او را نمی‌بیند.»

بدین قرار، اگر عامل انفجار «کشمیری» بوده و او عضو سازمان مجاهدین خلق
بوده است، آن سازمان، در لحظه وقوع انفجار، «کشمیری» و همسر و فرزندان او را
پنهان کرده است . به سخن دیگر، ساختن خبر دروغ درباره شهادت «کشمیری» و
[...]. بخاطر فریب سازمان مجاهدین خلق نبوده است .

راستی این است که «بهباد نبوی» و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در
حکومت [«شهید» رجایی] نقش مهمی را پیدا کرده بودند و دلیلی نداشت که با آن
انفجار، آن موقعیت را از دست بدهند و برای خود خطر دستگیری و اعدام تدارک
کنند . [تا اینجا سه بار دفاع جانانه «بنی‌صدر» از «بهباد نبوی» با وجود سابقه ...!]

* چرا و چگونه پرونده انفجار ساختمان نخست‌وزیری را بستند؟

در ص 620 شنود اشباح از « منبع (ص) »، درباره جلسه در حضور [امام] خمینی « می پرسد: « بله من هم شنیده ام ... اینکه به دلایل مختلفی در عرصه های سیاسی یا غیره، پرونده ای مختومه اعلام بشود که دلیل بر براءت نیست. بالأخره واقعیت این است که شهید « رجایی » و شهید « باهنر » و شهید « دفتریان » و شهید « وحید دستگردی » شهید شدند. آقائی هم به اسم « مسعود کشمیری » که نفوذ بالایی هم در بین آقایان نخست وزیر و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی داشت، عامل این انفجار بود. فراری هم داده شد. شهید سازی هم شد. ملت و خلق الله هم توسط آقایان مسخره و ملعبه به نظر آمدند. اسنادی هم جابه جا شد. و الی ماشاء الله ... من به نظرم مرور زمان ابعاد این توطئه را روشن تر می کند. »

در صفحات 622 و 623 از قول دکتر « ابراهیم یزدی » (مصاحبه با روزنامه نشاط 2 شهریور 1378)، هویت دیگری برای « کشمیری » می سازد:

« مسئله انفجار، روزها مورد بحث نمایندگان بود و در یکی از بحث های خصوصی جمعی از نمایندگان این موضوع را مطرح کردم که « کشمیری » با آن موقعیتی که داشت، برای سازمانی که به آن وابسته بود (موساد یا ...) بسیار با ارزش بوده است ... در عرف روابط بین المللی، اگر چنین سازمانی فرد یا افراد دیگری را در درون نهادهای تصمیم گیرنده، در همان سطح « کشمیری » یا بالاتر و با نفوذ بیشتر نداشته باشند، این مهره را نمی سوزانند. اما کسی به این مطلب توجه نکرد. »

در صفحات 624 و 625 کتاب سؤالیهای « زواره ای » از وزیر وقت دادگستری (به نقل از کیهان 17 تیر 61) را آورده است:

« 1- نتیجه رسیدگی به پرونده و تعقیب « کشمیری » جانی و احیانا همدستان او به کجا انجامیده است؟

2- چگونه و به وسیله چه شخصی یا اشخاصی « کشمیری » به نخست وزیر، آن

هم درجای حسّاس، راه یافته و کدام مرجع، صلاحیت وی را مورد رسیدگی قرار داده است؟

3- بر چه اساسی و طبق چه ضابطه‌ای، ظرف مدت کوتاهی، «کشمیری» توانسته است به جای منشی شورای امنیت کشور و در کنار ریاست جمهوری و نخست‌وزیر و... قرار بگیرد و به سرّی‌ترین اسناد مملکت دست یابد؟

4- چگونه توانسته است کیفیت محتوی موادّ منفجره را به داخل ساختمان نخست‌وزیری و اتاق محلّ تشکیل شورا، منتقل کند؟

5- چه شخص یا اشخاصی برای انحراف افکار عمومی و فریب مسئولین، جسد قلابی برای «کشمیری» ساختند و نتیجه رسیدگی به پرونده عاملین موضوع چه می‌باشد؟
این سؤالاها همچنان بی‌پاسخ مانده‌اند.

در صفحات 625 تا 628 مصاحبه نویسنده کتاب با «زواره‌ای» آمده است .
«زواره‌ای» گفته است (ص 627 و 628): شما تعقیب کن که چه کسانی از نخست‌وزیری یا جاهای دیگر «ربّانی املشی» و «موسوی اردبیلی» را در شورای عالی قضایی، با هزار جور بازی و بهانه، بازی دادند که پرونده، دست «لاجوردی» نیفتد .
بچه‌های 14-15 ساله که روزنامه منافقین راتوزیع می‌کردند، اوین می‌رفتند . پرونده قتل رئیس جمهور و نخست‌وزیر مملکت را ارجاع دادند به دادگستری ! چه دستی درکار بود؟

چطور «تقی محمدی»، سرنخ اصلی، از کشور خارج شد؟ وقتی هم با پیگیری «لاجوردی»، «تقی محمدی» مطالبی را عنوان کرد، پیگیری چه شد؟ «

در صفحات 628 تا 630 قول «مهدی منتظری» را آورده است. «مهدی منتظری» هویت جدید دیگری از «کشمیری» بدست می‌دهد: «البته، در واقع، متوکی کار، اطلاعات سپاه بود . جایگاه «کشمیری» هم، خیال شما را راحت کنم، بطوری بود

که

به همه اطلاعات دسترسی داشت «. شنود اشباح می‌پرسد مسئول ستاد ختشی کننده کودتای نقاب (نوژه) چه کسی بود؟ و « مهدی منتظری « پاسخ می‌دهد: « آقای محسن رضایی «مسئول ستاد بود . چون آن زمان مسئول اطلاعات سپاه بود و مسئولیت ستاد را هم داشت...» کشمیری «یک روزی گفت : من می‌خواهم بروم نخست‌وزیری ... رفت نخست‌وزیری و آنجا هم شد دبیر شورای امنیت « .

در صفحه □ 630 قول « شاهد (ع) « را می‌آورد که بنا بر آن، کسی به نخست‌وزیری می‌رود و « کشمیری « را می‌بیند . او « کشمیری « را قبلا " در دفتر «رجوی « دیده بود و مطمئن بوده است از « منافقین « است . سر و صدا هم می‌کند، گزارش هشدار او، بعد از « شهادت شهید رجائی «، داده می‌شود .

در صفحه 631 از قول همین « شاهد «، معرف « کشمیری « را به نخست‌وزیری، معرفی می‌کند: « معرف « کشمیری « به نخست‌وزیری «، « علی تهرانی « بود که بعدا دستگیر شد و به جایی نرسیدند، آزاد شد. « خسرو تهرانی « اینها هم دستگیر شدند و چندین ماه هم در مجموع حبس دارند...»

« منبع (ن) « (ص 632) می‌گوید: «... بالآخره « بهزاد نبوی «؛ « خسرو تهرانی « و « مسعود کشمیری « رابه اطلاعات نخست‌وزیری برد.»

« منبع (ن) « «اعضای اطلاعات نخست وزیری را از سه دسته می‌داند :

- دسته اول مشترک سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند . مثل « خسرو تهرانی «، « بهزاد نبوی «، « عباس یزدان‌پناه «، « خلیل اشجعی «، مهندس « خالدی «، « قنادان «
- دسته دوم صددرصدبا اینها مخالف بودند، که نماینده آنها دکتر « گلاب بخش « است .

- دسته سوم سایر افرادی که غالبا بی‌طرف هستند .

در صص 633 و 634 از قول « شاهد (ش) «، درباره عضویت « کشمیری « در

سازمان مجاهدین خلق، می‌نویسد: «پیرو رضوی» می‌نویسد: «بله من گزارشی آمده بود. چون الان شرعا احساس گناه می‌کنم، می‌نویسم که به دلیل حسن نیت و آشنایی با «کشمیری» ترتیب اثر ندادم. باور کردنی نیست...»

در صفحات 634 و 636 سخنرانی «روح‌الله حسینیان» را به نقل از هفته‌نامه شما (10 شهریور 1379) نقل می‌کند. او از جمله می‌گوید: «بعد، نظامیانی که در آن جلسه حضور داشتند و در اثر این انفجار بیهوش شده بودند، به هوش آمدند، اعتراض کردند که ما دیدیم «کشمیری» وقتی وارد جلسه شد... چند دقیقه بعد از خروج او انفجار صورت گرفت. او کشته نشده است... وقتی با اعتراض و آگاهی دیگران روبرو شدند، آمدند این شعار را ترفند خودشان قرار دادند که بله ما می‌دانستیم. می‌خواستیم منافقین «کشمیری» را خارج نکنند تا دستگیرش کنیم. تنها کسی که به این مسئله پی برد و رحمت خدا بر او باد، مرحوم «شهید لاجوردی» بود. پرونده‌ای تشکیل داد. عده‌ای از اینها را دستگیر کرد. یک نفر بنام «تقی محمدی» کاردار ایران در افغانستان بود، دستگیر شد. آمد تا شروع کرد به پرده برداشتن از مسایل، یک روز بعد جنازه او را کف سلول دیدند! نفوذ داشتند. یکی از همین منافقین، به نام «قدیری» در اوین بود. او («تقی محمدی») را کشتند. نگذاشتند پرونده «کشمیری» پیگیری شود. و یکی از دردهای مرحوم «شهید لاجوردی» احساس خطری بود که از منافقین نفوذی در درون جمهوری اسلامی می‌دانست. اما کسی توجه به حرف او نکرد...»

از قول «شاهد (ش)» در همان صفحه، رابطه «تقی محمدی» را با «کشمیری» اطلاع می‌دهد: «تقی محمدی» لاغر اندام و به شدت عصبی بود... نزدیک‌ترین افراد در بحث اداره دوّم (اطلاعات ارتش) به «مسعود کشمیری» او بود. و نزدیک‌ترین فرد از کمیته‌ایهای اداره دوّم به «تقی محمدی»، «سعید حجاریان» و بعد «بیژن تاجیک» بودند...»

در صفحه 637 از قول «شاهد (ع)» می‌نویسد: «فکر می‌کنم اگر «تقی محمدی» کشته نمی‌شد، نفر بعدی باید «سعید مظفری (حجاریان)» را می‌گرفتند. چون با هم بودند. ولی بعد «سعید» رفت دادستانی و پیگیر کارهای «تقی محمدی» شد...»

در همان صفحه، از «علی فلاحیان»، درباره «تقی محمدی» و «نکته خاص» در پرونده انفجار نخست‌وزیری و پیگیری آن می‌پرسد. و «علی فلاحیان» می‌گوید: «آقای «لاجوردی»... به صراحت می‌گفت. به من می‌گفت: اینها الان با منافقین مبارزه می‌کنند. ولی در آینده، خودشان از منافقین هستند. خودش هم اوائل جدی بود که رسیدگی بکند که خب یک دفعه، در وسط ماجرا، «تقی محمدی» خودکشی کرد...» در صفحه 644 از قول «حسینیان»، ترور «لاجوردی»، را نیز به پای «منافقین جدید» (مجاهدین انقلاب اسلامی) می‌نویسد:

«به نظر اگر «شهید لاجوردی» زنده بود، بسیار می‌توانست در افشای خط نفاق جدید مؤثر واقع شود و شاید یکی از علت‌های ترور ایشان هم همین بود که منافقین خواستند تا این مخزن مهم اسرارشان را از میان بردارند و راه برای نفوذشان در کشور باز شود.» در صفحه 645 از قول «زواره‌ای»، بار دیگر، تأکید می‌کند که «کشمیری» عضو سیا است و اگر سیا مهره‌ای قوی‌تر از «کشمیری» در دولت نداشت، «کشمیری» را قربانی نمی‌کرد: «به دنبال آن یکی باشید.»

و در صفحات 646 تا 648 از قول کیهان (27 خرداد 1372 برابر 17 ژوئن 1992) گزارشی را از مجله اسپات لایت نقل می‌کند که بنابر آن، دو انفجار در حزب جمهوری اسلامی و در نخست‌وزیری را سیا سازمان داده است.

در صفحه 648 پاسخ «منبع (ص)» را به سؤال خود در چرائی دفاع «هاشمی رفسنجانی» از «بهاد نبوی» آورده است: «... ممکن است یک نفر در معرض دهها جور اتهام قرار بگیرد و هیچکدام هم به اثبات نرسد... اون بحث دوم دفاعی است که

از « بهزاد » شد، ریشه توی این تحلیلها داشت .خب، انصافا هم اینها دلیل قانونی و شرعی اِتِّهَام نیست .اونها هم وقتی می‌دیدند این بحث مورد سوءاستفاده دشمن واقع شده، به نظر من، منطقی به نظر می‌آید که خب عکس العمل نشان داده باشند.»

اما این بار، از قول « هاشمی رفسنجانی » مدافع، « بهزاد نبوی»، و « خسرو تهرانی » را مَتَّهَم می‌کند (صفحه 656 به نقل از « پس از بحران »-خاطرات « هاشمی رفسنجانی»، یادداشت 7 تیر 1361): شب آقای « صبوری»، از گروه پیگیری پرونده انفجار نخست وزیری و جنایت « مسعود کشمیری » آمد و اطلاعات زیادی راجع به «کشمیری» و همکاران او داد .یک سازمان انقلابی را زیر سؤال برده بود که باید تحقیق کنیم، مطلب مهمی است.» و درپاورقی « بعد از بحران » این توضیح آمده است:

« اشاره به نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و شخص آقای « بهزاد نبوی » و «خسرو تهرانی» که تاکنون، صحت یا سقم آن به اثبات نرسیده است .»

« شنود اشباح » این نکته را خاطر نشان می‌کند که: « نکته قابل توجه، تعارض این جملات پاورقی با پاورقیهای کتاب عبور از بحران درباره همین موضوع می‌باشد»

« شنود اشباح » نمی‌توانسته است، در دیدن، واقعتاً را ببیند که اساس است .وگرنه، می‌دید که کتاب « عبور از بحران » در بهار 1378 دو سال بعد از «دوم خرداد 1376» و 18 سال بعد از انفجارها انتشار یافته است .در تاریخ انتشار، « پاورقیها » نمی‌توانستند بدون اطلاع از یادداشتهای سال 61 نوشته شده باشند .بنابراین، از تاریخ انتشار « عبور از بحران » تا انتشار « پس از بحران » در تابستان 1380 امری می‌باید روی داده باشد که مدافع « بهزاد نبوی » را به مَتَّهَم کننده او بدل کرده باشد. [...]

همانطور که خوانندگان ملاحظه می‌کنند، انفجار در ساختمان نخست وزیری، طولانی‌ترین شرح و تفصیل را به خود اختصاص داده است. [!؟...]

در «شنود اشباح» نیز کلمه‌ای از «تحقیقات» انجام شده درباره دو انفجار، نمی‌توان یافت. پرونده‌ها در دادگستری و در «دادگاه انقلاب» و در نخست‌وزیری، خاک می‌خورند. [...]

عنوان فصل چهارم کتاب «شنود اشباح»، «پاتریس لومومبا» و مصور به صورتی از «سید محمد خوئینها» است. و در ص 184 و 185 قسمتی از خاطرات «خوئینها» را آورده است:

«... سه نفر از برادران دانشجو، آقایان «میردامادی» و «بی‌طرف» و «اصغرزاده»، طبق قرار قبلی، به محل کار بنده در جام جم آمدند. [...]

برادران طرح خود را در میان گذاشتند و در بیان لزوم طرح، اضافه کردند که طبق اطلاعات بدست آمده، یکی از عناصر مهم سیا («نویسنده» که به خود عنوان محقق داده است، می‌گوید نتوانسته است به هویت این آمریکایی پی ببرد)، در پوشش یک دیپلمات آمریکایی وارد ایران شده و گویا به دنبال اهداف خاصی در مقابله با انقلاب وارد شده است. البته نظر بنده را جویا شدند که من هم موافق بودم و تأیید کردم. [...]

در حقیقت، بنا بر خاطرات «موسوی خوئینها»، او و «دانشجویان خط امام»، حتی بدون دادن اطلاع به شورای 5 نفری، طرحی را تهیه و اجرا کرده‌اند. به سخن دیگر، امر پیشین «ولی‌امر» را نیز زیرپا گذاشته‌اند. چرا که [«امام» خمینی] یک شورای 5 نفری معین کرده بود مرکب از «بنی‌صدر» و «حبیبی» و «خامنه‌ای» و «محمد مجتهد شبستری» و «محمد موسوی خوئینها»، «دانشجویان خط امام» می‌باید تحت نظر این شورا عمل می‌کردند. اما طرح دانشجویان در آن شورا، مطرح و تصویب نشد، سهل است احدی از آنها، غیر از «موسوی خوئینها» از آن طرح اطلاع پیدا نکرد. تک روی «خوئینها» همان بیماری مهلکی است که ایران را بارها در مهلکه‌های بزرگ انداخته است. این به جای خود، چند پرسش بس مهم پیش می‌آیند:

1- چرا دانشجویان تنها به «موسوی خوئینها» رجوع کردند؟ اگر فرض کنیم

می‌باید نخست عمل کرد و بعد به [«امام»] خمینی «اطلاع داد، چرا شوری از آن بی‌اطلاع نگاه داشته شد؟ [...]»

2- چه کسی به آنها اطلاع داده بود یک عضو سیا، در پوشش دیپلمات به ایران آمده است و قصد دارد بر ضد انقلاب دست به فعالیت‌هایی بزند؟ آیا اطلاع دهنده همان کس یا کسان نبوده‌اند که از «دانشجویان خطّ امام» خواسته‌اند طرح خود را تنها با «موسوی خوئینیا» در میان بگذارند؟ از آنجا که بنا بر اظهار «موسوی خوئینیا» و افرادی از «دانشجویان خطّ امام» طرح اشغال سفارت، پیش از اجرا، از میان آنها و «موسوی خوئینیا» بیرون نرفته است. [...]

در صفحه 188 قسمتی دیگر از خاطرات «خوئینیا» را نقل می‌کند: «بنده با چند نفر از برادران، از جمله، آقایان «میردامادی» و «اصغرزاده» و «گویا» سیف‌اللهی» خدمت «حضرت امام» در قم رسیدیم... «امام» دستور فرمودند که دانشجویان موضعگیری کنند... بیانیته تهیه شد و به صدا و سیما هم ارسال گردید. لیکن «قطب‌زاده»... مانع از پخش آن بیانیته شد... و تا آنجا که به یاد دارم، اصل آن بیانیته هم گم شد و بعدا هم آن را پیدا نکردیم!!! (علامتهای تعجب از «محقق» است). در ص 188 و 189 قول مهندس «بازرگان» را از همشهری (آذر 1380) و قول «عبّاس عبدی» را از کیهان سال نقل می‌کند:

- بنابر قول مهندس «بازرگان»، علّت ورود «موسوی خوئینیا» به جنبش دانشجویان پیرو خطّ «امام»، هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. دانشجویان پیرو خطّ امام در خاطرات خود کم و بیش گفته‌اند که آنان خواستار حضور «خوئینیا» در سفارتخانه، بعد از تسخیر شده‌اند. اما هیچکس از علّت اصلی این انتخاب سخن نگفته است.

- بنابر قول «عبّاس عبدی»، علّت گزینش «خوئینیا»، سابقه آشنائی نزدیک دانشجویان با خطّ فکری آقای «خوئینیا»، در خلال جلسات مشترک شورای

نماینده‌گی «امام» و شورای هماهنگی دفتر تحکیم وحدت بوده است. هم او می‌نویسد که برغم مخالفت، قرار بوده است «موسوی خوئینیها»، پیش از عمل، [«امام» خمینی] را از طرح آگاه کند. اما دانشجویان «تنها پس از وقوع حادثه بود که دریافتند آقای «خوئینیها» پیام را به «امام» نرسانده است. اما در این هنگام «امام» از دانشجویان حمایت کرد و به نشانه اعلام حمایت، مرحوم حاج سید «احمد خمینی»، فرزند رهبر انقلاب و دوست صمیمی «موسوی خوئینیها» به سفارت رفت. [...] در صفحه 190 روشن می‌کند که اعضای شورای دانشجویی که طرح اشغال سفارت را تصویب کرده است، 8 نفر بوده‌اند و «عباس عبدی» یکی از آنها بوده است.

در ص 191 از قول «علی فلاحیان»، «عبدی» را «چپ تندرستی» توصیف می‌کند که تحت تأثیر «حلقه کیان» قرار گرفته است. و در ص 192 قول «عبدی» را می‌آورد که بنا بر آن، با «سعید حجاریان» بچه محل بوده، از لحاظ فکری، هم مشرب بوده است. «حجاریان» و «میردامادی» صمیمی‌ترین دوستان او بوده‌اند. از صفحه 198 به بعد به معرفی «موسوی خوئینیها» می‌پردازد. از قول این و آن، او را به کمونیسم و حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان (پدر او) می‌چسباند. در صفحات 213 و 214 از قول روزنامه ایتالیایی کوریره دل‌اسرا (14 ژوئیه 1999) «موسوی خوئینیها» را «روحانی سرخ» که تحصیلات خود را در دانشگاه پاتریس لومومبای مسکو به انجام رسانده است، معرفی می‌کند. در ص 214 و 215 به نقل از اکونومیست لندن (30 ژانویه 1986) می‌نویسد: «یکی از کمونیستهای ایرانی که اخیراً به غرب فرار کرده است، یکی دیگر از رابطه‌های شوروی در ایران، «آیه‌الله خوئینیها» می‌باشد. این مأمور متوجه به [«امام» خمینی] بوده است، بنا به گزارش سیا، «خوئینیها» می‌باشد. «خوئینیها» پس از آنکه در دانشگاه پاتریس لومومبای مسکو تحصیل نمود، بعنوان عنصر نفوذی استخدام گشت. به نظر می‌رسد «خوئینیها» رابط بین

دوستان آلمان شرقی خود در لایپزیک و «آیه‌الله خمینی» بوده است. «او در 1983 با گذرنامه سوری به انگلستان می‌رود اما شناسائی می‌شود و در بانکهای خارجی در جرسی و جزایر کانال مانش، حسابهای مخفی دارد. در ص 281 و □ 282 عنصر دیگری از عناصر ترکیب کننده «دانشجویان خط امام» را معرفی می‌کند: از کتاب جنگجویان اسلام، نوشته «کنت کاتزمن»، نقل می‌کند: «بهزاد نبوی»، بنیانگذار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در بحران گروگانگیری، یک مهره کلیدی بود. بیوگرافی «نبوی» نشان می‌دهد که بسیاری از دانشجویان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دنباله روی «نبوی» بودند. این مسئله، انتصاب او، در اواخر سال 1980 به سمت سرپرست هیأت مذاکره کننده ایران در بحران گروگانگیری را توجیه می‌کند... اگر چه اشغال سفارت، دستور کار سیاسی و تندروانه «نبوی» را به پیش برد، اما به دلیل اینکه یک مقام رسمی دولتی بوده و... برای آمریکا بعنوان طرف ایرانی مذاکرات معتبر بود (« (!) علامت تعجب از «محقق» است) .

بدین قرار، تا اینجا، سه سازمان و رهبریهای آنها از طرح گروگانگیری و اجرای آن اطلاع داشته‌اند: سازمان مجاهدین خلق به رهبری «مسعود رجوی» و سازمان امت به رهبری دکتر «پیمان» و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، «بهزاد نبوی»... [] در صفحه 189 قول «عباس عبدی» را در توجیه رفتار «موسوی خوئینیا» می‌آورد: «شاید» موسوی خوئینیا «خواستار آن بود که هزینه اقدام دانشجویان، دامن رهبر انقلاب را نگیرد. چه در صورت تأیید قبلی ایشان، امکان داشت که این حادثه یک اقدام دولتی تلقی شود. از این رو، بشدت با اطلاع دادن برنامه به «امام» مخالفت کرد.»

«عباس عبدی» باید می‌دانست که «موسوی خوئینیا»، شخصی که هیچ مسئولیتی در ارگانهای تصمیم گیرنده نداشت و هنوز بر سر هویت او بحث است، بهر رو، «محقق» پرسشهای اساسی را موضوع تحقیق قرار نمی‌دهد. []

«محقق» در صفحات 197 و - 198 شنود اشباح»، سؤالهای اساسی را از قول «رضا زواره‌ای» و «منبع ل»، طرح می‌کند: «چرا اسناد سیا در مورد برخی کشورهای دیگر منطقی چاپ شد ولی شبکه جاسوسی غرب در ایران، به استثنای برخی عوامل واضح و روشن، انتشار پیدا نکردند؟ من یادم هست مجموعه‌ای از دانشجوها که روی کشف اسناد کار می‌کردند، به من مراجعه کردند و گفتند: در مرحله‌ای که به این بخشهای حساس رسیده بودند، کار از دستشان گرفته شده بود. من حتی یکبار به «ری شهری» هم در جلسه‌ای در دانشگاه امام صادق [ع] فعلی گفتم و اونها را برای پیگیری معرفی کردم.

اما عملاً "قدمی برداشته نشد.

از قول «منبع ل» می‌پرسد: «کتابهای «اسناد لانه جاسوسی»، اگر به آمریکا یا انگلیس یا حتی اسرائیل، ولو پستی ارسال بشود، جرم دارد. مصادره می‌شود. حالت امنیتی قضایی دارد. خوب، به نظرت چطور نویسنده‌های اینها که آن رشته‌ها را چسباندند، سندها را منتشر کردند، مثل «محسن میردامادی»، مثل «ابراهیم اصغرزاده» و دیگران، چطور انگلستان اینها را راه می‌دهد، هیچ، بورس تحصیلی هم می‌دهد!

در صفحات 437 و 438 از «یادداشت‌های تحقیق کتابخانه‌ای محقق» نقل می‌کند که در جلد سی و هشتم از مجموعه منتشر شده اسناد لانه جاسوسی آمریکا، با عنوان «پاریس پناهگاه جاسوسان آمریکا»، توسط دانشجویان پیرو خط امام، اصل و ترجمه 106 سند امنیتی، از پرونده مکاتبات ویژه پیرامون فعالیت‌های جاسوسی و براندازانه جاسوسان آمریکایی، انتشار پیدا کرده است: «حتی در میان حداقل این 106 سند که به دست دانشجویان افتاد (و پس از عبور از صافی مجموعه آقای «خوئینها» منتشر شده است) می‌توان ردپای عناصر وطن‌فروش و مزدور اجنبی را با دقت و از سر عبرت آموزی نگریست.»

و در صفحه 438 و 439 اسامی کسانی که بنابراین اسناد در خدمت سیاست آمریکا بوده‌اند (دکتر « شاهپور بختیار » و دکتر « برومند » و ارتشبد « اویسی » و ارتشبد « طوفانیان » و ...) ذکر می‌کند. [...]

* قرارداد الجزیره و آن بخش از ثروت ایران که به جیب آمریکا ریخته شد.
 آیا « بهزاد نبوی » مجری دستور بود یا خیانت به کشور را از راه خود رائی انجام داد؟:

در صفحات 305 و - 306 « شنود اشباح » قول « مرتضی نبوی »، مدیر مسئول روزنامه رسالت (2 مرداد 1380) را نقل کرده است. از جمله آقای « بهزاد نبوی » شروطی را که قبلاً " دولت آمریکا پذیرفته بود ... در نظر نگرفت و رعایت نکرد و بر خلاف مصوبه مجلس و شروط چهارگانه حضرت امام (ره) و بدون داشتن مجوز از مجلس شورای اسلامی، چند قرارداد تعهدآور، تحت عنوان بیانیه و موافقت‌های مختلف که مجموعاً بنام بیانیه الجزایر معروف شد، امضاء کرد. از جمله مسائل، قبول حکمیت، رضایت به آن است که مغایر اصل 139 قانون اساسی است که اقدامات ایشان منجر به ارائه لایحه دو فوریتی شد. ماده واحده‌ای که در مجلس به تصویب رسید. در این ماده واحده به دولت اجازه داده می‌شود که در مورد اختلافات مالی و حقوقی فی‌مابین ایران و آمریکا که ناشی از انقلاب اسلامی و تصرف مرکز توطئه نباشد، با توجه به مفاد مصوبه قبلی نسبت به داوری مرضی‌الطرفین اقدام کند. اما به گواهی عملکرد آقایان، آرای صادره همه مربوط به انقلاب و تسخیر لانه جاسوسی است و این پیشنهاد حکمیت مربوط به آقای « بهزاد نبوی » است.

« مرتضی نبوی » نمی‌خواهد بگوید، آن زمان، او و عاقدان قرارداد خائنانه الجزیره، همداستان بوده‌اند. پس گناه امضاء و اجرای آن قرارداد را بر دوش تنها « بهزاد نبوی » می‌نهد. بهررو، از رسالت (23 مرداد 1380) قول دیگری از « مرتضی نبوی » را نقل می‌کند:

« کمیسیون ویژه مجلس تصریح می‌کند که آقای « بهزاد نبوی » حق نداشته است تن به حکمیت بدهند. لذا اینکه نظرات حضرت « امام » و مصوبه مجلس، در مذاکرات جناب آقای « نبوی » تأمین نشده است، نظر من نیست بلکه نظر کمیسیون ویژه مجلس است. »

علت گنجاندن حکمیت را در قراردادی که آمریکاییان تهیه و « بهزاد نبوی » [...] امضاء کرد را « گاری سیک »، در کتاب گروگانگیری، توضیح می‌دهد: « اگر مطالبات ایران در دادگاههای آمریکا موضوع رسیدگی واقع می‌شدند، ایران می‌توانست به مصونیت دولتی استناد کند و هیچیک از مطالبه کنندگان آمریکایی موفق به گرفتن حکم بر ضد ایران نمی‌شدند. اما اگر مطالبات به حکمیت ارجاع می‌شدند، مطالبه کنندگان می‌توانستند برنده شوند. » [...]

اما در این مورد، « بهزاد نبوی » مجری امر بود. « محقق » مدعی تحقیق، با وجود کارنامه رئیس جمهوری، با وجود اعلام جرمهای رئیس جمهوری و رئیس بانک مرکزی، با وجود هشدار او به « امام [خمینی] » و نامه 15 صفحه‌ای رئیس بانک مرکزی که به تک تک « نمایندگان » مجلس تسلیم شد و با وجود اعتراضهای « احمد سلامتیان » به قرارداد و چگونگی اجرای آن، در ص - 311 « شنود اشباح » از قول « منبع ج »، این چند جمله را نقل کرده است: « بنی‌صدر » و « سلامتیان » و اونها نسبت به عملکرد هیأت ایرانی گفتگو کننده با طرف آمریکایی در الجزایر، سر گروگانها، به قدری دعوا داشتند که رسماً از « بهزاد نبوی » و « شهید رجایی » شکایت کردند که البته چون خودشان تسلیم قانون نبودند و جلوی « حضرت امام » ایستادند، خوب اون حرفها خیلی ارزش پیگیری نداشت. در عین حال، « بهزاد نبوی » توی بحث تهیه و تنظیم اطلاعیه 10 ماده‌ای دادستانی انقلاب اسلامی و تصویب و اجراش، خب، بعنوان وزیر مشاور، سنگ تمام گذاشته بود. » [...] ذیل این قول (صفحه 311) قول « بهزاد نبوی » را از جمهوری اسلامی (13 مرداد 1360) می‌آورد: « ... مسئله مهمتر

مرگ جریان « بنی صدر » بود که انجام شد و ما دیگر چیزی به نام جریان « بنی صدر » نخواهیم داشت . و انشاءالله قادر خواهیم بود جریانهای انحرافی دیگر را سرکوب کنیم...»

* با آنکه ایران در سخت‌ترین دوره جنگ بود، چرا در قرارداد الجزیره، به اسلحه و قطعات یدکی خریداری شده ایران، اشاره نیز نشد؟:

با شروع جنگ عراق با ایران، [امام] خمینی «دستور داد مجلس حلّ مشکل گروگانها را مقدم بدارد تا ایران بتواند اسلحه و بخصوص قطعات یدکی توقیف شده را از توقیف خارج کند و از مضیقه اسلحه و مهمات خارج شود . آنچه را « تحقیق » - که خلاصه می‌شود در نقل قولها - انتشار داده‌اند، یک جانبه است . بنابراین، واقعیت تاریخی را سانسور کرده‌اند . [؟!]

« فلاّحیان » و « حسینیان » و دستیارانشان که « شنود اشباح » را ساخته‌اند [؟!] ، در دو رویداد بزرگ به ایران، هر آنچه به [امام] خمینی «و [شهید] بهشتی » و [آیت‌الله العظمی] خامنه‌ای «و [آیت‌الله] هاشمی رفسنجانی » مربوط می‌شده است را سانسور کرده‌اند . نه تنها وجود چندین کتاب و صدها مقاله و فیلم مستند را نادیده گرفته‌اند، بلکه در قولهایی که از مأخذها نقل کرده‌اند، تقلّب کرده‌اند [... ؟] ! با تشکر از نقد علمی آقای « بنی صدر » ! ...]

« بن مناشه »، در تهران بزرگ شده و مأمور اطلاعاتی اسرائیل در ایران دوران شاه بوده است . خود را ایرانی جا می‌زده و دایره فعالیت‌های اطلاعاتی خود را وسیع می‌کرده است . با روی دادن انقلاب، حضور او در ایران، او را عامل بسیار مفیدی برای اسرائیل می‌گرداند .

او در محیط دانشگاهی، با فعالان سیاسی نزدیک به رهبران مذهبی رابطه برقرار می‌کند . از جمله با « احمد کاشانی »، که در دانشگاه دستیار بود، رابطه برقرار می‌کند . او جوان‌ترین پسر « آیه‌الله کاشانی » است . « بن مناشه » می‌گوید « احمد کاشانی » در

1980 به اسرائیل رفت و با افسران اطلاعاتی اسرائیل دیدار و گفتگو کرد. بر اثر دیدار او از اسرائیل، در آوریل و مه 1980 اسرائیل 300 عدد لاستیک هوایما به ایران فرستاد (مصاحبه «بن مناشه» با «گاری سیک»، صفحات 66 تا 72 کتاب October Surprise نفر دیگر طرف ارتباط او، «احمد حیدری» بود.

واقعیتی که «شنود اشباح» پنهان می‌کند اینست که «کارتر» مصمم بوده است در صورت تجدید انتخاب، اسرائیل را زیر فشار بگذارد تا سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند و موجودیت فلسطین را به رسمیت بشناسد. [...]

اما «بن مناشه» بخاطر فروش سه فروند هوایمای C-130 ساخت آمریکا اما متعلق به اسرائیل به ایران، توقیف می‌شود (ص 219 و 220 کتاب اکتبر سورپرایز اثر «گاری سیک») در دادگاه، «صمغ آبادی»، روزنامه‌نگار تایم، شهادت می‌دهد که او پیش از لو رفتن ماجرای ایران گیت، ماجرا را به این مجله اطلاع داده بود اما مجله به آن اعتناء نکرده بود. سه سند نیز مادر «بن مناشه» فرستاده و به دادگاه ارائه شدند که حاکی از عضویت «بن مناشه» در دوائر اطلاعاتی اسرائیل بودند.

با وجود این، یادآور می‌شود که در تحقیقها، راست و دروغ ادعاهای «بن مناشه»، از یکدیگر تمیز داده شده‌اند. الا اینکه این بار، روشی که «شنود اشباح» در تحریف و تزویر و جعل بکار برده است. [...] این بار، کتابی با همکاری چند شاخه سازمان ترور [!؟] تهیه و انتشار یافته است و از جمله موضوعاتی که مورد تزویر و تحریف و جعل قرار گرفته، «اکتبر سورپرایز» است.

در صفحات 271 تا 277 کتاب «شنود اشباح»، نقل قولهایی از روزنامه ژاپنی «یومیوری» (16 نوامبر 1996) و هفته‌نامه تایمز (25 ژوئیه 1983) و کتاب «بن مناشه»، درباره برادران «هاشمی»، نقل کرده است. در این نقل قولها، نقش برادران «هاشمی»، در اکتبر سورپرایز و ایران گیت، سانسور شده است.

سانسور به ترتیبی انجام گرفته است که پنداری این برادران از طریق «مهدی

کروبی»، عامل خرید اسلحه برای رژیم و تدارک سازش پنهانی اکتبر سورپرایز نبوده‌اند . بلکه فقط با « احمد مدنی » رابطه داشته‌اند . به نقش آنها در فروش اسلحه اشاره می‌کند. [...]

سیروس هاشمی دلال اسلحه [...] و صاحب نقش در « اکتبر سورپرایز » و «ایران گیت» از قول « بن مناشه»، می‌شود عامل گمرک آمریکا برای جاسوسی بر ضد «ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا» و بر ضد کسانی که برای ایران اسلحه می‌خریده‌اند ! غافل از اینکه این قلب‌سازی خود تصدیق نقشی است که « سیروس هاشمی » و دو برادر او درسازشهای پنهانی و فروش پنهانی اسلحه با ایران داشته‌اند و گرنه، چه نیازی به قلب‌سازی بود؟! [!؟]

« شنود اشباح » در صفحه 433 از فصل « چهل و سوم کتاب شاهد » نقل می‌کند که «در بهار 1982 ژنرال « اویسی » از منابع نزدیک به « آیت... الله » خبر یافت که در سال 1981 آمریکا پیشنهاد فروش اسلحه به رژیم (جمهوری اسلامی) را نموده است . دولت ریگان، از طریق سیا (CIA) با امید به تجدید رابطه با ایران، چندین بار مقدمه‌چینی نمود . اما « آیتا ... خمینی » دست رد به سینه آنها زده و گفته بود که احتیاج به دریافت هیچ اسلحه‌ای از « شیطان » ندارد . و بطور خصوصی گفته بود که آمریکاییها بخاطر یک دلار مادر خود را هم می‌فروشند ما از همه جا می‌توانیم اسلحه تأمین کنیم، دلیلی ندارد با آنها معامله کنیم.»

شاهد (Witness) را « منصور رفیع‌زاده » نوشته است . او عضو ساواک « شاه » و رئیس مأموران آن در آمریکا بود و همانطور که خود نوشته است، به عضویت سیا نیز درآمده بود و 18 سال عضو سیا ماند . وقتی « شنود اشباح » قسمتی از کتاب چنین کسی را می‌آورد تا بیاوراند؟! [!؟] که گویا « ریگان » و حکومت او به « امام [خمینی » پیشنهاد تحویل اسلحه کرده‌اند و « امام [خمینی » گفته است اسلحه شیاطانی که آمریکاست، نمی‌خواهد [...]»

« رفیع‌زاده » کتاب خود را در 1987 منتشر کرده است. در آن تاریخ، افتضاح ایران گیت رو شده بود. پیش از آن، برغم افشاگریهای مستمر، سازش پنهانی «اکتبر [...] سورپرایز» و انتشار کتاب اینترلوک، توجه مطبوعات آمریکایی را به خود جلب نکرده بود. این است که « منصور رفیع‌زاده»، در مصاحبه‌های مختلف، از جمله در مصاحبه با « باربارا هونگر»، می‌گوید:

* آن ایرانی که در هتل لانفان پلازا با آن سه آمریکایی عضو گروه « ریگان - بوش » ملاقات کرده است، « قربانی فر » بوده است (ص 18 کتاب اکتبر سورپرایز نوشته «باربارا هونگر»)

در ملاقات پاریس، در اکتبر - 1980 «رژیبوش» و «رونالد [دونالد] گرگ» (عضو شورای امنیت ملی که برای « ریگان » و « بوش » کار می‌کرد و پس از انتخاب « ریگان » و « بوش»، مشاور امنیتی « بوش » شد) حضور داشته‌اند (ص 83 همان کتاب)

« حمید نقاشان » یکی دیگر از مأموران خرید اسلحه بود. او را « ناطق نوری » معرفی کرده بود و در اکتبر سورپرایز نقش پیدا کرد. با آنکه کمتر مقاله و کتابی درباره اکتبر سورپرایز نوشته شده است که در آن، از « حمید نقاشان » سخنی به میان نیامده باشد، در کتاب « شنود اشباح»، درباره او آمده است: « در صفحه 474 کتاب، قول « مهدی منتظری»، اطلاع می‌یابیم که در وزارت کشور « ناطق نوری » باتشکیل «حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح»، « حمید نقاشان » رئیس حفاظت نیروهای انتظامی می‌شود.

در صفحه 507 «حمید نقاشان» را، از قول « علی فلاحیان»، معرفی می‌کند: « با آقای « ناطق نوری » ضد فرقان کار می‌کرد. یک مدتی هم پشتیبانی وزارت سپاه را داشت. بعد هم در کارهای اقتصادی افتاد. در لندن، سرقضایی که بماند دستگیر شد و بعد از آزادی و برگشت به ایران، پرونده‌های مالی و بدهکاری و اینها داشت. حدود سال 74-75 هم ممنوع‌الخروج شد. آقای « نیازی » پیگیر بحثهای او بود تا

نهایتاً ممنوع‌الخروجی‌اش را لغو کرد. صاحب شرکت کاتریپلار در تهران هم بود فکر می‌کنم هنوز هم هست.

آمریکاییها بر آن می‌شوند «قربانی فر» را کنار بگذارند، «علی هاشمی بهرمانی» (مجرای دوّم و مستقیم به «رفسنجانی») و «سماعی» (افسر اطلاعات سپاه)، اواخر اوت 1986 در دیدار با «ژنرال سکورد» و «حکیم»، می‌گویند: «منتظری یک «رادیکال» شمرده می‌شود. موافقتش ضرور است وگرنه، اجماع تحقّق پیدا نمی‌کند... «قربانی فر» دوست قدیمی «منتظری» است و آمریکاییها از هر راه شده، باید دل او را به دست آورند. معنی حرف «بهرمانی» این بود که کنار گذاشتن «قربانی فر» خطرناک است.»

بدین قرار واقعیّتی را که «شنود اشباح» وارونه می‌کند، اینست که الف - این «علی هاشمی بهرمانی» است که به آمریکاییها می‌گوید کنار گذاشتن «قربانی فر» خطرناک است. «شنود اشباح» نمی‌گوید «قربانی فر» تهدید می‌کند که اگر پول او را نپردازند و بخواهند او را کنار بگذارند، پته همه را روی آب خواهد انداخت، می‌گوید او «به دلیل همکاری نزدیک با «فتح... امید نجف آبادی» و دیگر افراد باند جنایتکار طرفدار «حسینعلی منتظری»، موفق به آغاز عملیات اطلاعاتی پیچیده‌ای برای حامیان اصلی‌اش در تل‌آویو گردید».

اما «علی هاشمی رفسنجانی» و نیز گردآوردندگان مجموعه‌ای آشفته از راست و دروغ زیر عنوان «شنود اشباح» راست نمی‌گویند. گزارشهای «تاوَر» و دو مجلس آمریکا حاکی از آنند که «قربانی فر» تهدید می‌کند و تهدید خود را به اجرا می‌گذارد. آن زمان «فتح‌الله امید نجف آبادی»، نماینده مجلس بود. «منتظری» نیز «قائم مقام رهبر» بود. تا پیش از آنکه «قربانی فر» دو نامه خود به «محسن کنگرلو» را از طریق «امید نجف‌آبادی» برای «منتظری» بفرستد، این دواز ماجرا اطلاع نمی‌داشته‌اند. [!؟]

بدیهی است «شنود اشباح» نمی‌خواهد راست را بنویسد زیرا می‌داند قلب

سازیهایش را آشکار می‌کنند. و گرنه [...] روزهای طولانی، تلویزیونهای آمریکایی در محل زندگی «بنی‌صدر»، دکل برپا کرده بودند و بطور روزانه، اطلاعات پیرامون روابط پنهانی [...] را با «ریگان - بوش» و دستگاه او، دریافت و پخش می‌کردند. بعدها، «بنی‌صدر» گفت بخشی از اطلاعات را از نزدیکان «منتظری» دریافت می‌کرده است.

اما «قربانی‌فر» خود به کمیسیون «تاوور» سه تمایل را معرفی کرده است و «محقق» لازم نبود نظر او را از قول «فاشقی» در مجله وطن العربی نقل کند:

بنابر گزارش کمیسیون تاوور، پیش از آنکه مک فارلین، در 8 دسامبر 1985 در لندن با «قربانی‌فر» دیدار کند، «کیمچی» از قول او به «مک فارلین» می‌گوید:

«شما نمی‌دانید چه بلبشویی در ایران است. میان سه دسته رادیکال و میانه‌رو و سنت‌گرایان نزاع سخت است.»

بنا بر همان گزارش، به ادعای «قربانی‌فر»، «منتظری» شاخص تمایل رادیکال و «هاشمی رفسنجانی» معرف تمایل میانه‌رو بوده‌اند و او از [آیت‌الله العظمی] خامنه‌ای «و [آیت‌الله] هاشمی رفسنجانی» و «میرحسین [موسوی] نمایندگی می‌کرده است.

در گزارش کنگره آمده است:

«البته» علی هاشمی بهرمانی «سرداری به خرج نداده و به آنها گفته بود که کار با موافقت هر سه جناح انجام می‌گیرد اما آنها نخواستند حرف او را باور کنند. کار که از پرده بیرون افتاد، معلوم شد یک جناح، جناح «منتظری» و پیروان او، از ماوقع راضی نیستند. با آنکه از جزئیات امر اطلاع نداریم، می‌توانیم احتمال بدهیم «منتظری» از اینکه آمریکاییان «رفسنجانی» را بعنوان طرف دلخواه خویش برگزیده‌اند، سخت آزرده خاطر شده و تصمیم به انتقام گرفته است [...] .

در 4 آوریل 1987 لوموند، زیرعنوان «غرور شکسته»، نوشت:

«...چنین شد که صاحب بغداد،» صلواتم حسین لائیک و ترقی‌خواه»، در 20 سپتامبر 1980 توسط «شاهپور بختیار»، واپسین نخست وزیر شاه، و یک ژنرال ایرانی در تبعید، آسان متقاعد شد کفایت ارتش عراق خودی به ایران نشان بدهد تا که رژیم دشمنی خونی فروپاشد و شطّ بزرگی که در مرز دو کشور جاری و نامش شطّ العرب است، از آن ملت عرب بگردد. استان ایرانی خوزستان که اکثریت سکنه آن عرب هستند، آزاد بگردد به تمامی کوششهایی پایان داده شود که [«امام» خمینی] از زمان به قدرت رسیدن، در بی ثبات کردن رژیم عراق بعمل می‌آورد...» [؟]

دکتر «بختیار» در 11 اوت 1987 از لوموند، بخاطر مقاله، به دادگاه شکایت کرد. در مقابل، لوموند این مدارک را به دادگاه تحویل داد:

لوموند 12 سپتامبر 1980 و 24 سپتامبر 1980 و 28 و 29 سپتامبر 1980 و 30 سپتامبر 1980 و 3 و 4 اکتبر 1980 و 22 اکتبر 1980 و 23 و 24 نوامبر 1980 و 30 ژوئیه 1981 و نیز صفحات مختلف مقاله‌ای که به قلم «کلودیا رایت» در مجله Foreign Affairs (1980-1981) و نیز صفحه 123 کتاب «پل بالتا» با عنوان «عراق - ایران» (انتشارات Anthropes) را تسلیم دادگاه کرد.

دکتر «بختیار» هیچیک از آنها را تکذیب نیز نکرده بود.

«لوموند» (6 ژانویه 81) در پایان سومین ماه جنگ، هدف جنگ عراق را عبارت دانست از:

«بنابر اطلاعاتی که به مقامات ایران داده شده‌اند، ستاد ارتش عراق مأموریت داشته است در کمتر از یک هفته، خوزستان را تصرف کند و میان خوزستان و کردستان که می‌باید به کنترل چریکهای کرد در می‌آمد، اتصال برقرار کند تا که در 5 اکتبر، در اهواز، مرکز استان نفت‌خیز خوزستان، یک «دولت آزاد» به ریاست «شاهپور بختیار» تشکیل شود. این جنگ برق آسا می‌باید با شورش‌ها در لشگرهای ایران و مردم همراه می‌شد و ضربه‌ای مرگبار بر جمهوری اسلامی وارد می‌گشت.

این طرح بدون توجه به دو عامل بنیادی، تهیه و به اجرا گذاشته شده است: میهن دوستی ایرانیان و دلبستگی بخش عمده‌ای از مردم به دست‌آوردهای انقلاب [اسلامی] ...»

در 24 سپتامبر 1980 لوموند نوشت: یک مقام عالی تأیید کرد که یک [تنی] [چند از طرفداران رژیم «شاه» سابق در عراق هستند و مشاوران عراق در جنگش بر ضد ایران هستند. او گفت این ایرانیان مشاوران شاه سابق هستند که از اعدام گریخته‌اند.

در ماه آوریل گذشته (5 ماه پیش از حمله عراق به ایران) دوایر اطلاعاتی آمریکا تصدیق کرده بودند که دولت بغداد اجازه داده است در خاک این کشور، «گروههای نظامی ایرانی سرنگون کردن رژیم اسلامی در تهران را تدارک کنند. بنابراین قول این دوایر، اغلب این افسران مخالف به نخست‌وزیر پیشین، «شاهپور بختیار» وابسته‌اند. «بختیار» همواره تکذیب کرده است که قصد دارد با سازماندهی در خاک عراق، در پی تصرف قدرت در تهران است. اما می‌پذیرد که سفرهای متعدّد به بغداد کرده است. او یک فرستنده رادیویی در خاک عراق دارد.»

در 22 اکتبر - 1980 «لوموند» مصاحبه‌ای با «طه یاسین رمضان» را منتشر کرد. در این مصاحبه، از جمله این پرسشها و پاسخها بعمل آمده‌اند:

لوموند: آیا راست است که عراق پس از آن تصمیم گرفت به ایران حمله کند که در 18 سپتامبر، در بغداد، اجتماع محرمانه‌ای، با حضور آقای «بختیار» و ژنرالهای ایرانی تشکیل شد؟

«طه یاسین رمضان»: نمی‌دانم از چه چیز می‌خواهید صحبت کند، عراق تصمیم‌هایش را خود می‌گیرد.

«لوموند»: اگر ایران از پذیرفتن آتش بس سرباز زند، آیا به پیشروی در عمق دست می‌زنید و تا کجا؟

«طه یاسین رمضان»: ما به پاکسازی منطقه ادامه می‌دهیم و شهرهای عربستان

(خوزستان را می‌گوید) را تصرف می‌کنیم...»

دکتر «بختیار» با «پل بالتا» (لوموند 23 و 24 نوامبر 1980) مصاحبه کرده و در آن گفته بود:

«امروز، در حالی که روابط بغداد [با] اپوزیسیون ایرانی، بد و بدتر می‌شود، زبانها دارند باز می‌شوند. «بختیار» به ما می‌گوید: «من توافقی در سه ماده با «صدّام حسین» بعمل آوردم:

1- برانداختن رژیم [امام] خمینی «و 2- برقرار کردن روابط «حسن همجواری» با عراق و حل مسئله کرد، یکبار برای همیشه، ماده سوم اهمّیت ویژه‌ای برای عراق داشت زیرا کردستان عراق غنی است و کردستان ایران چنین نیست. اما عراقیها هیچگاه به من نگفتند قصد حمله با ایران را دارند و گرنه به آنها می‌گفتم با ناسیونالیسم ایران رویارو خواهند شد. وانگهی، دو روز بعد از حمله که من آنها را باز دیدم، این معنی را خاطر نشان کردم. و دو هفته بعد از آن، در دیدار دیگری، آنها گفتند حق با شما است.

در 19 ژوئن 1980 حدود سه ماه پیش از شروع جنگ، فرانس پرس، به استناد قول اطرافیان «شاهپور بختیار» کماندوهای طرفدار «بختیار» که در مرزهای عراق با ایران مستقر هستند، در خاک ایران عملیات کماندویی انجام می‌دهند. این کماندوها ترکیب می‌شوند از کردها و افرادی که منشاء عرب دارند.

«بختیار» که با شروع جنگ، گفته بود هفته‌ای دیگر در تهران خواهد بود، در 22 اکتبر، به هنگام مصاحبه باکتیدین دو پاری، هنوز امید نباخته بود:

«برای سرنگون کردن [امام] خمینی»، من آماده همکاری با دولت عراق هستم. در چهارمین هفته جنگ، آقای «شاهپور بختیار»، از انتقاد نمی‌هراسد... و می‌گوید: بر ضد [امام] خمینی «او با شیطان نیز وحدت می‌کند...»

آقای «بختیار» ده روزی می‌شود که شما ناپدید شدید. دفترسیاسی شما می‌گفت

شما با یک هواپیمای عراقی، به عمان رفته‌اید. عمان ورود شما را به آن کشور تکذیب کرد. «بختیار» پاسخ می‌دهد: من به بغداد رفتم. سرّی در کار نیست. در برابر عراقیها، موضع من همواره روشن بوده است... آنچه من امروز می‌گویم این است که [«امام» خمینی] «از» شاه «بدتر است...» [«امام» خمینی] «...عامل» خطرناکی برای منطقه است. [...]

[«بنی‌صدر»:] 1- بدین قرار، دست کم، هدف عراق تصرف خوزستان بوده است. و «طه یاسین رمضان» جلسه با «بختیار» و ژنرالها را تکذیب نمی‌کند. تنها می‌گوید عراق تصمیم‌هایش را خود می‌گیرد. و 2- از چگونگی حلّ مسئله کرد، دورتر، آگاه می‌شویم. تا اینجا مسلم است که توافقی بر سر مسئله کرد بعمل آمده است. و نیز مسلم است که «صدّام حسین» با بکار بردن سلاح شیمیایی و کشتار کردها، معلوم کرد چگونه راه حلّی را در نظر گرفته بوده‌اند. و 3- این امر که آیا «بختیار» و ارتشبد «اویسی» به «صدّام» گفته‌اند خوزستان را «آزاد» کند و شطّالعرب را از آن ملّت عرب بگرداند یا نه، یک امر است و اینکه رژیم «صدّام» چنین هدفی را داشته است. امری دیگر است. در اینکه آن رژیم چنین قصدی را داشت محلّ تردید نیست. دست کم «صدّام» دو کار را کرده است: قرارداد 1975 (مربوط به شطّالعرب و مرزهای دو کشور) را یک جانبه لغو کرد و به ایران قشون کشید و 1000 خبرنگار به بغداد دعوت کرد تا با پیروزی در جنگی برق‌آسا، آنها را به اهواز، «پایتخت عربستان» ببرد و پیروزی عراق و «آزادی عربستان» را جشن بگیرد.

بهررو، در تاریخ 11 اوت 1987 «بختیار» پذیرفت که روزی پیش از حمله عراق به ایران در بغداد بوده است اما مدّعی شد که از قصد حمله عراق به ایران آگاه نبوده و اگر آگاه می‌شد، به «صدّام» هشدار می‌داد که جنگ حسنّ ملی‌گرایی ایرانیان را بر می‌انگیزد و به هدف خود نمی‌رسد. با وجود این، سندهای دیگر حکایت می‌کنند از الف - آگاهی «بختیار» از قصد عراق و ب - مشارکت او در تدارک حمله عراق به ایران:

سرگرد خلبان « نصیرخانی » مصاحبه‌ای با مجله پرتو ایران (شماره 34 سال سوم، تیرماه 1374) بعمل آورده است. این افسر از نزدیکان « بختیار » بوده است و درباره کودتای نوژه و نقش عراق در آن و قصد واقعی عراق گفته است:

دکتر « بختیار » تلفن کرد و گفت: ما برنامه‌ای در دست اجرا داریم که احتیاج به حمایت و پشتیبانی نظامی دارد. شخصی از ایران آمده که می‌خواهد اسلحه و بعضی وسایل دیگر خریداری کند. و چون این آدم نظامی نیست که اطلاعاتی داشته باشد، من علاقمندم شما با او نهایت همکاری را بکنید...

بهرحال عصر همان روز این آقا تلفن کرد و با هم قراری در ایستگاه راه‌آهن شهر برمن گذاشتیم... ایشان خودش را معرفی کرد: « منوچهر قربانیفر ». ... در برمن، « قربانیفر » از کیف « سامسونیت » خودش یک طرح ده - پانزده صفحه‌ای پلی کپی شده در اختیار من گذاشت که آن را مطالعه کنم. طرح در روال طرح‌های عملیاتی بود که ما در ارتش می‌نوشتیم. و جزو پیوستهای آن، فهرست نام کسانی که در کودتا و قیام نقش‌هایی داشتند، نوشته شده بود.

پرتو ایران: اسامی کارگزاران قیام در داخل و یا خارج از کشور؟

« سرگرد نصیرخانی »: در داخل کشور، من به اسمهایی که برایم ناشناس بود، کاری نداشتم. اما با دقت نام بر و بچه‌های نیروی هوایی که در [پایگاه] شاه‌رخ [همدان] قرار بود عمل کنند و بر وبچه‌های پایگاه تهران را مرور کردم. چون این اسامی برایم اهمیت داشت، (زیرا باید می‌دانستم) که چه کسانی می‌خواهند قیام را به ثمر برسانند. شاید حدود نیم ساعت طول کشید که طرح و اسامی را مطالعه کردم و بعد آن را دوباره به « منوچهر قربانیفر » دادم.

پرتو ایران: یعنی ممکن است این قدر بی‌دقتی بکار رود؟

« نصیرخانی »: متأسفانه! ...

(قرار بر دیدار در هتلی در پاریس می‌شود) و آن روز وقتی من و همان دوست

خلبانم به پاریس رسیدیم، «منوچهر قربانیفر» را در هتل ملاقات کردیم. و او گفت که بعد از ظهر، جلسه مهمی در منزل «بختیار» خواهیم داشت. و صلاح در این است که شما دو نفر جداگانه بیایید و من هم جداگانه. چون با افراد و شخصیت‌های مهمی ملاقات خواهیم داشت. نحوه صحبت «قربانیفر» به شکلی بود که من پیش خود گمان می‌کردم لابد چند نفر از جمهوری اسلامی آمده‌اند. بهر جهت، بعد از ظهر، من و دوستم، ساعت 5 بعد از ظهر به منزل دکتر «بختیار» رفتیم... وقتی رفتیم داخل اتاق، علاوه بر دکتر «بختیار»، آقای «منوچهر قربانیفر» هم بود و چهار نفر دیگر.

پرتو ایران: ایرانی؟

«نصیرخانی»: اول فکر کردم ایرانی هستند، ولی خیر ایرانی نبودند. همگی بلند شدند، دست دادیم و آقای دکتر «بختیار» آنها را به این ترتیب معرفی کرد: یک نفر را به عنوان برادر آقای «صلام حسین» معرفی کرد.

پرتو ایران: اسمش را به خاطر می‌آورید؟

«نصیرخانی»: نه.

پرتو ایرانی: «بازان تکریتی» نبود؟

نصیرخانی: نمی‌دانم. فقط بعنوان برادر «صلام حسین» معرفی کرد... .

وقتی که نشستیم، اولین سؤال این بود که چرا ما باید با برادر «صلام حسین»

و مأموران عراقی بنشینیم؟

پرتو ایران: از خودتان سؤال کردید؟

«نصیرخانی»: نه، از خود دکتر «بختیار» سؤال کردم. پرسیدم: به چه دلیل ما باید با برادر «صلام حسین» و مسئولان امنیتی عراق ملاقات کنیم؟ من می‌دانستم که جریان قیام [کودتا] در پیش است. چون «منوچهر قربانیفر» موضوع را گفته بود. ولی ریز مطالب را نمی‌دانستم.

آقای دکتر «بختیار» گفتند: ما برای عملیاتمان باید از یکی از کشورهای همجوار

استفاده کنیم. پاکستان به دلیل منافع مشترک مذهبی با جمهوری اسلامی، موافقتی با ما ندارد، افغانستان درگیر شورشهای داخلی است. با شوروی هم نمی‌توانیم کنار بیاییم. ترکیه هم اجازه این نوع کارها را به ما نمی‌دهد. تنها جایی که باقی می‌ماند عراق است.

من عرض کردم: ما چرا از طریق آمریکا [!؟] و ناوهای که در خلیج فارس دارد و از کنار دماغه چهار بهار این کار را نمی‌کنیم؟ که نه هیچگونه پوشش راداری دارد و نه هیچ چیز دیگری. من سالها آنجا خدمت کرده بودم. ما می‌توانیم از آنجا برویم، بدون اینکه نیازی به کشورهای دیگر داشته باشیم.

... «بختیار» جواب قانع کننده‌ای نداشت که بدهد... گفت: به هر حال، دولت عراق چون علاقمند به براندازی رژیم است، زیرا آن را خطری برای خود می‌داند، حاضر به همکاری با ما شده است و ما این دست همکاری را نمی‌توانیم پس بزنیم. زیرا در موضع ضعف قرار داریم و نمی‌توانیم خواسته‌هایمان را به عراق و یا کشورهای دیگر دیکته کنیم. ما در موقعیت بازنده هستیم و نه موقعیت برنده...

... به دکتر «بختیار» عرض کردم: من در جریان هستم اما من یا ما اینجا چه کاره‌ایم؟ نقش ما این وسط چیست و چرا در این جلسه هستیم؟
دکتر «بختیار» گفت: آقایان - مقصودش عراقی‌ها بود که قرار است با ما همکاری کنند، حمایت و پشتیبانی مالی، سیاسی، نظامی و لجستیکیشان را از طرح اعلام کرده‌اند و قول شناسایی دولت کودتا را هم تا اینجا از عراق گرفته‌ایم، مضافاً که دولت عراق قول داده با روابطی که با دیگر کشورهای منطقه دارد، شناسایی دیگر کشورهای منطقه را هم فراهم سازد.

گفتم: خوب، الان قرار است چکار بکنیم؟

دکتر «بختیار» گفت: شرط اصلی آنها این است که طرح کامل کودتا یا قیام را در اختیار آنها بگذاریم.

پرسیدم: مگر اینها طرح قیام را قبلاً "نگرفته‌اند؟ پس چطور حاضر شده‌اند همکاری کنند؟

« بختیار » گفت: ما در کلیات با آنها به توافق رسیده‌ایم، اما آنها طرح جزء به جزء را می‌خواهند.

گفتم: وقتی تا اینجا پیش رفته‌اید، چه ایرادی می‌بینید که طرح جزء به جزء را هم بدهید؟

« بختیار » گفت: باید نام و مشخصات همه مهره‌هایی را که در قیام [کودتا] شرکت دارند در اختیار آنها بگذاریم.

در این موقع، رو کردم به همان ژنرالی که صحبت‌های مرا برای برادر «سلام» ترجمه می‌کرد و گفتم: شما اسم افراد را برای چه می‌خواهید؟

ایشان گفت: ما می‌خواهیم بدانیم که آیا مأموریت‌هایی را که به افراد خودتان می‌دهید، این افراد شایستگی و لیاقت انجامش را دارند یا خیر؟ مثلاً، اگر سرگرد «حسن» را مسئول بمباران خانه [«امام» خمینی] می‌کنید، این سرگرد توان چنین کاری را دارد یا نه؟

جواب دادم: بطور کلی شما دانش و استطاعت و استعداد چنین قضاوتی را ندارید که بتوانید تشخیص بدهید این افسر یارای چنین کاری را دارد یا نه؟...

دکتر «بختیار» گفت: چون اینها علاوه بر کمک مالی و سیاسی، کمک نظامی هم به ما می‌کنند، باید ساعت و روز قیام [کودتا] را هم بدانند.

گفتم: ولو این اطلاعات را هم به آنها بدهید، دادن اسامی افراد صلاح نیست. نه به این آقایان و نه به هیچ کس دیگری.

پرتو ایران: واکنش و عکس‌العمل دیگران در برابر حرفهای شما چه بود؟

« نصیرخانی»: «منوچهر قربانیفر» ساکت نشسته بود و فقط گوش می‌داد دوست خلبان من حرفهایم را تأیید کرد و به دکتر «بختیار» گفت: بهیچوجه صلاح نیست

اسامی شرکت کنندگان در کودتا را بدهیم.

آن ژنرال عراقی مخابرات گفت: چنانچه ما به هم اعتماد نداشته باشیم، نمی‌توانیم با هم همکاری بکنیم. شما وقتی می‌توانید از امکانات ما استفاده کنید که طرح کامل و اسامی را به ما بدهید. یعنی هیچ چیز نباشد که شما بدانید و ما ندانیم.

جواب دادم: ما همسایه هستیم. روابط خوبی در آینده می‌توانیم داشته باشیم. اما یادتان باشد که بهرحال دو کشور مختلف هستیم و نمی‌توانیم در موضوعی که جان بهترین فرزندان آن مملکت و خانواده‌هاشان در میان است، چنین اطلاعات سرّی و مهمّی را در اختیار شما بگذاریم.

حرف من که به اینجا رسید، برادر «صلّام حسین» از جای بلند شد و گفت: اگر ما این قدر به هم اطمینان نداریم، پس نمی‌توانیم با هم همکاری کنیم. آقای «بختیار» از برادر «صلّام حسین» خواهش کرد بنشیند و به من گفت: ما مجبوریم طرح کامل را در اختیار آنها بگذاریم و بدون اینکه منتظر جواب یا عکس‌العمل من باشد، به «منوچهر قربانیفر» گفت: شما طرح را بدهید به آقایان. برادر «صلّام حسین» نشست. «منوچهر قربانیفر» در کیف را باز کرد و طرح را بیرون آورد. من بی‌اختیار از جایم بلند شدم و گفتم: اگر اینجور قرار است عمل شود، من هیچگونه همکاری نخواهم داشت. این را گفتم و آمدم بطرف در خروجی. دوست خلبانم هم به دنبال من بلند شد. او هم حرف مرا زد. آخرین صحنه‌ای که به یاد دارم دست دراز شده «منوچهر قربانیفر» بطرف ژنرال مخابرات عراق بود که داشت طرح و اسامی را به آنها می‌داد.

پرتو ایران: آیا هرگز ملاقات و گفتگوی دیگری با دکتر «بختیار» داشتید؟
«نصیرخانی»: ملاقات نه. ولی موضوعی پیش آمد که مجبور شدم با او تماس تلفنی بگیرم.

پرتو ایران: چه موضوعی؟

«نصیرخانی» : شاید سه چهار روز مانده بود به روز عملیات، یک سرتیپ نیروی هوایی (پرتو ایران بر این است که به احتمال قریب به یقین، این افسر سرتیپ « فرخ جعفری » بوده است) که از طرف دکتر « بختیار » به مرز ایران و عراق اعزام شده بود، به من تلفن زد و گفت : من هر قدر تماس می‌گیرم با دفتر دکتر « بختیار » که پیغام مرا به ایشان بدهند، کسی پیام را نمی‌دهد . شما با علاقه‌ای که « بختیار » به شما دارد، با او تماس بگیرید و این پیغام را به او بدهید که عراق قصد پشتیبانی از قیام [کودتا] را ندارد . عراق دارد لشگر به طرف مرز اعزام می‌کند .

از ایشان پرسیدم : شما این خبر را چگونه دارید؟

گفت : خانه‌ای که برای من در نظر گرفته شده، روبروی ریل قطار است و من روزهاست که می‌بینم وسائل و تجهیزات بسیار سنگین نظامی دارد به طرف مرز ایران حمل می‌شود، اینها وسائلی نیست که بکار کودتا و قیام بخورد .

من با آنکه عهد کرده بودم که دیگر با دکتر « بختیار » تماس نگیرم، چون موضوع مهمی بود، به او تلفن زدم و با آقای دکتر « بختیار » صحبت کردم . . .

پرتو ایران : رفتارش با شما چگونه بود؟

« نصیرخانی » : خیلی خشک ! خیلی از دست من عصبانی بود .

پرتو ایران : جواب پیغام چه بود؟

« نصیرخانی » : « بختیار » گفت : این افسر مالیخویایی شده و این حرفها را می‌زند، هر وقت می‌خواهیم با یک کشوری همکاری کنیم، از این حرفها می‌زند . هر وقت می‌خواهیم با یک کشوری همکاری کنیم، از این حرفها می‌زند . من نمی‌توانم این حرفها را قبول کنم . و تازه کار از کار گذشته و حالا دیگر دیر است برای این کارها . . .

و گوشی تلفن را گذاشتم .

[« بنی‌صدر » :] بدین قرار، بدون کمترین تردید، هدف عراق از « کودتای نوژه»، از میان بردن مقاومت ارتش از درون بوده است . همانطور که داده‌ها نشان می‌دهند،

برای تدارک حمله به ایران، رژیم «صلام» به سه رشته عملیات دست زد: 1- جنگ افروزی در کردستان با استفاده از کومله و 2- کودتای نوژه و 3- عملیات خرابکاری از کردستان تا خوزستان و بخصوص در منطقه خوزستان و [...] اگر بر اینها، ایجاد برخوردهای مسلحانه از مرز روسیه و ترکیه تا مرز پاکستان را بیفزاییم. [...] در □ 1982 یک محقق فرانسوی عراقی تبار، بنام «لوران شیری»، در مجله مغرب مشرق، ارگان مرکز مطالعات علمی فرانسه، تحقیقی درباره توافق رژیم «صلام» با دکتر «بختیار»، از جمله بر سر حل مسئله کرد از راه کشتار، انتشار داد. در این تحقیق، قصد «صلام» و رژیم او را، «حل مسئله کرد یکبار برای همیشه» آشکار گرداند:

«صلام» می‌پنداشت با یک پیروزی برق‌آسا، می‌تواند ایران را به 5 جمهوری تجزیه کند. در پی آن عراق در خاورمیانه، قدرت بی‌رقیبی می‌شود و ابر قدرت منطقه می‌گردد. مسئله کرد از راه یک کشتار عمومی حل می‌شد.

بنابراین، از «کودتای نوژه» صلام و رژیم او، متلاشی شدن ارتش ایران و تدارک جنگ برق‌آسا و پیروزی در این جنگ انتظار داشت. [...]

و اما از سه منبع اطلاعات به دفتر ریاست جمهوری رسید:

«ذوالفقاری» که از سوی ارتش سرپرست گارد حفاظت ریاست جمهوری شده بود، نوشته‌ای را می‌یابد بر ضد «امام» خمینی، خط به نظرش آشنا می‌آید. به اداره پرسنلی ارتش مراجعه می‌کند و صاحب خط، «محمد مهدی حیدری» را شناسائی می‌کند. فعالیت‌های او تحت نظر اداره اطلاعات ارتش و دفتر ریاست جمهوری قرار می‌گیرد. با کشف ارتباط‌های او هسته‌های «کودتا» در لشگرهای گارد سابق، هوانیروز، لشگر اهواز، لشگر کردستان، لشگر رضائیه کشف می‌شود استنادار وقت خراسان، دکتر «حسین غفوری فرد»، فرصت را برای [...] برخورد [...] با فرمانده لشگر خراسان مغتنم شمرده بود و با دستگیری سپاه، فرمانده لشگر و تنی چند را توقیف کرده بود. اما بعد آزاد شدند.

همسر یکی از افسران نیروی هوایی به مجلس می‌رود و به دکتر «ابراهیم یزدی» و «سید علی خامنه‌ای» دسترسی پیدا می‌کند. او به آنها گزارش می‌کند شوهرش در جلساتی شرکت می‌کند که برای ترتیب دادن کودتا تشکیل می‌شود. این دو از او می‌خواهند به دفتر ریاست جمهوری مراجعه و اطلاعات خود را در اختیار رئیس جمهوری بگذارند. او نیز چنین می‌کند. [«آیت‌الله العظمی [خامنه‌ای]» اطلاع را به «امام [خامنه‌ای]» و اطلاعات سپاه نیز می‌دهد. به دستور رئیس جمهوری، زیر نظارت دفتر ریاست جمهوری، اطلاعات نیروی هوایی افسر مذکور را تحت نظر قرار می‌دهند و کمیته کودتا در نیروی هوایی را نیز کشف می‌کند.

از دفتر «امام [خامنه‌ای]»، اطلاعات مربوط به «خادم» به دفتر ریاست جمهوری داده می‌شود. با همکاری افراد صادق جبهه ملی و حزب ایران، این شخص شناسایی و برخی از روابط او کشف می‌شود.

در این وقت که جریان کشف «کودتای نوژه» هدفهای نزدیک و دور آن بسیار پیشرفته بود، شبی، اطلاعات سپاه، با کسب اجازه از «امام [خامنه‌ای]»، در پایگاه نوژه، برای دستگیری افراد نیروی هوایی مظنون به شرکت در کودتا، هجوم می‌برد. «بنی‌صدر» به «امام [خامنه‌ای]» اعتراض می‌کند که چه باعث شد پیش از تکمیل تحقیقات، اطلاعات سپاه را، آنها بدون اطلاع رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا، مأمور دستگیریها کردید؟! [...]

بهررو، از زمان دستگیری، پرونده سرّی شد و در اختیار «ری‌شهری» و اطلاعات سپاه قرار گرفت. [...]

و از آنجا که در «شهود اشباح»، خواننده نمی‌تواند بفهمد ماجرای طبس چه بود و چگونه انجام شد، [؟!]. در زیر، چکیده‌ای به نقل از گزارش مفصلی که [...] با مراجعه به اطلاعات و مدارک دیگر، می‌آوریم:

عملیات برای «آزاد کردن گروگانهای آمریکایی» یا «ماجرای طبس» :

* فکر آزاد کردن گروگانهای آمریکا، یک روز بعد از گروگانگیری در 13 آبان 1358 در حکومت «کارتز» پیدا شده و به میان گذاشته شده است. «برژنسکی» تاریخ 6 نوامبر را بدست می‌دهد.

* تدارک نقشه و بحث پیرامون آن از 21 مارس شروع و در 11 آوریل، به نتیجه می‌رسد و تصمیم به اجرای آن گرفته می‌شود. در 22 مارس 1980 نقشه عملیات، در جلسه‌ای با حضور «کارتز»، رئیس جمهوری و «برژنسکی»، مشاور امنیتی او و «وانس»، وزیر خارجه (که مخالف بوده است) و «براون»، وزیر دفاع و «جونس»، رئیس ستاد ارتش و دریادار «ترنر»، رئیس سیا و «جودی پاول» و «آرون Aaron» بررسی می‌شود.

در 15 آوریل، جلسه محرمانه شورای امنیت ملی تشکیل و طرح نهایی را تصویب می‌کند. در 16 آوریل، «کارتز» تصمیم نهایی را می‌گیرد. پیش از اقدام، کارتز مشاور خود، «هامیلتون جردن» را به پاریس، برای دیدار با «قطب‌زاده» می‌فرستد. ملاقات در بعد از ظهر 18 آوریل انجام می‌گیرد. «قطب‌زاده» آمریکا را از دست‌زدن به عمل نظامی برحذر می‌دارد.

* «جوردن»، در 19 آوریل، گزارش می‌کند که گروگانها به این زودیه‌ها آزاد نخواهند شد.

* «کارتز» دستور اجرای عملیات را می‌دهد و عملیات در 24 آوریل شروع می‌شود. مصر پایگاهی در اسوان در اختیار می‌گذارد. عربستان و اسرائیل نیز همکاری می‌کنند.

* در ماههای پیش از شروع عملیات، جاسوسهای آمریکایی وارد ایران می‌شوند. از آنجا که شبکه سیا از میان رفته بوده، مأموران سیا، با استفاده از گذرنامه‌های کشورهای دیگر به ایران وارد و مشغول تدارک اسباب موفقیت عملیات می‌شوند.

* آنها موفق می‌شوند تعدادی از دانشجویان خطاً امام و پاسداران را بخرند و از طریق آنها، از محلّ دقیق نگاهداری گروگانها در سفارت آمریکا و وزارت خارجه آگاه بگردند.

* نقشه چنان طراحی شده بود که نیاز به کشتن پیدا نشود. در شب عملیات، می‌باید 15 پاسداری که در داخل و خارج سفارت آمریکا کشیک می‌داده‌اند، از افراد خود فروخته به آمریکا می‌بودند. با وجود این، «کارتر» موافقت کرده بود در صورت مداخله سپاه پاسداران و دیگر قوای نظامی و انتظامی، همه، از جمله پاسداران خود فروخته را بکشند.

400 تن در عملیات شرکت داشتند.

* باند طبس را آمریکاییها در 1945 ساخته بودند. بنابراین، آن را خوب می‌شناخته‌اند.

* 6 فروند هواپیما، و نیز، 3 فروند C-130 حامل سوخت با دو هواپیمای MC-130 و 8 فروند هلی‌کوپتر سی کورسکی، 100 آمریکایی و -20 «ایرانی» و تجهیزات آنها را می‌باید به طبس منتقل می‌کردند.

* کامیون می‌باید آنها را به محلی در نزدیکی مسگرآباد می‌برد که اسم رمز آن «چارلی» بود.

* شب اول: کماندها می‌باید به تیم‌ها تقسیم می‌شدند و از بزرگ راه سید خندان وارد بزرگ راه مدرّس شده و پس از عبور از میدان رضائیه، به خانه‌های امن رسیده و در آنها مخفی می‌شدند. مأموران آمریکایی و «ایرانی» سیا، می‌باید آنها را در این نقل و انتقال، راهنمایی می‌کردند.

بنابر اطلاعاتی که برخی از «دانشجویان پیرو خطّ امام»، در اختیار مأموران سیا گذاشته بودند، شبها 15 پاسدار از داخل و خارج از سفارت، پاسداری می‌کرده‌اند. به مأموران سیا اطلاع داده بودند که تله انفجاری و مین‌گذاری اطراف سفارت دروغ

- هستند. محلّ دقیق گروگانها را در ساختمانهای سفارت نیز گزارش کرده بودند.
- * شب دوم: زمان عملیات، 10 دقیقه بعد از نیمه شب، معین شده بود. در آن ساعت، برق و تلفنهای ساختمان سفارت باید قطع می شدند.
- برای ورود به ساختمان، در صورت غیر خودی بودن پاسدارهای کشیک، لازم بود تنها یک پاسدار را بکشند. اما در صورت لزوم، همه پاسدارها از «خودی» و «غیرخودی» کشته می شدند.
- سرهنگ «شارل [چارلی] بیک ویث» با گفتن کلمه رمز «دینامو»، به هلی کوپترها که بر آنها پرچم ایران چسبانده شده بود - دستور می داد به استودیوم امجدیه وارد شوند. گروگانها را با عبور دادن از عرض خیابان، به امجدیه برده و سوار کنند. تمامی عملیات می باید ظرف نیم ساعت به پایان می رسیدند.
- یک تیم دیگر می باید به وزارت خارجه می رفت و سه آمریکایی را رها کرده می برد. هلی کوپترهای حامل گروگانها و افراد تیمها می باید در ایستگاه منظره قم، به زمین می نشستند. از آنجا، هواپیماهای C-141 مخصوص حمل و نقل بیمارستانی، آنها را سوار می کرد و می برد.
- * اقدامات احتیاطی:
- در صورت آگاهی و اقدام به عمل، می باید به پایگاه هوایی یکم تهران، حمله می شد.
 - برای حمله به این پایگاه، 48 جنگنده اف - 14 و A-6 در ناو هواپیما بر کورالسی و 24 فروند A-6 در ناو هواپیما بر نیمیتز دستور گرفته بودند باندهای پایگاه را بمباران کنند.
 - در صورتی که اف 4ها موفق به پرواز می شدند، 24 فروند هواپیماهای اف - 14 ناو نیمیتز می باید آنها را در هوا، هدف قرار می دادند.
 - در صورت تجمع مردم، همدستان «ایرانی» که به لباس پاسدار ملبّس می شدند،

می‌باید مردم را متفرّق می‌کردند. می‌باید به مردم می‌گفتند: آمریکاییها آمده‌اند گروگانها را ببرند و یا کودتا شده است و ما مشغول دستگیری آنها هستیم، مردم متفرّق شوید تا ما کارمان را بکنیم.

- اگر کنترل جمعیت از دست تیمها خارج می‌شد، هواپیماهای AC-130 که مجهز به 4 توپ 105 میلیمتری و 4 مسلسل سنگین بودند، مردم را به توپ و مسلسل می‌بستند. * در عمل، از 8 هلی‌کوپتر، یکی نقص فنی پیدا کرد. از 7 هلی‌کوپتر که به راه افتاد، دو فروند، نقص فنی پیدا کردند و بازگشتند. در فرودگاه طبس، بر اثر طوفان شن، یکی از هلی‌کوپترها با هواپیمای حامل سوخت تصادم کرد و انفجار بوجود آورد. 8 تن کشته شدند و 3 تن سوختگی پیدا کردند.

* فرمانده عملیات کسب تکلیف کرد و «کارتر» دستور نیمه تمام گذاشتن مأموریت و بازگشت را داد. در بازگشت، هلی‌کوپتر را از میان بردند. در پاسخ پرسش «کارتر»، سرهنگ «بک ویث» علت را خطر انفجار و صدمه وارد شدن به هواپیماها ذکر کرد، بخشی از یادداشتهای و نقشه‌ها و مدارک را نیز نبردند. چرا؟ توضیحی جز شتاب زدگی ارائه نکردند.

* گروه تحقیقی که «بنی‌صدر» معین کرده بود، با استفاده از مدارک بجا مانده و اطلاعات دیگر، تعدادی از عاملان و خود فروختگان را، در ارتش و بیرون از ارتش یافت. مسلم کرد که در سپاه پاسداران و نزد «دانشجویان پیرو خط امام» نیز خود فروختگانی وجود داشته‌اند و همکاری می‌کردند. گزارش برای تعقیب قضایی در اختیار دادرسی ارتش گذاشته شد. «ری‌شهری» بجای آن همه، سرلشگر «باقری» را دستگیر کرد. [؟!]

مأموران اصلی همانها بودند که بعد در «کودتای نوژه» نیز شرکت کردند. بطوری که در بررسی «کودتای نوژه» آمد، پس از آن کودتا نیز، مهره‌هایی تحت تعقیب قرار

نگرفتند. [...]

* در بهار 1360 «گلزاده غفوری» و 10 نماینده دیگر مجلس اول خواستند نتایج تحقیق‌ها و رسیدگی قضایی، در اختیار مجلس قرار گیرند. اما متصدی‌ها را تغییر دادند و «هاشمی رفسنجانی»، به تقاضای «نمایندگان» ترتیب اثر نداد.

* از آنجا که «نقص‌فنی»ها و دیگر مشکلاتی که در مجموع موجبات شکست عملیات را فراهم آوردند، «می‌توانستند» عمدی باشند، دو سال بعد، «ترنر»، رئیس سیا، به استناد اطلاعاتی که سیا گردآوری کرده بود، خواستار تشکیل کمیسیون تحقیق شد. اما «ریگان» و ژنرال «جونس» با آن مخالفت کردند.

با توجه به این واقعیت که شرکت کنندگان «ایرانی» در عملیات طبس در «کودتای نوژه» و بعد از آن، در معامله پنهانی در خرید اسلحه [...] ایران گیت... شدند، احتمال خرابکاری در عملیات، بیشتر از 90 درصد بوده است. [...] آن دسته از «دانشجویان پیرو خط امام» و پاسدارها که خریداری شده‌اند، یک روزه خریداری نشده‌اند. [...]

در «شنود اشباح» هنوز راست و دروغهای دیگری وجود دارند. اما موضوعهای

مهم از هر لحاظ که می‌باید نقل و نقد می‌شدند، اینها بودند. [!]

كلام آخر

* از جلد دوم کتاب « شهید دکتر باهنر؛ الگوی هنر مقاومت »

مصاحبه مقام معظم رهبری در دوران ریاست جمهوری:

یکسال از شهادت دو تن از سربازان انقلاب، « شهید رجائی » و « شهید باهنر » بدست منافقین جنایتکار می‌گذرد، ارزیابی آقای رئیس جمهور نسبت به این واقعه جانخراش در حال حاضر چیست؟

- امروز این حادثه، بصورت یک نقطه عبرت‌آموزی در تاریخ انقلاب ما خودش را نشان می‌دهد. این واقعه جانخراش و جانگداز آغاز شد و هنوز یقیناً زخم این حادثه از دل‌های مجروح امت اسلام و مخصوصاً آن کسانی که بیشتر این دو عزیز را می‌شناختند، پاک نشده و التیام نیافته است. اما بصورت یک حادثه‌ای که می‌تواند درس‌های زیادی به ما بدهد خودش را دارد نشان می‌دهد، ما امروز از حادثه شهادت این دو عزیز می‌توانیم این درس را بگیریم که ضد انقلاب برای پیشبرد اهداف خودش حاضر است چهره‌هایی به قداست « رجائی » و « باهنر » را به آن شکل فجیع نابود بکند و جنایتی با آن عظمت و به آن فجاعت انجام دهد.

اما همچنین احساس می‌کنیم هر کس که زحمت بیشتری نسبت به انقلاب می‌کشد و سرمایه بیشتری از وجود خودش می‌گذارد، مورد نفرت ضد انقلاب بیشتر قرار می‌گیرد. ما همچنین می‌فهمیم که ضد انقلاب با چهره‌های منافقانه‌ای حاضر است در همه جا و حتی تا داخل اطاق کار « شهید رجائی » نفوذ کند و به این وسیله جنایتی را انجام دهد. در صورتی که « شهید رجائی » با همه زیرکی و هوشیاری او را شناسد و چهره منافقانه او را نتواند تشخیص دهد. اینها درسهایی است که این حادثه به ما می‌دهد.

ما این حادثه را در تاریخ گذاشتیم اما یک بایگانی بسته و متروک نیست. یک بایگانی است که هر لحظه در مقابل چشم ما است و ما از آن باید عبرت بگیریم و از آن باید درس بگیریم و البته همچنان که بارها گفتیم خودمان را برای سرنوشت

افتخارآمیز و غرورآمیز این دو شهید عزیز آماده کنیم. یعنی همه مسئولان جمهوری اسلامی امروز آماده هستند که با همان سرنوشت بمیرند. زیرا سرنوشت خدمتگزاران را دیده‌اند و اگر خود را خدمتگزار می‌دانند و ضد انقلاب را همچنان زنده می‌دانند، باید بدانند که این سرنوشت احتمالا "در انتظار آنها نیز هست.

با توجه به آنکه حادثه شهریور 1360 پس از فرار سران تروریسم به خارج صورت گرفت. چه رابطه‌ای میان سران فراری و تروریست در خارج از کشور و عوامل تروریست داخلی آنها می‌بینید؟

- رابطه، رابطه روشنی است مثل رابطه ارباب با نوکر.

رابطه مزده با مزدور، رابطه آمر با مأمور.

همچنانکه خود آن سران فراری نیز این رابطه را با ابر جنایتکاران جهانی دارند. آن کسانی که در خارج نشسته‌اند و این عناصر پلید و بد نهاد داخلی را وادار به این کارها می‌کنند، خود آنها هم به نوبه خود مزدور اجانب و نوکر ابرجنایتکاران و مأمور آن آمران به ظلم هستند.

تردیدی نیست که ضدانقلاب با طیفی که دارد و با جریانهای گوناگون که در آن وجود دارد، همه هدف را دنبال می‌کند. حالا ما فکر می‌کنیم که فلان ضدانقلاب که در خارج نشسته با فلان ضدانقلاب دیگر دعوا داشته باشند، ولی دعوای آنها اصولی نیست، دعوای آنها در اهداف نیست. بلکه دعوای آنها در چیزهایی است که دو انسان دین‌خواه را از هم جدا می‌کند، یعنی آن چیزی که به خودخواهی‌های آن مربوط می‌شود. جریانهایی هم که در داخل به آنها وابسته‌اند عینا همان اهداف را دنبال می‌کنند. امروز در ایران جریان منافقین، سلطنت‌طلبها، جریان ساواکیهای فراری، جریان وابستگان به «بختیار» یا «اویسی»، «بنی‌صدر»، «رجوی» و «رضا پهلوی» و دیگران همه این جریانها در حقیقت یک طیفاند. اگر چه جریانهای گوناگونی است.

بنابراین هیچکدام از اینها که مثلاً "اگر چنانچه عاملان جنایت منافقین هستند، نمی‌توانند ادعا کنند که من برای «اویسی» نکردم، یا برای «بختیار» نکردم یا برای «رضا پهلوی» نکردم. نه، برای آنها کردند. یا آن ساواکی فراری و یا آن سلطنت‌طلب متواری که در یک نقطه از ایران دارد یک کار خلاف انجام می‌دهد، نباید خوشحال باشد از اینکه مثلاً "من با «بنی‌صدر» و «رجوی» که علی‌الظاهر چون ضدسلطنت بودند، مخالفم. نه باید بدانند که این هم برای آنها کار می‌کند. همه آنها دارند برای یکدیگر کار می‌کنند. بنابراین رابطه آن فراریان پناهنده به پابوس دشمن با این روسیاهان بدنهاد داخلی رابطه مستقیم و مشخصی است که تاریخ یک روز قضاوت خواهد کرد.

شما چگونه از انفجار ساختمان نخست‌وزیری و شهادت برادر «رجائی» و «باهنر» مطلع شدید و در آن هنگام چه احساسی داشتید؟
- من در آن زمان بیمار بودم، تازه از بیمارستان خارج شده بودم و در منزلی در حدود نیاوران استراحت می‌کردم.

و در جریان اوضاع و احوال مملکت نیز قرار می‌گرفتم. یعنی مرحوم «شهید رجائی» و مرحوم «شهید باهنر» و برادران دیگر مسایل را با من در میان می‌گذاشتند. ولیکن خود من شرکت فعالی در جریانات نمی‌توانستم داشته باشم. ولی این اواخر تدریجاً سالم‌تر شده بود و در جلسات شرکت می‌کردم. کما اینکه در شب قبل از حادثه من در جلسه‌ای در اطاق «مرحوم رجائی» شرکت کردم و در آن جلسه راجع به مسایل مهم مملکتی صحبت می‌کردیم. بنابراین از محل حادثه دور بودم. لحظه حادثه بعد از ظهر بود و من خواب بودم و از خواب که بیدار شدم از برادران پاسدار که دور و بر من بودند زمزمه‌هایی شنیدم، سؤال کردم چه اتفاقی افتاده، گفتند بمبی در نخست‌وزیری منفجر شده است.

من فوق‌العاده نگران شدم گفتم چه کسانی آنجا بودند، گفتند «شهید رجائی» و

«شهید باهنر» نیز بودند. من بلافاصله با حال ضعیف و ناتوانی که داشتم خودم را به تلفن رساندم. بنا کردم به جاهای مختلف تلفن کردن اما خبرها همه متناقض و نگران کننده بود. یکی می‌گفت حالشان خوب است و یکی می‌گفت زنده بیرون آمدند و دیگری می‌گفت جسدشان پیدا نشده و یکی دیگر می‌گفت در بیمارستان هستند و تا اوایل شب که خبر درستی به من نرسیده بود در حالت فوق‌العاده بد و نگرانی بسر می‌بردم.

تا بالأخره مطلب برای من روشن شد. فکر می‌کنم با آقای «هاشمی رفسنجانی» و با حاج «احمدآقا» که صحبت کردم، آنها به من گفتند که «رجائی» و «باهنر» شهید شدند. احساسات من در آن موقع طبیعی است که چه احساسی بود. دو دوست عزیز و قدیمی، دو انقلابی، دو عنصر طراز اول جمهوری اسلامی را از دست داده بودم و من شدیداً احساس خسارت، ضایعه و غم می‌کردم و از طرفی احساس خشم نسبت به کسانی که عاملین این حادثه بودند، می‌کردم. و فردای حادثه، صبح زود با اینکه خیلی بی‌حال بودم. رفتم برای تشییع جنازه به مجلس و با وجود اینکه اطباء منع می‌کردند که شرکت نکنم، اما طاقت نمی‌آوردم که شرکت در مراسم نکنم. بالأخره آمدم و یک سخنرانی کوتاهی هم باکمال هیجان در ایوان مجلس کردم و دور و بر بنده را دوستان گرفته بودند که از شدت هیجان نیفتم.

بهرحال برای من حادثه بسیار تلخی بود. یعنی شاید می‌توانم بگویم که تلخترین حادثه‌ای بود که تا آن روز من دیده بودم، زیرا حادثه هفت تیر که می‌توانست از این تلخ‌تر باشد در هنگامی اتفاق افتاد که من در آن موقع بیهوش بودم و تدریجاً از آن فاجعه آگاه شدم.

• همانطور که می‌دانید یکی از اهداف ضدانقلاب، نفوذ دادن عمال خود به داخل نهادهای رسمی جمهوری اسلامی است تا از این طریق ضربه خود را بر پیکر انقلاب وارد آورند و همانطور که مطلع هستید در اجرای این هدف نیز دوبار موفق

بودند که یکی از آنها فاجعه 7 تیر و دیگری فاجعه نخست‌وزیری بود. لطف کنید نظر خود را در مورد مبارزه با این عوامل نفوذی و طرحهایی که در آینده برای پاکسازی ادارات از این عناصر دارید، بفرمایید؟

- متأسفانه باید بگویم که ضدانقلاب بیش از دو بار موفق شده است. حادثه دادستانی و حوادث دیگری که از این قبیل بوده مثل حادثه شهدای محراب، حادثه «شهید هاشمی نژاد» همه از حوادثی بودند که نوعی نفوذ را نشان دادند و ضدانقلاب از شیوه‌های بسیار موفقی که داشته، شیوه‌نفاق بوده، یعنی چهره‌ای نشان داده‌اند که حاکی از واقعیت ضمیر آدمی نیست. چهره مؤمن، چهره علاقمند، چهره مخلص. همین «کشمیری» که صحبتش هست و در جریان این حادثه، عامل اصلی بود، مدت‌ها در نخست‌وزیری کار می‌کرد و مدت‌ها مورد اطمینان این و آن بود و حتی مورد اطمینان شخص «مرحوم رجائی» نیز بود. ظاهراً حالت آرامی داشت بسیار محجوب و بسیار کم حرف و مقدس بود و حتی گاهی آنقدر کم حرف و محجوب بود که پخمه و خپل به نظر می‌رسید که آدم فکر می‌کرد از یک چنین شخصی چه کاری ساخته است. ولی خوب دیدیم که خیلی کارها انجام داد. این چهره منافقانه گرفتن یکی از شیوه‌های موفقی ضدانقلاب بوده و ضدانقلاب بخاطر اینکه به هیچ اصلی از اصول اخلاقی پایدار نیست، یک چنین کارهایی را خیلی راحت می‌تواند انجام دهد. جنابعالی که مسلمان هستید نمی‌توانید چهره منافقانه بخودتان بگیرید و مثلاً "فرض کنید در یک جایی در بین کفار وارد شوید و بخواهید واقعیت مسلمانی خودتان را نشان ندهید. طبیعی است که خیلی مشکل است. خیلی جریانها در آنجا پیش می‌آید که شما اگر مسلمان نباشید باید حتماً انجام دهید ولی چون در واقع مسلمان هستید، دستتان می‌لرزد. اما ضدانقلاب که پایبند به ارزشهای انسانی نیست همه کاری حاضر است بکنند. بهرحال این شیوه موفقی برای ضدانقلاب بوده و کار مهمی هم نیست. خنجر از پشت زدن ازکارهای رایجی است که اول آفرینش انسان تا به امروز وجود

داشته و همواره نیز موفق است. اما اینکه، چه تدبیری را اندیشیده‌ایم؟ بنده مصمم و قاطع هستم که باید یک دستگاه اطلاعاتی دقیقی بوجود بیاید تا بتواند این مهم و دیگر مهم‌های از این قبیل را به عهده بگیرد. به مجلس، به دولت و دست‌اندرکاران و همه کسانی که در این زمینه می‌توانند نقشی داشته باشند سفارشات لازم را کردم و اخیراً نیز در این دو سه روزه مجدداً به مجلس تأکید کردم که هر چه زودتر لایحه دستگاه اطلاعاتی را بجای خوبی و نقطه ثابت و روشنی برسانند و تصویب کنند.

شما و آقای «باهنر» مسئول نوشتن اساسنامه و مرامنامه حزب بودید. از خاطرات آن روزها و همچنین تشکیل هسته‌های اولیه حزب مختصری بیان بفرمائید.

- راجع به آن روزها من خاطرات شیرین و بسیاری دارم. بله اساسنامه و مرامنامه را ما، دو نفر نوشتیم نه اینکه تهیه کردیم باید بگویم در تکوین و ایجاد اساسنامه و مرامنامه همه ما سهم بودیم مخصوصاً مرحوم «شهید بهشتی» سهم زیادی داشت. بعد از آنکه مواد مورد نظر آماده شد من و «شهید باهنر» آنرا تنظیم و تدوین کردیم. یعنی آخرین کارها در این زمینه روزهای انجام گرفت که «امام» تازه از خارج وارد ایران شده بودند. همه ما گرفتاریهای زیادی داشتیم و من در مدرسه رفاه که مرکز کارها بود در طول روز نیم ساعت حالت قرار و آرام نداشتم. مرتب دنبال کارهای گوناگون، گرفتاریهای فراوانی که وجود داشت و بهتر است که بگویم مشاغل زیادی که وجود داشت، بودیم. مرتب پادگانی بود که سقوط می‌کرد، اداره‌ای بود که در اختیار مردم قرار می‌گرفت، اداره‌هایی بودند که بعنوان همبستگی به مدرسه رفاه می‌آمدند، درگیریهای بود که در گوشه و کنار شهر رخ می‌داد، افرادی بودند که شهید می‌شدند، دستگیریهای ضدانقلاب بود که پی در پی رخ می‌داد. رجال گردن کلفت و معروف رژیم گذشته یکی یکی بوسیله جوانان حزب‌الله دستگیر می‌شدند و مثل گرگی که بدام افتاده حالت بره بخودشان می‌گرفتند و به طرف طبقه سوم مدرسه رفاه حمل می‌شدند تا تکلیفشان روشن شود. خلاصه خبرهایی بود که از هجوم ضدانقلاب به

تهران از سوی کرج و قزوین می‌رسید. و خیلی مطالب وجود داشت که ما به همه اینها می‌رسیدیم. در خلال این یکدیگر را می‌پسندیدیم و قبول می‌کردیم. قبلاً "هم کارهای مشترک با هم داشتیم و در همین مواضع ما بخش تاریخ و انسان را من و «آقای باهر» مسئولیت تنظیمش را داشتیم و تدوین کردیم و قبل از انقلاب سالهای 48-49 یک جمع بزرگی در تهران تشکیل شد که مسئول ایده جهان‌بینی اسلام بود. و بعد از گذشت یکسال از شروع کار آن جمع، باز یک بخش مهمی از انجام آن کار جهان‌بینی به من و آقای «باهر» محوّل شد که فکر می‌کنم باز نوشته‌هایش در منزل و در اختیار خانواده ایشان باشد و یک مقدار هم در اختیار من است. بهر حال کار مشترک نوشتنی من و آقای «باهر» زیاد کرده بودیم. اینجا هم نشستیم و اساسنامه حزب را تنظیم کردیم و برای آخرین مراحل تصویب به خانه توحید بردیم که پایگاه اولیه حزب آنجا بود و با برادران دیگرمان مرحوم «شهید بهشتی» و آقایان «هاشمی رفسنجانی» و «موسوی اردبیلی» پنج نفری نشستیم و تمام کردیم و بنده به خدمت «امام» «بردم و به «امام» ارائه دادم.

• عامل انفجار که شخص «کشمیری» بود، چگونه به نخست‌وزیری راه یافت، ضمناً جسدی که در روز تشییع جنازه بعنوان جنازه «کشمیری» حمل می‌شد، متعلق به چه کسی بود و مقامات کشوری چه زمانی پس از انفجار، عامل انفجار را شناخته و به ماهیت منافقانه وی پی بردند؟

- «کشمیری» قبلاً "در ارگان دیگری کار می‌کرد که البته خصوصیات و سوابق امرش برای ما روشن است. بعد به وسیله یکی از افرادی که هم پرورده «کشمیری» است و الان هم متهم به همکاری با اوست، البته این اتهام هنوز ثابت نشده است و او در زندان است، به نخست‌وزیری راه پیدا کرده بود و در یک بخشی از نخست‌وزیری مشغول کار بود و چون بسیار منافق زیرکی بود خیلی راحت و بسرعت توانست عنوان دبیری یا منشی‌گری به شورای امنیت کشور راه پیدا بکند و در کنار «شهید

رجائی «که رئیس آنجا بود، بنشیند.

نفوذ او در نخست‌وزیری به این ترتیب بود و بودنش در نخست‌وزیری فکر می‌کنم بیشتر از دو سه ماه نبود. اما جسدی که در روز تشییع به عنوان جنازه «کشمیری» حمل می‌شد، باید بگویم جسدی نبود. مسأله این صورت بود که بعد از آنکه توانستند آتش اطاق را خاموش کنند و جسدها را بیرون بکشند. و مجروحین را به بیمارستان منتقل کنند سه نفر جزو زنده‌ها نبودند. یکی «مرحوم رجائی» بود، یکی «مرحوم باهنر» بود که جسد‌های آنها بود و یکی هم «کشمیری» بود که نه زنده و نه مرده آن آنجا دیده نمی‌شد. هیچکس خبر نداشت که او از نخست‌وزیری خارج شده است، بنابراین نتیجه‌گیری می‌شد که او در همان اطاق بوده، سوخته و خاکستر شده است. یا اگر بخواهیم بصورت دقیق‌تری برای آن کسانی که دست‌اندرکار این مسأله بودند و دنبال جسد‌ها می‌گشتند، بگوییم اگر یقین هم نشده بود که خاکستر نشده به‌رحال یک چیز مبهمی بود. اما در هر صورت حقیقت این بود که «کشمیری» وجود ندارد و گمان زیاد بر این بود که «کشمیری» کشته شده است. از خاکسترهایی که در آنجا بود مقداری جمع کردند و در پلاستیک ریختند و به عنوان جسد «کشمیری» به مسئولین معرفی کردند. البته بعضی از آن کسانی که این کارها را می‌کردند. الان در زندان هستند و بعنوان همین مسئله مورد سؤال هستند که چگونه یک مشت خاکستر را بعنوان جسد «کشمیری» معرفی کردند. برای مسئولین، مسئولینی که دست‌اندرکار بودند و در نخست‌وزیری بودند این سؤالی بود که چطور جسد «شهید رجائی» و «شهید باهنر» اینطور خاکستر نشده اما جسد «کشمیری» آنقدر خاکستر شده که در یک کیسه پلاستیکی جا می‌گیرد. این سؤال بی‌پاسخی بود.

بهرحال مردم منتظر بودند و چون اعلام شده بود که «کشمیری» کشته شده، تابوتی حامل همان کیسه پلاستیک به میان مردم آمد و به عنوان «کشمیری» معرفی شد. لیکن بفاصله شاید یک روز، اطلاع پیدا کردیم که «کشمیری» کشته نشده بلکه

گریخته است. از قرائنی این مسئله بدست آمد. و بلافاصله تحقیق شروع شد معلوم شد که «کشمیری» بعد از آنکه بمب را در میان چمدان در اطاق می‌گذارد از آنجا خارج می‌شود و به نقطه نامعلومی می‌گریزد برای اینکه این به مردم اعلام شود، بایستی محقق می‌شد و شکل مسلم‌تری پیدا می‌کرد که بشود ارائه داد. چند روزی که بین این حادثه و اعلام دادستان کل، آقای «ربانی املشی» فاصله شد بخاطر این بود که مسئله را مسلم‌تر بکنند و معلوم شود که در حقیقت چگونه بوده است: البته باید بگویم در همان روزهای اول مسئله روشن شده بود برای اینکه جوانب قضیه بیشتر روشن شود که بتوانند یک حرف روشنی به مردم بزنند چندروزی فاصله افتاد. متأسفانه آن متنی که اعلام شد حرف روشنی هم به مردم زده نشده یعنی حرف مشخص و روشنی وجود نداشت و قضیه در ابهام ماند. متهمینی در این رابطه دستگیر شدند که بعضی از آنها آزاد شدند و بعضی دیگر هنوز در زندان هستند و پرونده همچنان تحت پیگیری است. [...]

ضمائم

* از جلد دوم کتاب « شهید دکتر باهنر؛ الگوی هنر مقاومت » - مصاحبه « میرحسین موسوی خامنه » :

[سؤال :] فاجعه 8 شهریور را چگونه ارزیابی می‌کنید و هدف ایادی آمریکا از انفجار ساختمان نخست‌وزیری و شهادت برادر « رجائی » و « باهنر » چه بود؟

[« موسوی » :] الان با نزدیک یک سالی که از آن حادثه می‌گذرد، ملت ما ماهیت این گروهکها را بیش از سال گذشته می‌شناسد. اگر ابهاماتی آن موقع وجود داشت، تمام آنها الان از بین رفته است. منافقین روی این تز عمل نمودند که فکر می‌کردند نظام جمهوری اسلامی وابستگی به افراد دارد و این افراد را آنها محدود می‌دیدند. فکر می‌کردند که اگر این نظام به افراد بستگی دارد و اگر این افراد و مسئولین را از بین ببرند، جامعه دچار پاشیدگی می‌شود. وقتی جامعه ما آنطور شد چه نیروئی می‌تواند جایگزین آنها بشود؟ اینها خودشان را بصورت یک قدرت سازمان یافته که می‌توانند جایگزین آن افراد بشوند محسوب می‌کردند. فکر می‌کردند که حذف این نظام به معنی روی کار آمدن آنها خواهد بود که بصورت پیچیده‌ای عمل می‌کنند و سازمان قوی دارند و نشان هم دادند که سازمان قوی هم داشتند، ولی نیروی ملت ما خیلی برتر از آن بود و با اکتال به خدا آنها را نابود کرد. با این حساب آنها شروع به کشتن رهبران جامعه کردند. اولین کار آنها انفجار دفتر مرکزی حزب بود و ضربه بزرگ دوم ماجرای 8 شهریور شهادت برادر « رجائی » و « باهنر » و بدنبال آن شهادت « آیتا ... قدوسی » و همینطور این مسیر را ادامه دادند تا به شهادت رساندن شهدای محراب. آنها هر چقدر افرادی که انقلاب و ملت ما به آنها مدیون بود را شهید کردند، این نظام مستحکمتر و قویتر شد و نظام اصالت خودش را نشان داد و ثابت کرد که پایه‌ها و استقلال این نظام بستگی به افراد ندارد، بلکه همانطور که « امام » امت فرمودند این یک موجود الهی است و بخاطر اینکه مردم بطور عمیقی با مکتب جوش خورده‌اند، عملاً "تمام آنها روابط ممکنه که یک جامعه را مستحکم می‌کند که برای اینکه در

مقابل مشکلات بایستد عینیتی به آن دادند، به شکلی که شهید کردن رهبران و سران اثری در تضعیف نظام ندارد. [...]

یادم می‌آید که بعد از هشت شهریور من در کنفرانس جبهه پایداری در «بن غازی» شرکت کردم، در آنجا این ناباوری و شگفت را در میان رهبران می‌دیدم که چطور نظامی که 73 شهید یکجا داده، رئیس جمهور و نخست‌وزیرش را یکجا داده و در خیابانهایش، جنایتکاران ده تا ده تا آدم می‌کشند، این نظام هنوز ایستاده و با غرور افتخار دارد صحبت می‌کند و هیچ ترس هراسی هم ندارد. بعد از گذشت یکسال و اتفاقاتی که در این مدت طبیعتاً این احساس را نیرومندتر کرده و صحت این احساس را که ملت ما در تشییع جنازه‌ها داشت، بیشتر نشان داده است. [...]

[سؤال:] شما چگونه از انفجار ساختمان نخست‌وزیری و شهادت برادران «رجائی» و «باهر» مطلع شدید؟

[«موسوی»:] دوسه دقیقه بعد از انفجار بود که از نخست‌وزیری به ما تلفن کردند که بلافاصله حرکت کردیم آمدیم مجلس نزد آقای «هاشمی رفسنجانی» و هنوز نخست‌وزیری می‌سوخت و مشخص نبود که «شهید رجائی» و «باهر» سوختند یا نه. البته تا شب هم این تردید وجود داشت که آنها «باهر» و «رجائی» هستند و شایعاتی تا ساعت 9 و 10 شب وجود داشت تا بالآخره شناسائی شدند، ولی خبرهایی می‌آوردند که مثلاً "یک جنازه‌ای است که کاملاً سوخته و یک چیزهایی از عبا به تنش چسبیده و این چیزها گفته می‌شد، باورنکردنی بود، ولی بهرحال راست بود که «رجائی» و «باهر» شهید شدند.

[سؤال:] در مورد نحوه آشنائی‌تان با برادر «شهید رجائی» توضیح دهید.

[«موسوی»:] با «شهید رجائی» قبلاً "من برخوردهایی در مدرسه رفاه داشتم، ولی آشنائی عمیق ما در مدرسه کارآموز توی نارمک توی خیابان سمنگان صورت گرفت. ایشان معلم بود و ما هم در دانشگاه درس می‌دادیم و آنجا هم می‌آمدیم به یک

عده‌ای از بچه‌ها درس می‌دادیم.

طبیعتاً آنجا کانونی شده بود برای معلم‌هایی که به اصطلاح یک مقدار دنبال دردرس بودند و مقداری بچه‌ها را تجهیز و به حرکت وامیداشتند. مدرسه کارآموز را از نظر مالی بطور کلی انجمن اسلامی مهندسين حمایت می‌کرد، ولی در داخل آن یک عده‌ای از بچه‌های مدرسه علوی جمع بودند و یک عده‌ای از جاهای دیگر. بطور کلی معلم‌های خوبی داشت که از جمله «شهید رجائی» بود و مدیر مدرسه هم آن موقع مهندس «گنابادی» بود که الان وزیر مسکن و شهرسازی است و آقای «مرتضی کتیرائی» که الان در مجلس است. ایشان هم یک مدت رئیس بودند و یک مدت هم با آقای «گنابادی» همکاری می‌کردند و محیط بسیار قوی بود. جلسات متعددی هم خارج از برنامه‌های مدرسه داشتیم. طبیعتاً ادامه این برنامه‌ها تماس‌های مدامی را بین ما ایجاد می‌کرد و این باعث آشنائی خوبی بین من و ایشان شد که ایشان همان سال دستگیر شدند که در زندان زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند و مقاومت ایشان واقعا پر از حماسه بود و «شهید رجائی» جز معدود کسانی است که شاید به تعداد انگشتان دست نرسند که سخت در مقابل شکنجه‌های رژیم ایستادگی کردند و خود را نباختند و توکل خودشان را بر خدا حفظ کردند و با آن روحیه‌ای که به زندان رفته بودند با روحیه‌ای قویتر و منسجم‌تر و توکل بیشتر به خدا از زندان بیرون آمدند.

* از گفتگوی اختصاصی «بهزاد نبوی» با روزنامه اطلاعات * :

من شاهد شهادت «رجائی» و «باهنر» بودم!

... خیلی دردناک بود، ما با چشم خود می‌دیدیم که عزیزان ما در آتش می‌سوزند

و کاری از دست ما ساخته نبود.

* نقل شده در جلد دوم کتاب «شهید دکتر باهنر الگوی هنر مقاومت» - انتشارات بنیاد شهید

انقلاب اسلامی - اسفند ماه 1361 .

[روزنامه اطلاعات :] بدون شک یکی از افرادی که از بدو تشکیل دولت « شهید رجائی»، همگام و همراه وی بود و در رفع مشکلات و گرفتاریهایی که « رجائی» با آنها دست به گریبان بود بطور جدی و همه جانبه با او همکاری داشت « بهزاد نبوی» وزیر مشاور و سخنگوی دولت شهید رجائی در زمان تصدی وی در پست نخست‌وزیری بود.

مهندس « نبوی» از مدت‌ها قبل و از زمانی که هنوز انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی نرسیده بود، با « شهید رجائی» در سلول‌های « شاه معدوم» بسر می‌برد. شاید از کسانی باشد که مورد اعتماد و اطمینان صدرصد « شهید رجائی» بود. به همان خاطر « شهید رجائی» «خطرترین و مهم‌ترین مأموریت‌ها را به « بهزاد نبوی» می‌داد. از آن جمله می‌توان از مسئولیت حلّ و فصل مسئله گروگانهای آمریکایی و بیانیه الجزایر، مسئولیت سرپرستی هیأت ایران در کنفرانس غیر متعهدها و همگامی با «رجائی» در سازمان ملل متحد نام برد. نزدیکی و رشته صمیمیت خاصی که بین «شهید رجائی» و « بهزاد نبوی» وجود داشت ما را بر آن داشت که با مهندس «نبوی» به گفتگو بپردازیم. مشروح مصاحبه با مهندس « بهزاد نبوی» «وزیر صنایع سنگین و سخنگوی دولت « شهید رجائی» در زیر از نظر شما می‌گذرد.

لطفاً بفرمائید کی و چگونه با « شهید رجائی» آشنا شدند و بطور کلی خصوصیات اخلاقی و خطّ فکری آن شهید را چگونه تفسیر می‌کنید؟

[« بهزاد نبوی» :] اولین دیدار من با « شهید رجائی» در بند 2 زندان اوین در سال 1354 بود، البته در آن زمان من 3 سال و اندی بود که در آن زندان بسر می‌بردم ولی برادر شهیدم « رجائی» تازه یک سال و چند ماه از زندانی شدنش می‌گذشت که از « زندان کمیته «وی را به « اوین» آورده بودند و به ما ملحق شد. برخورد ابتدائی ما با هم و علل نزدیکی ما در واقع موضع مشترکی بود که علیه منافقین در زندان داشتیم. منافقین در آن زمان جوّ خاصی را در زندان اوین بوجود آورده، کاملاً مسلط بودند و

سران آنها از جمله، «مسعود رجوی خائن»، «موسی خیابانی معدوم» و «محمد حیاتی»، «محمد طابتی»، «پرویز یعقوبی»، «عباس داوری» همه در بند زندان اوین بودند و درست همان زمان بود که مسائل انحراف ایدئولوژیکی سازمان مطرح شده و مسئله تفکرات التقاطی آنها مورد بحث بود. تعداد قلیلی مسلمانان زندانی به این حقایق دست یافته بودند از جمله برادر شهیدمان «رجائی» که من هم در جوار وی، بنابر درگیری عقیدتی با منافقین قرار گرفته بودم. در آن زمان من و «شهیدرجائی» و چند نفر دیگر که همه به عقاید التقاطی منافقین پی برده و در برابر آنها ایستاده بودیم به وسیله آنها در زندان «بایکوت» شده بودیم و کلیه ارتباطات را با ما قطع کرده بودند. لذا این خود عاملی بود که برای نزدیکی و تبادل نظر با «رجائی»، از همانجا در واقع، نطفه‌های همکاری و همفکری و ارتباط با یکدیگر را در زندان ریختیم. این همکاریها تا سال 1357 ادامه داشت و بعد هر دو ما بدنبال اوج انقلاب اسلامی و فشار مردم و باز شدن درهای زندان به فاصله چند روز آزاد شدیم، ایشان در آبانماه و من در آذرماه 57 آزاد شدم...

آشنائی و ارتباط ما در بیرون زندان نیز کماکان ادامه داشت. تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی کامل رسید و از آغاز پیروزی انقلاب با هم در کمیته مرکزی انقلاب اسلامی همکاری می‌کردیم. وقتی ایشان مأمور تشکیل کابینه شد، از من دعوت کرد که در کنارش در حل مسائل نقشی داشته باشم. آنچه من از خصوصیات بارز اخلاقی این شهید عزیز بخاطر می‌آورم در بسیاری از موارد استثنائی است. «شهیدرجائی» به همانگونه که در اولین نطق خود در مجلس شورای اسلامی اعلام کرد مقلد به معنای واقعی بود و شاید بتوان گفت: در همین زمینه معلّم و مربی خود من نیز بود. زیرا ما در رابطه با منافقین در زندان مقداری تحت تأثیر تفکرات التقاطی قرار گرفته بودیم. اما در اثر همفکری و نزدیکی با آن شهید آشنائی بیشتر با خطّ فکری بارز وی، رفته رفته آن اثرات را ازبین بردیم، «شهید رجائی» با وجود اینکه

بطور جدی و کامل دروس حوزه‌ای را مطالعه نکرده بود، اما در زمینه مسائل اسلامی دارای نقطه نظرهای برجسته‌ای بود و در زندان در کارهای تشکیلاتی که داشتیم « شهید رجائی » که نقطه نظریات مذهبی خود را به صورت مکتوب در می‌آورد مسئولیت تهیه جزوات آموزش اعتقادی - اقتصادی را به عهده داشت. « رجائی » در عین حال هیچوقت خود بزرگ بین نبود و همیشه خود را یک شاگرد و یک طلبه معرفی می‌کرد، در صورتی که همانطوری که متذکر شدم در زمینه‌های مذهبی بسیار برجسته بود.

یکی دیگر از خصوصیات که در « شهید رجائی » بارز و مشخص مشاهده می‌شد تقوای این برادر شهیدمان بود، صبر و استقامت وی نیز قابل تمجید بود. « شهید رجائی » 15 ماه در زندان انفرادی کمیته، تحت بازجویی و شکنجه بود و حرفی از وی درنیاوردند. و تقریباً کارهایش تمام شده بود و در کمیته به 5 سال زندان محکوم شد، اما به محض اینکه کادرهای مارکسیست شده منافقین از جمله « وحید افراخته » به زندان آمدند، « شهید رجائی » را لو دادند و دوباره این برادرمان را زیر شکنجه بردند، بطوریکه بعد از 15 ماه وقتی به زندان عمومی آمد هنوز زخم‌های پاهایش که در اثر خوردن کابل جراحت داشت خوب نشده بود.

استقامت و صبر و تحمل « شهید رجائی » واقعا قابل تمجید بود. بخاطر می‌آورم زمانی « شهید رجائی » با انتقال من و چند تن دیگر از برادران به زندان قصر با یکی دو تن دیگر از برادران از جمله برادر « لاجوردی » تنها در « اوین » باقی مانده بود و در این موقع در یک اطاق تنها، با منافقین زمان را می‌گذرانند و واقعا زندانی در زندان بود. زیرا منافقین ایشان را زیر فشار داشتند و مثلاً " 14 نفر دور یک سفره غذا می‌خوردند و این شهید تنها در گوشه دیگر اطاق غذا می‌خورد هیچیک از آن منافقین با وی صحبت نمی‌کردند. [« بهزاد » از کجا این مسائل را می‌فهمیده، برای محقق دقیقا معلوم نیست !]

شما نمی‌توانید حتی تصور این را بکنید که چقدر مشکل است در زندان اوین زیر پوشش ساواک شخصی یک چنین شرایطی را تحمل کند، محکم بایستند و صحبتی از عفو و ندامت نکند و مقاوم باشد و این تنها از «رجائی» ساخته بود.

این برادر شهیدم از قدرت روحی و اعتقاد به نفس خیلی قوی برخوردار بود. عزم و اراده و شخصیت برجسته‌ای داشت، من نظیر شخصیت «رجائی» را کم دیده‌ام، من با ایشان از سال 54 تا سال 60 تقریباً بطور مداوم در تماس بودم. سه سال در زندان با وی نزدیک‌ترین روابط برادرانه را داشتم، می‌دانید که 3 سال در زندان با شخصی بودن درست مانند 30 سال در بیرون زندان با کسی بودن است، ولی با تمام این نزدیکیها و روابط واقعا برادرانه هیچوقت به خود نتوانستم اجازه بدهم و بقبولانم که «شهید رجائی» را با اسم کوچک و یا فامیلی وی را بدون گفتن «آقای» به زبان بیاورم.

و این درحالیست که من در برخورد با دوستانم خیلی خودمانی برخورد می‌کنم، اما در مورد «شهید رجائی» حالت دیگری داشتم و چنان تحت تأثیر شخصیت والای وی واقع بودم که تا لحظه شهادتش نیز نتوانستم وی را با اسم کوچک صدا بزنم. «رجائی» خیلی بی‌ادعا بود، روزی که می‌خواست پست نخست‌وزیری را احراز کند، خودش بر این باور نبود که بتواند این بار سنگین را به سر منزل مقصود برساند، حتی ما نیز که دوستان نزدیکش بودیم باورمان نمی‌شد. به یاد می‌آورم مدتی قبل از اینکه نخست‌وزیر بشود. وی را دیدم، «شهید رجائی» گفت: فلانی به من پیشنهاد نخست‌وزیر شدن کرده‌اند، ما هر دو خندیدیم اما این برادر وقتی مسئولیت نخست‌وزیری را به عهده گرفت آنچنان کارائی و شایستگی از خود نشان داد که همه آن کسانی که تصور می‌کردند وی قدرت انجام این مأموریت را ندارد شرمند شدند. و این چیزی جز تقوی و تکیه وی بخدا نبود و به مصداق همان آیه شریفه [غیرخوانا] واقعا خدا او را یاری می‌کرد و من چیزی جز این نمی‌دیدم. ماهمه [اشاره به چه کسانی است؟!] ترس داشتیم که نکند «رجائی» در انجام این مأموریت شکست

بخورد، ولی بعدا همه پشیمان شدیم و فهمیدیم که اشتباه می‌کنیم زیرا « شهید رجائی » خیلی زود مسلط شد.

وقتی به شورای امنیّت رفته بودیم . عدّای از یک تیپ خاص با هم بودند و خیلی اصرار داشتند که « شهید رجائی » در چارچوبی که مورد قبول شورای امنیّت است سخنرانی کند اما ایشان استوار ایستاد و همان نکات مورد نظر خود را ایراد کرد و پس از مصاحبه مطبوعاتی که در محلّ شورای امنیّت انجام شد همان افراد پیش من آمدند و اظهار پشیمانی از گفته خود کردند و گفتند که « رجائی » دارای نبوغ خاصی است .

« بنی‌صدر خائن » می‌گفت: « رجائی » نمی‌تواند یک کلاس را هم اداره کند و بخاطر قاطعیّت و استوار بودنش بر عقیده و آرمان خاصّ خود، او را خشک سر می‌نامید .
[روزنامه اطلاعات :] آیا وقتی « رجائی » شهید شد شما توانستید نبودن وی را بفوریّت باور کنید؟ زیرا بعضی از دوستان « رجائی » بر این عقیده‌اند که تا مدّتها نتوانستند شهادت وی را باور کنند .

[« بهزاد نبوی » :] البتّه من خیلی زود حقیقت شهادت « رجائی » را پذیرفتم . زیرا صحنه شهادت وی را با چشم خود دیدم . در حالی که عاجز بودم از انجام هر کاری جهت نجات وی .

دیدم که « رجائی » و « باهنر » در شعله‌های آتش سوختند . من و منشی اطاقم آقای « دربهانیا » جزو اولین کسانی بودیم که خود را به محلّ انفجار رسانیدیم . این برادر توانست به اطاق محلّ انفجار وارد شود . اما من متأسّفانه نتوانستم زیرا وقتی به کانون آتش نزدیک شدم پاهایم سوخت و نتوانستم جلوتر بروم . منشی من که دقیقا نمی‌توانست [!؟] « شهید رجائی » و « شهید باهنر » در کدام محل از اطاق هستند فقط توانست دو سه نفر دیگر را از میان شعله‌های آتش نجات دهد و خود وی نیز از پنجره به پائین پرسید، که پایش شکست و مدّت یکسال میل در استخوان پایش بود . خیلی

دردناک بود که مابا چشم خود می‌دیدیم که عزیزان ما در آتش می‌سوزند و کاری از دست ما ساخته نبود، البته شاید اگر خونسردتر می‌بودیم و کمی بر اعصاب خود مسلط‌تر می‌شدیم، چه بسا می‌توانستیم کاری انجام دهیم، من حتی تا یک متری در اصلی اطاق نیز رسیدم، لیکن دود سیاه و شعله آتش امکان جلوتر رفتن را از من سلب کرد، در هر صورت چون من بطور عینی «شهادت رجائی» را دیدم و بعد تکه‌ای از لباس و کفش وی را نیز به چشم دیدم، در همان اول باورم شد که وی شهید شده اما هیچوقت نتوانستم به خود اجازه بدهم جنازه‌های این عزیزان را از نزدیک ببینم.

[روزنامه اطلاعات :] درست در زمانی که «رجائی» با بحران‌هایی مثل کارشکنی‌های جناح «بنی‌صدر» دست و پنجه نرم می‌کرد، شما نیز دستیار اصلی «رجائی» و سخنگوی دولت وی بودید، از آن زمان چه بخاطر می‌آورید؟

[«بهزاد نبوی» :] خاطرات زیاد است اما من سعی می‌کنم مسائلی را بازگو کنم که هنوز کسی در مورد آنها حرف نزده باشد. این خاطرات بازگوکننده صبر و استقامت و زحماتی بود که «رجائی» بردوش می‌کشید و مردم باید بدانند که «رجائی» برای اهداف انقلاب و انجام سفارشات «امام» چه ناسزاها و افتراهایی را تحمل می‌کرد و همیشه مطیع فرمایشات «امام» بود، در حالیکه سنگ را بسته و سگ را رها کرده بودند و جناح «بنی‌صدر» هر چه دلشان می‌خواست می‌گفتند و می‌کردند اما این برادر بزرگوارم مطیع فرمایشات «امام» بود و سکوت اختیار می‌کرد.

بخاطر می‌آورم روزهای اول جنگ و زمانی که تازه نخست‌وزیر شده بود، بنا به توصیه «امام» مبنی بر تفاهم، من بعنوان وزیر مشاور پیشنهاد کردم که همراه «بنی‌صدر» که عازم شهرهای ایلام و کرمانشاه بود، باشم تا از این طریق موجبات تقویت روحیه مردم که تشنه تفاهم نخست‌وزیر و رئیس جمهوری آن زمان بودند فراهم بشود. من نیز نظر موافق داشتم و همین کار را نیز کردم. «رجائی» معتقد بود که چون بالأخره «بنی‌صدر» به اسم رئیس جمهوری بطور رسمی مشغول بکار است و

بنا به گفته‌اش که خود را برادر رئیس جمهور لقب داده بود، می‌بایست برای ایجاد تفاهم و از بین بردن شایعات در سطح جامعه به این سفر برود. من هم در این سفر همراه «شهید رجائی» بودم. صحنه‌های بسیار عجیبی دیدم هر چه این برادر تلاش می‌کرد که حداقل در ظاهر نشان بدهد که اختلافاتی با رئیس جمهور ندارد، با یکدیگر برادرند و نزدیکند. اما آن خود بزرگ بینی («بنی‌صدر») درست به عکس عمل می‌کرد. مثلاً "وقتی برای دیدار به شهری رفته بودیم در موقع حرکت ناگهان متوجه شدیم که «بنی‌صدر» بدون توجه به «رجائی» بی‌خبر راه افتاد. «رجائی» تلاش می‌کرد که همه جا در کنار او باشد تا مردم استنباط کنند که آنها اختلافی ندارند، اما آن نامرد ناگهان به درون ماشین خود می‌پرید و حرکت می‌کرد، آن وقت «رجائی» می‌دوید که به ماشین وی برسد و به زور سوار بر همان ماشین می‌شد که «بنی‌صدر» ملعون سوار بود. این صحنه بارها در فرودگاه و شهرهای مختلف اتفاق افتاد. آن نامرد هر کجا هم که پیاده می‌شد راهش را می‌کشید و بدون توجه به «رجائی» می‌رفت و حاضر نبود که با رجائی حرکت کند و سعی بر این داشت که او را خوار و خفیف و بنحوی به او توهین کند. اما «رجائی» خم بر ابرو نمی‌آورد و دنبال وی می‌دوید تا اگر عکاس‌ها عکسی می‌گیرند او در کنار «بنی‌صدر» باشد و نشان دهد که اختلافی در بین نیست، چقدر تلاش کرد که در موقع صرف نهار و کشیدن غذا برای «بنی‌صدر» عکس گرفته شود و حالتی بوجود آید که مردم آسوده خاطر باشند. اما «بنی‌صدر» سعی در اثبات عکس این مسئله را داشت و می‌خواست طوری وانمود کند که وی با «رجائی» کماکان اختلاف دارد و غیره. خلاصه در سراسر زمان تصدی «رجائی» به عنوان نخست‌وزیر مسائل و بحران‌هایی وجود داشت که یک آدم معمولی در برخورد با آنها یا منفجر می‌شد و موضع‌گیری غلط و غیرمتعادل می‌کرد و یا استعفاء میداد اما «شهید رجائی» می‌دانست که چه می‌کند و با چه روبروست.

اگر بخاطر داشته باشید «شهید رجائی» در نطقی در مجلس گفت: کسی که در این

دوره مسئولیت سنگین می‌پذیرد یا باید عاشق باشد و یا دیوانه و باید از آبروی خود بگذرد. این برادر بزرگوار واقعا از آبروی خود می‌گذشت. به یاد می‌آورم وقتی که «بنی‌صدر» بر علیه وی و بنده در رابطه با بیانیه الجزایر اعلام جرم کرده بود. که واقعا وقیحانه بود و درست زمانی بود که هیأت سه نفره تشکیل شده بود و «امام» تکلیف شرعی داده بودند که هیچیک از دو جناح حق سخن گفتن ندارند. اما «بنی‌صدر» گوشش بدهکار نبود و به کارهایش ادامه می‌داد، من خیلی به «شهید رجائی» اصرار کردم و به اتفاق یک تظلمی نوشتیم و به روزنامه دادیم، و تازه بعد از آن همه تحریکات «بنی‌صدر»، این برادر شهید راضی به نوشتن این تظلم نیز نبود. سادگی و بی‌آلایشی «رجایی» خیلی قابل لمس بود، یاد می‌آید وقتی اشتباه کوچکی از وی سر می‌زد به من می‌گفت اشکال من این است که اولین بار است که نخست‌وزیر می‌شوم. وقتی هم که «رئیس جمهوری» شد، در همان روزهای اول که من به خدمت ایشان رفته بودم گفت: «بهزاد من در این مدت یاد گرفته بودم که چطور باید نخست‌وزیر باشم و حالا دوباره با همان شکل روبرو شدم و نمی‌دانم حالا چطور باید رئیس جمهوری باشم؟».

[روزنامه اطلاعات:] خوب می‌دانید که «کشمیری» ملعون یک عنصر نفوذی در نخست‌وزیری بود و توانست آن فاجعه را بوجود بیاورد، چرا بعد از اینکه فاجعه دفتر حزب اتفاق افتاد توجهی به دیگر عناصر مشکوک نشد و منجر به آن شد که دیدیم و شنیدیم؟

[«بهزاد نبوی»:] متأسفانه آنطور که باید و شاید در مورد «کشمیری» هنوز هیچکس صحبت نکرده است و رسانه‌های ما نیز در این امر فعالیت چشمگیری نداشته‌اند. فقط گویا آقای «ربانی املشی» در یک مصاحبه در رابطه با فاجعه نخست‌وزیری اسمی هم از «کشمیری» آوردند. مسئله این نبود که «مسعود کشمیری» بعد از فاجعه دفتر حزب در نخست‌وزیری نفوذ کرده باشد، بلکه «کشمیری» از همان روزهای اول انقلاب

در نهادهای جمهوری اسلامی نفوذ کرده بود و بعد از آنجا به دادستانی انقلاب رفته و از آنجا به اداره دوّم ارتش جمهوری اسلامی و بعد به نیروی هوایی رفته و مدتی مسئول پاکسازی و بازسازی نیروی هوایی بوده و حتّی یکسری کارهای چشمگیر و انقلابی نیز کرده بود، از جمله خوابانیدن اعتصاب همافران.

خلاصه به این ترتیب به عنوان یک چهره شناخته شده و حزب اللّهی از اوّل انقلاب تلقّی شده بود، و تقریباً کسی از ماهیّت و سوابق وی اطلاعی نداشت [!؟] [!؟] ظاهراً در اوائل انقلاب از هواداران و اعضای «جنبش مجاهدین» آن موقع و منافقین فعلی بود و بعدها به گفته یکی از دوستانش [!؟]، «کشمیری» دارای موقعیّت روشن‌تری در سازمان منافقین شده و حتّی دارای اسم رمز «محبیب» بوده است. [!؟]

اما هیچکس از این سوابق «کشمیری» اطلاعی نداشت و هر کس سوابق وی را بررسی می‌کرد از سوابق وی که بعد از پیروزی انقلاب بدست آمده بود استفاده می‌کرد. این سوابق همه نشان می‌داد که «کشمیری» عنصری فعّال در نهادهای انقلاب بوده و متأسّفانه همین امر یکی از مسائل اصلی انقلاب ما بوده و هست. [محقّق در جمع‌بندی نهایی تحقیقات پژوهشی خود، این جمله «بهباد نبوی» را کاملاً تأیید شده می‌یابد!] دلیل این امر هم آن است که انقلاب ما متّکی به یک تشکیلات منسجم و منظم نبود و چهره‌ای کاملاً «مردمی» داشته است، روزهای اوّل پیروزی انقلاب که ما در کمیته مرکزی فعّالیّت داشتیم، یک ساواکی خیلی راحت می‌توانست در کمیته نفوذ کند. چرا که هیچکس، اشخاص دیگر را نمی‌شناخت، همه مردم بودند و یکدیگر را نمی‌شناختند و از سوابق قبلی هم بی اطلاع بودند. مثلاً «وقتی پشت درهای کمیته می‌ایستادیم و در را فشار می‌دادیم که کسی داخل نشود ناگهان یک نفر از لابلائی در داخل می‌شد و او نیز یکی از ما می‌شد و بعد از چند روز یک بازوبند می‌گرفت و بعنوان عضو کمیته شروع به فعّالیّت می‌کرد. این اشکالی بود که ما بعد از پیروزی انقلاب در خیلی از نهادهای انقلابی داشتیم. و خلاصه حالتی بود که به دلیل

از صفر شروع کردن این نهادها هر کسی می‌توانست نفوذ کند، در صورتی که در وزارتخانه‌ها و ادارات دیگر به این صورت نبود و کافی بود پرونده طرف را مطالعه کنند، زیرا تشکیلات ادارات منسجم‌تر و بهتر بود. در واقع تمام افرادی که در نهادها نفوذ کرده‌اند به همین اشکال که متذکر شدم در نهادها نفوذ می‌کردند، صاحب سابقه می‌شدند.

مثلاً "اگر شما دقت کنید، «کلاهی» به همین شکل در دفتر حزب نفوذ کرده بود. «کشمیری» در نخست‌وزیری همین حالت را داشت، «فخّار» در دادستانی به همین طریق نفوذ کرده بود و خیلی دیگر از عواملی که در کمیته‌ها، سپاه و ارتش که کشف شدند.

همین «کشمیری» وقتی به نخست‌وزیری آمد در ابتدا در معاونت سیاسی - اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرائی کار می‌کرد و بعد توسط دفتر اطلاعات و تحقیقات بعنوان یک عنصر حزب‌اللهی و مدیر، از پست قبلی برده شد و بعنوان دبیر اجلاس شورای امنیت او را ارتقاء دادند. و در همان پست بود که توانست آن فاجعه را به بار آورد و جالب اینکه [چقدر جالب!] این فرد قرار بود تصمیم‌گیرنده در مورد طرح بمباران رادیو مجاهد باشد و مسئول اجراء طرح بود. رادیو مجاهد که ایستگاه آن در سردشت و بوکان قرار داشت، شناسائی‌ها و کروکی‌ها همه به دست «کشمیری» می‌رسید و جلسات هماهنگی برای بمباران این رادیو را همین آدم اداره می‌کرد. اینها همه نشان دهنده آن است که چقدر به این آدم اطمینان شده بود.

بهرحال اینها همه به همان نقص کلی برمی‌گردد که ما در انقلاب داشتیم و الحمدلله در حال حاضر خیلی بهتر شده بود و بتدریج رو به حلّ کامل آن می‌رویم. اما باید خیلی دقت شود تا امثال «کشمیری» که خودش مأمور کشف عوامل نفوذی شده بود این فجایع را بار نیاورند.

بخاطر می‌آورم یک روز بعد از ماجرای «هفت تیر» اتومبیل من کنارخانه بود، یک

کوکتل روی اتومبیل انداختند. و منتظر بودند تا ما بیرون بیایم و کمین کرده بودند. ما بیرون نیامدیم و در منزل سنگربندی کرده به کمیته مرکزی تلفن کردیم. جالب اینکه کمیته مرکزی کسی را برای خنثی کردن این توطئه فرستاد که خودش بعدا عامل نفوذی درآمد و اعدام شد. اسمش «رضا یوسفی» بود و در قسمت اطلاعات کمیته مرکزی نفوذ کرده بود. خوب این نشان می‌دهد که این عوامل از پیش از همان زمانی که در و دروازه درستی وجود نداشت نفوذ کرده بودند.

[روزنامه اطلاعات :] برادر «نبوی» به عقیده شما بعد از انفجار در نخست‌وزیری دامنه نفوذها تا چه حد کاهش یافت؟

[«بهزاد نبوی» :] هر کدام از این موارد در باز کردن چشم و گوش ما نقشی سازنده داشتند، درست به خاطر می‌آورم که دو و یا سه روز بعد از شهادت «رجائی» که من در نخست‌وزیری با دیگر برادران مسئول داشتیم مسئله انفجار را پیگیری می‌کردیم، قرار بود اسم «مسعود کشمیری» در سطح جامعه پخش نشود و او را به همان عنوان کشته شده تلقی کنند تا شاید سرنخ‌هایی بدست آید و بتوان او را دستگیر کرد در همان موقع با برادران «اطلاعاتی» صحبت که می‌کردیم یاد می‌آید که از «فخار» نیز صحبت شد که برادران می‌گفتند مشکوک است و قرار بود در افشاء وی اقدام شود که متأسفانه خیلی زود قبل از اینکه اقدامی بشود کار خود را کرد و فرار کرد. در هر صورت اینکه به «فخار» مشکوک شده بود این خود نشانه هوشیارتر شدن منابع اطلاعاتی ما بود. بعد از آن انفجار در دادستانی کارها خیلی بهتر پیش رفت در سپاه و کمیته‌ها عناصری بود که کشف و دستگیر شدند. در هر صورت تجارب گذشته که پاره‌ای از آنها هزینه گزافی دربرداشت برای ما خیلی باارزش هستند و انشاءالله در آینده نیز آنها را باید بنحو احسن مورد استفاده قرار داد. [خدا آینده را به خیر بگذراند!]

[روزنامه اطلاعات :] چرا «شهید رجائی» با وجود جو تبلیغاتی که در آن زمان علیه

وی فعالیت می‌کرد آنچنان در قلوب مردم جای داشت و رشته خاصی با مردم و مخصوصا مستضعفین جامعه داشت؟

[« بهزاد نبوی » :] « شهید رجائی » یک کادر انقلابی بود که واقعا از میان مردم جوشیده بود، « رجائی » تیپ روشن فکر حزب‌اللهی نبود، چون می‌دانید که حتی حزب‌اللهی‌های تحصیلکرده که ما [؟!] آنها را حزب‌اللهی‌های روشن فکر می‌نامیم باز یک مقدار کمی با مردم عامی فاصله دارند، رجائی حتی آن فاصله را هم نداشت. هر چند « رجائی » تحصیلکرده و دارای فوق‌لیسانس آمار بود، وی یک خصوصیات مردمی داشت که من هیچ وقت دارای آن نبودم. هیچیک از دانشگاه رفته‌های ما آن خصوصیت را ندارد. خیلی مردمی بود، منزلش در مرکز شهر تهران که اکثر مردم، آن را از طریق فیلم داده‌اند، بود. « رجائی » با اعتقاد به اینکه می‌گفت کابینه من، 36 میلیون نفری است پای صحبت هر کسی می‌نشست و شاید ساعتها به درد مردم از هر قشری گوش می‌داد و این یکی از راههای نفوذی وی در مردم [!] بود.

[روزنامه اطلاعات :] منظور اصلی « رجائی » از اینکه می‌گفت من آبروی خود را سرمایه‌گذاری کرده‌ام، چه بود؟

[« بهزاد نبوی » :] بطور مشخص « رجائی » با قبول تشکیل کابینه، آبروی خود را سرمایه‌گذاری کرد. چرا، بخاطر اینکه در آن جو و بحران هر کسی این مسئولیت خطیر را نمی‌پذیرفت، رجائی را به بی‌عرضگی متهم می‌کردند و می‌گفتند این خودش نیست که دولت را اداره می‌کند، به او لقب بی‌اختیار می‌دادند. می‌گفتند توان مدیریت و اصولا "آگاهی ندارد و حتی او را متهم به اختلاس و دزدی می‌کردند، مثلا "در جریان (معامله 56 میلیون دلار) که همه به خاطر می‌آورند در حالیکه شرکت فروشنده را خود ایادی « بنی‌صدر » معرفی کرده بودند، رئیس آن شرکت نیز همان برادرزاده « میناچی » بود، اما گنااهش را به گردن « رجائی » انداختند. اما « رجائی » بخاطر اینکه ارتش بدون اسلحه نماند همه اتهامات را می‌شنید و جوابگو نیز نبود .

زیرا مسئله به همان سرمایه‌گذاری آبرویش برمی‌گشت و فقط کار می‌کرد اتهامات و افتراها و غیره را می‌پذیرفت و هیچ نمی‌گفت. در دفترچه خاطراتش این جمله را نوشته که شاید بتواند از آن خیلی چیزها را دریافت، او نوشته است «دیوانه پابره‌نه از آب گذشت» این جمله «رجائی» اشاره به حرکت خودش است که چطور پذیرفت در آن شرایط کابینه تشکیل دهد و چگونه بدون امکانات از سد مشکلات گذشت.

[روزنامه اطلاعات :] در رابطه با شروع جنگ و تاکتیک‌های جنگی، آیا بیاد دارید که نوع اختلاف «رجائی» با «بنی‌صدر» چه بود؟

[بهزاد نبوی :] این سؤال به همان بحثی برمی‌گردد که بالآخره «رجائی» می‌گفت: ما باید با جنگ مردمی جلوی عراق بایستیم، ما به قدرت ایمان مردممان متکی هستیم و نه به سلاح، ما با کوکتل مولوتف می‌جنگیم، ما با سلاح ایمان می‌جنگیم. این گفته‌های «شهید رجائی» را «بنی‌صدر» مسخره می‌کرد. اگر یادتان باشد، «بنی‌صدر» در یک مقاله در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی نوشت: «جنگ مردمی شما را در خرمشهر دیدیم» اشاره آن ملعون به همین اظهارنظرهای «شهید رجائی» بود. حتی بسیاری از خود ما خط‌امامی‌ها و حزب‌اللّهی هم تصوّر می‌کردیم که بعضی از حرفهای «شهید رجائی» شعار است، و حتی در کابینه هم در این زمینه‌ها بعضاً برخوردهایی بوجود می‌آمد، ولی «رجائی» عملاً «حقانیت و صحت استدلال خود را ثابت کرد»، «رجایی» نمی‌گفت، تانک و توپهایمان را دور بریزیم، او نمی‌گفت که هواپیماها را به کنار بگذاریم و حتی اگر اسلحه مدرن هم گیرمی‌آورد، می‌خرید. اما تحلیل او این بود که می‌گفت، چون ما قادر نیستیم که به اندازه عراقیها اسلحه مدرن بدست بیاوریم، در نتیجه ما به ایمان مردم خود بایستی متکی باشیم و از نیروی آنها بهره‌گیری کنیم، و دیدیم که تمام پیروزیهای شگفت‌انگیز ما در این جنگ بر مبنای همین تز «رجائی» صورت گرفت، «رجائی» همیشه حرفش این بود که می‌گفت ما باید نیروی مردمی که مرکب از کمیته‌ها و بسیج و غیره هستند را با ارتش مدرن خود هماهنگ کنیم، اما

«بنی‌صدر» ملعون این تز را مسخره می‌کرد و تا وقتی که «بنی‌صدر» با آن جنگ کلاسیک و به اصطلاح مدرنش همیشه با شکست روبرو می‌شد. شاید مردم ندانند که سه حمله ارتش که دو بار از دزفول و یک بار از ماهشهر و آبادان برای شکستن حصر آبادان انجام شد، بخاطر طرح غلط «بنی‌صدر» با شکست بدی مواجه شد و چون در این حملات هیچوقت نیروهای مردمی و نیروی سپاه و بسیج به حساب نیامده بود در هر سه حمله ضررهای مهمی به ما خورد.

در صورتی که آن ارتش همین ارتش فعلی است که می‌بینید چگونه دلاورانه می‌جنگد، لیکن این «بنی‌صدر» بود که طرح حمله می‌داد و نیروها را بدان‌سان از بین می‌برد، مثلاً "200 تانک را به صورت منظم قطار کرد و از روی جاده از دزفول به سمت لشکریان «صلام» روان کرد. هنوز یکی دو کیلومتر به جلو نرفته بودند که زیر آتش دشمن قرار گرفته و هر کدام به نحوی یا فرار کردند و یا منهدم شدند. بله این نمونه جنگ کلاسیک بود که «بنی‌صدر» بدان معتقد بود و هیچوقت نمی‌توانست پیروز شود. زیرا احتیاج به سلاح‌های زیاد و مدرنی داشت که تأمین آنها مشکل بود، مثلاً " لیست می‌داد که 4000 تانک، 10000 کامیون و 5000 زره‌پوش می‌خواهم و خلاصه یک چنین آمارهای احمقانه‌ای می‌داد که معلوم است که ما نمی‌توانستیم آنها را تهیه کنیم. اما نظر «رجائی» غیر از این بود و دیدیم که با حداقل خرج آنچنان پیروزمندانه بود. و هنوز هم در میدانهای جنگی از همان تز «رجائی» استفاده می‌شود. بخاطر می‌آورم که «رجائی» همیشه به ما می‌گفت، طرح بیاورید، و این به آن خاطر بود که «بنی‌صدر» همیشه در برابر نظرات «شهید رجائی» می‌گفت: طرح بده. زیرا او می‌دانست که این امر کار مشکلی است برای «رجائی» زیرا ارتش دست وی نبود و طبیعتاً مشکل بود در مورد جنگ طرح بدهد. اما با تمام این شرایط، طرحهایی داده شد و پس از رفتن «بنی‌صدر ملعون» از همان طرحها چه پیروزیهایی که به دست نیامد.

[روزنامه اطلاعات :] در پایان از خصوصیات «رجائی» چه چیزی را به عنوان الگو برای جوانان ما و آنهایی که می‌خواهند خطّ امامی باشند، توصیه می‌کنید.

[« بهزاد نبوی » :] زندگی « شهید رجائی » یک زندگی نمونه‌ای از یک مسلمان انقلابی که به مصداق [!؟] آیه شریفه قرآن که می‌گوید: « لم تقولون مالم تفعلون » زندگی و عمل، رجائی، هرگز چیزی را نمی‌گفت که خودش به آن عمل نکند.

ما را وادار کرد که 7000 تومان حقوق بگیریم، البته خوب خیلی از اعضا کابینه وی نیز این مسئله را قبول داشتند، تز « رجائی » این بود که می‌گفت من باید بدانم که مردم مملکت چه می‌کنند. هفت هزار تومان یک حقوق متوسط بالاست اگر ما نتوانیم با هفت هزار تومان زندگی کنیم چگونه مردم می‌توانند زندگی کنند؟ هیچوقت ندیدم که رجائی از یک جور غذا بیشتر در منزلش و یا جای دیگر بخورد و حتی به میهمان خود بدهد. بخاطر می‌آرم شب قبل از شهادت وی ما به دفترش دعوت داشتیم در آن جلسه « شهید رجائی»، « شهید باهنر»، آقای « هاشمی رفسنجانی»، آقای « موسوی اردبیلی » و آقای « مهدوی کنی » تشریف داشتند و من هم در آن جلسه بودم و قرار بود شام را در همانجا صرف کنیم، متوجه شدیم که « رجائی » چلوکباب کوبیده گرفته است، همه خندیدند و گفتند که « رجائی » چه شده که ولخرجی کرده و امشب برای ما چلوکباب کوبیده گرفته؟ واقعا تئوری و عمل « رجائی » یکی بود و آنچه که می‌گفت خودش مو به مو انجام می‌داد و در منزل هم همینطور. مثلا "همیشه ناراحت بود از اینکه چرا قبل از اینکه نخست‌وزیر بشود، منزلش را نقاشی کرده بود.

زندگی و کردارش دقیقا با افکارش و گفته‌هایش منطبق بود. و این مهمترین خصوصیت « رجائی » بود که من به همه توصیه می‌کنم از آن پیروی کنند.

* از جلد دوم کتاب نهضت «امام خمینی (ره)» - «سید حمید روحانی (زیارتی)»: [...]. تلاش شبانه‌روزی رژیم عراق و ایادی [«تیمور» بختیار]، جهت اغفال و به دام افکندن برادران روحانی و مبارز نجف و خطری که از این ناحیه احساس می‌شد، ما را بر آن می‌داشت تا با افرادی که با ما تماس می‌گیرند، با هشیاری بیشتر و هر چه آگاهانه‌تر برخورد کنیم، و هر چه بیشتر مراقب اوضاع باشیم، و همه نسبت به یکدیگر حالت مأمور مراقب و کنترل کننده را داشته باشیم و رفت و آمدها و نشست و برخاستها را زیر نظر بگیریم.

این مسئولیت برای ما دشواریها و نگرانیهایی به همراه داشت و موجب یک سلسله کشمکشها شده بود. البته برادرانی که در راه وظیفه سنگین مبارزه با رژیم [«ستم» شاه] به هرگونه خطری تن در داده، از شهر و دیار خود چشم پوشیده بودند، افرادی نبودند که آگاهانه به رژیم عراق که در وابستگی و خودکامگی، همتای رژیم شاه است، سربسپرد و تسلیم شوند.

و یا آنکه با «تیمور بختیار» معلوم‌الحال دست همکاری بدهند. برادران روحانی مبارز و آواره از وطن ما، آزادتر، اصیل‌تر و امین‌تر از آن بودند و هستند، که این گونه پیرایه‌هایی به آنان بسته شود، تنها خطری که آنان را تهدید می‌کرد این بود که بر اثر بی‌تجربگی، ساده‌گرایی و خوش بینی برخاسته از صفای نفس، ناخودآگاه و ندانسته به چاه بیفتند و دنبال «سراب» بروند. علاوه بر بعضی عناصر جاه‌طلب، بی‌هدف و عقده‌ای که به هر دری می‌زدند، تا برای خود جایی باز کنند، ممکن بود که به همکاری با عوامل رژیم بعث عراق تن در دهند [چنان که سرانجام آلت دست عمال بعث عراق شدند و نیز در خدمت ساواک قرار گرفتند]. و از آنجا که در جرگه روحانیان مبارز و هواداران «امام» قرار گرفته بودند، موجب آلودگی روحانیان متعهد و مبارز برون مرزی شوند.

چنانکه دیدیم، رژیم بعث عراق از این نقطه ضعف برخی توانست بهره گیرد و

آنان را بر آن دارد که با دستیاری «موسی اصفهانی» «روزنامه‌ای به نام» نهضت روحانیت «بیرون آورند که البته با واکنش شدید «امام» و برادران متعهد روحانی روبه‌رو شد و شکست خورد، لیکن رژیم عراق با همکاری «موسی اصفهانی» به نشر آن ادامه داد و نشریه‌ای شد در خدمت ارتجاع و استعمار که مرتب علیه نهضت روحانیت و خط «امام» کارشکنی می‌کرد و سیاست غیراسلامی رژیم عراق را به نام «نهضت روحانیت ایران» تبلیغ می‌کرد.

چنانکه پس از مدتی نیز یکی دیگر از عوامل پیر و فرسوده استعمار به اسم «پناهیان» که در خدمت رژیم بعث عراق، بود، از نقطه ضعف این عنصر بی‌هدف سوءاستفاده کرد و او را برای اجرای برنامه رادیویی که رژیم عراق در اختیارش گذاشته بود به خدمت گرفت و مشکلات و نگرانی‌هایی برای ما ایجاد کرد و سرانجام با تدبیر، تلاش و کوشش پی‌گیری که شخصا به عمل آوردم، توانستم آن عنصر خودباخته را از کج‌روی، انحراف و وابستگی به «پناهیان» برهانم.

نقشه دیگری که رژیم عراق به منظور بهره‌برداری از موقعیت مبارزان ایرانی، پیاده کرد بوقی بود که به اسم «برنامه فارسی رادیو بغداد» در اختیار آنان قرار داد که متأسفانه به اسم «نهضت روحانیت» نیز از آن استفاده‌هایی به عمل آمد، که به نظر من زیان‌آور بود، و در شأن نهضت مقدس روحانیت نبود که از بلندگوی رستاخیزی‌های عراق علیه رستاخیزی‌های ایران بهره‌برداری شود. آخر در مکتب انقلابی اسلام هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، آن هم وسیله‌ای که روشن نیست تا چه پایه‌ای برای نهضت اسلامی ایران نتیجه بخش است و در برابر بهره‌برداریهایی که رژیم بعث عراق از این راه به عمل آورد، و بر چسب‌هایی که از این ناحیه بر نهضت ما زده شد، انکارناپذیر است و سرانجام نیز دیدیم که این برنامه در خدمت «منافقین» قرار گرفت و به اسم «نهضت روحانیت» تبلیغات گسترده‌ای به نفع آنان ترتیب داد که فاجعه‌آمیز بود.

چنانکه اشاره شد برادران روحانی و مبارز برون مرزی از نظر ایمان، اصالت و تعهد، پایدار، استوار، پرتوان و سخت کوش بودند و در برابر دشمن، توفنده کوبنده و پرخروش عمل می‌کردند، لیکن خطری که آنان را تهدید می‌کرد بی‌تجربگی، ساده‌گرایی، زودباوری، عدم اعتماد به نفس بعضی از آنان بود که می‌توانست مصیبت بیافریند. هر ضربه‌ای که در بیرون مرز به ما آوارگان راه انقلاب وارد آمد، فقط از نقاط ضعفی بود که در بعضی‌ها وجود داشت.

این تنها حزب بعث عراق و باند «تیمور بختیار» نبود که می‌خواست از راه نفوذ در روحانیان مبارز نجف راه بهره‌گیری از مقام و موقعیت «امام» را برای خود هموار سازد که هر دسته، گروه، حزب و سازمانی که در برون مرز باتماس می‌گرفتند همین نیت را داشتند و همین نقشه را دنبال می‌کردند.

از نهضت آزادی و جبهه ملی تا گروهک‌های منافق، مارکسیست و مائوئیست برون مرزی آنگاه که به سراغ ما می‌آمدند این اندیشه را در سر داشتند که به نام همکاری ما را تحت تأثیر قرار دهند و از ما به عنوان پلی جهت نفوذ و رخنه در «امام» استفاده کنند!

از آن جا که برادر شهید مرحوم «حاج سید مصطفی خمینی» در برابر این نقشه شوم و شیطانی آنان همانند سلی آهنین ایستادگی می‌کرد، حقد و کینه ویژه‌ای نسبت به او داشتند و همواره تلاش می‌کردند که او را در میان نیروهای مبارز برون مرزی و نزد «امام» ساقط کنند. چنانکه همین برنامه را در مورد دیگر روحانیان آگاه و متعهد نجف نیز دنبال می‌کردند، آنگاه که به نجف می‌آمدند سخت کوشش داشتند که دریابند کدام یک از برادران روحانی از نظر فکری و روحی نفوذپذیر است که با او گرم بگیرند و او را تقویت کنند! و آنانی را که انعطاف ناپذیرند، تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند و همانند کوهی استوار در برابر بازیگرها و سیاست‌بازیهای شیطانی آنان ایستادگی می‌کنند به ناحق متهم کنند و به «امام» نامه بنویسند و آنان را مارکسیست معرفی کنند!

این بازیهای شیطانی از نظر تیزبین برادر « شهید مرحوم حاج سید مصطفی خمینی » پوشیده نمی‌ماند، او بر اثر نبوغ سرشار و هوشیاری فوق‌العاده خویش در همان برخورد اول به خط، اندیشه، ماهیت و نقشه آنان پی می‌برد. و دستشان پیش او رو می‌شد و فوراً ماهیت فکریشان را برای « امام » روشن می‌کرد. و نیز برادران روحانی و مبارز نجف را از خطرهای آنان برحذر می‌داشت...

* از نشریه اتریشی دی پرسه - 25 ژوئن 1985:

... در واشنگتن مطرح می‌گردد که «موسوی خوئینی‌ها» هم دوره فشرده آموزش امنیتی تروریستی را پشت سر گذاشته است... طبق گزارش آمریکائیا نامبرده در اواسط سالهای هفتاد [میلادی] بعنوان رابط مالی کاخ کرملین فعالیت داشته است. او نوارهای ضبط صوت حاوی سخنان [«امام» خمینی] را از پاریس به مسکو انتقال می‌داد و روی محتوای آنها توسط کا.گ.ب تجزیه و تحلیل صورت می‌گرفته...

* از نشریه آمریکایی دیفنس‌اند فارین افیرز - پاییز 1987:

... تحلیلگران و از جمله شورای امنیت ملی آمریکا در تحلیل‌هایشان به اینکه آیا اعدام «مهدی هاشمی» در مورد صدور انقلاب، گروگانگیری، آدم‌ربایی و دیگر عملیات تروریستی در خارج از ایران به اتخاذ سیاست معتدلتری خواهد انجامید یا نه، راههای مختلفی را... نادیده می‌گیرند... مسأله اختلاف بین دست چپی‌ها و دست راستی‌ها نیست. در موضوعاتی مثل صدور انقلاب [آیت‌الله] «منتظری» سنت‌گرا و محافظه‌کار و «محمد موسوی» خوئینی‌ها که رشد یافته در مسکو و لایپزیک بوده و حتی پدرش در جریان اشغال آذربایجان توسط شوروی سهم بود؛ کاملاً "در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند...

[روزنامه حمایت به مناسبت گرامی داشت یاد و نام « شهید سید اسدالله لاجوردی » ویژه‌نامه‌ای ارزشمند را در اول شهریورماه 1382 منتشر نمود که با توجه به اهمیت برخی موضوعات مطروحه، عینا به مرور آنها می‌پردازیم:]

* سخنرانی « شهید سید اسدالله لاجوردی » در مراسم تودیع دادستانی:

احتمالا "برادران در جریانات تغییر و تحولات قرار گرفته‌اند. ولی باید بگویم متأسفانه یا خوشبختانه، برادران در جریان آنچه که واقعیت است، نیستند. به همین دلیل اخبار متضاد و متناقض گاه نظیر شایعه پراکنی ضمیمه‌اش می‌شود.

این جلسه به این منظور تشکیل شده که من برادران را در جریان واقعیت آنچه که گذشته قرار دهم تا اگر دوستان یک وقت چیزی به گوششان می‌رسد بدانند چه مقدارش خلاف واقع است و چه مقدارش مطابق واقعیت.

از حدود یک سال پیش من خودم با شورا [ی عالی قضایی] مطرح کرده بودم یا به بعضی از برادرهای دیگر می‌گفتم که من می‌دانم که برنامه حذف گام به گام تدریجی ماست، این را خودم احساس می‌کنم ولی یک نکته کنارش هست، چون من خودم خیلی علاقه به این ندارم که به عنوان دادستان باقی بمانم. در بسیاری از کارها خیلی از مسائل مطابق میل نبود، اما می‌پذیرفتم مثلا "در جریان انتخاب دادستان امور صنفی علیرغم اینکه باید دادستانی‌های انقلاب در مرکز زیر نظر من باشد اما یک نفر را به من معرفی می‌کردند و از من می‌خواستند حکم بدهم که من هم در حکم می‌نوشتم با معرفی آقایان؛ این چنین منصوب می‌شدند. سایر دادرها هم قانونا باید زیر نظر دادستانی انقلاب مرکز باشد. اما اینها به شکلی درستش کردند و از دادستانی مرکز جدا کردند، تا مسأله اطلاعیه مربوط به حزب توده پیش آمد. ما اطلاعیه‌ای دادیم که چند نفر اعدام شدند و ... آقایان شورای عالی قضایی جلوی آن

را گرفتند و گرچه تلکسهای خارجی این اطلاعیه را منعکس کرده‌اند، اما در داخل کشور نگذاشتند منعکس شود. روز بعد از این هم شورا جلسه‌ای تشکیل داد و گفتند از این به بعد هرگاه دادستانها بخواهند اطلاعیه بدهند باید با نظر شورای عالی قضایی باشد که بعد از آن هم هر وقت ما اطلاعیه دادیم خوانده نمی‌شد... و این اذیتها گام به گام پیش رفت تا... .

بعد به همین جا بسنده نشد، روز یکشنبه گذشته مرا خواستند و من رفتم خدمت برادرهای شورای عالی قضایی و آنجا جناب آقای «اردبیلی» ضمن تشکر و قدردانی از همه دادستانهای انقلاب و دادگاههای انقلاب که خدمات زیادی به انقلاب کردند و به هر صورت با مسأله ضدانقلاب برخورد کرد و توانستند امنیت را به کشور بازگردانند و در رأسشان این حرکت هم فرمودند که دادستانی مرکز است و تشکر کردند و بعد گفتند شرایط حالا مثل شرایط گذشته نیست. آن موقع ایجاب می‌کرد که آنجوری رفتار شود حالا ایجاب می‌کند جور دیگری رفتار شود. مثلاً "کمی نرم‌تر و... برخورد بشود و تهران هم نمی‌تواند جدای از جاهای دیگر باشد به این منظور ما تصمیم گرفتیم تو را برداریم و فرد دیگری را بگذاریم. البته از قبل هم من خود می‌دانستم و واقعا دوست می‌داشتم که هر چه زودتر این بار سنگین که واقعا سنگین است از دوشم برداشته شود.

... بعد به من گفتند تو هم باید یک شغلی بپذیری. دو شغل برایت یکی از این مشاغل ارتقا است که باید هم به دلیل خدماتی که شده ولی در دیگری ارتقا نیست. اما بالأخره یک شغل است که این هم خوب است انجام بشود، آن شغلی که ارتقا در آن است معاونت حسن اجرای قانون یا احکام [نمی‌دانم الان تعبیر از من است] در دادستانی کل است، شغل دوم هم این تعاون زندانها سرپرست ندارد، سرپرستی تعاون زندانها را به عهده بگیر که از دو یکی را انتخاب کن. صحبت برادر عزیزمان جناب آقای «اردبیلی» که تمام شد من هم عرض کردم که آن قسمت اولش رفتن از

دادستانی مرکز صددرصد مورد رضایت من است اما درباره قسمت دوّم باید بگویم اگر قرار بشود من معاون دادستان کل برای نظارت بر حسن اجرای احکام بشوم با توجه به رویه فعلی طبیعی است که نقض غرض برای شما است.

چون من یکسری چیزها را قبول ندارم و از همان ابتدا هم با حکام شرع درگیر می‌شوم و هم با دادستانی، بنابراین این معناداردویرای شما اصلا "نقض غرض است". درباره پیشنهاد دوّمی هم که مطرح گردید باید بگویم که ما یک کارگاه کوچک در اوین درست کردیم که 60 تومان سود دارد که این کارگاه کوچک ما یک هزارم کارگاه تعاونی زندانی‌ها نیست.

از طرف دیگر می‌دانم که از همان روز اوّل کسانی که تخلف کنند یا بخواهند سودجویی کنند تصفیه [می]کنیم و گفتند خب بکن. گفتم عجب واقعا می‌گویید بکن؟ درگیری برای همین چیزهاست که چرا قوه قضاییه برخورد محکم و قاطع نمی‌کند، حالا اگر بخواهم بپذیریم در عمل موفق نیستم برای اینکه نقض غرض است. من با این روحیه اگر بروم طبیعی است که جلوی این چیزها را می‌گیرم همینجور که در دادستانی جلوی خیلی چیزها را گرفتم. آنجا هم می‌گیرم بعد به آن مشی خاص که تا الان وجود داشته عملا "نمی‌گذارند".

اما نکته قابل اهمّیت‌تر اینکه من مهره نظام جمهوری اسلامی می‌توانم باشم اما مهره بی‌اراده کسی نمی‌شوم. اینجوری نیست که هر کسی به من بگوید این کار، بگویم چشم. آن کار، بگویم چشم. اینجوری بگویم چشم. نه من اینجوری نیستم. من خودم برای خودم می‌توانم تصمیم بگیرم و یک سری کارها را انجام بدهم. گفتند استخاره کن، گفتم من مشورت‌هایم را کردم و تصمیم هم گرفتم. گفتند با خدا نمی‌خواهی مشورت کنی. من عرض کردم که مشورت با خدا این است که از خدا طلب خیر کردن و استخاره کردن و از خدا نظر خواستن برای موقعی که انسان در مشورت با آنهایی که اهل فن هستند به جایی نرسد. آنجا می‌شود استخاره کرد.

مضافا که من خودم برایم چیزی مبهم نیست. اگر برایم مبهم بود و مردّد بودم که بکنم یا نکنم استخاره می‌کردم برای من مثل روز روشن است و وظیفه‌ام را هم کاملا " تشخیص دادم. بنابراین دیگر ابهامی برایم وجود ندارد که بروم استخاره بکنم. بعد بعضی از برادرهای دیگر اعتراض داشتند و در جریان این اعتراضات موضوع «نوشین نفیسی» را مطرح کردم. «نوشین نفیسی» جزو یکی از سه نفر مرکزیت جناح انقلابی راه کارگر بود. وقتی چنین فردی را از اعدام بیاورند آزاد بکنند. من وقتی آزادی را دیدم از خدا مرگم را خواستم و در پرونده‌ام هم نوشتم: خدایا تو شاهدی وقتی که این تبعیض را من در جمهوری اسلامی دیدم از تو مرگم را خواستم و واقعا اینجوری است همان لحظه آرزو کردم این زمین دهن باز می‌کرد و من می‌رفتم درونش و این تبعیض را در جمهوری اسلامی نمی‌دیدم. چون آدم از خیلی نظامها این توقع را دارد ولی از نظام جمهوری اسلامی این توقع را ندارد گفتم «نوشین نفیسی» را آزاد می‌کنید، پدرش خوشش بیاید و اینکه مرکزیت و محور، آزاد شود و زیر مجموعه آن اعدام، این ظلم است و به آنها گفتم نظام جمهوری اسلامی از ناحیه این ظلمها و این تبعیضها لطمه می‌خورد، اینها ظلم است. ظلم برای من قابل تحمل نیست.» علیرضا تشید «را باز مطرح کردم، گفتم «علیرضا تشید» در زندان 150 نفر را کمونیست کرده تیرماه حکم اعدامش تایید شده، اما شما تا حالا نمی‌گذارید اعدام بشود و دنبال کارش هستید تا این را هم از مرگ نجات بدهید.

اینها برای من قابل تحمل نیست، به آنها گفتم در این رابطه بچه‌های شعبه 6 یکجا همه استعفا دادند که گفتم نمی‌پذیرم. از من نمی‌توانید این را بپذیرید که این تبعیضها باشد. این بچه‌ها همانهایی هستند که از خود شماها این مسایل مذهبی را یاد گرفتند. یکی از آقایان گفت به همین دلیل من تا حالا با «لاجوردی» بحث نکردم، چون می‌دانم از موضعش دست برنمی‌دارد. گفتم بله من این مواضع را دارم و محال است از این مواضع دست بردارم ناحق است بگویید ناحق است. آقای «اردبیلی»

فرمودند هنوز مسأله به این روشنی هم بهش می‌گوییم استخاره بکن می‌گوید نه قبول نمی‌کنم، گفتم وقتی یک چیزی برای من بدیهی است جای استخاره وجود ندارد و گفتم پس برادرمان آقای «رازینی» را زودتر معرفی کنید بیایند من مسؤولیت را تحویلشان بدهم که گفتند ما معرفی می‌کنیم.

شما می‌دانید اگر ماها در برابر ضدانقلاب کوتاه بیاییم ضد انقلاب کوتاه نمی‌آید. همین اطلاعاتی که شعبه 6 آورده بودند، نوشته بودند که ما بالأخره بر اینها تحمیل کردیم، وادارشان کردیم این تعویض‌ها به وجود بیاید. این توان زیاد ما است که توانستیم بر جمهوری اسلامی خودمان را تحمیل بکنیم و کردیم که البته کور خواندند. به جان همه شما سوگند که خودتان می‌دانید چقدر من به شماها علاقه دارم، به جان همه شما سوگند می‌خورم که مهمترین وظیفه برای شما این است که همچنان مستحکم و استوار، هر چه در توان دارید در این خط راهتان را ادامه بدهید و با ضد انقلاب برخورد کنید و مایوس هم نشوید. همین را می‌خواهند که کسانی که تا حالا در برابر اینها قاطعانه ایستادند مایوس بشوند، کوچکترین آسی به خودتان راه ندهید و همچنان کارتتان را قاطعانه دنبال بکنید و بگذارید که مشت محکمی بر دهن این ابله‌ها و این خبیثها و این انسانهای ضدانقلاب کوبیده بشود و احساس نکنند توانستند یک غلطی را انجام بدهند.

ببینید برادرها واقعیت قضیه این است که من یک نوع طرز فکری داشتم خاص خودم و شاید از این طرز تفکر خیلی از برادرها هم رنج ببرند که می‌دانم هم رنج می‌برند. من یک آدمی هستم که تحت تأثیر قرار نمی‌گیرم. اگر مثلاً "فلانی زنگ می‌زد برای توصیه‌راجع به یک پرونده، شما واکنشهای من را می‌دیدید که چه واکنشی دارم.

حالا آنها من را نمی‌پسندند، اینجور نیست که شما را نپسندند قطعاً به شماها نیازمندند و باید شماها کارتتان را انجام بدهید.

برادران به من در ماشین می‌گفتند «لاجوردی» بماند هم کاری نمی‌تواند بکند من به شما می‌گویم شما هم می‌دانید که من آدمی نیستم که کوتاه بیایم. فقط یک جا کوتاه می‌آیم که این را هم بارها گفتم. «امام» اگر به من بگویند برو در آتش (من دلم می‌خواهد یک دفعه «امام» این را امتحان کنند. اگر آتشی روشن بکنند. این وسط همه به من بگویند برو در آتش) بدون پروا می‌روم در آتش.

* مصاحبه «سید اسدالله جولایی» :

[سؤال :] حکمی که برای ایشان [« شهید لاجوردی »] به عنوان دادستان انقلاب صادر شد از جانب چه کسی بود؟ قبل از دادستانی در کجا فعالیت می‌کردند؟
 [« جولایی » :] باید به این مسأله توجه کرد که در مدرسه علوی شماره 2 که اتاقها، خشتی و گلی با دربهای چوبی و شیشه‌ای سه دری و پنج دری بود، این [طاغوتیها،] عناصری که از دیوار راست بالا می‌رفتند یا از هواپیما پایین می‌پریدند نگهداری می‌شدند، بدون اینکه فراری صورت بگیرد. از همکاریهای ما با حاج آقا «لاجوردی» در همان مدرسه رفاه و علوی و نگهداری از زندانیان بود.

[سؤال :] به مقطع پس از پیروزی انقلاب رسیدیم « شهید لاجوردی » چگونه به عنوان دادستان انقلاب منصوب شدند؟

[« جولایی » :] در ارتباط با دادستانی انقلاب و آن سؤالی که مطرح فرمودند باید عرض کنم انقلاب که به پیروزی رسید و زندانیها را از مدرسه رفاه و مدرسه علوی به زندان قصر و سپس زندان اوین که اصلاً "وضعیت خوبی نداشت بردند و در همان زمان با رفتن « شهید کجویی » . زندان اوین را تا حدودی برای سران رژیم ستمشاهی و مخصوصاً ساواکیها و سرسپردگان « شاه » آماده کرد .

در همان زمان شهید مظلوم « بهشتی » به عنوان معمار دستگاه قضایی به « شهید قدوسی » برای دادستانی انقلاب پیشنهاد می‌دهند و « شهید قدوسی » در 59/5/15 به حکم « امام » به سمت دادستان کل انقلاب اسلامی منصوب شدند . وقتی که ایشان منصوب و مشغول به کار شدند، « شهید بهشتی » امر فرمودند تا چند نفری را حزب جمهوری اسلامی بردند که با حاج « اسدالله لاجوردی » و آقای « نظران »، نزد آقای « شهید قدوسی » رفتیم و در آنجا کارها تقسیم شد .

در همان زمان بود که اولین مبارزه مسلحانه توسط گروه فرقان آغاز شد و « شهید مطهری » را از « امام » گرفت پس از این ماجرا آقای « لاجوردی » برای بررسی این

پرونده به عنوان دادستان انتخاب شدند و به شناسایی افراد این گروهک به همراه بعضی دیگر از عزیزان زندان اوین پرداختند و بعد از شناسایی و بازجویی، کیفرخواست را حاج آقا «لاجوردی» می‌نوشتند و حاکم شرع هم محاکمه می‌کرد و تعدادی از آنها که دستشان آلوده به خون عزیزانی مثل «مطهری» بود به جزای خودشان رسیدند و «شهید لاجوردی (ره)» نقش بزرگی در بازسازی بسیاری از این جوانان فریب خورده که پای درس تفسیر «اکبر گودرزی» منحرف شده بودند، داشت. بعد از اینکه «شهید لاجوردی» از کار بر روی گروهک فرقان آزاد شدند و حتی تعدادی از آنها پس از ارتباط با «شهید لاجوردی» تواب شده و [بعدها] در جبهه‌ها به شهادت رسیدند. سپس طی حکمی از جانب «شهید قدوسی» در تاریخ 1359/6/23 به عنوان دادستان انقلاب اسلامی ایران منصوب شدند و همه و بخصوص «شهید بهشتی» و «حضرت امام (ره)» به این نکته اعتقاد داشتند که تنها کسی که می‌تواند با منافقین مبارزه کند، آنها را سرکوب کند «شهید لاجوردی» است.

[سؤال:] شاخصه‌های شخصیتی «شهید لاجوردی» چه بود، ایشان با چه ویژگی‌هایی به بازپروری زندانیان می‌پرداختند؟ نگاهش به شخص زندانی چه نوع نگاهی بود؟ برای زندانیان چه کارهایی انجام دادند؟

[جولایی:] از شاخصه‌های اخلاقی «شهید لاجوردی» این بود که با هیچ کس تعارف نداشت و از جدی‌ترین مدیرانی بود که در کار، بسیار مصمم و سازش ناپذیرش فعالیت می‌کردند. وقتی ایشان دادستان انقلاب اسلامی شدند، با عنایت به همان تسلط و آگاهی‌ای که بر علوم دینی و قوانین موجود داشتند، رو به تهیه کیفرخواست می‌نمودند و فرد زندانی را تحویل دادگاه می‌دادند تا برای او حکم صادر شود.

اما نکته بسیار جالب این است که «شهید لاجوردی» اعتقاد داشت، بسیاری از این زندانیان که حکم اعدام برایشان صادر شده است، نباید اعدام شوند و تمامی تلاش خود را برای بازسازی و بازپروری آنان هزینه می‌کرد.

من یادم هست ساعت دو نیمه شب می‌رفتیم تا آقای «لاجوردی» را پیدا کنیم. بعد ایشان را در بند می‌دیدیم که یا با یک نفر از منافقین یا با تعدادی از آنها نشسته‌اند و در حال صحبت کردن هستند. خیلی پدران و صمیمانه که بسیاری از آنها اصلاح شدند و مبانی اخلاقتشان هم از [این] لحاظ تصحیح شد. ایشان همچنین برای زندانیان ایجاد اشتغال کرده بودند، به طوری که یک ساختمانی را که ساواک برای خوشگذرانیهای کادر خود تهیه دیده بود «شهید لاجوردی» محیطی برای اشتغال زندانیان کرد. همان ساختمان که الان ساختمان «شهید کجویی» است. طبقه‌ای دیگر از آن تبدیل به حسینیه شد تا در آن به درس و بحث و مسایل اعتقادی برای زندانیان پردازند. یک دوره‌های خاصی را نیز برای این موضوع پیش‌بینی کرده بودند.

مخروبه‌ای که به با عنوان زندان اوین ما تحویل گرفتیم با دیدگاه شهید «لاجوردی» الان گلستان است. تمام عمران و آبادی زندان اوین، زندان رجایی شهر و قزل حصار، مجتمع «شهید کشوری»، از محل درآمد آن کارگاه خیاطی، نجاری و آهنگری که ایجاد شده بود، تأمین می‌شد و حتی خود حاج «اسدالله لاجوردی» در این نوع کارهای عمرانی در زندان پشت کامیون می‌نشست و خاکها را جابجا می‌کرد.

[سؤال:] «شهید لاجوردی» با چه مشکلاتی در زندان مواجه بود؟

[«جولایی»:] مشکلاتی که ایشان مواجه بودند این بود که وقتی اینها را دستگیر می‌کردند، تعدادی از آنها وابسته به خانواده‌هایی بودند و سریعاً شروع می‌کردند خود را منتسب کردن به این و آن و یا دست به دامن خود آقای «لاجوردی» می‌شدند. ولی خود آقای «لاجوردی» توجه به این مسائل نمی‌کردند. طبیعی است که وقتی با عدم توجه «شهید لاجوردی» مواجه می‌شدند و به اصطلاح به عدم تأثیرگذاری توصیه‌ها و به اینکه کيفرش را کم کنند. برای ایشان دشمن سازی به طوری که یادم هست آنقدر نزد حضرت امام (ره) از دادستانی «شهید لاجوردی» جوسازی و بدگویی کرده بودند که نشان دهنده عمق دشمنی‌های آنان بود و یا یک مسئولیت و

شخصیت والامقامی که در آن مقطع به طور دائم با حضرت «امام» (ره) در تماس بود. در راه به روی «شهید لاجوردی» بسته بود و برخوردی بدی را با شهید «لاجوردی» داشت.

حتی باید بگوییم گروهی که برای پاسداری آنجا فرستاده بودند، روی آنها هم کار شده بود و حتی خودم یادم هست که در درون آسایشگاهها مطالب بدی را نوشته بودند که این مسأله به آقای «لاجوردی» و «شهید بهشتی» منتقل کردند. یک روزی من و آقای «قدیریان» به شورای انقلاب رفتیم که مقام معظم رهبری هم تشریف داشتند. فرمانده کل سپاه آنموقع هم آمدند و مطالبی را مطرح کردیم که اینها یک همچنین حرکتی را در دادستانی انقلاب دارند که همانجا «شهید بهشتی» امر فرمودند به آقای «لاجوردی» که این آقایان را از آنجا ببرند و مدتی بود که اوین به آن موفقیت و آن ترور و انفجارهایی که منافقین داشتند، با 7-8 نفر اداره می‌شد که هر کدام ما مأمور بودیم که از سرشب تا صبح تمام زوایای زندان را بررسی کنیم و بیدار باشیم تا نوبت به نفر بعدی برسد. یک شب برای «لاجوردی» محقق شده بود که منافقین قصد حمله به زندان اوین و آزادسازی یک گروه را دارند. «شهید لاجوردی» فرمودند که باید نظر حضرت «امام» (ره) را برای برخورد با آنان بدانیم لذا با حضرت آیت‌الله «گیلانی» خدمت حضرت «امام» رفتند و «امام» فرمودند که آنها را اعدام کنید که آقای «لاجوردی» با خیال راحت آمدند و آماده بودند که اگر یک وقت آنها حمله کردند آن دستورات لازم را بدهند.

[سؤال :] آن زمان چه مخالفت‌ها و سنگ‌اندازی‌های سر راه مجموعه دادستانی و بخصوص «شهید لاجوردی» بود؟

[جولایی :] نگرشها و مخالفتی بود که راه را برای «لاجوردی» بسته بود. خوب کار به این سنگینی و این اقدامات مؤثر خیلی‌ها را ناراحت کرده بود. یک روز آقای «امانی» آمد و گفت با آقای «لاجوردی» داریم می‌رویم خدمت حضرت «امام»

تا قضیه را برای ایشان توضیح بدهیم. آقای «امانی» به آقای «لاجوردی» گفتند یک مطلبی را بنویسید. آقای لاجوردی با یک خطّ زیبایی یک مطلبی را برای حضرت «امام» نوشتند و دادند به آقای «امانی» که برای «امام» ببرند. بلافاصله بعد از آن حاج آقای «امانی» آمدند و گفتند حضرت «امام» امر فرمودند که بروید به دیدارشان و آقای «لاجوردی» رفتند و نظراتشان را به حضرت «امام» گفتند.

وقتی آقای «لاجوردی» برگشتند ما منتظر بودیم که ببینیم دیدگاه و نظر حضرت «امام» چه می‌باشد. ایشان فرمودند که مطالب و دیدگاه‌هایم را به «امام» عرض کردم و فقط به «امام» گفتم که آقا من مقلّد شما هستم.

این دیدگاه به مبارزه با کفر و نفاق بود، به عنوان کسی که می‌شناسید، اما به عنوان مرجع ورهبر و کسی که مقلّد شما هستیم و به عنوان یک مقلّد به من بفرمایید که «لاجوردی»، پیشنهادات را بزن به این تیزی تا بمیری، این را انجام می‌دهم و واقعا هم به آن اعتقاد داشت.

و خدا را شاهد می‌گیرم اگر نبود غیر از آقای «لاجوردی» معلوم نبود که سرنوشت انقلاب به کجا می‌رسید.

شهیدان «قدوسی» و «بهشتی»، «شهید لاجوردی» نوع کارهای او را درک می‌کردند. یکی از ناراحتی‌های «شهید لاجوردی» راجع به انفجار نخست‌وزیری بود که ایشان بعضی از عوامل آن جریان را مرتد می‌دانست. زیرا بعضی از آنها را در زندان خوب شناخته بودند. از ایشان سؤال کردم حاج آقا شما در زندان با این گروه چه طور رفتار می‌کردید؟ فرمودند حدود دو سه ماه غذا نگرفتیم تا به آنها بفهمانیم این جماعت نجس هستند.

بعد از این اقدام، ساواک به این نتیجه رسید که غذای ما را از غذای آنها جدا کند. حتی «شهید لاجوردی» می‌گفت در زندان لباس‌هایمان را روی یک طناب نمی‌انداختیم تا به ساواک بفهمانیم که حساب بچه‌های مذهبی از التقاطیون

جداست .

[سؤال :] عده‌ای وقتی می‌خواهند قضایای آن زمان را تحلیل و بررسی کنند و یا حتی کسانی که خود در متن حوادث بوده‌اند قصد بازشکافی اتفاقات آن مقطع را دارند . این نکته را مطرح می‌کنند که شهید «لاجوردی» از دادستانی انقلاب استعفا کرد؟ آیا این سخن صحیح است؟ «شهید لاجوردی» با آن سابقه در مبارزات و خسته نشدن ممکن است که استعفا داده باشد؟ اصل قضیه چیست؟

[«جولایی» :] بله . در مراسم تودیع «شهید لاجوردی» و معارفه دادستان بعد از ایشان، حتی در همان جلسه اتفاقات جالبی افتاد که تاریخی شد . فرمایشات آقای «لاجوردی» و دردلها و گله‌مندیهای ایشان از اقداماتی بود که موجبات ناراحتی‌شان را فراهم ساخته بود .

اما مهم این است زمانی که آقای «لاجوردی» بعد از دادستانی خانه‌نشین شدند و رفتند، در زیرزمین خانه‌شان کار خیاطی را شروع کردند هیچ کس سابقه ندارد که ایشان غیبتی پشت سرمسئولی کرده باشند .

حتی بعد از اینکه ایشان در دادستانی نبودند، از دادستانی آمدند و مشکلاتی را که داشتند به آقای «لاجوردی» می‌گفتند تا ایشان راهنماییشان کند . در این مدت که ایشان دیگر در دادستانی نبودند، نه پشت سر کسی حرف می‌زدند و نه سخنرانی‌ای داشتند .

فقط یک بار ایشان در حدّ فاصل رفتن از دادستانی و شروع مسئولیت سازمان زندانها یک سخنرانی در مسجد ارک داشتند و در رابطه با «شهید لاجوردی» و رفتن از دادستانی باید بگویم که آقای «لاجوردی» اهل استعفا نبود، مجموعه‌ای که با این نوع فعالیت کردن «شهید لاجوردی» مخالف بودند و توان تحمل ایشان را نداشتند، «شهید لاجوردی» را از دادستانی برکنار کردند . آقای «لاجوردی» از دادستانی استعفا نکرد، برکنار شد .

یعنی یک روز پس از اینکه ایشان فشار آوردند و فشار به این صورت بود که به ایشان مرتب دستور می‌دادند که آقا این فرد را آزاد کن، این را آزاد نکن و این با اخلاق شهید «لاجوردی» سازگاری نداشت. دیدگاه آقای «لاجوردی» این بود که بگذارید 10 سال در این زندانها را ببندم و شما پایه‌های این مملکت و حکومت را مستحکم کنید، من خودم پس از این 10 سال در زندانها را باز می‌کنم و می‌گویم بیاید و بروید مطمئن باشید آنها اصلاح شده از زندان می‌روند. اما یکی از اشخاصی که متأسفانه هنوز هم هست و مریض هم می‌باشد و خیلی هم به این مملکت ظلم کرده، مرتب بر شهید «لاجوردی» فشار می‌آورد تا ایشان را ازدادستانی بردارند.

[سؤال: آیا از این هراس داشتند که «شهید لاجوردی» با توجه به شناخت عمیقی که از جریان نفاق داشت، بتواند جریان نفاق را افشا کند، با استفاده از چه تاکتیکهایی و چه روشهایی به مجموعه دادستانی فشار می‌آوردند؟

[« جولایی»: « شهید لاجوردی » چون در زندان با اینها از نزدیک آشنا شده بود این بصیرت را داشت، یعنی احاطه کاملی به کلیه جریانهای آن زمان داشت و اینها از همان زندان نقشه شهادت « لاجوردی » را کشیده بودند. از « لاجوردی » می‌ترسیدند. زیرا آقای « لاجوردی » می‌گفت که من می‌دانم کدام یک از اینها منافق و کدام یک التقاطی هستند و بر همین مبنا وقتی آقای « لاجوردی » مسئولیت دادستانی انقلاب را برعهده داشتند، همان جریانها مرتب می‌رفتند و گزارشهای منفی و خلاف واقع بر علیه ایشان می‌دادند که آقای « لاجوردی » در زندان چه کارهای غیرانسانی و اسلامی را انجام می‌دهد و از این قبیل حرفها، حتی وقتی ایشان به سازمان زندانها هم آمدند از این قبیل تحرکات و فشارها علیه ایشان وجود داشت.

[سؤال:] اگر ممکن است نمونه‌ای از این فشارها و گزارشهای ساختگی‌ای را که علیه مجموعه دادستانی و « شهید لاجوردی » طراحی کرده بودند، بیان کنید؟

[« جولایی »:] ما در یک زندانی منافق، پیش « شهید بهشتی » معمار دستگاه قضایی

حکومت اسلامی رفته و گفته بود که من رفتم دیدم پسر من در زندان اوین انگشتانش را که از پشت شیشه نشان داد، همه سیاه بود. ناخنهایش را کشیده بودند.» شهید بهشتی «با آقای» لاجوردی «تماس گرفته بودند که قضیه از چه قرار است و آقای» لاجوردی «هم گفته بودند که دروغ است بعد دستور دادند تا محلی را در زندان اوین تدارک دیدند و آقای» بهشتی «و» کجویی «و» لاجوردی «و مادر زندانی و خود زندانی و یک عده دیگر آمدند و شهید» لاجوردی «به آن زندانی منافع گفت دستهایت را به مادرت نشان بده. کو آن انگشتانی که ناخنهایش کشیده شده است.

اینجوری جوسازی می‌کردند و بعد همه دیدند که نه واقعا این بحث دروغی بوده و جوسازی پیش نبوده است. با این طرفنها می‌رفتند نزد کسانی که دل رحم بودند. آن شم سیاسی که «شهید لاجوردی»، «شهید قلدوسی»، «شهید بهشتی» داشتند را نداشتند. آن قدر جوسازی می‌کردند تا نهایتا یک روز در محوطه ایستاده بودیم که حاج آقا» لاجوردی «به من گفت بیا برویم. من گفتم حاج آقا کجا؟ گفتند برویم شورای عالی قضایی و کار را تمام کنم. گفتم حاج آقا حالا یک جوری تحمل بفرمایید که کار انجام بشود فرمودند، برویم. به اتفاق هم شورای عالی قضایی رفتیم و آقایان تشریف داشتند و شهید بزرگوار آقای» لاجوردی «دیدگاههایشان را خیلی صریح گفتند. من این هستم و راه نگهداری و استقرار حکومت اسلامی این است. بعد همانجا آقایانی هم بودند که البته بعد از ایشان منصوب شدند.

برگشتیم و به دادستانی آمدیم. حدود ظهر یا بعدازظهر بود که حکم دادستان جدید آمد و بدون تشکر از آقای» لاجوردی «تنها رونوشتی از حکم جدید را جهت اطلاع به دادستانی فرستادند و پنج تن از آقایان شورای عالی پای آن را امضا کرده بودند.

[سؤال:] همین برخوردها و فشار آوردنها باعث شد تا «شهید لاجوردی» را خسته کنند؟

[« جولایی»:] « لاجوردی » خسته نشد، نگذاشتند کار بکند و ایشان دیدگاههایشان

را فرمودند و آقایان هم تصمیم گرفتند که او دیگر در دادستانی نباشد هیچ استعفایی هم آقای «لاجوردی» نداد و آقایان شورای عالی قضایی آن موقع تصمیم گرفتند که آقای «لاجوردی» را بردارند و دیگری را منصوب نمایند.

[سؤال:] و بعد هم که قضیه مرصاد پیش آمد؟

[« جولایی»:] با این اقدام سعی شد تا با منافقین یک مقدار راحت‌تر برخورد شود.

[سؤال:] یعنی چه آنهایی را که می‌خواستند آزاد کنند و آنهایی را که می‌خواستند نگه دارند؟

[« جولایی »:] بله، بعد هم قضیه مرصاد پیش آمد که با حکم حضرت «امام» (ره) همه دست به دست هم دادند و عملیات مرصاد را ختشی کردند که خود آن یک ماجرای مفصلی برای حکومت بود که همه اینها نشأت گرفته از این بود که کار دست کاردان نبود.

[سؤال]: و این فشارها ادامه پیدا کرد تا زمان تصدی سازمان زندانها؟

[« جولایی »:] درباره سازمان زندانها هم همینطور بود به آقای «لاجوردی» فشارهای زیادی وارد می‌آوردند و اذیتشان می‌کردند. ایشان چندی بعد به من فرمودند برو به آیت‌الله «یزدی» بگو که فلانی را به جای من بگذارد و خودم هم پیشنهاد می‌کنم که فلان آقا را از داخل سازمان برای این مسأله انتخاب کند. ما هم خدمت آیت‌الله «یزدی» رفتیم و ایشان فرمودند که آقای «لاجوردی» چرا استعفا داده‌اند؟ گفتم که آقای «لاجوردی» استعفا نداده‌اند و گفتم این تاکید معاون شما بود که آمده پیش آقای «لاجوردی» و از زبان شما گفت که «آیت‌الله یزدی» فرموده‌اند حالا که تصمیم به استعفا دارید، پس آن را بنویسید. آقای «یزدی» گفتند: نه واقعا چنین اتفاقی افتاده است؟

گفتم بله حاج آقا. من نشسته بودم این آقا آمد و گفت «آیت‌الله یزدی» فرمودند استعفایتان را بنویسید. آقای «لاجوردی» تقریبا چهار روز از این ماجرا گذشته بود که

استعفایشان را ننوشته بودند و بعد این آقا مرتب پیگیری می‌کردند که حاج آقا «یزدی» منتظر هستند. بعد که این مسایل را به آقای «یزدی» گفتم ایشان گفتند نه من هیچ گاه نخواستم که «لاجوردی» استعفا بنویسد.

ایشان فرمودند این پوشه‌ای که شما می‌بینید سمت چپ میز است، کارهای غیرقابل اقدام را در این پوشه می‌گذارم و این نامه آقای «لاجوردی» را داخل آن گذاشتم. گفتم حاج آقا ایشان هنوز استعفا نداده‌اند. ولی به تبعیت از شما فرمودند. چون فقیهی مثل شما فرموده است استعفا بدهند. استعفا دادند والا ایشان استعفا بده نبودند.

ما این سری مسایل را در دادستانی و سازمان زندانها، در زمان آقای «لاجوردی» زیاد دیدیم. مثلا "کسی که می‌آمد آنجا و علاقه داشت که در بازجویی شرکت کند و شرکت می‌کرد بعد صد و هشتاد درجه برگشت و رفته خدمت حضرت «امام» (ره) گفتند که آقا نمی‌دانید زندانیان را چگونه شکنجه می‌کنند، از این بحثها زیاد است. [سؤال:] آیا آن فردی که به اصطلاح از جانب آقای «یزدی» به «شهید لاجوردی» گفته بود که شما باید استعفا بدهید. هنوز هم در داخل حاکمیت در سیستم اداری کشور هست؟

[«جولایی»:] بله تشریف دارند. خیلی هم قوی و خوب و جایگاههای خیلی مهم و قابل توجهی را نیز در اختیار دارند. طبیعی است که بعضی از آنهايي که باید آن موقع به مجازات می‌رسیدند الان موقعیتهای خیلی بالایی را دارند.

* مصاحبه «اسدالله بادامچیان» :

[سؤال:] ... آیا بر همین مناسبت که با «شهید لاجوردی» نیز مخالفت می‌کردند

یعنی درگیری دو تفکر، دو بینش، دو جریان؟

[«بادامچیان»:] البته اصلاً «وجود» لاجوردی» ها برای این کسی که می‌خواهد به شورای شهر برسد و مثل بعضی از آقایان ماهانه سه میلیون تومان درآمد داشته باشد یا به نمایندگی مجلس ششم برسد و ماهانه بیش از یک میلیون درآمد داشته باشد و یا در بعضی جاهای دیگر تغییر کاربری زمین بدهد و بدون زحمت چند هزارمتر زمین را از مسکونی تبدیل به تجاری کند و ناقابل چند میلیارد تومان پول نامشروع درآمد داشته باشد، بدون اینکه کسی بتواند از نظر قانونی بتواند با او برخوردی بکند. این مسأله مشخص است که «لاجوردی» ها برای این جریانات مزاحمند، «رجایی» ها برای اینها مزاحمند. «کجویی» ها برای اینها مزاحمند «بهشتی» ها برای اینها مزاحمند. و لذا همیشه این درگیریها بین این دو جریان ادامه داشته و دارد.

بعد از این هم ادامه خواهد داشت. در نتیجه این درگیری ادامه دارد و مشخص است که این کاذبین، دروغگوها، دروغ پردازها و این کسانی که به دروغ و در ظاهر خودشان را به نحوی نشان می‌دهند، اما در باطن یک جور دیگر هستند. معلوم است که با صادقین دعوا داشته و دارند و خواهند داشت. بنابراین «لاجوردی» به عنوان یک عنصر اصیل انقلابی نیز از این قاعده مستثنی نیست. همین است.

[...] فلذا حتی شما که می‌بینید که «لاجوردی» شهید می‌شود و این مخالفت نیز زمانی که آقای «لاجوردی» به شهادت می‌رسند ادامه می‌یابد و حتی بعضی از رسانه‌ها صفت شهادت را نمی‌خواهند به ایشان بدهند.

بله این هم مسأله بسیار مهم و جانسوزی است وقتی که آقای «لاجوردی» شهید می‌شود، حتی خبرگزاری جمهوری اسلامی ما که زیر نظر آقای «فریدون‌وردی‌نژاد» برادر شهیدی که خودش سپاهی بوده است او می‌نویسد «لاجوردی» به قتل رسید،

می‌گوید قتل «لاجوردی» . حتی حاضر نیستند بگویند «لاجوردی» شهید شده است . باید دقت کرد که چرا چنین اتفاقی می‌افتد و حتی خبرگزاری کشورمان نمی‌خواهد خبر «لاجوردی» را با عنوان «شهید لاجوردی» به روی تلکس خبرگزاری بفرستد . مگر این آقای «وردی‌نژاد» جزو مسئولین این نظام نبوده است مگر سوابق سپاهی بودن و برادر شهید بودن را نداشته است؟ نه این جریان فکری تنها به خاطر اینکه با فکر و روش شهید «لاجوردی» همراه نیست و اهدافشان با هم نمی‌خواند [...]

آقای «لاجوردی» پس از آنکه در کمیته استقبال از «امام» با هم کار کردیم به قول خودش رفته بود دنبال زندگیش . ولی دو مرتبه ایشان را آوردند و گفتند که باید کار کنی . «شهید رجایی» آقای «لاجوردی» را می‌خواست به عنوان وزیر بازرگانی معرفی کند . تقریباً هم تمامی مباحث شده بود و قرار بود ایشان به عنوان وزیر بازرگانی معرفی شوند . البته «بنی‌صدر» مخالفت می‌کرد، اما آقای «بهشتی» چند روز بعد در جلسه‌ای که با عده‌ای از دوستان بود به آقای «لاجوردی» فرمودند شما بیایید و مسئول دادستانی انقلاب بشوید .

آقای «لاجوردی» می‌گفت من و دادستانی یعنی چه، ادامه دادند که مثل این است که ما باید زندانی دو رژیم بشویم . آقای «بهشتی» به ایشان فرمودند که شما می‌خواهید به تکلیف عمل کنید و ایشان برای «شهید لاجوردی» اثبات کردند که تکلیف آقای «لاجوردی» این است که دادستان انقلاب بشوند . بر همین اساس آقای «لاجوردی» برای عمل به تکلیف و به درخواست «شهید بهشتی» به دادستانی انقلاب رفت . آقای «بهشتی» به «شهید لاجوردی» می‌گفت که شما چون در زندان بوده‌اید . روح زندانی را می‌شناسی، محرومیتها و رنجها را می‌دانی و انسان متدین خداخواه هستی و با محبتی و در عین اینکه قاطع هستی به درد زندان می‌خوری و بعد مهمترین مسأله در انتخاب تو به این علت است که جریان نفاق را بهتر از همه می‌شناسی، مشکل آینده انقلاب ما جریان نفاق و گروههای التقاطی است و این گروهها

از الان برای مبارزه و سرکوب و انفجار و براندازی نظام جمهوری اسلامی؛ در خط آمریکا آماده می‌شوند و هیچ کسی مثل تو نمی‌تواند برود و با رعایت همه جهات عدالت و تقوا با اینها برخورد کند. ببینید آقای «بهشتی»، «شهید لاجوردی» را برای دادستانی انقلابی می‌خواهد. امام (ره) «لاجوردی» را می‌خواهد و او را تأیید می‌کند. آقای «سید احمد خمینی» می‌گفتند یکی از کسانی که هر آنچه «امام» می‌خواستند او انجام می‌داد «لاجوردی» است.

این مسأله بسیار قابل توجه، تأمل و مهمی است که حضرت «امام (ره)»، «شهید بهشتی»، آقا «سید احمد خمینی» همه بزرگان و روحانیت مبارز، مدرّسین حوزه علمیه، همگی «لاجوردی» را می‌خواهند.

اما اینکه چه کسانی و چه جریاناتی «لاجوردی» را نمی‌خواهند که کار کند، [برای نمونه] آقای «موسوی اردبیلی» است.

[سؤال:] چرا آقای «موسوی اردبیلی» با کار کردن «شهید لاجوردی» مخالف بود؟

[«بادامچیان»:] چون ایشان آدم قاطعی نبود. آیت‌الله «موسوی اردبیلی» فرد فقیه و مسلط و خوبی است. اما [به] مشی آقای «لاجوردی» نمی‌خواند. آقای «موسوی اردبیلی» آدم متدین و خوبی است و با آقای «لاجوردی» مدارا می‌کرد. بسیار جالب است یک روز که من پیش آقای «موسوی اردبیلی» بودم، ایشان می‌گفت که آقای «بادامچیان» خدا می‌داند اگر من می‌توانستم حتی برای یک لحظه هم نمی‌گذاشتم این آقای «لاجوردی» دادستان بماند.

[سؤال:] چرا آقای «موسوی اردبیلی» به اینجا رسیده بود که می‌گفت اگر بتوانم نمی‌گذارم «لاجوردی» برای یک لحظه هم دادستان انقلاب باشد؟

[«بادامچیان»:] همانطور که گفتم به خاطر تفاوت در روشها و مشی‌ها و عقیده‌ها بود. البته این مشکلی است که خوبها با «شهید لاجوردی» داشتند.

[سؤال:] آیا شخصیت‌های دیگری با «شهید لاجوردی» به غیر از آقای «موسوی

اردبیلی «اختلاف نداشتند؟

[« بادامچیان»:] چرا بعضی دیگر از دوستان همانند آقای «ری شهری» نیز بودند که با آقای «لاجوردی» اختلاف داشتند، آقای «ری شهری» به خاطر اینکه آقای... [در متن مصاحبه محذوف است] و بقیه دوستانشان در وزارت اطلاعات بودند، سر مسأله اطلاعات با « شهید لاجوردی » مشکل داشتند. [...]

[سؤال:] ... شورای عالی قضایی چه نقشی و چه برخوردی را درباره اینگونه مسایل و بخصوص انتخاب « شهید لاجوردی » داشتند. برخوردشان با « شهید لاجوردی » چگونه بود؟

[« بادامچیان»:] بعضی از اعضای شورای عالی قضایی کاملاً "با « شهید لاجوردی » و بودن ایشان موافق بودند و بعضی از آنها نیز مخالف ایشان بودند و یک گروه دیگری هم بینابین این دو گروه بودند. تمامی این مسایل مربوط می‌شود به نیروهای خوب و مطمئن. از آن طرف آن گروههای موازی جریان اصیل انقلاب از آمدن « لاجوردی » احساس خطر می‌کردند.

اول کسانی که احساس خطر می‌کردند از آمدن « شهید لاجوردی » جریان منافقین بود که « لاجوردی» را خوب می‌شناختند و تدبیر، تقوا، عدالت، سازش‌ناپذیری، مقاومت، استواری و ارادت به « امام » و دقیق عمل کردنش مطابق شرع را می‌دانستند. گروههای کمونیستی، «بزرگان»، نهضت آزادی و دار و دسته‌شان همگی « لاجوردی » را می‌شناختند، اینها هم علاوه بر آن جریان حزب خودی مخالف حضور « لاجوردی » بودند. معلوم است که مشی « شهید لاجوردی » با مشی اینها همخوانی ندارد.

از دیگر گروههایی که با آمدن « لاجوردی » مشکل داشتند، التقاطی‌ها از قبیل «میشمی» ها دکتر « پیمانی» ها بودند گروههای توطئه‌گری مثل « قطب‌زاده » که توطئه ترور « امام » را پایه‌ریزی کردند. اینها نیز با بودن « شهید لاجوردی » در چنین جایگاه

حساسی مخالف بودند.

دزدها، قاچاقچیان و بقیه اشرار نیز با بازگشت «لاجوردی» مخالف بودند. بنابراین روشن است که آقای «لاجوردی» با این خاصیت، ویژگی‌ها، سوابق، تقوا و بینش باز و گسترده‌اش مشخص است که مخالفتهای این چنینی را دارد. پس هم کسانی که آدمهای خوبی‌اند با «لاجوردی» مخالفت داشتند از نظر اینکه هم عقیده در شیوه‌ها و روشها و برنامه‌ها نبودند. در نمایندگان مجلس هم همینطور بود یک عده مخالف او بودند و یک عده موافق حضورش.

در مسأله جریان‌ات فاسد و التقاطی‌ها و منحرفها و جاسوسها و منافقین و کمونیستها و این تیپها، باید مخالف با آقای «لاجوردی» باشند نمی‌شود اگر «لاجوردی»، «لاجوردی» است اینها با او باید مخالف باشند، «امام خمینی» اگر «امام خمینی» است اینها همگی با او مخالفند.

دروغ هم می‌گویند که برای مدتی ما به «امام» اعتقاد داریم، خیر اینها اصلاً به «امام» و انقلاب اعتقادی نداشتند که گذر زمان، این مسأله را برای همگان روشن ساخت.

[سؤال:] حاج آقای «بادامچیان» این مسأله روشن شد که «شهید لاجوردی» به درخواست «شهید بهشتی» و با نظر «حضرت امام (ره)» و با پشتیبانی «سید احمد آقای خمینی» به عنوان دادستان انقلاب منصوب می‌شوند و به او میدان می‌دهند. چه کسانی و چه جریاناتی «شهید لاجوردی» را از کار بر کنار کردند؟

[«بادامچیان»:] آقای شیخ «یوسف صانعی»، ایشان آمد پیش آقای «موسوی اردبیلی» و هر دو با هم هماهنگ شدند. یعنی دادستان و رئیس شورای عالی قضائی سر این مسأله که آقای «لاجوردی» دیگر نباشد به توافق رسیده بودند.

[سؤال:] این رفتن و دیگر نبودن آقای «لاجوردی» تنها به خاطر اختلاف در عقیده و بینش و روش بود؟

[«بادامچیان»:]: بله، تنها به خاطر همین مسأله بود. چون «لاجوردی» نه سابقه اختلاس داشت، نه سابقه پول گرفتن و کار خلافی داشت و نه سابقه اینکه با کسی برخورد غیرانسانی و اسلامی داشته است.

[سؤال:] عده‌ای می‌گویند از دلایل برکناری «شهید لاجوردی» «خودسرانه کار کردن ایشان بوده است؟

[«بادامچیان»:] آقای «لاجوردی» خودش هیچ حکم تعزیری را اجرا نکرده است. او حکم حاکم شرع را انجام داده است. هر چه انجام داده حاکم شرعی مثل حضرت «آیت‌الله محمدی گیلانی» که هیچ کسی در تقوایشان شک ندارد حکم داده‌اند و «لاجوردی» اجرا کرده است.

[«لاجوردی»] هیچ گاه خودش اجتهاد نکرده است. او هیچ کس را اعدام نکرده است مگر به حکم حاکم شرع. قاضی حکم داده است و او هم اجرا کرده است.

[سؤال:] دکتر «بادامچیان» برکناری «شهید لاجوردی» از دادستانی انقلاب بسیار جالب است. حتی وقتی می‌خواهند ایشان را از مسئولیت برکنار کنند نامه مستقیم به ایشان نمی‌دهند. بلکه یک رونوشتی از حکم را برای ایشان بدون اینکه حتی ذکر نامی و تقدیری از فعالیت‌های ایشان صورت بگیرد انجام می‌دهند چرا به این ترتیب حکم برکناری آقای «لاجوردی» را صادر کردند؟

[«بادامچیان»:] این برکناری آقای «لاجوردی» یک خاطره جالبی دارد حجت‌الاسلام والمسلمین «رازینی» آن موقع که من در مجلس بودم به مجلس آمدند و کنار من نشستند و گفتند آقای «بادامچیان»، آقای «صانعی» و «موسوی اردبیلی» تصمیم گرفته‌اند که آقای «لاجوردی» را جابجا کنند و قصد دارند که من را جایگزین آقای «لاجوردی» بکنند. آقای «رازینی» به من گفت شما که من را قبول دارید. گفتم چرا قبول نداشته باشیم. آقای «رازینی» ادامه داد که من خودم به آقای «لاجوردی» ارادت دارم و قصد دارند وقتی آقای «لاجوردی» از آنجا رفت یک پست دیگر به او

بدهند ولی «لاجوردی» هر پستی که به او پیشنهاد می‌شود را رد می‌کند .
 ما مرتب به او می‌گوییم که این بد است که شما هیچ پستی را قبول نمی‌کنید .
 برای اینکه شما « لاجوردی » هستی . دادستان انقلاب بوده‌ای حالا بیا و یک عنوان را
 بپذیر، مثلا "معاونت دادستانی را قبول کن، لازم نیست که حتما کاری انجام بدهی، اما
 عنوان یک معاونت را داشته باشید ولی آقای « لاجوردی » زیربار نمی‌رود . من به آقای
 «رازینی» گفتم که معلوم است که آقای « لاجوردی » این حرفها را نپذیرد زیرا او اهل
 فعالیت و کار کردن است . به او کار بدهید و بگویید آقای « لاجوردی » برو زندان را
 تمیز کن، او این کار را قطعا انجام خواهد داد . برای او هیچ فرقی نمی‌کند که چه
 مسئولیتی داشته باشد . آقای « لاجوردی » اهل تشریفات نیست . آقای « رازینی » گفت :
 خود « لاجوردی » هم همین مباحث را گفته است منتهی من امروز پیش شما آمده‌ام که
 این مشکل را شما حل کنید . چون آقای « لاجوردی » به شما خیلی علاقه‌مند است و
 اگر شما به او بگویید حرفتان را می‌پذیرد .

[سؤال :] آقای « رازینی » در آن مقطع قبل از اینکه شهید « لاجوردی » از کار برکنار
 شود، چه مسئولیتی داشتند که قرار بود با رفتن « شهید لاجوردی » ایشان دادستان
 انقلاب بشوند؟

[« بادامچیان» :] آقای « رازینی » جزو همین معاونین و حکام شرع دادستان انقلاب
 بود .

من به آقای « رازینی » گفتم که مشکلی ندارد و من می‌روم به « لاجوردی »
 می‌گویم . اما می‌دانم که فایده‌ای ندارد و او قبول نخواهد کرد . رفتم به
 « لاجوردی » گفتم . او خندید و گفت که بله اینها من را خواسته‌اند و می‌گویند بد
 است که شما در آنجا پست نداشته باشید، به آقای « صانعی » گفتم که پست داشتن
 یعنی چه؟ من که دنبال پست گرفتن نیستم . من اگر وظیفه شرعی‌ام این بشود که
 آبدارچی اتاق شما بشوم با نهایت افتخار این کار را انجام خواهم داد .

اما این پستهایی که شما به من پیشنهاد می‌دهید این می‌شود مثل ژنرال «آجودانی» . من یک عمر با «شاه» جنگیدم . یکی از علل مبارزاتم هم همین «ژنرال آجودانی» بودن فراوان افراد بوده است . من که نمی‌خواهم «ژنرال آجودان» بشوم . به او گفتم : مگر چه پستی را به تو پیشنهاد داده‌اند، گفت طولانی‌ترین عنوان و پست بعد از پیروزی انقلاب . اینها به من می‌گویند بیا و بشو معاون دادستان کل انقلاب اسلامی ایران در امر نظارت بر حسن اجرای احکام صادره از دادگاههای جمهوری اسلامی . می‌خندید و می‌گفت این هم طولانی‌ترین پست پیشنهادی .

« لاجوردی » گفت وقتی به من گفتند، گفتم من که از این پستهای تشریفاتی قبول نمی‌کنم . در ثانی من که خودم دادستان بودم . شما احکام من را قبول ندارید و اختلاف سلیقه و نظر داریم . حالا شما می‌گویید من بروم نظارت بر احکام صادره دادگاهها بکنم و بالأخره این بحثهایی که شما می‌کنید اینها از همان «ژنرال آجودانی» است . اگر واقعا کاری باشد انجام وظیفه می‌کنم کاری نباشد می‌روم دنبال کارهای دیگر، بعد این جماعت گفتند که بله این پست کمی برای شما است . گفتم نه اتفاقا خیلی طولانی است . البته یکی هست که از من بیشتر این عنوان را دارد و یک کلمه بیشتر از من دارد . گفتند که چه کسی، گفتم که قائم مقام . اگر من یک قائم مقام برای خودم بگذارم او می‌شود قائم مقام معاون دادستان کل انقلاب در امر نظارت بر حسن اجرای احکام صادره از سوی دادگاههای جمهوری اسلامی ایران . این روحیه «لاجوردی» است پس بنابراین شما می‌بینید که «صانعی» ها، «موسوی اردبیلی» ها، «لاجوردی» ها را کنار می‌گذارند . «بهشتی» ها، «لاجوردی» ها را برای کار می‌آورند . [سؤال :] در آن مقطع کسی نبود که به طور صریح و شفاف از اقدامات آقای «لاجوردی» حمایت و پشتیبانی بکند و در مقابل این مخالفتها بایستد؟

[« بادامچیان » :] در آن زمان جای پشتیبانی نبود . [؟!]

[سؤال :] جریان « مهدی هاشمی » و باند او که سوار بر بیت آقای «متظری» بودند،

چه نقشی در موضع‌گیریهای وی نسبت به دادستانی انقلاب وقت داشتند؟
 [« بادامچیان»:] این خودش یک بحث جدایی است که « مهدی هاشمی » و باندش آقای « منتظری » را در مشتشان داشتند و دامن می‌زدند به این مسایل . در نتیجه می‌یابید که آقای « منتظری » نمی‌تواند با « لاجوردی » بسازد، یعنی این دوتفکر و دو مشی، دو روش و دو دیدگاه است و مشخص است این دو دیدگاه را هرگز نمی‌توان با هم یکی کرد . زیرا دیدگاهها و افکار و مشی و روشها و عقایدشان با هم یکی نیست و هر کدام مسیر خود را دارند .

واقعیت این است که آقای « لاجوردی » با بینش و بصیرت بالایی که داشتند تمامی افکار التقاطی و منافق را به خوبی شناخته بود و بر همین مبناست که می‌بینیم در وصیتنامه‌اش چه مباحثی را مطرح می‌کند و در آنجا نیز تمامی تحلیلها را برای آقایان گفته است و حجت را بر همگان تمام کرد .

[سؤال :] چرا این افراد و جریانات نمی‌توانستند با « شهید لاجوردی » کار کنند؟
 [« بادامچیان»:] علتش این است که تا زمانی که در یک نظام اسلامی و مردمی چهره عناصر مشخص، معلوم نگردد . نظام نمی‌تواند کار بکند . بر فرض مثال آن روزی که « قطب‌زاده » در پاریس آمد و در کنار امام (ره) قرار گرفت همه می‌دانستند که « قطب‌زاده » اهل اینکه خطاً « امام » باشد نیست . استکبار هم فوری آمد و تبلیغ کرد که « قطب‌زاده » سخنگوی « امام » است و از نزدیکان « امام » است و هر روز از او مصاحبه گرفتند و وقتی او آمد به ایران « امام » او را در رأس صدا و سیما گذاشت . به این علت که هم خارجی‌ها خام شوند و هم اینکه چهره امثال « قطب‌زاده » باید در عرصه عمل برای مردم روشن شود .

اگر « قطب‌زاده » مسئولیت نداشت و در کنار قرار می‌گرفت مردم هرگز « قطب‌زاده » را نمی‌شناختند که او چه جرثومه‌ای است . از همان روز اول که « قطب‌زاده » مسئول صدا و سیما شد، چپی‌ها به او فشار می‌آوردند و می‌خواستند که از او امتیاز

بگیرند و در همین اوضاع مردم جمع شدند و شعار می‌دادند که درود هر آزاده بر «صادق قطب‌زاده» بعد همین دارودسته‌اش آمدند و او را وزیر امور خارجه کردند و وی در این پست آن چنان دروغ می‌گفت همانند اینکه «شاه» را در پاناما می‌خواهند به ما تحویل بدهند و البته این دروغ را برای این می‌گفت چون کاندیدای ریاست جمهوری شده بود و می‌خواست با این دروغها برای خود رأی جمع کند.

حالا همین آدم وقتی چهره‌اش برای مردم آشکار شد و تا جایی پیش رفت که اقدام به این کرد که «امام» را در یک انفجار از بین ببرد و یا «بنی‌صدر» وقتی وارد عرصه می‌شود چه کسی می‌توانست با او مقابله بکند. یک چهره ظاهراً متخصص شعار بده. مبارزی که فرزند یک روحانی با آبرو همانند «آیت‌الله بنی‌صدر» در همدان است و خوب هم صحبت می‌کند. دم از دموکراسی و مدارا و چنین قضایایی می‌دهد و روشن است که با این شعارها مردم را به سمت خود جذب می‌کند. منتهی این عناصر همیشه که دلشان از «لاجوردی»ها نگران هستند برای اینکه می‌دانند بالأخره روزی این فریب دادن‌ها آشکار می‌شود و مردم او را طرد می‌کنند و اگر او فرار نکرده بود گیر «لاجوردی» می‌افتاد باید از «لاجوردی»ها بترسد.

بنابراین این دو بینش، روش، مسیر، جریان و دو خط. اینهاست که درگیرها و مخالفت کردنها را می‌سازد و اتفاقاً ملت ما باید این دو خط را بشناسد، یک خط «لاجوردی»ها، «بهشتی»ها، «رجایی»ها، «باهنر»ها، «مفتح»ها و یک خط، خط مقابله کننده با این جریان اصیل، حالا با هر دلیلی، هرگاه ملت این خط و جریان اصیل را شناخت و ایمان کامل به آن آورد که این خط، سازش ناپذیر است و نه در قبل از پیروزی انقلاب در بین آن شکنجه‌ها سست شده و نه پس از پیروزی انقلاب از قدرت مست شده است و نه در آن روزگار از خود ضعف نشان داده و نه در اینجا از خود ضعف نشان می‌دهد و نه آمده که سوءاستفاده بکند و برای خود پول و ثروت و اعتبار کسب کند. اگر ملت به این برسد که یاران قوی ثابت مخلص امتحان پس داده

را دنبال کند، مملکت رو به خوبی و خوشی و سعادت می‌رود. اگر این چنین نشد و جریاناتی که بعد از اینها آمدند سرکار، می‌بینید که مشکلات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و بسیاری از مسایل دیگر پدید می‌آید و مردم دوباره به این می‌رسند که باید چاره‌اندیشی بکنند همانند آن سالها که چنین کردند. امیدواریم که ملت برسد از برکت خون شهدایمان به همینجا که راه «لاجوردی» را ادامه بدهد.

[سؤال :] بعد از برکناری «شهید لاجوردی» از دادستانی انقلاب، ایشان بعنوان مسئول سازمانها زندانها منصوب شدند. مشاهده می‌کنیم همان جریانی که در دادستانی انقلاب با «شهید لاجوردی» مخالفت داشتند، با شیوه کار کردن ایشان در زندانها هم مخالفت می‌کنند و با تمسک جستن به شیوه‌های مختلف سعی در خسته کردن ایشان می‌نمایند. مگر چه ارتباطی بین «شهید لاجوردی» و زندانیان برقرار شده بود که بعضی‌ها از این مسئله احساس خطر کرده بودند؟

[«بادامچیان»:] همانطور که گفتم این تفکر و دیدگاه و روش در خودیها موجب می‌شود که با او اختلاف داشته باشند و غیر خودیها با او در تضادند.

اگر «لاجوردی» دادستان نمی‌شد و بعنوان وزیر بازرگانی معرفی می‌شد. قصد داشت تا برمبنای فقه اسلامی، بازرگانی را پیاده کند.

همه سودپرستها با او دعوا می‌کردند. همه این آدمهایی که منافعشان به خطر می‌افتاد با او برخورد می‌کردند، همه آنها کسانی که می‌خواستند از بازرگانی استفاده کنند [...] آنها هم با او برخورد می‌کردند. چه کسی از او حمایت می‌کرد؟ همه آدمهای سالم خدا خواهی که می‌خواهند در سایه اقتصاد اسلامی همه بهره‌مند بشوند، نه اینکه در یک طرف قطبهای تکاثر پدید بیاید و در یک طرف فقر مفرط، در آنجا هم می‌بینید که «لاجوردی» یک گروه مخالف پیدا می‌کرد و یک گروه موافق و توده‌های مردم موافق او می‌بودند. «لاجوردی» در بین مردم محبوب محبوب است. یعنی آنچنان محبوب بود که یادم می‌آید در مجلس ختم مرحوم «آیت‌الله ثقفی» پدر

همسر «امام» که در مسجد «امام» بود همه صحن‌ها پر از جمعیت بود. این آقای «ابطحی» هم آنجا ایستاده بود، بعد دیدیم یک نفر دارد می‌آید هر جا هم می‌آید و رد می‌شود می‌بینیم از هر جا که رد می‌شود جمعیت مردمی برایش صلوات می‌فرستند. «ابطحی» به من گفت این چه کسی است که مردم برایش صلوات می‌فرستند، گفتم نمی‌دانم باید ببینیم چه کسی است. یک دفعه دیدیم «لاجوردی» با همان گیوه‌هایی که بدست داشت آمده است. هر جا می‌آید ملت او را می‌بینند و برایش صلوات می‌فرستند، وقتی که از کار عزل شده است و دیگر دادستان نیست، توده‌های مردم برایش صلوات می‌فرستند، بعد آقای «ابطحی» با تعجب به من گفت برای «لاجوردی» صلوات می‌فرستند؟ گفتم بله مردم خدمتگزار خودشان را قبول دارند. «لاجوردی» خدمتگزار خدا، اسلام و این مردم است و مردم هم او را قبول دارند.

ببینید در سطح دادستانی عناصر گوناگون «لاجوردی» موافق بودند و گروه دیگر برخورد داشتند. در سطح زندان هم به همین ترتیب بود، علیه او کارشکنی می‌کردند ولی شما در زندان مورد عملکرد «لاجوردی» بروید و تحقیق کنید ببینید زندانیان چقدر به او علاقه داشتند. «لاجوردی» بهترین نمونه زندانبان اسلامی است از نظر قدرت قاطعیت، محبت، صمیمیت، تواضع، سلامت. واقعا «لاجوردی» یک نگاه کج به هیچ زندانی‌ای نکرده است. البته به او تهمت نیز می‌زدند. [...]

* مصاحبه « حاج احمد قدیریان » :

[سؤال:] برای شروع بحث قدری از نحوه آشنایی و ارتباطتان با « شهید لاجوردی » بفرمایید؟

آشنایی من با « شهید لاجوردی » به چهل سال قبل برمیگردد. از حدود 15 سال قبل از انقلاب با ایشان آشنا بوده و در مبارزات با هم بودیم.

در زندان هم آنقدر « شهید لاجوردی » را زیر شکنجه اذیت کرده بودند که از ناحیه ستون فقرات و چشم دچار ناراحتی شده بود. ولی قدرت و استقامت عجیبی داشت. یعنی ما در انقلاب کمتر کسی را سراغ داریم که آنقدر مقاوم و صبور باشد.

[سؤال:] آقای « قدیریان » علت هجمه‌های فراوان علیه « شهید لاجوردی » چه بود؟
[« قدیریان »:] مطالب درباره مظلومیت این بزرگوار زیاد است که من یکی از مظلومیتهای ایشان را عرض می‌کنم. ما با اعضای دادستانی به دیدار آقای « منتظری » که آن موقع قائم مقام رهبری بودند رفتیم. به منزل ایشان وارد شدیم. « هادی هاشمی » برادر « مهدی هاشمی » معدوم آنجا نشسته بود کنار آقای « منتظری » و یک فرد دیگری هم بود. ایشان بدون مقدمه شروع کرد حمله کردن به همه بچه‌ها و حمله‌اش هم به نحوه‌ای بود که حالت هجمه و بعضاً اهانت داشت.

این بزرگوار (« شهید لاجوردی ») هیچ چیز نگفت ما اشاره می‌کردیم، بعضی از دوستان اشاره می‌کردند، که یکی بحثی بشود. اما ایشان اجازه نداد. آقای « منتظری » حرفهایش را زد و تندبهایش را کرد که البته مشخص بود که تحت تأثیر « مهدی هاشمی » قرار گرفته بود و آنطور صحبت کرده بود. ما وقتی از دیدار آقای « منتظری » آمدیم « شهید لاجوردی » خیلی از بچه‌ها دلجویی کرد. بچه‌ها همه مسأله‌دار شدند و دچار مشکل. گفتند ما کار نمی‌کنیم ایشان قائم مقام است و این طور برخورد می‌کند، ما کار نمی‌کنیم.

بعد حضرت آیت‌الله «گیلانی» از موضوع خبردار شدند. آقای «لاجوردی» با ایشان تماس گرفتند و دو روز بعد از این قضیه قرار گذاشتند و خدمت «امام» (ره) رسیدیم. (2-3 روز بعد از دیدار آقای «منتظری») خدمت «امام» رسیدیم «امام» استقبال گرمی از ما کردند. به ما فرمودند که شما جزو یاران «امام زمان» [عج] هستید. شما برای «پیغمبر اکرم» [ص] کار می‌کنید، ناراحت نباشید قرص و محکم بایستید. قوی برخورد کنید و بچه‌ها بعد از آن دیدار که با «امام» داشتند، روحیه گرفتند. وضع بچه‌ها اصلاً "دگرگون" شد. بچه‌ها همه حالت ناراحتی گرفته بودند. این دیدار خیلی دیدار خوبی بود. بچه‌ها دارای روحیه جدیدی شدند و کارها را به بهترین وجه ادامه دادند.

نمی‌توانستند قاطعیت «لاجوردی» را در امور قضایی ببیند و اینکه ایشان با چه قدرت و قاطعیتی در کارها عمل می‌کرد. به طبع فشار آقای «منتظری» روی قوه قضاییه بود.

قوه قضاییه هم نمی‌توانست متأثر از روحیه ایشان نباشد و بر شهید («لاجوردی») خیلی فشار آوردند. هر یکی دو هفته یک بار می‌خواستندش و به او می‌گفتند که نسبت به کارها باید آرام‌گیری.

یک بار که شورای عالی قضایی ایشان را خواسته بود در آنجا برخورد بسیار تندی با ایشان کردند و از ایشان خواستند که استعفا بدهد. ولی ایشان گفت من استعفا نمی‌دهم. من را برکنار کنید. حکمی زده شد و ایشان را برکنار کردند.

[سؤال:] چه کسانی آن موقع در شورای عالی قضایی بودند؟

[«قدیریان»:] شورای عالی قضایی در رأسش آیت‌الله «موسوی اردبیلی» بود و اعضایش هم آقای «موسوی بجنوردی»، آقای «صانعی» .

کاملاً "مشخص" بود که شورای عالی قضایی زیر فشار «منتظری» است. یعنی دقیقاً این طور بود. ما متوجه می‌شدیم.

فشار می‌آوردند که چرا می‌گذارید این سید سرکار بماند. لذا حکمی زده شد و آقای «رازینی» معرفی شد و بعد ایشان به بنده که آن زمان معاون اجرایی ایشان بودم فرمودند که ماشین را بیاور من چند تا کتاب دارم بردارم و با هم برویم خانه. گفتم چی شد، گفت تلفن گرام زدند و رونوشت هم زدند که دادسرای انقلاب جهت اطلاع. در نامه برکناری اصلاً "اسمی از ایشان نبردند. معمول این طور است که وقتی یک کسی را می‌خواهند برکنار بکنند یا تشکر می‌کنند یا اینکه در نهایت می‌گویند که فلان کس جهت اطلاع؛ نه دادسرای انقلاب جهت اطلاع.

البته «امام» در یک دیدار خصوصی به «شهید لاجوردی» فرموده بودند که تو برخوردت را بکن، هر کجا که مانع سرراحت دیدی بگو من گفتم. قرص و محکم سرکارت بایست. البته در جریان این کارها ایشان یک نامه‌ای هم برای «امام» نوشت که من آن نامه را دارم و فکر می‌کنم الان برای پخش آن زود باشد و به وقتش آن نامه را منتشر می‌کنم. نامه‌ای نوشتند که با برخوردی که شورای عالی قضایی می‌کند و مشخص است که از کجا الهام می‌گیرد و با این روند نمی‌توان کار کرد و من نگران آن هستم که در چند سال آینده ضربه مهلکی توسط گروه‌های معاند به ما بخورد و همین‌جور شد. دو سال یا سه سال طول نکشید که جریان مرصاد پیش آمد.

«شهید لاجوردی» نسبت به «امام» ولایت‌پذیری عجیبی داشت. ولی با اینکه «امام» آن مطلب را فرموده بودند که برو از قول من بگو که اگر می‌گفت می‌ماند، ولی از «امام» خرج نکرد.

[سؤال :] برخورد «شهید لاجوردی» با گروهکها به چه صورت بود؟
 [«قدیریان»:] آقای «لاجوردی» روی گروهکها عجیب حساس بود. «شهید لاجوردی» حدود پنجاه گروه و سازمان را متلاشی کرد که تعدادی از این گروهها و سازمانها با بیت «منتظری» ارتباط داشتند. در رأس این گروهکها هم نهضت آزادی بود

که الان هم فعالیت می‌کند. البته به صورت غیرقانونی، همه این سازمانهایی که شما مشاهده می‌کنید مثل سازمان مجاهدین انقلاب، تحکیم وحدت و... همه را تحت سرپرستی قرار داده است.

نهضت آزادی در منزل آقای «منتظری» رخنه کرده بود. الان هم رخنه دارند. رفت و آمد دارند. لذا فشار روی آقای «لاجوردی» بود که از برخوردها با گروهکها دست بردارد. لذا لطمه‌ای که آقای «منتظری» در خصوص برکناری آقای «لاجوردی» به انقلاب زد، ضربه کاری و مهلکی بود. اما نکته مهم همان بود که آقای «لاجوردی» از «امام» خرج نکرد.

[سؤال:] ماجرای رفتن ایشان به سازمان زندانها چه بود؟

[«قدیریان»:] آقای «یزدی» که رئیس قوه قضاییه شد، من با ایشان دیدار کردم و جریان را برای آقای «یزدی» توضیح دادم. گفتم ماجرا این بود و «امام» هم به ایشان گفته بود که برو و بگو که من گفتم با سازمانها و منافقین برخورد کنی.

آقای «یزدی» خیلی متأثر و ناراحت شد. این مسأله را از «حاج احمد آقا» هم پرسید و ایشان هم گفت بله این موضوع صحت دارد، اما به ایشان گفته بود برو از قول من بگو. ولی از «امام» خرج نکرد. از خودش خرج کرد و گفت من فدای «امام» بشوم.

بعد آقای «یزدی» فرمودند که اگر بشود من یک دیداری با آقای «لاجوردی» داشته باشم. من رفتم منزل آقای «لاجوردی» ایشان در منزل به کار خیاطی مشغول بود.

با ایشان صحبت کردم. گفت نه. گفتم حالا برو یک دیداری بکن. به زور او را بردیم پیش آقای «یزدی» و ایشان آقای «لاجوردی» را به عنوان مسئول سازمان زندانها معرفی کرد. مرتب هم آقای «یزدی» از ایشان حمایت می‌کرد.

[سؤال:] پس علت رفتن «شهید لاجوردی» از سازمان زندانها چه بود؟

[«قدیریان»:] ماجرای مفصلی دارد در آن ماجرا هم باز خیلی «سید» را مظلومانه

کنار گذاشتند.

« سید » وقتی از مسئولیت زندان کنار رفت من شنیدم که در یک گفتگوی با دوستی گفته بود دیگر زندگی‌ام برایم ارزشی ندارد. از خدا خواستم که شهادت را نصیبم کند.

[سؤال:] سؤال ما این بود که علیرغم حمایتی که گفتید آقای « یزدی » از « شهید لاجوردی » داشت، پس چرا ایشان از ریاست سازمان کنار گذاشته شد؟

[« قدیریان: »] البته در آن زمان که ایشان مسئولیت سازمان زندانها را داشتند من آنجا با ایشان همکاری نبودم. من در جای دیگری مشغول بودم. ولی شنیدم که یکی از معاونین آقای « یزدی » به دفتر آقای « لاجوردی » رفته بود و از قول آقای « یزدی » گفته بود که شما استعفا بدهید. با توجه به اینکه خیلی سازمان زندانها زیر سؤال است و ما هم از ناحیه بعضی از آقایان تحت فشار هستیم، بهتر است که شما استعفا بدهید. ایشان وقتی از قول آقای « یزدی » این خبر را می‌شنوند یک کاغذ برمی‌دارند یک استعفای دو خطی می‌نویسند بعد از اینکه ایشان استعفا می‌دهند، من خدمت آقای « یزدی » رسیده و به ایشان عرض کردم که جنابعالی فرموده بودید که استعفا بدهد؟ گفت نه. من هیچ چیز در این باره نگفتم.

[سؤال:] چه کسی از قول آقای « یزدی » گفته بود؟

[« قدیریان: »] اسمشان را نگوییم بهتر است [!؟] اما یکی از معاونین آقای « یزدی » بود که الان از مشاورین رئیس جمهور است.

[سؤال:] قدری درباره عملکرد « شهید لاجوردی » در برخورد با منافقین در زندان بفرمایید؟

[« قدیریان: »] آقای « لاجوردی » یک فردی بود که خودش زندان رفته بود. من که الان دارم با شما صحبت می‌کنم خودم زندان رفتم. من اگر الان بروم در زندان بدم چطور برخورد کنم. می‌دانم چطور عمل کنم که زندانی را از حالت انحراف بیرون

بکشم . یعنی « سید » طریقه برخوردش با زندانیها اینگونه بود که خودش در یک گوشه‌ای از حسینیه « شهید کجویی » زندان اوین می‌نشست و یک گوشه‌ای هم یکی از زندانیان و با هم بحث می‌کردند .

آقای « لاجوردی » صبح‌ها اطلاع می‌داد که امشب برنامه بحث آزاد داریم که این بحث آزاد بازدهی عجیبی داشت . سید یک طرف می‌نشست و می‌گفت من اینجا دادستان نیستم . شما حرفتان را بزنید اگر به من اهانت بکنید امشب آزاد هستید . امشب بحث آزاد داریم . هر کسی بیاید و اینجا حرفش را بزند . یک نفر از منافقین هم پشت تریبون قرار می‌گرفت و صحبت می‌کرد و از آن طرف شهید « لاجوردی » از تریبون دیگر پاسخ می‌داد . هر شبی که ما با این صورت بحث آزاد داشتیم فردا از صبح اول وقت 50 نفر، 60 نفر می‌گفتند ما حاضریم مطالب و ناگفته‌هایمان را بگوییم . اشتباه کردیم . سید سازندگی داشت . در آن اوضاع سید زندانی را می‌ساخت . لذا سازمان منافقین همانطور که در شهادت شهید مظلوم « دکتر بهشتی » و یارانش و شهیدان بزرگوار « رجایی » و « باهنر » آنطور هدف گرفتند و « سید » و « شهید صیاد شیرازی » یک نظامی پای کار بود . اینها ابزارهای نظام بودند الان ما مثل « صیاد شیرازی » خیلی کم داریم .

وقتی که سید را زدند (ترور کردند) روزنامه‌های آن روزها را من اینجا دارم
غوغا کردند . جلاد را زدیم . جلاد جمهوری اسلامی ترور شد!
[سؤال :] « شهید لاجوردی » در زمان ترور مسئولیتی نداشت، پس علت ترور ایشان
چه بود؟

[« قدیریان » :] ببینید ما الان شخصیت‌هایی در نظام داریم که وجودشان و بودنشان
برای نظام سرمایه است .

شهید « لاجوردی » هم همینطور بود .

[سؤال :] علت همه‌ها علیه « شهید لاجوردی » چه بود؟

[«قدیریان» :] سازمانها و گروهکها بیرون کار کردند افراد را منحرف کردند . «سید» درون اینها را می‌شناخت . وقتی «سید» یک گوشه می‌نشست و می‌گفت ما بحث آزاد داریم، تو بیا هر چه می‌خواهی بگویی بگو . این حرکت « شهید لاجوردی » به گونه‌ای بود که از سازمان منافقین غیر از آن تعدادی که اعدام شدند مابقی طوری توسط این شهید ساخته شدند که پس از آزادی از زندان به جبهه رفتند و شهید شدند .

[سؤال :] اصلی‌ترین علت هجمه علیه سید، جریان‌شناسی او بود؟

[«قدیریان» :] درصدی از آن برخوردهایی که با « شهید لاجوردی » شد را امروز با آقای « مرتضوی » دادستان تهران می‌بینیم که وقتی متهمین اغتشاشات اخیر را دستگیر کرده در بیرون، در مجلس و ... جوسازی می‌کنند که اینها شکنجه می‌شوند . بعد خود آنها بیرون که می‌آیند مصاحبه می‌کنند که شکنجه نشده‌اند . در رأس همه اینها نهضت آزادی است .

نهضت آزادی گروه غیر قانونی‌ای است که الان هم دارد کار می‌کند و الان هم مسئولش آقای « ابراهیم یزدی » است . نهضت آزادی در بدنه دارد کار می‌کند . در مجلس کار می‌کند . در جاهای دیگر کار می‌کند . دستهایشان هم مشخص است . اینها نمی‌خواهند کارها پیش برود .

مثلا " آن موقع آقای « منتظری » آمد با مترو مخالفت کرد . آقای « منتظری » گفت حالا همه چیزمان درست شده، می‌خواهند مترو درست کنند؟ همین نهضت آزادی به دولت فشار آورده بود که ما چه نیازی به مترو داریم و از آن طرف آیت‌الله « هاشمی رفسنجانی » آمدند در نماز جمعه گفتند باید مترو داشته باشیم . شما ببینید اگر مترو در کشور ما دو سال دیگر پنج سال دیگر جا بیفتد قیمت ماشین می‌شود دو سه میلیون و کمتر هم می‌شود .

اینها دستهایی بودند که نمی‌گذاشتند کار پیش برود و الان هم نمی‌گذارند کار

پیش برود .

[سؤال]: آقای «قدیریان» بعد از شهادت «شهید لاجوردی» بعضی از روزنامه‌های داخلی این ترور منافقین را قتل عنوان کردند و اسمی هم از شهادت نیاوردند علت چه بود؟

[«قدیریان»]: اینها ریشه در همان جریان معاندین و مخالفین نظام دارد. شما فکر می‌کنید ساواکیهایی که فرار کرده‌اند یا مرده‌اند، بچه‌هایشان الان نیستند؟ یا سلطنت‌طلبیهایی که فرار کردند و رفتند؟ ما اگر منافقی را می‌گرفتیم پسر را که می‌گرفتیم، باید خواهرش را هم می‌گرفتیم؟ باید پدر و مادرش را هم می‌گرفتیم؟ اینها روی خانواده‌هایشان اثر گذاشته بود. حالا اینها که دربر شدند و یک تعدادی رفتند، شما فکر می‌کنید منافقینی که در عراق هستند منافقینی که در فرانسه هستند و دارند زندگی می‌کنند عواملشان در داخل نیستند؟ شما انتظار دارید که عوامل داخلی اینها نسبت به آقا «سید اسدالله» چه بگویند؟ وقتی آن طرف می‌گویند جلاد خون آشام اوین اینها در داخل چه بگویند؟ باید همین را بگویند چیز دیگری نمی‌توانند بگویند. اینها الان هم هستند. اینها الان تشکیلاتی کار می‌کنند. الان فلان آقا که مسئولیتی دارد برادرش در عراق از منافقین است. چنین فردی انقلابی است؟ ممکن است انقلابی هم در این بین باشد اما اکثرشان متأثر از سایر اعضای خانواده خود هستند.

من در پایان یک خاطره بگویم، شبهای ماه رمضان زندانیهایی که در راهروها نشسته بودند و همه چشم بند خورده (سحر برایشان غذا می‌آوردند) ده دقیقه مانده بود به اذان «حاجی» خودش پارچ آب یخ می‌آورد به یکی یکی آنها می‌گفت که آب یخ می‌خواهید؟ آب خنک می‌خواهید؟ یکی از آنها در بازجویی گفته بود چه کسی هر شب ده دقیقه به اذان می‌آید و دور و بر همه می‌گردد و آب خنک می‌دهد. که ما می‌گفتیم خود آقای «لاجوردی» است. می‌دانید این مهربانی چقدر اثر داشت؟

یکبار دیگر تعداد زیادی خبرنگار داخلی و خارجی برای بازدید از زندان اوین آمده بودند، آخر شب که می‌خواستم بروم دیدم صدایی می‌آید، رفتم دیدم «سید» شلووارش را بالا زده و مشغول شستن توالت‌هاست. آن هم بعد از یک روز شلوغ کاری که یکسره برای خبرنگاران توضیح داده بود. گفتم «سید» چه کار می‌کنی؟ گفت: از صبح خیلی این فلاشهای دوربین‌ها به صورت من بود کمی غرور من را گرفت می‌خواهم این غرور بریزد.

* مصاحبه « محمدعلی امانی » :

[سؤال :] آقای « امانی » در ابتدای بحث بفرمایید آشنایی شما با « شهید لاجوردی » از چه زمانی بود؟

[« امانی » :] اولاً "تشکر می‌کنم از شما عزیزان که لطف کردید و قابل دانستید که عرض ادبی از طرف یک بنده ضعیف به مردی بزرگ چون شهید مظلوم « لاجوردی » داشته باشیم . [...] یکی از حکمهایی که من از « شهید لاجوردی » گرفتم، مسئولیت زندان اوین بود که در سال 63 گرفتم در حکم دیگر در ارتباط با کارهای اجرایی دادرسی انقلاب بود که در دو مرحله این توفیق را داشتم در ارتباط با کارهای اجرایی دادرسی انقلاب انجام وظیفه می‌کردیم . یک مرحله در ارتباط با کارهای اطلاعاتی دادرسی بودیم و مرحله بعد هم معاونت سیاسی « شهید لاجوردی » را داشتم .

در آغاز سال 63 با توجه به شرایطی که در آن وقت به وجود آوردند و زندان را به طور کلی به سازمان زندانها واگذار کردند . در زمان مسئولیت من بود که زندان اوین را به سازمان زندانها تحویل دادیم و بعد از آن « شهید لاجوردی » حکم معاونت سیاسی را دادند که در خدمتشان بودیم تا زمانی که ایشان از دادستانی انقلاب برکنار شدند وقتی که ایشان برکنار شدند به طور طبیعی کلیه معاونت‌هایشان هم برکنار شد .

[سؤال :] ماجرای برکناری ایشان از دادستانی مرکز چه بود؟

[« امانی » :] [...] خدمت شما عرض کنم که « شهید لاجوردی » یک شخصیتی بود که هر کس با او برخورد می‌کرد متحوّل می‌شد و یک چهره‌ای بود که شناختنش از مسائل خیلی بالا بود . آدم‌شناسی‌اش خیلی قوی بود، در جریان شناسی، خیلی مقتدرانه تمام جریانات را هم می‌شناخت و آینده‌اش را فعل و انفعالات سیاسی ایشان را می‌توانست ترسیم کند و در طول حضورش هم در دادرسی انقلاب این موضوع نمایان بود در مبارزه با جریان نفاق . در اولین اقدامی که دادرسی انقلاب

داشت، گروه فرقان بود. جمع‌آوری گروه فرقان که مجموعاً پنجاه و چند نفر بودند و «شهید لاجوردی» با برخوردی که با این افراد داشت، آن عناصری که که تا قبل از دستگیری آن فردی که شهید بزرگوار «شهید مطهری» را به شهادت رسانده بود نماز شب خوانده بود و «شهید مطهری» را به شهادت رسانده بود، این فرد را انسان بیاید و دگرگون و متحوّل کند. خیلی عجیب است. اینجا یافتیم که وقتی «لاجوردی» این مجموعه متهمین را متحوّل کرده بود و چنان در آنها اثرگذاری کرده بود که یک تعدادی از آنها به جبهه رفتند و شهید شدند و یک تعدادی توبه کردند و بطور کلی عوض شدند آنهایی هم که دستشان به خون آلوده بود و کسانی که «شهید قرنی» را به شهادت رسانده بودند «شهید عراقی» را به شهادت رسانده بودند، «شهید مطهری» را به شهادت رسانده بودند، آنها هم واقعا توبه کرده بودند. ولی آنچه که در اینجا اتفاق افتاد خوداثرگذاری و برخورد «شهید لاجوردی» بود. [...]

یک بار در خردادماه 60 بود که قرار بود از خبرگزاریهای دنیا بیایند و از زندان اوین بازدید کنند، حدود ده ساعت مصاحبه، فیلمبرداری، عکسبرداری و بازدید از زندان و بازدید از دادسرا و حدود 180 خبرنگار خیلی کار سخت و عظیمی بود تا ساعت 12 شب دیدار طول کشید من دیدم که شهید «لاجوردی» پایان این بازدید رفتند در محوطه کار خودش مشغول نظافت اتاق و مشغول نظافت سرویسهای بهداشتی دادسرا و... شد، خیلی برایم عجیب بود علت این کار را سؤال کردم. ایشان فرمودند که در تمام این دیدارها در هر دقیقه‌ای که می‌گذشت بیش از 60، 70 تا فلاش روی صورت من می‌خورد همه عکسبرداری می‌کردند رخوت و خودپسندی من را گرفته بود، آمدم اینجا خودم را بسازم. [...]

« شهید لاجوردی » نقش و ارتباطش معنوی بود وقتی که با یک نفر نفس به نفس می‌شد تحولات عظیمی را در او ایجاد می‌کرد. درباره علت کناره‌گیری هم باید بگویم که ایشان سازش ناپذیر بود. ولایت پذیر جدی بود، اما سازش‌پذیر نبود. من یک

خاطره‌ای از تهاجماتی که علیه ایشان بود بگویم علتِ هجمه هم این بود که «شهید لاجوردی» جریان شناس بود و در مبارزه با نفاق تا انتها رفت. یعنی زمانی که «شهید لاجوردی» دادستان تهران بود، نظام موقفیت‌هایی کسب کرد که سازمان منافقین اعلام کرده بود که تمام ایران که هیچ، تمام دنیا سرخ و قرمز است. یعنی هیچ کس با هیچ کس ارتباط برقرار نکند. دادسرای انقلاب چنین قدرتی داشت و چنین شرایطی ایجاد کرده بود.

توانایی دادسرای انقلاب به حدی بود که توانست شهرها را در سال 1360 امن کند. شهر تهرانی را که اصلاً "امن نبود، «شهید لاجوردی» با درایت، مقاومت و اقتدار و سازش‌ناپذیری سامان داد. آن موقع خیلی توطئه کردند که «شهید لاجوردی» را بردارند علتش هم روشن بود، علت این بود که یک جریاناتی بود که می‌دیدند اگر «لاجوردی» بماند حرکت آنها افشا می‌شود و این مسأله برخلاف شرایط ماندگاری آنان بود، در نتیجه مرتب توطئه می‌کردند «شهید لاجوردی» مصمم بود که جریان پیچیده نفاق را افشا کند.

«شهید لاجوردی» یک روز محضر «امام» رسیدند بعد که از محضر «امام» آمدند دادسرای انقلاب، خیلی بشاش بودند همه ما را جمع کردند و فرمودند الان خدمت «امام» بودم و ایشان فرمودند که شما سر جای خودتان بمانید و به کارتان ادامه دهید. چند ماه بعد که دوباره خدمت «امام» رفته بود و به ایشان گفته بود حرکت روبه‌رشد منافقین و سکوت در برابر آنها مثل این می‌ماند که گوشت‌های بدنم را با انبر تکه تکه می‌کنند، هر چه شما بگویید آن را انجام می‌دهم، بگویید سکوت کنم، سکوت می‌کنم و بگویید بروم، می‌روم که «امام (ره)» فرموده بودند اجداد پاک شما هم در صیانت از اسلام متحمل خیلی از فشارها شدند و سکوت کردند که ایشان گفته بود من تابع هستم.

[سؤال:] موانعی که در مقابل «شهید لاجوردی» می‌گذاشتند چه بود و برای چه

اینطور برخورد می‌کردند؟

«امانی»: [توطئه‌هایی که در رابطه با « شهید لاجوردی » داشتند، این بود که یک جریان پیچیده‌ای برای یارگیری در داخل زندان اقدام می‌کرد و سعی داشت با پوششهای مختلفی که برای خود در هر مقطعی ایجاد می‌کرد، دست « شهید لاجوردی » را از افشای جریان نفاق ببندد. این جریان در حداکثر جاهایی که مراکز تصمیم‌گیری بود، رسوخ داشت و بالأخره هم با برنامه‌ریزی و طراحی توانستند این کار را انجام بدهند، اما « شهید لاجوردی » دنبال این بود که این جریان را افشا کند.

مثلاً « شهید لاجوردی » در خصوص پرونده نخست‌وزیری اعتقادات خاصی داشت و تاکید داشت که باید این پرونده دنبال بشود و از زمانی که « شهید لاجوردی » دنبال این بود که پرونده نخست‌وزیری دنبال شود خیلی‌ها همه وجودشان را برای ضربه‌زدن به « شهید لاجوردی » و اقدامات و برنامه‌هایش جمع کردند.

در مراسم تودیع دادستانی انقلاب، جناب آقای « صانعی » بودند که ایشان یک مقداری عصبانی شدند که « شهید لاجوردی » فقط به احترام به روحانیت گفت: من به دلیل اینکه حضرت « آیت‌الله صانعی » در این جلسه ناراحت شدند، از حق شرعی و قانونی خودم می‌گذرم و سکوت می‌کنم و همه حرفهایم در دلم است و شاید آن حرفها را با خودم ببرم آن دنیا و شاید برای این دنیا توفیقی بشود که این حرفها را بزنم.

ولی امروز وظیفه‌ام این است که سکوت کنم. آنجا آقای « صانعی » آمده بود و برکناری « شهید لاجوردی » که خیلی بی‌منطق بود و استدلالی پشت آن نبود. علت ناراحتی آقای « صانعی » هم این بود که برو و بچه‌های دادسرا که در آن جلسه بودند یک دفعه شعار دادند مرگ بر سازش کار و آقای « صانعی » از این مسأله ناراحت و عصبانی شد و این عصبانیت او هم باعث شد « شهید لاجوردی » سکوت کند و سکوتش هم ادامه داشت و تا زمان شهادت هم لب باز نکرد.

[سؤال:] استدلالی که برای کنار گذاشتن « شهید لاجوردی » مطرح کرده بودند چه بود؟

«امانی»: [استدلالشان این بود که کارهای آقای «لاجوردی» به مصلحت نظام نیست. اتفاقاً من اعتقادم این است که «شهید لاجوردی» به جهت خدمتی که به نسلهای بعدی و به مسئولین نظام کرد به عنوان یک چهره ملی می‌تواند مطرح باشد. بعد از شهادت ایشان با همین جریانی که قبل از آن و در زمان مسئولیت داشتن «شهید لاجوردی» بر بسیاری از جاها حاکم بود، یعنی همان جریان نفاق پیچیده‌ای که به دنبال این بود تا «شهید لاجوردی» نباشد و در هر مقطع چهره خودش را آشکار می‌کرد. برنامه‌شان این بود که وقتی «شهید لاجوردی» شهید شد با تبلیغ روزنامه‌های زنجیره‌ای از او یک مقتول بسازند و این مقتول را بتوانند طراح‌ی کنند که از یک کوچه پس کوچه‌ای در یکی از خیابانهای جنوبی تهران جنازه تشییع بشود و برود که پرونده بسته شود و اطلاعات لازم راجع به شخصیت «لاجوردی» و مخالفان او افشا نشود که برای این کار خیلی هم هزینه دادند، اما به لطف خداوند موفق نشدند، زیرا خون شهید افشاگر است.

[سؤال: حکم برکناری «شهید لاجوردی» به چه صورت بود؟

«امانی»: [در حکم برکناری «شهید لاجوردی»، حتی فرد جایگزین را هم به «شهید لاجوردی» معرفی نکردند، آن موقع آیت‌الله «موسوی اردبیلی» در رأس شورای عالی قضایی بود و دادستان انقلاب آیت‌الله «صانعی» بود و این آقایان با آقای «منتظری» ارتباط داشتند و آن موقع بیشترین حمله از بیت آقای «منتظری» و دامادایشان «هادی‌هاشمی» و برادرش «مهدی‌هاشمی» صورت می‌گرفت. تمام طراح‌ی‌ها آنجا انجام می‌گرفت و بعضاً هم ما از دادرسی انقلاب خدمت آقای «منتظری» می‌رسیدیم و گزارشهایی را خدمت ایشان می‌دادیم. توطئه‌هایی که در بیت ایشان طراح‌ی می‌شد را خدمتشان عرض می‌کردیم که «مهدی» و «هادی» دامادشان چه برنامه‌ها و توطئه‌هایی برای آینده دارند. داماد شما به دنبال چه چیزی است.

اما بهر صورت گزارشهای بسیار غلطی به آقای «منتظری» می‌دادند که شاید هر

چند روز یک بار ما برای توضیح درباره اتهامی باید می‌رفتیم و پاسخ می‌دادیم. من یک نکته‌ای را خدمتتان عرض کنم مظلومیت «شهید لاجوردی» اینجا نمایان می‌شود، گزارش داده بودند که در زندان دستشویی نیست و آقای «منتظری» این گزارش را داده بود به قوه قضاییه و یکی از استدلالهای آقایان این بود.

آقای «لاجوردی» رفتند خدمت حاج «احمدآقا» و گفتند از قوه قضاییه یک نفر را بفرستید بازدید کند. که گفتند ما نمی‌فرستیم و بعد از مذاکراتی که انجام شد آقای «محمدعلی انصاری» از طرف حاج «احمدآقا» به زندان اوین آمدند که ببینند آیا گزارش درست است، یا کذب است. اتفاقاً آن موقع من مسئول زندان بودم. خاطرم هست که به اتفاق ایشان رفتیم داخل بندها و یک یک بندها را دیدند و کذب بودن آن گزارش را اعلام کردند.

با چنین گزارشهای غلطی می‌خواستند «لاجوردی» جریان شناس سازش ناپذیر، دیگر نباشد.

سازش ناپذیری او و اینکه در داسرای انقلاب هیچ توصیه‌ای از هیچ کس نمی‌پذیرفت، آقایان را ناراحت کرده بود.

[سؤال:] مگر «امام» از «شهید لاجوردی» پشتیبانی نکرده بودند؟
[«امانی»:] «امام» بالاترین پشتیبان بودند. ولی بالأخره وقتی یک جو ساخته می‌شود، «امام» هم سکوت کردند، اما حضرت «امام» (ره) در قضیه عملیات مرصاد و آن حکمی که در ارتباط با جریان نفاق درون زندان دادند حکایت از این می‌کرد که «امام» از عملکرد قوه قضاییه و آزادسازی منافقین راضی نیستند، که حالا آن حکم از لحاظ امنیتی سرّی است و نمی‌شود مفاد آن را عنوان کرد.

[سؤال:] آقای «لاجوردی» در زندانها چه برنامه‌ای داشتند و چه اقداماتی از جانب ایشان صورت گرفت؟ شورای عالی قضایی وقت، چه برخوردی را نسبت به این اقدامات از خود نشان می‌داد؟

[«امانی»: «: شورای عالی قضایی برنامه‌های « شهید لاجوردی » را در بازسازی زندانیان قبول نداشت و از طرف دیگر برای آزاد کردن بعضی افراد به « شهید لاجوردی » فشار می‌آورد که البته ایشان زیربار نمی‌رفتند.

در اینجا یک نمونه از برخوردهای « شهید لاجوردی » را بگویم. ما یک زندانی کمونیست داشتیم که با خانواده‌اش تماس گرفته بود. بعد با مادرش که صحبت می‌کرد پایان صحبتش گفت مامان خدا حافظ. « شهید لاجوردی » حدود 4-5 ساعت وقت گذاشت که به او تفهیم کند که کمونیست نیستی. چون در پایان صحبت با مادرت، اسم خدا را هم آوردی.

آن مرد مقاومت می‌کرد. اما بالأخره با استدلالهای منطقی « شهید لاجوردی » قبول کرد که حرفهایش از روی انگیزه و اعتقاد راسخ نیست.

یکی دیگر از برنامه‌های « شهید لاجوردی » اردو بردن زندانیان بود. یک بار حدود چهارصد نفر را برای اردو به سدّ لار بردیم. « شهید لاجوردی » طوری زندانیها را ساخته بود که وقتی در آنجا دو نفر از خلوت استفاده می‌کردند مشروب الکلی استفاده می‌کردند، خود زندانیها آمدند و گفتند اینها مشروب می‌خورند بگیریدشان.

[سؤال:] به نظر شما ترور « شهید لاجوردی » به خاطر کینه‌ای بود که از او داشتند یا ناگفته‌هایش، چون ایشان که دیگر مسئولیتی نداشت؟

[« امانی»: «: شهید لاجوردی » را یک سد برای خودشان می‌دانستند. یعنی خیلی از جریانات پیچیده نفاق چون می‌دانستند « لاجوردی » اطلاعات بالایی از خیلی افراد و جریانها دارد و از طرف دیگر هیچ وقت با هیچ جریانی سازش نمی‌کند، از این جهت یک سدّی بود در مقابل جریانات پیچیده نفاق بود و این بود که ایشان را با اینکه هیچ مسئولیتی نداشت و در مغازه شخصی خود مشغول کسب و کار بود، به شهادت رسانند تا به خیال خام خودشان او را از بین بردند که نباشد تا آنها بتوانند به مقاصدشان برسند و افشا نشوند.

من یک نکته درباره پس از شهادت ایشان بگویم. اقدام روزنامه‌های زنجیره‌ای و اینکه «شهید لاجوردی» تحت عنوان اینکه یک فردی در گوشه‌ای از تهران به قتل رسید، این مسأله خیلی برایم سنگین بود که برای این مرد، با آن توصیفات، اینگونه نوشته شود.

یک مرد بی‌ادعا، یکی از مظلومترین انسانها بعد از شهید مظلوم «بهشتی» که من فکر می‌کنم «لاجوردی» در مکتب «شهید بهشتی» پرورش یافته بود به مظلومیت «شهید بهشتی» ایشان هم همان مظلومیت را داشت. و مرد پولادین انقلاب بعد از گذر از این همه تهاجمات و حمله‌ها و... یک بار نشد که بینم آقای «لاجوردی» علیرغم فشارهایی که قوه قضاییه برایشان آورده بود، با همه فشارهایی که طیف آقای «منتظری» به ایشان آورده بود اهانتی یا ناراحتی‌ای از خود ابراز کند.

خدا جناب آقای «ناطق نوری» را حفظ کند، آن موقع رئیس مجلس شورای اسلامی بود که در یک اقدام بجا از خانواده «شهید لاجوردی» خواستند که حتما جنازه شهید را بیاورید و رسماً از جلوی مجلس تشییع شود و مجلس را به احترام «شهید لاجوردی» تعطیل کردند و خودشان آمدند آنجا یک خطابه‌ای را در ارتباط با تلاش «شهید لاجوردی» و برخورد با نفاق و مظلومیت او بیان داشت که این اقدام در تاریخ ثبت شد.

در پایان می‌خواهم بگویم که خوب است هنرمندان ارزشی کشور ما از زندگی این عزیزان و تلاشهای این افراد فیلم بسازند.

من زمانی که مسئولیت واحد تبلیغات مؤتلفه اسلامی را داشتم خیلی سعی کردم از زندگی «شهید عراقی» و «شهید لاجوردی» فیلم تهیه شود ولی به دلیل کمبود بودجه نتوانستیم.

در اینجا از هنرمندان ارزشی کشورمان می‌خواهم از زندگی این شهیدان که اتفاقاً شهریور ماه شهدای زیادی هم دارد، برای آشنایی بیشتر مردم فیلم تهیه کنند.

* مصاحبه «سید علی مرویان حسینی» :

[سؤال:] جناب آقای «حسینی» در ابتدا میزان آشنایی خود با «شهید لاجوردی» و اینکه از چه زمانی با ایشان آشنا شدید را بفرمایید؟

[«مرویان»:] عمر آشنایی حقیر با «شهید لاجوردی» در دوره قبل از انقلاب که ارتباط مستقیمی با ایشان نداشتم. ولی بعد از انقلاب از همان روزهای آغازین انقلاب و از سال 58 با «شهید لاجوردی» در ارتباط بودم و به طور جدی از سال 60 در دادستانی انقلاب تهران و دادستانی مرکز و از سال 68 در سازمان زندانها که ایشان مشغول فعالیت شدند، در خدمت ایشان بودم.

[سؤال:] آقای «حسینی» با توجه به اینکه فرمودید بعد از پیروزی انقلاب و بخصوص در دادستانی انقلاب و سازمان زندانها با «شهید لاجوردی» همراه و همکار بوده‌اید ایشان و مجموع دادستانی انقلاب چه مشکلاتی را پیش روی خود داشتند، اگر ممکن است راجع به این اتفاقات بفرمایید؟

[«مرویان»:] به هر حال «شهید لاجوردی» یک خصوصیات منحصر به فردی داشت و کمتر افرادی بودند که بتوانند با روحیات ایشان علی‌الخصوص، روحیات و رفتارها و منشهای اداری ایشان خودشان را تطبیق بدهند. لذا از هر دو طرف برای ایشان یک سری موانع وجود داشت. در واقع هم از حوزه مسئولین ایشان و هم در حوزه تحت مسئولیت ایشان، هم مافوقهای ایشان و هم دوره‌ای‌های ایشان مشکلاتی را برای ایشان به وجود آورده بودند.

« شهید لاجوردی » یک روحیات و منشهای خاص و منحصر به خودش داشت و همین چه بسا موجب می‌شد که این رفتارها با ذائقه و سلیقه برخی منطبق و خوشایند نباشد.

پیش می‌آمد که این اختلاف برداشتها، سلیقه‌ها و نظرها موجب می‌شد که یک فاصله‌ای بین ایشان و مسئولین مافوشان و معاونانشان ایجاد شود که تمامی این

قصور برمی‌گردد به سالهای گذشته آن حال و هوا و شرایطی که بر شورای عالی قضایی وقت می‌گذشت.

و فکر می‌کنم اگر با دقت وصیت‌نامه «شهید لاجوردی» بررسی شود بسیاری از مسایل آن دوران که پنهان مانده، هویدا خواهد شد.

به واقع این وصیت‌نامه مشکلات امروز ما و موانع آن را تحلیل و بررسی و افشا کرده است و به عبارت بنده وصیت‌نامه «شهید لاجوردی» حجت را بر همگان تمام کرده است. وقتی به وصیت‌نامه او می‌نگریم تفاوت شیوه‌های منافقین قدیم و جدید را می‌یابیم و به استنباط کامل و روشن مشخص است که مراد و منظور «شهید لاجوردی» چه دسته‌ای و چه گروهی هستند که الان در کشور و در حکومت به گونه‌ای حضور دارند.

[سؤال:] شما اشاره کردید به فشارهایی که هم از جانب مافوقهای «شهید لاجوردی» و هم از جانب زیردستان ایشان بود. ممکن است نمونه‌ای از سنگ اندازیها بر سر راه دادستانی و «شهید لاجوردی» را برای خوانندگان بیان کنید؟

[«مرویان»:] در زمانی که خیلی فشارها به مرحوم «شهید لاجوردی» بالا گرفته بود و مرتب به ایشان دستور می‌دادند که منافقین را از زندان اوین آزاد کند. البته زندانهای دیگری هم بودند. ولی «شهید لاجوردی» این فشارها را از یک طرف تحمل می‌کرد و از یک طرف تحمل نمی‌کردند.

دلیل هم داشت این که تمکین نمی‌کردند. روش و برداشت ایشان این بود تا زمانی که کشور در حال جنگ با عراق است نباید منافقین را رها کنیم. ایشان می‌گفتند منافقین را در زندانها نگه داریم تا در واقع شرایط تثبیت شده‌تری را نظام و حکومت پیدا کند و برای آزادی اینها چندان عجله‌ای نیست. ضمن اینکه اینها واقعا با آن آموزه‌ها و آموزشهایی که برای منافقین وزندانها تدارک دیده شده بود، تصمیم عاقلانه و صحیحی بود.

ولی متأسفانه فشارها به حدی بالا گرفت که مرحوم « شهید لاجوردی » ناگزیر شد که حالا به یک تعبیر آزادی زندانی‌ها را به دنبال داشته باشد، تصمیم‌گیری آقایان و آن فشارها و بعد از جاهای مختلف به خاطر وجود دیدگاههای مختلف بود. یک عده اعتقاد داشتند وقتش رسیده که این منافقین را آزاد کنند و می‌گفتند اینها توبه کرده‌اند. اما « شهید لاجوردی » با آن سابقه‌ای که در توأب کردن منافقین داشتند، اعتقاد داشتند که توبه بسیاری از این منافقین حقیقی و واقعی نیست و تنها برای آزاد شدن است و لذا بهتر است که اینها فعلاً "بمانند اما متأسفانه بر اثر همان فشارها، بسیاری از زندانیان آزاد شدند و پس از آن قضیه آزادی زندانیان، به مسأله مرصاد پیش آمد و حالا آن موقع برداشت این بود که خیلی از اینها رفتند و ارتباط برقرار کردند به گروهک منافقین ملحق شدند و آن غائله مرصاد را به وجود آوردند.

* از مصاحبه محقق با « منبع (ژ) » :

... نظر من جلب شد به اینکه روزهایی که «سعادت» [جاسوس K.G.B] ملاقات با خانواده داشت آن وقتها برای ملاقات خانواده‌ها می‌آمدند و تقریباً ملاقاتها آزاد بود -لابه‌لای درختها که خانواده‌ها می‌نشستند؛ محوطه باز؛ روزهایی که «سعادت» ملاقات با خانواده داشت من می‌دیدم همان روزها «جواد [قدیری]» و «تقی [محمدی]» هم می‌آمدند در همان محوطه ... می‌نشستند.

من هر چه دقت کردم ندیدم که چیزی بین آنها ردّ و بدل بشود فقط دوبار دیدم وقتی ملاقات او تمام می‌شد، آنها هم بلند می‌شدند. ولی چیزی من ندیدم که با هم رد و بدل کنند.

در همان مقطع پیش خود آقای «لاجوردی» رفتم.

... گفتم هر وقت که «سعادت» ملاقات دارد حالا یک ساعت کمتر، بیشتر «جواد» و «تقی» هم می‌آیند می‌نشینند با فاصله هر وقت هم آنها پا می‌شوند، اینها هم چند دقیقه بعد می‌روند.

... خرداد 1360 یک خانه‌ای از منافقین [خلق] دریاخچی آباد ضربه خورد و حدود 90 نفر دستگیر شدند ... آقای «تقی محمدی» با «جواد [قدیری]» آمده بودند هم ببینند چه خبر [هست؟] هم ...

[محقق:] ... کمک بدهند؟!]

[« منبع (ژ) »:] «:» نخر، ترتیب یک مصاحبه با اینها را بدهند. آمده بودند با من مطرح کرده بودند، ما با اینها یک مصاحبه ترتیب بدهیم چون قبلاً «جواد» مصاحبه‌گر بود ... به این اتاق آن اتاق سرکشی می‌کردند، سر می‌زدند.

از آن طرف من بلافاصله که متوجه این برنامه [ی مصاحبه] شدم رفتم پیش آقای «لاجوردی» گفتم دیگه من نیستم. حالا که دستگیری‌ها شده باز سرو کله «جواد» اینها پیدا شده می‌گن می‌خواهند مصاحبه کنند ... دیگر کجای اطلاعات ما باقی می‌ماند؟!]

من صددرصد به «جواد» مظنون هستم... از کجا که «جواد» نخواهد از طریق تلویزیون خودمان به صورت رمزی یا هر چیز دیگری پیامی به کل منافقین بدهد؟! و این بدبختی ماست و اگر او مصاحبه کند من یکی نیستم.

از طرف دیگر بعد از اینکه من رفته بودم، اینها [«جواد» و «تقی»] رفتند پیش آقای «لاجوردی» و به ایشان می‌گویند ما رفته بودیم دستگیر شده‌ها را دیدیم. با بعضی از بازجوها هم صحبت کردیم خیلی خوب است با بعضی از گردن کلفت‌هایشان یک مصاحبه‌ای ترتیب داده شود. متأسفانه (مثلی هست که آدمهای بزرگ بعضی وقتها اشتباهات بزرگ هم می‌کنند. متأسفانه) آقای «لاجوردی» به آنها گفت: «اتفاقاً آقای [منبع (ژ)] الان اینجا بود. به شدت هم مخالف این برنامه بود و...»

[محقق:] «جواد» هم شستش خبردار شد!

[منبع (ژ)]: «:» به نظر من البته «جواد» شستش خبردار بود. قبلاً "هم برخورد داشتیم. بعد از آن جلسه هم من «جواد» را ندیدم. یک مدتی گذشت فردا یا پس فردایش آقای «لاجوردی» به من گفت که اتفاقاً من به «جواد» گفتم تو اینجور گفتی مخالف مصاحبه هستی... شد قضیه 25 خرداد و خروج سازمان [منافقین خلق]... [و 30 خرداد 1360] و... تا 8 تیر که یک تعدادی متهم قرار اجرای احکام اعدام داشتند. ساعت 8... دیدم «جواد» زنگ زد فهمیده بود که... زنگ زده بود که اسامی اعدامی‌ها را می‌خواستم. گفتم: برای چه می‌خواهی؟ گفت: آقای «شریعتی» [«شیخ الشریعه اصفهان!»] خواسته. می‌خواهد به «امام» بدهد. آقای «شریعتی» آن وقت در بیت «امام» بود.

اینجا هم اشتباه من بود. یعنی آن وقت مرحوم «لاجوردی» اشتباه کرد، این دفعه، من.

با سادگی خندیدم و پرسیدم خُب اگر «امام» می‌خواهد اسامی را از خود آقای «لاجوردی» می‌خواهد و چرا به «شریعتی» بگوید. «شریعتی» هم به تو بگوید. تو هم

از من بگیری توی تلفن . یک دفعه تغییر لحن داد گفت : آره، راست می‌گویی . همانجا فهمیدم اشتباه کردم . نیم ساعت یا چهل دقیقه گذشته بود که ... آقای «صالحی» که اداره دوّم بود تماس گرفت گفت : از «جواد» چه خبر؟ گفتم : نیم ساعت پیش زنگ زد اینها را گفت . آقای «صالحی» گفت : «جواد» فرار کرده ... پنج شش ماه بعد ... حدودا چند وقتی دقیقا یادم نیست از فرار «جواد» و منافقین گذشته بود یک روز من به سمت اوین رانندگی می‌کردم وارد [خیابان] دزاشیب که شدم، خیابان هم ترافیک داشت دقیق یادم نیست . ولی یک ماشین آمریکایی شورلت یا بیوک از روبرو از بالا می‌آمد یک لحظه دیدم «جواد» پشت فرمان است . یک مقدار تغییر چهره داده بود . ریش‌ها را با تیغ زده بود سیل‌های به این شکل [مثل «هیتلر»] خود «جواد» بود . تردید نداشتم . باز دو مرتبه من اشتباه کردم یعنی بجای اینکه مثلا "به او بگویم یا بلافاصله پیاده شوم و به سمت او بروم یا دادی فریادی ... چند ثانیه طول کشید تا ماشین را گوشه کناری بزنم و بیرون بپریم . البته وقتی ماشین او از کنار من رد می‌شد یک نفر هم سمت شاگرد او نشسته بود . وقتی بیرون پریدم و به طرف آنها دویدم تنها در ماشین یک نفر نشسته بود . البته نفر دوّم ماشین، موهای بلندی داشت . اما راننده‌ای که در ماشین بالای سرش رسیدم موهایش کوتاه بود . استنباط می‌کنم که احتمالا "گیسی گرمی ... هر چقدر اینطرف و آنطرف نگاه می‌کردم، هیچ ماشین دیگری به آن مشخصات نبود .

در آن ماشین هم راننده هیچ شباهتی نه به «جواد» داشت که دیده بودم نه فرد موبلند همراهش . حدس زدم «جواد» از ماشین بیرون پریده بود و نفر همراهش هم تغییر چهره داده بود . یا چیزی شبیه این، هیچ کاری از دستم ساخته نبود چند لحظه گیج گیج بودم . چون هیچ ماشین دیگری با آن مشخصات نبود . راننده آن هم هیچ شباهتی نه به «جواد» داشت نه به همراهش اما مطمئن هستم آن کسی که دیده بودم و از کنار من گذشت خود «جواد» بود ...

در صورت تمایل برای تصحیح غلطهای تایپی موجود در نسخه چاپی کتاب شنود اشباح به شرح ذیل اقدام فرمایید:

صفحه	:	سطر:	غلط است:	تصحیح شود به:
20		17	پروندهها	پروندهها
39		12	دستبری	دستبردی
49		3	سنگی	سنگین
81		15	مبارز	مبارز
113		2	[بعد از کلمه مشروطه، پرائتز بسته شود:] (
146		آخر	شود	می شود
153		15	امورد	مورد
160		13	فلسطن	فلسطین
164		15	قراداد	قرارداد
178		4	نیکارگوئه	نیکاراگوئه
272		13	مذاکرت	مذاکرات
273		8	اظهارت	اظهارات
298		آخر	1377	1372
310		8	[آخر سطر گیومه بسته شود] :	«
333		23	مبارز	مبارزه
342		13	-یا	یا
355		18	Technologi	Technology
357		آخر	«فعًا	فعًا
362		21	[پس از کلمه قائم، گیومه بسته شود]:	«
374		14	خواهد	خواهند
377		آخر	[گیومه حذف گردد.]	
380		20	نست	نیست
386		12	[پس از کلمه را، پرائتز بازگردد]:)
403		آخر	[اضافه گردد]:	26/5/ 86

اقیانوس	((اقیانوس	9	410
ساواک	ساوک	7	439
محسن	محسین	8	439
جاسوس	جاسوسی	9	439
یک»	یک	10	439
همکار	همکاری	22	444
می‌باشند	می‌باشد	22	444
بودند».	بودند.	11	449
بختیار	بختیار	1	455
1000	100.	12	459
محمدی	محمد	15	462
		3	472
[بعد از کلمه بود، پرانتز اضافه گردد]: (
گماشت	گماست	20	477
فوجانی	قوجانی	آخر	478
»	«	آخر	479
1326	1346	20	497
و شاه	و» شاه	5	507
...	» ...	12	512
نیست».	نیست.	7	528
دفتریان»،	دفتریان،	5	546
باشند	باشد	23	552
سال هم	سالم	2	564
با ضرس	باضرس	2	592
"علی	"علی	3	598
کرد.	کرد	10	611
مقداری	مقدای	19	613
:"(:(2	637
لاجوردی	"لاجوردی	18	638

خلق (خلق)	خلق	22	639
(77)	"77"	7	643
سیاسی	سیاهسی	17	647
زد و خورد	زد و خود	7	655
مبارزاتی‌شان	مبارزاتی‌شان	8	681
اعدام	اعلام	8	689
ارجح	ارجح	1	722
درست	دست	18	740
اطلاعاتش	اطلاعاتش	13	748
را	رارا	12	758
نشود	شود	11	765
اطلاعاتشان	اطلاعاتشان	5	766
خیلی کمک کردند	خیلی کردند	8	769
Wilson	Wilson	1	805
1980	19820	18	810
جورج	جوج	20	823
جمعی	"جمعی"	7	844
5 تا 8 اسفند	5 تا اسفند	11	851
ژانویه	ژانویه	21	858
ایران	یران	21 و 18	921

رضا گلپور - آذر 1382 شهری
 تهران : صندوق پستی 18715/345
 0911 - 2388646

www.golpour.org
 info@golpour.org

SURVEILLANCE of PHANTOMS(2)

REZA GOLPOUR

2003

باز هم روز شمار

آنچه در این قسمت دسته‌بندی و ارائه گردیده است در واقع ادامه مطالب فصل نخست یعنی روز شمار بازتابها می‌باشد.

آذر ماه سال گذشته (1382) که نسخه نهایی و صفحه‌بندی شده کتاب حاضر را جهت صدور مجوز قانونی نشر، به اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تحویل دادم تاکنون نه این مجوز صادر گردیده و نه رسماً به بنده اعلام شده که دلیل این عدم صدور چیست .

شکایتی را هم که به این دلیل از جناب «محمد جواد مرادی نیا» دبیر هیئت نظارت بر ضوابط نشر کتاب، تقدیم دادرسی رسیدگی به جرائم کارکنان دولت نموده بودم تا وضعیت و عاقبت چاپ شود اشباح (2) قانوناً مشخص گردد بدلالی شخصی پس از وساطت فرمانده بسیجی شان در زمان جنگ و جهاد مقدس و برای اثبات مجدد حسن نیت خود، پس گرفتم.

مسئولین محترم هیئت نظارت نیز قول پیگیری و طرح مجدد بحث را اعلام نمودند. شنیده‌ام که غالب بررسی‌ها و اعضای هیئت نظارت و از جمله شخص دبیر هیئت نظر مثبتی روی نشر اصل کتاب - با توجه به انتشار بازتابهای مطبوعاتی و رسانه‌ای علنی آن - داشته اما روی قسمتهایی از آن نیز قائل به اعمال سانسور بودند.

علی‌ایحال در این فاصله قریب به ده ماه نیز انعکاساتی از مباحث مربوط به نشر کتاب شنود اشباح در رسانه‌ها و موضع‌گیری‌هایی هم توسط بنده در این راستا قابل اشاره بوده است که برای بر هم نخوردن صفحه بندی کتاب ارائه شده به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز به امید طی شدن سریعتر مراحل قانونی چاپ و نشر؛ به عنوان فصلی مستقل به آن اضافه می‌گردد.

باشد که خوانندگان عزیز، به بزرگواری خود عذر تقصیر اینجانب را (که ناشی از رعایت قوانین رسمی فعلی چاپ و نشر می‌باشد) پذیرا گردند ان‌شاء...

ضمناً از آنجائیکه در مسیر طرح شکایت جناب «عباد» (سابقاً مدیر کل اطلاعات کردستان یا همان «ربیع» فعلاً" رئیس دبیرخانه اجرائی شورای عالی امنیت ملی) و

پیگیری‌های بعدی خود، دوستان و وکیلش نوعی چندگانگی وجود داشت، با تأکید بر این خبر منعکس شده در خبرگزاری فارس - به عنوان حلقه ارتباطی مناسب اخبار بعدی با مطالب فصول قبل - این بخش را تنظیم نمودم:

* از سرویس سیاسی اجتماعی خبرگزاری فارس - پنج شنبه 1382/7/17 :

جلسه دادگاه شکایت از نویسنده کتاب شنود اشباح برگزار نشد

به دلیل عدم حضور «علی ربیعی» شاکی پرونده کتاب «شنود اشباح» در دادگاه، این دادگاه برگزار نشد و به تاریخ دیگری موکول شد.

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس، قرار بود در جلسه امروز «گلپور» و «علی ربیعی» با حضور در دادگاه و مواجهه حضوری در حضور قاضی، مسایل و مشکلات یکدیگر را مطرح کنند. ولی به دنبال حضور «گلپور»، «علی ربیعی» به عنوان شاکی پرونده، علی‌رغم توافق قبلی در دادگاه حاضر نشد.

گفتنی است قاضی ضمن اعلام پایان جلسه امروز، تاریخ بعدی دادگاه را به زمان دیگری موکول کرد.

* از روزنامه نسیم صبا - چهارشنبه 19 آذر 1382 :

به شکایتم از کیهان رسیدگی کنید

«رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح در نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه پیگیری شکایتش از مدیر مسئول روزنامه کیهان را از سوی دستگاه قضایی خواستار شد.

در بخشی از نامه «گلپور» که نسخه‌ای از آن به ایسنا، نمایر شده دلیل نگارش این نامه بایگانی شدن شکایت از «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه کیهان، از سوی معاون وقت مجتمع قضائی کارکنان دولت عنوان شده است. وی در این نامه، روال شکایتش از «شریعتمداری» را تشریح کرده است. نویسنده شنود اشباح در پایان

نامه خود به رئیس قوه قضائیه، اظهار امیدواری کرده که «آیت‌الله هاشمی شاهرودی» دستور پیگیری و رسیدگی عادلانه به شکایتش صادر کند و مدیر مسئول کیهان ملزم به درج جوابیه‌های او شود.

[این خبر در همین روز توسط روزنامه کائنات و عبارت ابتدایی آن تحت عنوان «درخواست نویسنده شنود اشباح از قوه قضائیه» در روزنامه حیات نو اقتصادی منتشر گردید.]

* از روزنامه خراسان - چهارشنبه 19 آذر 1382 :

«رضا گلپور چمرکوهی» نویسنده کتاب شنود اشباح با ارسال نامه‌ای سه صفحه‌ای به رئیس قوه قضائیه که نسخه‌ای از آن به روزنامه خراسان نمابر شده است از وی تقاضا کرده نسبت به شکایت او از «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه کیهان، دستور پیگیری لازم را صادر کند. وی در این نامه اعلام کرده که «علی اصغر تشکری» معاون وقت مجتمع قضایی کارکنان دولت دستور بایگانی شدن شکایت نامبرده را صادر کرده است.

* از سرویس سیاسی اجتماعی خبرگزاری فارس - چهارشنبه 1382/2/19 :

نامه نویسنده کتاب شنود اشباح به رئیس قوه قضائیه نویسنده کتاب شنود اشباح خواستار رسیدگی به شکایت خود از مدیر مسئول کیهان شد. «رضا گلپور» طی نامه‌ای خطاب به رئیس قوه قضائیه که نسخه‌ای از آن برای خبرگزاری فارس ارسال شد، خواستار رسیدگی به پرونده شکایت وی از روزنامه کیهان شده است. «گلپور» با اشاره به سیر پرونده خود می‌نویسد: به دنبال ارسال چاپ دو جوابیه

برای روزنامه کیهان و استنکاف این روزنامه از چاپ جوابیه‌ها به مجتمع قضائی کارکنان دولت شکایت کردم.

وی در ادامه می‌نویسد: اما «علی اصغر تشکری» پس از وصول توضیحات مسئول حقوقی کیهان، دستور بایگانی شدن شکایت بنده را صادر کرد.

وی می‌افزاید: ای کاش جناب «تشکری» اجازه طی شدن مراحل قانونی و طرح شکایت اینجانب را می‌داد. «گلپور» در پایان از رئیس قوه قضائیه خواسته است تا روزنامه کیهان [طبق قانون مطبوعات] را ملزم به چاپ جوابیه‌های وی نماید.

* از روزنامه توسعه - پنج شنبه 1382/10/25 :

ممنوعیت انتشار کتاب شنود اشباح (2)

فارس - نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با انتشار کتاب جدید [او] با عنوان شنود اشباح (2) نگاهی مستند به بازتاب‌های انتشار قانونی و ممنوعیت غیرقانونی کتاب شنود اشباح اعلام مخالفت کرد.

«رضا گلپور» با بیان این که کتاب در 400 صفحه و با قطع وزیری است، افزود: نوشتن این کتاب با شعارهای تبلیغاتی «سید محمد خاتمی» رئیس جمهوری در بهار 75 پیرامون آزادی اندیشه در چارچوب ضوابط و عدم اعمال سلیقه شخصی به قانون آغاز شد و تا ارسال نامه اول اینجانب در آذر ماه امسال به رئیس قوه قضائیه در مورد تقاضای رسیدگی قضائی به وضعیت پرونده مطالب مطروحه در کتاب شنود اشباح در برمی‌گیرد.

وی با بیان این که در اواسط آذرماه امسال مطالب کتاب را به نشر کلیدر جهت طی شدن مراحل قانونی و صدور مجوز انتشار تحویل دادم، تصریح کرد: ناشر نیز بلافاصله آن را به اداره کتاب وزارت ارشاد تقدیم کرد اما روز دوشنبه به ناشر اعلام شد که پس از طرح در شورای بررسی کتاب برای آن مجوز انتشار صادر نمی‌شود.

* از روزنامه یاس نو - سه شنبه 1382/11/28 :

ارجاع پرونده « کیهان » به مجتمع « شهید بهشتی »

با شکایت نویسنده یک کتاب، رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد به دادسرای عمومی و انقلاب تهران احضار شد.

به گزارش خبرنگار ایسنا، «محمد جوادی مرادی نیا» به دلیل جلوگیری از صدور مجوز قانونی برای نشر کتابی به دادسرای جرایم کارکنان دولت احضار شد.

با توجه به گذشت بیش از یک ماه از پایان وقت استمهال وی [به نظر می‌آید در تنظیم خبر روزنامه دقت لازم به متن خبر خبرگزاری ایسنا نشده است. اینجا مرجع ضمیر، «مجید صیادی» است]، همچنان پرونده در دادگاه باقی مانده و با پیگیری‌های مداوم شاکی احضاریه‌ای جدید در این زمینه صادر شده است. بنابراین گزارش همچنین پرونده شکایت این نویسنده کتاب از «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول روزنامه «کیهان» از سوی معاونت قضایی دادگستری تهران به قاضی «مداح» [مداحی] در مجتمع قضایی «شهید بهشتی» ارجاع شد.

* از روزنامه نسیم صبا - سه شنبه 1382/11/28 :

پرونده کیهان در مجتمع قضایی « شهید بهشتی »

شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد نیز به دادسرای عمومی و انقلاب تهران احضار شود. به گزارش ایسنا، با شکایت «رضا گلپور» که چندی قبل کتاب او مورد تعقیب قرار گرفته بود [؟!؟] دستور احضار بعضی از مسئولان وزارت ارشاد به عنوان ممانعت از صدور مجوز قانونی با نشر این کتاب صادر شده است. «گلپور» در این زمینه توضیح داد: یکشنبه احضاریه‌ای از شعبه 1083 دادگاه عمومی به دستم رسید که طی آن باید روز پنجم اسفندماه در دادگاه حاضر شوم تا در جلسه‌ای به این پرونده رسیدگی شود. قبلاً هم

جلسات رسیدگی حضوری تعیین شده بود که فقط من در آنها حاضر شده بودم، البتّه در این پرونده که سه فقره اتهام علیه من طرح شده، در صورت انصراف شاکی نیز به عنوان اعاده حیثیت موضوع را پیگیری خواهم کرد. [باید متذکر گردم که بدلیل عدم حضور «علی ربیعی» و وکیلش در جلسه رسیدگی و تلاش قاضی محترم پرونده، سعی در جمع شدن پرونده و عدم پیگیری جدی شاکی محسوس شده بود!] نویسنده شنود اشباح هم چنین متذکر شد که با پیگیری‌های انجام شده [وبا] بیش از گذشت حدود یک ماه از ارجاع نامه رئیس قوه قضائیه به رئیس دادگستری، پرونده شکایتش از «حسین شریعتمداری» در روزنامه کیهان، از سوی معاونت قضائی دادگستری تهران به قاضی «مداح» در مجتمع قضائی «شهید بهشتی» جهت رسیدگی ارجاع شده است.

* از روزنامه شرق - سه شنبه 1382/11/28 :

احضار رئیس هیئت نظارت بر کتاب

ایسنا: شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد نیز به دادرسی عمومی و انقلاب تهران احضار شود. با شکایت «رضا گلپور» که چندی قبل کتاب او مورد تعقیب قرار گرفته بود، دستور احضار بعضی از مسئولان وزارت ارشاد به عنوان ممانعت از صدور مجوز قانونی با نشر این کتاب صادر شده است، «گلپور» در این زمینه توضیح داد: روز گذشته احضاریه‌ای از شعبه 1083 دادگاه عمومی به دستم رسید که طی آن باید روز پنجم اسفندماه در دادگاه حاضر شوم تا در جلسه‌ای به این پرونده رسیدگی شود. قبلاً هم جلسات رسیدگی حضوری تعیین شده بود که فقط من در آنها حاضر شده بودم، البتّه در این پرونده که سه فقره اتهام علیه من طرح شده، در صورت انصراف شاکی نیز به عنوان اعاده حیثیت موضوع را پیگیری خواهم کرد.

* از روزنامه فرهنگ آشتی - سه شنبه 1382/11/28 :

احضار رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد به دادگاه شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد نیز به دادرسی عمومی و انقلاب تهران احضار شود. به گزارش ایسنا، با شکایت «رضا گلپور» که چندی قبل کتاب او مورد تعقیب قرار گرفته بود [!؟] دستور احضار بعضی از مسئولان وزارت ارشاد به عنوان ممانعت از صدور مجوز قانونی با نشر این کتاب صادر شده است. «گلپور» در این زمینه توضیح داد، به دلیل جلوگیری از صدور مجوز قانونی برای نشر کتاب شنود اشباح 2 (نگاهی مستند به بازتاب‌های انتشار قانونی و ممنوعیت غیرقانونی این کتاب) از رئیس هیئت نظارت بر کتاب هم شکایت کرده‌ایم [ام] که دادرسی جرایم کارکنان دولت دستور احضار ایشان را صادر کرد.

* از روزنامه همبستگی - سه شنبه 1382/11/28 :

در ادامه روند شکایت مرتبط با کتاب شنود اشباح اعلام شد: «گلپور» و «شریعتمداری» در انتظار دعوت به مجتمع قضایی «شهید بهشتی» شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد نیز به دادرسی عمومی و انقلاب تهران احضار شود. به گزارش ایسنا با شکایت «رضا گلپور» که چندی قبل کتاب او مورد تعقیب قرار گرفته بود [!؟] ، دستور احضار بعضی از مسئولان وزارت ارشاد به عنوان ممانعت از صدور مجوز قانونی با نشر این کتاب صادر شده است. «گلپور» در این زمینه توضیح داد: روز گذشته احضاریه‌ای از شعبه 1083 دادگاه عمومی به دستم رسید که طی آن باید روز پنجم اسفندماه در دادگاه حاضر شوم تا در جلسه‌ای به این پرونده رسیدگی شود.

قبلاً" هم جلسات رسیدگی حضوری تعیین شده بود که فقط من در آنها حاضر شده بودم. البته در این پرونده که سه فقره اتهام علیه من طرح شده، در صورت انصراف شاکی نیز به عنوان اعاده حیثیت موضوع را پیگیری خواهم کرد. وی همچنین راجع به شکایتش از «محمد جواد مرادی نیا» عنوان کرد: به دلیل جلوگیری از صدور مجوز قانونی برای نشر کتاب شنود اشباح² (نگاهی مستند به بازتاب‌های انتشار قانونی و ممنوعیت غیرقانونی این کتاب) از رئیس هیئت نظارت بر کتاب هم شکایت کرده‌ایم [ام] که دادسرای جرایم کارکنان دولت دستور احضار ایشان را صادر کرد.

«گلپور» همچنین راجع به استمهال [جناب «مجید صیادی»] مدیر کل کتاب وزارت ارشاد برای پاسخگویی به علت منع انتشار کتابش خاطر نشان کرد: با توجه به گذشت بیش از یک ماه از پایان وقت استمهال ایشان، متأسفانه هم چنان پرونده در دادگاه باقی مانده و با پیگیری‌های اخیر احضاریه دیگری از این زمینه صادر شده است. ضمن این که در پاسخ به استعلام بازپرسی دادسرا از وزارت ارشاد، وزارت اطلاعات و دفتر رئیس جمهور، تنها از طرف روابط عمومی وزارت ارشاد در ارتباط با دلایل ممانعت، به دادسرا پاسخ داده شده است.

نویسنده شنود اشباح هم چنین متذکر شد که با پیگیری‌های انجام شده بیش از گذشت حدود یک ماه از ارجاع نامه رئیس قوه قضائیه به رئیس دادگستری، پرونده شکایتش از «حسین شریعتمداری» در روزنامه کیهان از سوی معاونت قضایی دادگستری تهران به قاضی «ملاح» در مجتمع قضایی «شهید بهشتی» جهت رسیدگی ارجاع شده است.

* از روزنامه اعتماد - سه شنبه 1382/11/28 :

رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد به دادگاه احضار شد
شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر کتاب

وزارت ارشاد به دادسرای عمومی و انقلاب تهران احضار شود.

به گزارش ایسنا با شکایت «رضا گلپور» که چندی قبل کتاب او مورد تعقیب قرار گرفته بود، دستور احضار بعضی از مسئولان وزارت ارشاد به عنوان ممانعت از صدور مجوز قانونی نشر این کتاب صادر شده است.

«گلپور» در این زمینه توضیح داد: روز گذشته احضاریه‌ای از شعبه 1083 دادگاه عمومی به دستم رسید که طی آن باید روز پنجم اسفندماه در دادگاه حاضر شوم تا در جلسه‌ای به این پرونده رسیدگی شود.

قبلاً هم جلسات رسیدگی حضوری تعیین شده بود که فقط من در آنها حاضر شده بودم، البته در این پرونده که سه فقره اتهام علیه من طرح شده، در صورت انصراف شاکی نیز به عنوان اعاده حیثیت موضوع را پیگیری خواهم کرد.

وی همچنین راجع به شکایتش از «محمد جواد مرادی نیا» عنوان کرد: به دلیل جلوگیری از صدور مجوز قانونی برای نشر کتاب شنود اشباح 2 (نگاهی مستند به بازتاب‌های انتشار قانونی و ممنوعیت غیرقانونی این کتاب) از رئیس هیئت نظارت بر کتاب هم شکایت کرده‌ایم که دادسرای جرایم کارکنان دولت دستور احضار ایشان را صادر کرد.

«گلپور» همچنین راجع به استمهال مدیرکل کتاب وزارت ارشاد [جناب «صیادی»] برای پاسخگویی به علت منع انتشار کتابش خاطر نشان کرد: با توجه به گذشت بیش از یک ماه از پایان وقت استمهال ایشان، متأسفانه هم چنان پرونده در دادگاه باقی مانده و با پیگیری‌های اخیر احضاریه دیگری از این زمینه صادر شده است.

* از روزنامه ابتکار - سه شنبه 1382/11/28 :

«شنود اشباح» باز هم خبرساز شد

شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد به دادسرای عمومی و انقلاب تهران احضار شود.

با شکایت «رضا گلپور» که چندی قبل کتاب او مورد تعقیب قرار گرفته بود[؟!]، دستور احضار بعضی از مسئولان وزارت ارشاد به عنوان ممانعت از صدور مجوز قانونی نشر این کتاب صادر شده است. «گلپور» در این زمینه توضیح داد: روز یکشنبه احضاریه‌ای از شعبه 1083 دادگاه عمومی به دستم رسید که طی آن باید روز پنجم اسفندماه در دادگاه حاضر شوم تا در جلسه‌ای به این پرونده رسیدگی شود. نویسنده شنود اشباح همچنین متذکر شد که با پیگیری‌های انجام شده [و با] بیش از گذشت حدود یک ماه از ارجاع نامه‌ی رئیس قوه قضائیه به رئیس دادگستری، پرونده شکایتش از «حسین شریعتمداری» در روزنامه کیهان از سوی معاونت قضایی دادگستری تهران به قاضی «مداح» در مجتمع قضایی «شهید بهشتی» جهت رسیدگی ارجاع شده است.

* از روزنامه صدای عدالت - سه شنبه 1382/11/28 :

احضاریه برای رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد

شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد به دادرسی عمومی و انقلاب تهران احضار شود. با شکایت «رضا گلپور» که چندی قبل کتاب او مورد تعقیب قرار گرفته بود، دستور احضار بعضی از مسئولان وزارت ارشاد به عنوان ممانعت از صدور مجوز قانونی نشر این کتاب صادر شده است. «گلپور» در این زمینه توضیح داد: روز گذشته احضاریه‌ای از شعبه 1083 دادگاه عمومی به دستم رسید که طی آن باید روز پنجم اسفندماه در دادگاه حاضر شوم تا در جلسه‌ای به این پرونده رسیدگی شود.

* از روزنامه توسعه - سه شنبه 1382/11/28 :

احضار رئیس هیئت نظارت بر کتاب وزارت ارشاد به دادگاه:

ایسنا - شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح موجب شد که رئیس هیئت نظارت بر

کتاب وزارت ارشاد به دادسرای عمومی و انقلاب تهران احضار شود.
 «گلپور» درباره شکایتش از «محمد جواد مرادی نیا» عنوان کرد: به دلیل جلوگیری از صدور مجوز قانونی برای نشر کتاب شنود اشباح² (نگاهی مستند به بازتاب‌های انتشار قانونی و ممنوعیت غیرقانونی این کتاب) از رئیس هیئت نظارت بر کتاب هم شکایت کرده‌ایم که دادسرای جرایم کارکنان دولت، دستور احضار ایشان را صادر کرد.

* از روزنامه نسیم صبا - چهارشنبه 1382/12/6 :

جلسه رسیدگی به اتهامات نویسنده کتاب شنود اشباح برگزار نشد
 جلسه رسیدگی به اتهامات «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح برگزار نشد. به گزارش ایلنا [خبرگزاری کار ایران! نزدیک به «علی ربیعی»]، جلسه دادگاه که قرار بود ساعت 9 صبح روز گذشته در شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران برگزار شود، به علت حضور نیافتن متهم پرونده تشکیل نشد. گفتنی است «علی ربیعی» از «رضا گلپور» به علت اهانت و توهین به دادگاه شکایت کرده است. «گلپور» در تاریخ 10 اسفندماه سال گذشته در شعبه 1410 دادگاه عمومی تهران مورد تحقیق و بازجویی قرار گرفته بود. «چرمچیان» وکیل «علی ربیعی» به ایلنا گفت: قاضی «اسلامی»، رئیس شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران علت تشکیل نشدن جلسه را عدم عودت برگه احضاریه به پرونده اعلام کرده است. وی افزود: از لحاظ حقوقی نبود نسخه دوم برگه احضاریه در پرونده به معنای عدم ابلاغ برگه احضاریه به متهم است. [آنچه عوض دارد گله نیز دارد؟!]

* از مطلب «نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران»:

[این مطلب توسط دوستان دفتر جناب «عباس سلیمی نمین» به محقق ای - میل

گردید که جای تشکر و قدردانی دارد.]

کتاب «شنود اشباح» در نگاه اول، خود را به عنوان مرجعی که می‌تواند بسیاری از زوایای پنهان مسائل و ماجراها را روشن سازد و به سؤالات و شبهات موجود پیرامون برخی وقایع و اتفاقات و اشخاص و گروهها پاسخ دهد، می‌نماید. انتخاب عنوانی با ترکیب دو کلمه «شنود» و «اشباح» که هر دو دارای بار منفی هستند و با رنگی زرد در زمینه‌ای سیاه بر روی جلد کتاب حک شده‌اند و قرار داشتن تیتیر فرعی «مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» به طور مشخص‌تری برای خواننده این نکته را بیان می‌کند که مؤلف در کتاب خود تلاش داشته است تا پرده از عملکردها و رفتارهای اسرارآمیز این سازمان بردارد و حقیقت را به صورت آشکار و عریان در پیش روی خوانندگان قرار دهد.

این که آقای «رضا گلپور» چه تصویری را از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ذهن خود داشته و با چه فرضیه‌ای به «تحقیق و تالیف» پرداخته، طبعاً موضوعی است که به شخص ایشان مربوط می‌شود و در گام نخست، قابل مناقشه نیست. آنچه در آن می‌توان اما و اگر کرد و به ارزیابی نقاط ضعف و قوتش پرداخت، روش ایشان در اثبات فرضیه خویش و میزان موفقیت در این امر است.

هنگامی که کتاب شنود اشباح را ملاحظه می‌کنیم، با مجموعه‌ای از فیشها که در یازده فصل به دنبال یکدیگر قرار گرفته‌اند، مواجه می‌شویم بدون اینکه توضیح و تفسیری را راجع به آنها در متن کتاب بیابیم. [!!؟] در واقع متن کتاب، چیزی جز همین فیشها نیستند و این شاید برای نخستین بار باشد که چنین روش و رویه‌ای را در تدوین کتاب در کشورمان شاهدیم.

معمولاً چنین است که نویسنده برای اثبات نظریه خویش، مستندات را به کمک می‌گیرد. لذا در کتابهای تحقیقی متعارف، شاهد متن و استنادات و ارجاعات در کنار یکدیگریم ولی در این کتاب، متن، صرفاً همان ارجاعات است و زحمت توضیح و

تفسیر این فیشها و ارجاعات و پیدا کردن ارتباط منطقی میان آنها و سرانجام استنتاج از این مجموعه به خواننده واگذار شده است.

این که اساسا نفس این کار تا چه حد می‌تواند مقبول باشد، خود جای سخن فراوانی دارد ولی هنگامی که به فیشهای گردآوری شده در این کتاب می‌نگریم، نکات مهمتری جلب توجه می‌کند. نخست آن که این فیشها از منابع مختلف - از روزنامه کیهان گرفته تا لس آنجلس تایمز و از خاطرات بیان شده توسط شخصیت‌های داخلی درباره سیر زندگی سیاسی خود گرفته تا ادعاهای نویسندگان و مقامات خارجی راجع به دیدگاهها و فعالیت‌های سیاسی آنها - اخذ شده‌اند و مهم این که نویسنده راجع به صحت و سقم محتویات این فیشها هیچ گونه اظهارنظری نکرده است [!؟]. البته از زاویه‌ای دیگر نیز باید گفت که نویسنده اگر چه به صراحت اظهارنظری راجع به فیشهای مزبور نکرده اما به نوعی دچار تناقض گویی درباره برخی از آنها شده است [!؟]. به عنوان نمونه در فصل چهارم تحت عنوان «پاتریس لومومبا» نویسنده فیشهایی را از روزنامه‌های اروپایی راجع به حجت‌الاسلام و المسلمین سید «محمد موسوی خوئینی‌ها» آورده است که در آنها ادعا شده ایشان در دانشگاه پاتریس لومومبای مسکو تحصیل کرده و از آنجا فارغ‌التحصیل شده است. اما هنگامی که نویسنده خود در بخش پی‌نوشت‌های این فصل به بیان زندگی‌نامه آقای «خوئینی‌ها» می‌پردازد، شخصا هیچ گونه اشاره‌ای به تحصیل ایشان در دانشگاه «پاتریس لومومبا» ندارد. لذا این سؤال مطرح میشود که اگر نویسنده، شخصا چنین اعتقادی ندارد، به چه دلیل صرف ادعاهای برخی از جراید غربی را که در اوایل انقلاب [!؟] به منظور سیاه کردن چهره‌های انقلابی و نزدیک «امام» و به منظور القای وابستگی انقلاب به بلوک شرق، مطرح و منتشر می‌شدند، در صفحات کتاب خود جای می‌دهد و اگر واقعا به صحت ادعاهای مزبور اعتقاد دارد، چرا هنگامی که خود شخصا توضیحاتی را راجع به شخص مورد نظر می‌دهد، از ذکر

سوابق تحصیلی وی در دانشگاه «پاتریس لومومبا» امتناع می‌ورزد؟

از این گونه تناقض‌گوییهای تلویحی را به دفعات [!؟] می‌توان در این کتاب مشاهده کرد و یکی از عمده‌ترین اشکالاتی [است] که می‌توان بر آن وارد دانست.

در واقع باید گفت چنانچه نویسنده خود معتقد به صحت ادعاهای منابع گوناگون غربی و شرقی راجع به شخصیت‌های سیاسی کشورمان که با اهداف و اغراض خاصی مطرح شده‌اند و همچنان نیز ادامه دارد، نبوده یا دست کم دچار تردید در این ادعاها بوده اما در عین حال به گونه‌ای از آنها در کتاب خود بهره گرفته که استنباط صحت را در خواننده دامن می‌زند، اخلاق علمی و پژوهشی را زیرپا گذارده است و اگر واقعا اعتقاد به صحت این گونه ادعاها داشته و به همین دلیل نیز آنها را در کتاب خویش آورده ولی از اعلام صریح این اعتقاد خود طفره رفته، فاقد شجاعت علمی لازم بوده است. [!؟]

به هر حال جای تردیدی نیست که با این شیوه، یعنی ردیف کردن ادعاهای منابع غربی، هر فردی می‌تواند بنا به ذوق و سلیقه و گرایشهای سیاسی خود، با گردآوری مقادیری از ادعاهای مطرح شده از سوی منابع غربی و همراه ساختن آنها با اظهارنظرهایی از سوی شخصیت‌های داخلی، هر فرد یا گروهی را به زیر سؤال بکشد [!].

نکته دوم در مورد فیشهای موجود در این کتاب، عدم ارتباط منسجم آنها با یکدیگر است. به عبارت دیگر حال که نویسنده تصمیم گرفته است تا فیشهایی را بدون اظهارنظر درباره آنها، به دنبال یکدیگر بیاورد، حداقل انتظار این بود که دقت و حساسیت لازم برای مرتب ساختن منطقی آنها به خرج داده می‌شد به گونه‌ای که خواننده با سهولت بیشتری بتواند دست به استنتاج بزند. این هماهنگی در سه زمینه ضرورت داشت: اول هماهنگی میان فیشها و عنوانی که برای فصل مزبور انتخاب شده است، دوم هماهنگی فیشهای یک فصل با یکدیگر و سوم هماهنگی میان

فصلهای مختلف.

البته باید گفت از آنجا که فیشهای موجود در این کتاب، به هر حال راجع به مسائل مختلف کشورمان هستند، لاجرم نوعی ارتباط میان آنها برقرار است اما برای نمونه هنگامی که فصل اول تحت عنوان «هاشمی هشتم» نامگذاری شده است، ابتدائاً برای خواننده این سؤال مطرح می‌شود که منظور از چنین عنوانی، «هاشمی هشتم» چیست و در صفحه 19 کتاب با ملاحظه یک فیش که در آن از ارتباط میان سرتیپ «منوچهر هاشمی» رئیس اداره کل هشتم ساواک با انگلیسی‌ها سخن به میان آمده است، این نکته برایش روشن می‌شود. اما با مطالعه دیگر فیشها که عمدتاً مربوط به «مصطفی شعائیان» و ارتباط «بهبزاد نبوی» با وی و سپس مسائلی راجع به «محمد رضا سعادت» و سرویس جاسوسی شوروی و غیره است، این سؤال به میان می‌آید که ارتباط این فیشها با «هاشمی هشتم» چیست و در کل از مجموع نام فصل و فیشهای مندرج در این فصل، چه نتیجه‌ای باید گرفت؟ و این نتیجه چگونه می‌تواند به عنوان مبنایی برای مطالعه فصل دوم قرار گیرد؟! [۱۹!]

لذا به نظر می‌رسد ما در این کتاب با مجموعه‌ای از فیشها و فصلها مواجهیم که دارای ارتباط منسجم و مرتب منطقی - آن گونه که شایسته یک اثر تحقیقی و روشنگر است - با یکدیگر نیستند بلکه پس از خواندن هر فصل و همچنین در پایان کتاب می‌توان استنباطی کلی از آنچه نویسنده قصد القای آنها را دارد، در ذهن تصوّر کرد.

نکته سوم، وجود فیشهای متعددی در این کتاب است که به نظر زائد و غیرضروری می‌آیند، بدین علت که یا از محتوای تکراری برخوردارند، یا دارای محتوای بی‌اهمیت و کم‌اهمیت هستند و یا ارتباط آنها با اصل موضوع کتاب، عنوان فصل و همچنین دیگر فیشها، چندان روشن نیست. بنابراین به نظر می‌رسد اگر نویسنده نسبت به پالایش فیشها اقدامی جدی به عمل آورده بود، ضمن کاستن از حجم زیاد کتاب و صرفه‌جویی در وقت و هزینه خواننده، ارتباط منسجم‌تری را نیز

بین فیشها به وجود می‌آورد و تا حدی از پراکندگی مطلب در ذهن خواننده جلوگیری می‌کند. [؟!]

در این زمینه آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند، میزان ارتباط فیشها با اصل موضوع کتاب یعنی «مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» است. به نظر می‌رسد در این کتاب به بهانه بررسی وضعیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، عمداً یا سهواً بسیاری از شخصیت‌هایی که غالباً به نوعی طیّ دو دهه گذشته در چارچوب یک طیف سیاسی و فکری خاص، در صحنه بوده‌اند همراه با سازمان مزبور به زیر علامت سؤال قرار گرفته‌اند. اگر این اقدام به عمد صورت گرفته باشد، بهتر آن بود که از ابتدا نامی دیگر برای این کتاب در نظر گرفته می‌شد و اگر سهواً بوده باشد باید گفت خطایی فاحش است که باید در چاپ‌های بعدی مورد اصلاح قرار گیرد. [?!]

اگر سؤال اساسی ما این باشد که با توجه به نام کتاب، آیا نویسنده موفق شده است کارنامه‌ای روشن [؟!] از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در پیش روی خوانندگان خود قرار دهد؟ در پاسخ باید گفت پس از مطالعه نزدیک به هزار صفحه، خواننده نه تنها کارنامه‌ای روشن را از این سازمان در پیش روی خود ملاحظه نمی‌کند بلکه خود را مواجه با شبهات و شائبه‌های جدید و متعدّد در مورد بسیاری اشخاص و گروه‌های دیگر می‌یابد. البته شاید آنان که خود در بطن حوادث و مسائل سیاسی بوده و از مطالعات حقیقی نیز درباره تاریخ دو دهه گذشته کشورمان برخوردارند، بتوانند خود را از گرفتار آمدن در کلاف چنین شبهاتی برهانند، اما به یقین نسل جوان کشور پس از مطالعه مجموعه‌ای از این دست فیشها، با انبوهی از شبهات و سؤالات در ذهن خود راجع به «همه چیز و همه کس» روبرو خواهد بود که در این کتاب پاسخی برای آنها ارائه نشده است.

البته این نکته ناگفته نماند که کتاب مزبور به لحاظ گردآوری فیشهای متعدّدی از

منابع مختلف راجع به موضوعات گوناگون، می‌تواند به عنوان یک بانک فیش مطرح باشد. در واقع هر یک از فیشهای موجود در این کتاب به تنهایی این ارزش را دارند که مورد استفاده و بهره‌برداری کسانی قرار گیرند که با لحاظ داشتن اصول یک کار پژوهشی، قصد نگارش کتاب درباره تاریخ انقلاب اسلامی را دارند. اما مجموعه و ترکیب این فیشها، بیش از آن که روشنگر و مبین مسائل باشد، بر اذهان و افکار غبار شائبه و شبهه می‌افشاند و مسیر دستیابی به حقایق را ناهموارتر و لغزنده‌تر می‌سازد.

با تشکر

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

* از روزنامه صدای عدالت - دوشنبه 1383/2/7 :

امروز دادگاه «شنود اشباح»

ایسنا: جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از نویسنده کتاب «شنود اشباح» امروز در شعبه 1083 ویژه کارکنان دولت برگزار می‌شود.

این جلسه، اولین [!] جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» است و جلسه قبلی به دلیل غیبت متشاکی برگزار نشد. [این خبر در همین روز توسط روزنامه‌های ابرار، خراسان، توسعه و حیات نو اقتصادی نیز منتشر گردید.]

* از سرویس سیاسی اجتماعی خبرگزاری فارس - دوشنبه 1383/2/7 :

آخرین جلسه رسیدگی به پرونده کتاب شنود اشباح برگزار شد.

خبرگزاری فارس: آخرین جلسه رسیدگی به پرونده مؤلف کتاب شنود اشباح صبح امروز در شعبه 1083 مجتمع قضائی جرایم کارکنان دولت برگزار شد.

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس، در این جلسه که به ریاست قاضی

«محمد اسلامی» برگزار شده بود، «رضا گلپور» در دادگاه حاضر بود ولی «علی ربیعی» شاکی پرونده در جلسه حضور نداشت و وکیل وی «حمید چرمچیان» در جلسه حاضر شده بود. بنابراین گزارش، «چرمچیان» وکیل شاکی پرونده با بیان این که «رضا گلپور» نویسنده «شنود اشباح» فارغ از تکالیف زیست اجتماعی و احکام و تعالیم اسلامی در این کتاب چنان قلم رانده‌اند که گویی صاحب علی اطلاق حق بی‌پایان‌اند و برای دیگران هیچ حقی قائل نشده‌اند [!] به طرح دلایل شکوائیه پرداخت و اظهار داشت: همانگونه که پیشتر معروض شد، مشتکی عنه در بخشی از کتاب توقیف شده [۹] «شنود اشباح» برخلاف حقیقت و به قصد تشویق اذهان عمومی و اضرار موکلم ضمن نسبت دادن اعمال «خشونت» از سوی موکلم علیه متهمین و یا افراد دستگیر شده (در وزارت اطلاعات) ادعا کرده است: برخی مسئولین در وزارت اطلاعات به علت خشونت موکلم علیه متهمین از شغل خود استعفاء داده‌اند.

وی گفت: حال که مشتکی عنه، این چنین بر ایراد اتهام خشونت ورزی به یک کارمند عالی‌رتبه رسمی کشور اصرار می‌ورزد، ایشان را ملتزم سازید تا زمان، مکان و افرادی را که توسط موکلم تحت اعمال خشونت بار قرار گرفته‌اند را مشخص ساخته و صحت ادعای خویش را اثبات نمایند و چنانچه قادر به اثبات صحت ادعای خویش نباشند برابر قانون تحت پیگرد و مجازات قرار گیرند.

«چرمچیان» وکیل مدافع «ربیعی» مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی در بخش دیگری از طرح شکوائیه علیه «گلپور» گفت: ادعای اخراج موکلم از وزارت اطلاعات از مصادیق بارز نشر اکاذیب موضوع ماده 698 قانون مجازات اسلامی است که با یک استعلام ساده، نادرستی ادعای مزبور اثبات می‌شود و همانگونه که در اولین لایحه موکلم معروض گردید خروج مشارالیه از وزارت اطلاعات اگر چه با دلیل اختلاف با وزیر وقت اطلاعات بوده است لیکن هیچ‌گاه موضوع «اخراج»

«بیرون کردن» در میان نبوده است.

وی تصریح کرد: متشاکی در بخش‌های دیگری از کتاب خود به قصد اضرار و تشویش اذهان عمومی [!] و مقامات رسمی علیه موکلم، ادعای کذب استفاده از آموخته‌های وزارت اطلاعات در زمینه عملیات روانی در جهت اغراض سیاسی یا به تعبیر نویسنده «اصلاحات» را مطرح ساخته است.

«چرمچیان» با اشاره به اینکه متهم پرونده در صفحه 757 کتاب شنود اشباح (پیوست شماره پنج) به طور تلویحی موضوع کذب دیگری را با استفاده از اسم مستعار «عباد» به وی نسبت داده افزود: مشتکی عنه در قالب عبارات فوق ضمن فاش ساختن پاره‌ای از کارکردها و مسئولیتهای محرمانه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، به قصد القاء شبهه [!] علیه موکلم به طور تلویحی، چنین القاء نموده که موکل بنده در شورای عالی امنیت ملی به «تجارت با [حزب بعث] عراق» مشغول بوده و با عبارات بعدی سعی کرده به طور غیرمستقیم این مسئولیت را به عنوان سهم موکلم از به قدرت رسیدن دولت «خاتمی» جلوه دهد.

وی با بیان اینکه نویسنده شنود اشباح، برخلاف حقیقت مدعی شده است که موکلم در شکوائیه اولیّه خود «خواستار توقیف و جمع‌آوری کتاب شنود اشباح توسط مدعی العموم شده است» گفت: متن شکوائیه نزد دادگاه موجود است. بررسی آن متن به روشنی کذب بودن این ادعا را روشن می‌سازد. از دیگر سو، زمانی که شکوائیه موکلم تقدیم دادگاه شد چندین روز از توقیف کتاب موصوف می‌گذشت. [نکته جالب توجه اینکه مسئولین معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد رسماً دلیل جلوگیری از چاپ دوّم کتاب را با وجود دارا بودن مجوز دائمی، اعتراض و شکایت «علی ربیعی» از نویسنده کتاب اعلام داشته‌اند و جناب وکیل...!]

پس از پایان طرح شکایت شاکی، قاضی «اسلامی» خطاب به «گلپور» گفت: با توجه به اینکه مطابق شکایت شاکی خصوصی توهین، افترا، نشر اکاذیب به قصد تشویش

اذهان عمومی از طریق کتاب شنود اشباح و انتساب مواردی به «علی ربیعی» ارائه گردیده است دفاع کنید.

«گلپور» اظهار داشت: قسمت‌هایی از نوشته‌های کتاب من که مورد شکایت «ربیعی» مطرح گردیده است مجموعه‌ای از اظهارنظرهای مختلف، اسناد رسمی و اسناد رسمی مطبوعات بوده است.

وی با بیان اینکه هیچ جای کتاب را از خودم ننوشته‌ام، گفت: با توجه به نوع کار که نوعی تحقیق و نگارش است منبع را ذکر کرده‌ام که اگر روزی فردی نقدی بر حرفه‌ایم داشت به اصل مرجع مراجعه کند.

نویسنده کتاب شنود اشباح اظهار داشت: تمام نکته‌هایی که «ربیعی» شکایت کرده است منابع مشخص است و با توجه به اینکه شخص ایشان کارهای تحقیقاتی انجام می‌دهند معقول و منطقی بود تا انتقاد خود را به من انتقال می‌دادند و من هم به عنوان وظیفه در مصاحبه یا انتشار بعدی کتاب از آنها استفاده می‌کردم.

وی در پاسخ به سؤال قاضی «اسلامی» مبنی بر اینکه مرجع اصلی شکایت علیه کتاب شما کیست؟ گفت: تمام مراحل صدور مجوز قانونی را از وزارت ارشاد گرفته‌ام اما زمانی که نوبت چاپ دوم کتاب شنود اشباح فرا رسید متوجه شدم که اجازه نشر کتاب توسط وزارت ارشاد به صورت غیرقانونی [پس] گرفته شده است.

«گلپور» تصریح کرد: زمانی که به شعبه شنش [دادسرا] مراجعه کردم، «تابش» خواهرزاده رئیس جمهور و مسئول روابط عمومی وزارت ارشاد دلیل این برخورد را شکایت «ربیعی» و رجوع وی به وزارت ارشاد اعلام کرد.

قاضی «اسلامی» از «گلپور» در خصوص خشونت علیه «ربیعی» سؤال کرد که چه سندی در این خصوص دارید و «گلپور» جواب داد: در سخنرانی‌های علنی و آرشیو مطبوعات این موضوع مطرح شده بود و چون برای من سؤال ایجاد شده بود، این موضوع را در مصاحبه‌های حضوری مورد تأکید قرار دادم.

وی گفت: من می‌خواستم که این موضوع را روشن‌تر کنم اما گفتند که این موضوع نباید باز شود چرا که مسأله امنیتی است.

«چرمچیان» وکیل مدافع «علی ربیعی» پس از اظهارات «گلپور» گفت: ما چنین حرفی را نزده‌ایم شما اگر می‌خواهید اثبات کنید.

وکیل مدافع «علی ربیعی» مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تاکید کرد: ما به دنبال کیفر «رضا گلپور» نیستیم بلکه می‌خواهیم ایشان را متنبه کنیم.

* از روزنامه سیاست روز - سه شنبه 1383/2/8 :

آخرین جلسه رسیدگی به پرونده «شنود اشباح»

گروه سیاسی - آخرین جلسه رسیدگی به پرونده مؤلف کتاب شنود اشباح، صبح دیروز در شعبه 1083 مجتمع قضائی جرائم کارکنان دولت برگزار شد.

به گزارش خبرگزاری فارس، در این جلسه که به ریاست «محمد اسلامی» برگزار شده بود، «رضا گلپور» در دادگاه حاضر بود ولی «علی ربیعی» شاکی پرونده در جلسه حضور نداشت و وکیل وی «حمید چرمچیان» در جلسه حاضر شده بود.

* از روزنامه شرق - سه شنبه 1383/2/8 :

محاکمه «شنود اشباح» با شکایت «ربیعی»:

ایلنا: اولین [؟] جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از نویسنده کتاب «شنود اشباح» دیروز در شعبه 1083 ویژه کارکنان دولت به ریاست قاضی «اسلامی» برگزار شد.

به گفته وکیل «ربیعی»: نویسنده این کتاب در مورد سوابق خدمتی موکل بنده مطالب کذبی را منتشر کرده‌اند که ما با استناد به مواد 608 و 609 و 698 قانون مجازات اسلامی از ایشان به جرم نشر اکاذیب، توهین و هتک حرمت شکایت

کرده‌ایم اما ایشان هیچ دفاع محکمه‌پسندی از خود ارائه نکرد[!؟] و تنها تأکید کرد که کتاب دارای مجوز بوده و منابع کتاب نیز از مطالبی است که در روزنامه‌ها ذکر شده است. همچنین نویسنده کتاب «مصاحبه‌هایی» با وزیر سابق اطلاعات کرده که در آن مصاحبه‌ها، مطالب کذب در مورد سوابق موکل بنده ذکر شده است اما وی به عنوان ناشر کتاب مسئولیت آن مطالب را نمی‌پذیرد. «ربیعی» دلیل این شکایت را جلوگیری از تحریف زود هنگام تاریخ انقلاب[!؟] بیان کرده است.

«ربیعی» مسئول دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی و مشاور اجتماعی رئیس جمهوری است. در کتاب «شنود اشباح» اتهامات و مطالبی علیه جریان چپ اسلامی و چهره‌هایی چون «بهزاد نبوی»، «محمد موسوی خوئینی‌ها» و «علی ربیعی» مطرح شده است.

* از روزنامه فرهنگ آشتی - سه شنبه 1383/2/8 :

وکیل مدافع «علی ربیعی»:

اعتراض ما به تحریف تاریخ انقلاب است

اولین [!؟] جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از «رضا گلپور» نویسنده «شنود اشباح» در شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران به ریاست قاضی «اسلامی» برگزار شد. به گزارش ایسنا، این جلسه که به گفته قاضی «اسلامی» آخرین جلسه رسیدگی بود، با حضور وکیل مدافع «ربیعی» و متهم پرونده برگزار شد. «حمید چرمچیان» وکیل مدافع «علی ربیعی» با ابراز خرسندی از این که پس از گذشت 16 ماه از آغاز این شکایت، پرونده در یک جلسه علنی مورد بررسی قرار می‌گیرد، درباره دلایل طرح شکایت از سوی موکلش گفت: نخستین انگیزه اصلی من

و موکلم از این شکایت، اعتراض به تحریف تاریخ انقلاب در کتاب شنود اشباح است و انگیزه بعدی هم، مرزبندی میان قلم بدستان متعهد و از بین برندگان آبروی افراد است. وی با تأکید بر این که من و موکلم به دنبال تنبیه و آگاهی مؤلف بودیم تا کیفر وی، افزود: افراد جامعه پذیرفته‌اند که آزادی معنوی افراد، جزو حقوق اسلامی و فطری آنها بوده و حرمت و شرافت خانوادگی و شغلی افراد مصون از تعرض است، صاحبان آزادی بیان در استفاده از آن بی‌قید و نامحدود نبوده و در چگونگی استفاده از آن، باید مرزهای عرف و اخلاق و قانون را رعایت کرد و براساس اصول 22 و 40 قانون اساسی، سؤاستفاده از آزادی بیان و نشر به صورت افترا و توهین ممنوع است.

«چرمچیان» با بیان این که هر حقی، تکلیفی در پی دارد و مؤلف این کتاب هم در برابر محتوای کتابش مسئولیت دارد اظهار داشت: یکی از دلایل شکوائیه موکلم این است که در صفحه 730 کتاب توقیف شده شنود اشباح به نقل از «روح... حسینیان» برخلاف حقیقت ضمن نسبت دادن اعمال خشونت از سوی موکل علیه متهمان و یا افراد دستگیر شده در وزارت اطلاعات که می‌تواند به تشویش اذهان عمومی و اضرار موکلم منجر شود، ادعا شده برخی مسئولان در این وزارتخانه به علت خشونت موکل علیه متهمان از شغل خود استعفا داده‌اند.

وی افزود: همچنین گناهکار خواندن و انتساب اعمال گناه به موکلم [؟] به واسطه فعالیتش در وزارت اطلاعات با توجه به تمثیلی بودن فعل مادی توهین در قانون مجازات اسلامی، مصداق ماده 609 قانون مجازات اسلامی است و ادعاهای کذبی از مصادیق روشن نشود [!؟]، اکاذیب به قصد اضرار و لطمه به شخصیت، موضوع ماده 698 قانون مجازات اسلامی است.

مصادیق بارز، نشر اکاذیب است و می‌تواند منجر به لطمه به حیثیت و حرمت اجتماعی موکلم شود. همچنین در بخش‌هایی از کتاب، ادعای کذب استفاده از

آموخته‌های وزارت اطلاعات در زمینه عملیات روانی در جهت اغراض سیاسی یا به تعبیر نویسنده اصلاحات را در مصاحبه‌ای از «علی فلاحیان» مطرح ساخته است.

[مضمون این خبر در همین روز توسط روزنامه همبستگی با انتخاب تیتري که اصولاً در متن منتشره آن وجود نداشته یعنی «نویسنده شنود اشباح: چیزی از خود نوشته‌ام» [!؟] منتشر گردید.]

* از روزنامه آفتاب یزد - سه شنبه 1382/2/8 :

دادگاه رسیدگی به اتهامات نویسنده کتاب شنود اشباح برگزار شد [!؟]

وکیل «علی ربیعی»: شکایت ما برای جلوگیری از تحریف زود هنگام تاریخ انقلاب است

اولین [!؟] جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از نویسنده کتاب «شنود اشباح» دیروز

در شعبه 1083 ویژه کارکنان دولت به ریاست قاضی «اسلامی» برگزار شد.

«حمید چرمچیان» در گفت و گو با ایلنا، ضمن اعلام این خبر گفت: در این جلسه پس از

طرح اولیه شاکي و دفاع متهم از خود، رئیس دادگاه آخرین جلسه رسیدگی به پرونده را اعلام کرد و براساس قانونی رأی دادگاه باید ظرف یک هفته آینده صادر شود.

وی افزود: نویسنده کتاب شنود اشباح در مورد سوابق خدمتی موکل بنده مطالب کذبی را منتشر

کرده‌اند که ما به استناد به مواد 608 و 609 و 698 قانون مجازات اسلامی از ایشان به جرم نشر

اکاذیب، توهین و هتک حرمت شکایت کرده‌ایم اما ایشان هیچ دفاع محکمه‌پسندی [!؟] از خود

ارائه نکرد و تنها تأکید کرد که کتاب دارای مجوز بوده و منابع کتاب نیز از مطالبی است که در

روزنامه‌ها ذکر شده است.

وکیل «علی ربیعی» افزود: البته شکایت ما از ایشان برای جلوگیری از تحریف زود هنگام

تاریخ انقلاب اسلامی و نیز مرزبندی و تمایز بین قلم به دستان متعهد با کسانی که قلم را برای

خداشه به حیثیت دیگران به کار می‌برند، بنابراین قصد ما کیفر یا

مجازات آقای «گلپور» نیست، بلکه منظور متنبه شدن ایشان بود که البته با دفاعیات ایشان این گونه به نظر نمی‌رسد که متنبه شده باشند. [الحمدلله!]

* از روزنامه صدای عدالت - 1383/2/8 :

«علی ربیعی» به دادگاه رفت [!؟]

ایلنا - وکیل «علی ربیعی» گفت: در جلسه رسیدگی به شکایت موکل من از نویسنده کتاب شنود اشباح پس از طرح اوئیته شاکی و دفاع متهم از خود، رئیس دادگاه آخرین جلسه رسیدگی به پرونده را اعلام کرد و براساس قانون، رأی دادگاه باید ظرف یک هفته آینده صادر شود. وی افزود: نویسنده کتاب شنود اشباح در مورد سوابق خدمتی موکل بنده مطالب کذبی را منتشر کرده‌اند و ایشان هیچ دفاع محکمه‌پسندی از خود ارائه نکرد و تنها تأکید کرد که کتاب دارای مجوز بوده و منابع کتاب نیز از مطالبی است که در روزنامه‌ها ذکر شده است. وکیل «علی ربیعی» تصریح کرد: «گلپور» مصاحبه‌هایی با وزیر سابق اطلاعات کرده است که در آن مصاحبه‌ها مطالب کذبی در مورد سوابق موکل بنده ذکر شده است، اما ایشان به عنوان ناشر کتاب مسئولیت آن مطالب را نمی‌پذیرند.

* از روزنامه توسعه - سه‌شنبه 1383/2/8 :

برگزاری جلسه رسیدگی به شکایت «ربیعی» از نویسنده «شنود اشباح»

اولین [!؟] جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» معاون دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی از «گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح، روز گذشته در شعبه 1083 ویژه کارکنان دولت به ریاست قاضی «اسلامی» برگزار شد. [«حمید چرمیان»] «چرمچیان»؛ وکیل مدافع «ربیعی» ضمن اعلام این خبر گفت: نویسنده کتاب مذکور در مورد سابقه خدمت موکل بنده مطالب کذبی را منتشر کرده است که ما از او شکایت کرده‌ایم، اما وی هیچ دفاع محکمه‌پسندی از خود عرضه نکرد [!] و فقط [!]

اظهار داشت کتاب دارای مجوز بوده و منابع کتاب نیز از مطالبی است که در روزنامه‌ها درج شده است.

وکیل مدافع «ربیعی» در پایان افزود: شکایت ما از نویسنده کتاب برای جلوگیری از تحریف زود هنگام تاریخ انقلاب اسلامی است و قصدمان مجازات «گلپور» نیست، بلکه متنبه شدن او است.

* از روزنامه نسیم صبا - سه شنبه 1383/2/8 :

شنود اشباح در دادگاه

اولین [!؟] جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از نویسنده کتاب شنود اشباح روز گذشته در شعبه 1083 ویژه کارکنان دولت به ریاست قاضی «اسلامی» برگزار شد. «حمید چرمچیان» در گفت و گو با ایلنا، ضمن اعلام این خبر گفت: در این جلسه پس از طرح اولیه شاکی و دفاع متهم از خود، رئیس دادگاه آخرین جلسه رسیدگی به پرونده را اعلام کرد و براساس قانون رأی دادگاه باید ظرف یک هفته آینده صادر شود. وی افزود: نویسنده کتاب شنود اشباح در مورد سوابق خدمتی موکل بنده مطالب کذبی را منتشر کرده است که ما با استناد به مواد 608 ، 609 و 698 قانون مجازات اسلامی از ایشان به جرم نشر اکاذیب، توهین و هتک حرمت شکایت کرده‌ایم، اما ایشان هیچ دفاع محکمه پسندی از خود ارائه نکرد [!؟] و تنها تأکید کرد که کتاب دارای مجوز بوده و منابع کتاب نیز از مطالبی است که در روزنامه‌ها ذکر شده است.

* از روزنامه خراسان - سه شنبه 1383/2/8 :

آخرین جلسه دفاعیه شنود اشباح برگزار شد

«گلپور»: انتظار تهدید از جانب برخی مسئولان را نداشتم

نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: انتظار مواجه شدن با تهدید از جانب برخی

مسئولان را نداشتم.

نویسنده کتاب شنود اشباح دیروز بعد از آخرین جلسه دفاعیه خود در شعبه 1083 مجتمع قضائی جرایم کارکنان در گفتگو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری فارس، اظهار داشت: وکیل «علی ربیعی» دیروز بحث جدیدی را مبنی بر کذب نوشته‌های من در خصوص نقش «ربیعی» در زمینه‌سازی ایجاد خشونت برای متهمین پرونده قتل‌های زنجیره‌ای مطرح کرد و به طور کل این گفته‌ها را تکذیب کرد.

وی گفت: وکیل مدافع «ربیعی» اظهاراتم را در دفاعیه دایر بر صدور اعلامیه معروف 15 دی ماه سال 77 توسط «ربیعی» در مجموعه کمیسیون تحقیق ریاست جمهور که هفته‌ها قبل از دستگیری «سعید امامی» صورت گرفته بود را از اساس زیر سؤال برد.

«گلپور» با بیان این که من در دفاعیات قبل بر عدم اشاره «ربیعی» به هویت منبع خود در میان قاتلان «فروهر» و دیگران در پاییز سال 77 تأکید کرده‌ام، تصریح کرد: این منبع کسی جز «سید مصطفی کاظمی ارسنجانی» با اسم مستعار «موسوی» نمی‌باشد.

وی اظهار داشت: من در این جلسه به رجوع «کاظمی ارسنجانی» در نیمه شب به منزل «ربیعی» جهت ارائه گزارش‌های مربوط به قتل‌ها طبق اظهارات خود وی که دلیلی بر روشن شدن ماهیت قاتلان حداقل برای «علی ربیعی» که مشاور ویژه رئیس جمهور است برشمردم.

نویسنده کتاب شنود اشباح به آخرین دفاعیه خود اشاره کرد و افزود: آخرین دفاعیه من نیز اشاره به میدان آمدن یک نو قلم 25 ساله در جهت فتح باب گفتگو و تضارب آراء در زمینه تاریخ انقلاب اسلامی به ویژه پرونده‌های انفجار نخست‌وزیری (شهادت مرحوم «رجایی») و ایران - کنترا تحت شعارهای زیبای مطرح شده پس از فضای انتخابات خرداد 76 بود.

وی خاطر نشان کرد: انتظار تشویق از سوی مسئولین مربوطه را داشتم نه مواجهه

شدن با تهدید و تحدید از جانب مسئول دبیر خانه شورای عالی امنیت ملی که سمبل یک جریان فکری و دارای عمق اجرایی در قوه مجریه می‌باشد.

[این خبر در همین روز توسط روزنامه حمایت نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه ابتکار - سه شنبه 1383/2/8 :

نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: انتظار مواجه شدن با تهدید از جانب برخی مسئولان را نداشتم.

نویسنده کتاب شنود اشباح دیروز بعد از آخرین جلسه دفاعیه خود در شعبه 1083 مجتمع قضائی جرایم کارکنان در گفتگو با فارس، اظهار داشت: وکیل «علی ربیعی» دیروز بحث جدیدی را مبنی بر کذب نوشته‌های من در خصوص نقش «ربیعی» در زمینه‌سازی ایجاد خشونت برای متهمین پرونده قتل‌های زنجیره‌ای مطرح کرد و به طور کل این گفته‌ها را تکذیب کرد.

«گلپور» با بیان اینکه من در دفاعیات قبل، بر عدم اشاره «ربیعی» به هویت منبع خود در میان قاتلان «فروهر» و دیگران در پاییز سال 77 تأکید کرده‌ام، تصریح کرد: این منبع کسی جز «سید مصطفی کاظمی ارسنجان» با اسم مستعار «موسوی» نمی‌باشد.

وی اظهار داشت: من در این جلسه به رجوع «کاظمی ارسنجان» در نیمه شب به منزل «ربیعی» جهت ارائه گزارش‌های مربوط به قتل‌ها طبق اظهارات خود وی که دلیلی بر روشن شدن ماهیت قاتلان حداثی برای «علی ربیعی» که مشاور ویژه رئیس جمهور است برشمردم. وی خاطر نشان کرد: انتظار تشویق از سوی مسئولین مربوطه را داشتم نه مواجه شدن با تهدید و تحدید از جانب مسئول دبیر خانه شورای عالی امنیت ملی که سمبل یک جریان فکری و دارای عمق اجرایی در قوه مجریه می‌باشد.

* از سرویس سیاسی اجتماعی خبرگزاری فارس - چهارشنبه 1383/2/9 :

وکیل مدافع «ربیعی» انتظار حکم محکومیت «گلپور» را داریم

«حمید چرمچیان» گفت: امیدواریم که دادگاه با نگاه قانونی خود حکم محکومیت «گلپور» را صادر کند تا ایشان از عمل خود متنبه شوند...

وی اظهار داشت: من و موکلم هیچ گاه به دنبال کیفر یا مجازات «گلپور» نبودیم و تنها قصد آگاهی و متنبه شدن ایشان را داشتیم تا وی را متوجه کنیم که روشی که در پیش گرفته است روش مناسبی نیست.

«چرمچیان» گفت: گویا «گلپور» همواره اصرار بر این روش دارند به طوری که در مصاحبه‌ای که اخیراً انجام داده‌اند، ادعاهایی مطرح کرده‌اند که از مصادیق بارز توهین است و در آن مصاحبه موکل مرا مورد تهدید قرار داده‌اند. [!؟]

وی اظهار داشت: ما در نهایت احترام از حق دادخواهی خود استفاده کرده‌ایم و هیچ گاه به دنبال انگیزه شخصی نبودیم و موکلم تنها با طرح این شکایت می‌خواستند در تاریخ ثبت شود که در وزارت اطلاعات مأموری مثل ایشان بوده و خشونت در کار نبوده است. [ماشاءالله. به دنبال جلوگیری از تحریف تاریخ هم هست!]

وکیل مدافع «ربیعی» در خصوص دلایل معنونه خود در طرح این شکایت اظهار داشت: «گلپور» در کتابش برخلاف حقیقت و به قصد تشویش اذهان عمومی و اضرار موکلم ضمن نسبت دادن اعمال خشونت از سوی موکلم علیه متهمین یا افراد دستگیر شده در وزارت اطلاعات، ادعا کرده است که موکل ما [!؟] اعمال خشونت می‌کرده که ادعای کذب است و این عمل «گلپور» مصداق نشر اکاذیب دارد و به حیثیت و آبروی موکلم لطمه وارد می‌کند لذا به استناد ماده 698 قانون مجازات اسلامی از وی شکایت شد...

وی افزود: نویسنده در کتاب خود مدعی شدند موکلم را از وزارت اطلاعات

اخراج کرده‌اند که این نیز مصداق نشر اکاذیب دارد و طبق ماده 698 قانون مجازات قابل تعقیب است.

«چرمچیان» گفت: «گلپور» در بخش دیگری از کتاب خود مدعی شدند که موکل من اعمال گناه مرتکب شده‌اند [!؟] که این امر نادرستی است. همچنین وی به نقل از وزیر اسبق اطلاعات اظهار داشته است که موکل من فرد دروغگو و کلک زنی است [!؟] که از مصادیق ماده 608 قانون مجازات و توهین است و مسائلی هم در مورد مسئولیت‌های موکلم عنوان کرده‌اند که مسئولیت فعلی ایشان سهمی است که از به قدرت رسیدن آقای «خاتمی» به دست آورده‌اند که این نیز امر دروغی بود [!] و به استناد ماده 698 قابل شکایت است.

وی با اشاره به ادعای عجیب «گلپور» در لایحه دفاعیه خود گفت: «گلپور» در لایحه دفاعیه خود اظهار کرده‌اند که «ربیعی» از وقوع قتل‌های زنجیره‌ای پیش از وقوع آنها اطلاع داشته است که این امور اگر به عین افتراء تلقی نشود مطمئناً نشر اکاذیب است. [حیف که وکیل بنده خدا دیر آمده می‌خواست زود برود و صد حیف که نه موکلش که رئیس موکلش هم در این مورد جرأت راستگویی و توضیح روشن دادن به افکار عمومی را ندارند! والا هر لحظه با اعلام وجود این آمادگی به شرط حضور رسانه‌ها و افکار عمومی حاضر به دیالوگ و مناظره بوده و هستم.]

«چرمچیان» در ادامه خاطر نشان کرد: «گلپور» در این کتاب خود از ادبیات سخیف در مورد موکلم استفاده کرده‌اند و او را به عنوان یک دیکتاتور و توتالیتار [!؟] خطاب قرار داده‌اند که به عنوان توهین و تهمت تقاضای پیگیری قضائی و تحت تعقیب قرار دادن وی را داریم.

وکیل مدافع «ربیعی» گفت: با توجه به اینکه «گلپور» به هیچ کدام از مواردی که ما از آنها شکایت کردیم و وی ادعا کرده است پاسخ و دفاع مناسبی ارائه نداده است و در طول جلسه دادگاه همواره به حاشیه پرداختند، لذا انتظار داریم به عنوان نشر

اکاذیب و توهین و هتک حرمت موکلم در دادگاه محکوم شوند.
وی افزود: ما امیدواریم که دادگاه به حکم قانون وی را متنبّه کند و «گلپور» با این تنبّه به اشتباهات خود پی ببرد و با محکومیت خود رویه سابق خود را کنار بگذارد. ولی گویا بعد از جلسه دادگاه، وی همچنان رویه سابق خود را ادامه خواهند داد. [?!]

* از نشریه کتاب هفته - شنبه 1383/2/12 :

شکایت از نویسنده کتاب شنود اشباح
اولین جلسه رسیدگی به شکایت «علی ربیعی» از «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» برگزار شد.

به گزارش ایسنا: «حمید چرمچیان» وکیل مدافع «علی ربیعی» درباره دلایل طرح شکایت از سوی موکلش گفت: نخستین انگیزه اصلی من و موکلم از طرح شکایت، اعتراض به تحریف تاریخ انقلاب در کتاب شنود اشباح است و انگیزه بعدی هم مرزبندی میان قلم به دستان متعهد و از بین برندگان آبروی افراد است.

وی با تأکید بر اینکه من و موکلم به دنبال تنبیه و آگاهی مؤلف بودیم تا کیفر وی، افزود: افراد جامعه پذیرفته‌اند آزادی معنوی افراد جزو حقوق اساسی و فطری آنها بوده و حرمت و شرافت خانوادگی و شغلی افراد مصون از تعرض است. صاحبان آزادی بیان، در استفاده از آن بی‌قید و نامحدود نبوده و باید مرزهای عرف و اخلاق و قانون را رعایت کرده و براساس اصول 22 و 40 قانون اساسی، سوءاستفاده از آزادی بیان و نشر به صورت افترا و توهین ممنوع است.

* از روزنامه فرهنگ آشتی - چهارشنبه 1383/2/23 :

رأی «محمد سلامتی» صادر شد

امروز محاکمه روزنامه توسعه برگزار نمی‌شود.

به گزارش ایسنا، در حالی که پیشتر قرار شده بود مدیر مسئول توسعه، امروز در شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران محاکمه شود، این جلسه دادگاه به دلیل تغییرات اخیر در ترکیب هیأت منصفه و بلا تکلیفی آن به تأخیر افتاد.

خبرنگار ایسنا همچنین اطلاع یافت که قاضی «اسلامی» رئیس شعبه 1083 رأی «محمد سلامتی» درباره شکایات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مدعی العموم از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و همچنین رأی «رضا گلپور» نویسنده شنود اشباح درباره شکایت «علی ربیعی» از وی را صادر کرده است و این آرا به زودی به آنها ابلاغ خواهد شد.

* از روزنامه شرق - چهارشنبه 1383/2/23 :

صدور رأی «محمد سلامتی» و نویسنده شنود اشباح

ایسنا: رئیس شعبه 1083 ، رأی «محمد سلامتی» درباره شکایت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مدعی العموم از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و همچنین رأی «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح درباره شکایت «علی ربیعی» از وی را صادر کرده است و این آراء به زودی به آنها ابلاغ خواهد شد.

[این خبر توسط روزنامه خراسان نیز در ستون تازه‌های مطبوعات با نقل قول از روزنامه فرهنگ آشتی در روز پنج شنبه 1383/2/24 منتشر گردید.]

* از دادنامه رسمی صادر شده توسط قاضی «محمد اسلامی»

در پرونده شکایت «علی ربیعی» [معروف به «عباد» مشاور امنیتی «سید محمد خاتمی»] از محقق:

آرم

دادگستری جمهوری اسلامی ایران

دادنامه

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا

بسمه تعالی

تاریخ رسیدگی: 83/2/7 شماره پرونده: 497/1083/82 شماره دادنامه: 83/3/11 - 36

مرجع رسیدگی کننده: شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران

شاکی: «علی ربیعی» با وکالت آقای «حمید چرمچیان»، تهران - بلوار اشرفی اصفهانی - خ
پارک - کوچه شقایق - پ 614

متهم: «رضا گلپور چمرکوهی»...

اتهام: توهین - اهانت - افتراء - نشر اکاذیب

گردشکار: پس از ارجاع پرونده و ثبت آن به کلاس فوق و جریان تشریفات قانونی، دادگاه با عنایت به محتویات پرونده، ختم رسیدگی را اعلام و با استعانت از ذات مقدس احدیت و ذوات مقدسه ائمه اطهار (علیهم السلام) بشرح ذیل مبادرت به صدور رأی می نماید:

«رأی دادگاه»

در خصوص شکایت آقای «علی ربیعی» با وکالت آقای «حمید چرمچیان» وکیل دادگستری علیه آقای «رضا گلپور چمرکوهی» فرزند «سلمان» 26 ساله اهل و ساکن تهران دایر بر ایراد توهین و اهانت و نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی بدین شرح که شاکی اعلام نموده است متهم در کتاب خود تحت عنوان «شنود اشباح» برخلاف واقع اینجانب را به خشونت ورزی نسبت به متهمان وزارت اطلاعات متهم نموده است. وی در بخش دیگری از کتاب خود، به قصد تخریب وجهه و شخصیت اینجانب، ادعای کذب استفاده از آموخته‌های وزارت اطلاعات را در زمینه عملیات روانی در جهت اغراض سیاسی یا به تعبیر نویسنده اصلاحات [۱۹] را مطرح ساخته است و در جای دیگر ادعای کذب اخراج اینجانب از وزارت اطلاعات را طرح نموده است. وی در بخش دیگری از کتاب خود با فاش ساختن پاره‌ای از

کارکردها و مسئولیت‌های محرمانه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، به قصد القاء شبهه علیه اینجانب، با لحنی که در درون خود نوعی القاء سوء استفاده را دارد بطور مبهم موضوع مسئولیت بنده را در کمیته برخورد با مبادلات خلاف با کشور عراق [سؤال اینجاست که چرا چنین مسئولیتی محرمانه است؟!]¹ را تحت عنوان کمیته تجارت به بیان کشیده و چنین القاء نموده است که اینجانب در کمیته مورد نظر، به تجارت با [حزب بعث] عراق مشغول بوده و با عبارات بعدی سعی داشته چنین وانمود کند که در این مسئولیت به عنوان سهمی از قدرت دولت «خاتمی» به بهره‌برداری از امکانات دولتی مشغول هستم، در حالیکه وظیفه این کمیته برخورد با تخلفات احتمالی است و مسئولیت آن نیز مربوط به قبل از دولت «خاتمی» است.

متهم در پاسخ اظهار نموده است که در خصوص اتهام توهین و اهانت اظهار تعجب و شگفتی دارم و تقاضا دارم که شاکی محترم یک مورد لفظ اهانت آمیز نسبت به ایشان در کل کتاب ارایه نماید. و شکایت شاکی به صورت کلی و براساس استنباط شخصی از کتاب طرح شده است. در خصوص موارد دیگر، منابع کتاب شامل صورتجلسه مذاکرات علنی مجلس شورای اسلامی و اخبار و مسایل مندرج در مطبوعات می‌باشد و شیوه نگارش در نقل قول، عیناً آوردن مطالب است. در مورد نشریات غربی و یا غیرایرانی مورد استفاده در کتاب؛ نوشته‌های مناسب ذیل آنان آورده‌ام و از عزیزانی که مورد اشاره بوده‌اند خواسته‌ام که به دلیل تنویر افکار عمومی و رفع شبهه‌های دشمن به بیان حقایق وقایع و توضیحات تکمیلی پردازند که به عنوان محققى جوان در طرح صحیح وقایع یاری شوم.

دادگاه با توجه به اظهارات طرفین و محتویات پرونده و با عنایت به اینکه جهت تحقق جرایم اهانت و افتراء، استفاده از الفاظ صریح و یا انتساب اعمال مجرمانه لازم و ضروری می‌باشد و در مانحن فیه همانطوری که مورد ایراد متهم نیز قرار گرفته است شاکی دلیلی ارائه ننموده است، که متهم با الفاظ مورد نظر قانون، ایشان را مورد

اهانت قرار داده باشد و صرف به کار بردن الفاظی مانند خشونت که قابل تأویل است و می‌تواند در یک معنی خشونت قانونی حاصله از اعمال محدودیت‌های قانونی در خصوص متهمین و مجرمین را نیز شامل گردد، نمی‌تواند انتساب امری قلمداد شود که مطابق قانون، آن امر جرم محسوب می‌شود و از طرف دیگر روایاتی که متهم در نگارش کتاب بدان استناد جسته است از قول مسئولین ارشد وزارت اطلاعات مخصوصاً وزیر وقت بوده است که با انتشار محتویات کتاب، موارد نقل شده مورد تکذیب و یا تردید آنها قرار نگرفته است و در مواردی نیز خود شاکی (صرف نظر از عبارات بکار رفته) اتفاقات بیان شده از قبیل رفتن از وزارت اطلاعات و یا خدمت در شورای عالی امنیت ملی و یا بخش خاصی از آن را تأیید کرده است.

لذا با در نظر گرفتن جمیع جهات مذکور از جمله تأکید متهم در فقدان سوءنیت در تنظیم و نگارش کتاب و به لحاظ عدم کفایت ادله جهت انتساب بزه و عدم اقناع وجدانی در احراز تحقق ارکان سه گانه جرم، مستنداً به اصل 37 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حکم برائت متهم را صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره حضوری و ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در محاکم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.

رئیس شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران

« محمد اسلامی » - 83/2/7

* از شکایتنامه محقق علیه معاون حقوقی و پارلمانی «سید محمد خاتمی» - 1383/2/26 :

ریاست محترم دادرسی ویژه روحانیت

با سلام و عرض خسته نباشید

اخیراً فردی به نام «محمد علی ابطنجی» که گویا ملبس به لباس روحانیت و معاون رئیس

جمهوری می‌باشد در سایت شخصی اینترنتی خود (به آدرس وب نوشت) در

مطلبی با عنوان «زندانیان سیاسی در چرخه دعوای اسم» مورخه 83/2/15 مطالب صددرصد کذبی را به محتویات کتاب قانونا منتشر شده‌ام نسبت داده و آرزوی محبوس نمودن بنده جهت محاکمه را نموده است. نامبرده در بخشی از مقاله وب نوشت خود در کذب صریحی انتشار کتاب بنده را «با کمک بعضی مراکز دولتی» عنوان نموده است. ناشر کتاب بنده، نشر کلیدر - غیردولتی - بوده و بنده در این زمینه خواستار ارائه مدارک ایشان به شکل مستند می‌باشم تا افکار عمومی، حامیان بنده را آنهم در مراکز دولتی بشناسند!

نامبرده در کذب عجیب دیگری آورده که بنده آقای «موسوی خوئینی‌ها» دادستان سابق و مسئول دانشجویان پیرو خط «امام» را عامل کا.گ.ب و درس خوانده مسکو معرفی کرده‌ام.

اگر کتاب بنده را این ملبس به عبا و عمامه حتی یک بار خوانده باشد، می‌توانست متوجه صراحت بنده در بیان ریفرنس‌ها و مآخذ مورد اشاره در مبحث فوق گردد. بنده با اشاره به منابع گوناگون و نشریات چند کشور که در مقاطع مختلف زمانی منتشر شدند (و برای نمونه «گوئییدو اولیمپیو» در سال 99 میلادی در نشریه ایتالیایی کوریره دل‌اسرا و...) عدم توضیح و یا پاسخ مشخص آقای «خوئینی‌ها» و یا اطرافیانش در این موضوع مبهم و سؤال برانگیز را برای پژوهشگران مدافع انقلاب، خلاء اطلاعات و تحلیلی برشمردم و آرزو کردم که هر طور او یا اطرافیانش صلاح می‌دانند به این شبهات رسماً منتشر شده، پاسخ بفرمایند.

در قسمتی دیگر حضرت «ابطحی» قلمی فرموده: «در همان کتاب دهها یار انقلاب را قاتل قلمداد کرده» ام که این کذب محض و مصادق افتراء به اینجانب می‌باشد. مگر آن که حضرت او «کشمیری» قاتل، «جواد قدیری» قاتل، «عباس زرییاف» جنایتکار، «کلاهی» خونخوار و «قربانیفر» کودتاچی و امثال ذلک را یار انقلاب بشمرد که آنگاه همانطور که بنده در تعهدش به الزامات شأن و لباس روحانیت

تردید وارد می‌کنم او هم توی و تبرایش در نسبت تعریف دوستان و دشمنان انقلاب دچار تردید خواهد شد.

از آنجائیکه نامبرده خود را در لباس روحانیت - هر چند از شانس امثال بنده در ایران و نه اخیانا در مسافرت خود به آمریکا و...! - می‌نمایاند، اما تنها در یک فقره مکتوب منتشره در اینترنت، در مورد اینجانب، حداقل سه مورد کذب محض و افتراء را با آرزوی زندانی شدن اینجانب منتشر می‌کند و در کنارش می‌نویسد: «اجازه بدهید در این سایت من «محمد علی ابطحی» باشم، بی‌توجه به مسئولیتهای رسمی و حقوقی ام. اینجانب به یاد فیلم مارمولک افتاده و آرزو می‌کنم نامبرده حداقل در حد کاراکتر آن فیلم شأن این لباس مقدس را در قول و عمل حفظ می‌نمود.

بدینوسیله شکایت خود را از نامبرده ملبس به لباس روحانیت از بابت اشاعه اکاذیب و ایراد افترا به اینجانب اعلام می‌دارم. پرینت مقاله فوق الذکر پیوست می‌باشد.

به امید تعجیل در ظهور حضرت بقیه الله الاعظم (عج)

فدایی روحانیت راستین مکتب جعفری (ع)

نویسنده شنود اشباح - «رضا گلپور» - 83/2/26

* از هفته‌نامه یالثارات الحسین (ع) - چهارشنبه 1383/2/30 :

شکایت از «ابطحی» به دادگاه ویژه روحانیت

نویسنده کتاب «شنود اشباح» از «محمد علی ابطحی»، معاون پارلمانی رئیس جمهور

شکایت کرد.

«رضا گلپور» روز دوشنبه شکایت نامه خود از «ابطحی» را به اتهام اشاعه اکاذیب و ایراد

افتراء، تنظیم و به دادگاه ویژه روحانیت تقدیم کرد.

این نویسنده در شکایت نامه خود تصریح کرده است: «ابطحی» در سایت

اینترنتی خود در مطلبی با عنوان « زندانیان سیاسی در چرخه دعوی اسم » (مورخ 83/2/15) موارد کذبی را به مطالب مندرج در کتاب «شنود اشباح» و من نسبت داده است.

* از روزنامه قدس - سه شنبه 1383/3/19 :

نویسنده « شنود اشباح » تبرئه شد

«رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح اعلام کرد که از اتهامات مطروحه در پرونده شکایت «علی ربیعی» تبرئه شده است.

نویسنده شنود اشباح در گفت و گو با (ایسنا) درباره رأی صادره شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران به ریاست قاضی «اسلامی» در زمینه شکایت «علی ربیعی» از خود با بیان این که اتهامات من توهین و اهانت، افترا و نشر اکاذیب بوده است، گفت: «دادگاه با توجه به اظهارات طرفین و محتویات پرونده و با عنایت به این که جهت تحقق جرایم اهانت و افترا، استفاده از الفاظ صریح و یا انتساب اعمال مجرمانه لازم و ضروری است در این پرونده همان طور که مورد اشاره متهم نیز قرار گرفته، شاکی دلیلی ارائه ننموده که متهم با الفاظ مورد نظر قانون، وی را مورد اهانت قرار داده باشد.

لذا با در نظر گرفتن جهات مذکور از جمله تأکید متهم در فقدان سوءنیت در تنظیم و نگارش کتاب و به لحاظ عدم کفایت ادله جهت انتساب بزه و عدم اقناع وجدانی در احراز تحقق ارکان سه گانه جرم، مستندا به اصل 37 قانون اساسی حکم برائت متهم صادر و اعلام می نماید.»

از سوی دیگر وکیل مدافع «علی ربیعی» بر تجدید نظرخواهی نسبت به حکم صادره تأکید کرد.

«حمید چرمچیان» در گفت و گو با ایسنا با بیان این که هنوز متن رأی به صورت

رسمی به وی ابلاغ نشده است، گفت: مسلماً پس از ابلاغ این رأی به مراجع بالاتر، تقاضای تجدیدنظر و اصلاح رأی را ارائه خواهیم کرد.

* از روزنامه توسعه - سه شنبه 1383/3/19 :

شکایت «علی ربیعی» نتیجه نداد

نویسنده «شنود اشباح» تیرئه شد

«رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» اعلام کرد از اتهامات مطروحه در پرونده شکایت «علی ربیعی» تیرئه شده است.

نویسنده «شنود اشباح» در گفت و گو با ایسنا درباره رأی صادره شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران به ریاست قاضی «اسلامی» در زمینه شکایت «علی ربیعی» از خود با بیان این که اتهامات شامل توهین و اهانت، افترا و نشر اکاذیب بوده است، گفت: «دادگاه با توجه به اظهارات دو طرف و محتویات پرونده حکم برائت صادر کرد.»

از سوی دیگر «حمید چرمچیان» وکیل مدافع «علی ربیعی» بر تجدید نظرخواهی نسبت به حکم صادره تأکید کرد.

«حمید چرمچیان» گفت: هنوز متن رأی، به صورت رسمی ابلاغ نشده است و مسلماً پس از ابلاغ این رأی تقاضای تجدیدنظر و اصلاح رأی را عرضه خواهم کرد.

* از روزنامه خراسان - سه شنبه 1383/3/19 :

نویسنده «شنود اشباح» تیرئه شد

«رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» اعلام کرد از اتهامات مطروحه در پرونده شکایت «علی ربیعی» تیرئه شده است.

نویسنده «شنود اشباح» در گفت و گو با ایسنا درباره رأی صادره شعبه 1083

دادگاه عمومی تهران به ریاست قاضی «اسلامی» در زمینه شکایت «علی ربیعی» از خود افزود: اتهامات من توهین و اهانت، افترا و نشر اکاذیب بوده است، وی افزود: دادگاه رأی داد: «با در نظر گرفتن جمیع جهات از جمله تأکید متهم در فقدان سوءنیت در تنظیم و نگارش کتاب و به لحاظ عدم کفایت ادله جهت انتساب بزه و عدم اقناع وجدانی در احراز تحقق ارکان سه گانه جرم، مستندا به اصل 37 قانون اساسی حکم برائت متهم صادر و اعلام می نماید.»

* از روزنامه سیاست روز - چهارشنبه 1383/3/20 :

تبرئه «شنود اشباح» از شکایت مشاور رئیس جمهور

گروه سیاسی - «رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» از شکایت چندی پیش خود از معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور خبر داد.

«گلپور» مدعی شد: چندی پیش معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور در مطلبی تحت عنوان «زندانی سیاسی» در وبلاگ شخصی خود یک [سه] مورد کذب محض و دو مورد افترا به من و کتاب شنود اشباح وارد کرده بود که من به دنبال انتشار آن، از آقای «ابطحی» شکایت کردم. وی افزود: شکایت من از معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور با توجه به ملبس بودن ایشان به لباس روحانیت به شعبه 5 دادسرای ویژه روحانیت ارجاع شد. «گلپور» اعلام کرد که برای ارائه توضیحاتی درباره شکایت از «ابطحی» در شعبه 5 دادسرای ویژه روحانیت حاضر شده است.

در همین ارتباط یک مقام مسئول در دادسرای ویژه روحانیت با تأیید تشکیل این پرونده در این دادسرا اظهار داشت: شکایتی که علیه معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور به دادسرای ویژه روحانیت واصل شده در مرحله رسیدگی و طی تحقیقات مقدماتی است. گفتنی است «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح روز گذشته اعلام کرده بود که از اتهامات مطروحه در پرونده شکایت «علی ربیعی»، مشاور

رئیس جمهور تبرئه شده است.

* از روزنامه فجر - چهارشنبه 1383/3/20 :

شکایت نویسنده شنود اشباح از معاون رئیس جمهور

«رضا گلپور» نویسنده کتاب «شنود اشباح» از شکایت چندی پیش خود از معاون حقوقی و

پارلمانی رئیس جمهور خبر داد.

«گلپور» مدعی شد: چندی پیش معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور در مطلبی تحت عنوان «زندان سیاسی» در وبلاگ شخصی خود یک [سه] مورد کذب محض و دو مورد افترا به من و کتاب شنود اشباح وارد کرده بود که من به دنبال انتشار آن، از آقای «ابطحی» شکایت کردم. وی افزود: شکایت من از معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور با توجه به ملبَس بودن ایشان به لباس روحانیت به شعبه 5 دادسرای ویژه روحانیت ارجاع شد. «گلپور» اعلام کرد که برای ارائه توضیحاتی درباره شکایت از «ابطحی» در شعبه 5 دادسرای ویژه روحانیت حاضر شده است.

در همین ارتباط یک مقام مسئول در دادسرای ویژه روحانیت با تأیید تشکیل این پرونده در این دادسرا اظهار داشت: شکایتی که علیه معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور به دادسرای ویژه روحانیت واصل شده در مرحله رسیدگی و طی تحقیقات مقدماتی است.

گفتنی است «رضا گلپور» نویسنده کتاب شنود اشباح روز گذشته اعلام کرده بود که از اتهامات مطروحه در پرونده شکایت «علی ربیعی»، مشاور رئیس جمهور تبرئه شده است. در رأی شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران به ریاست قاضی «اسلامی» حکم برائت «گلپور» به لحاظ عدم کفایت ادله جهت انتساب بزه و عدم اقناع وجدانی در

احراز تحقق ارکان سه گانه جرم، مستندا به اصل 37 قانون اساسی صادر شده است.

* از روزنامه وقایع اتفاقیه - چهارشنبه 1383/3/20 :

پرونده «ابطحی» در دادگاه ویژه روحانیت

ایسنا: «رضا گلپور»، نویسنده کتاب «شنود اشباح» از شکایت چندی پیش خود از معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهوری خبر داد: «گلپور» افزود: شکایت من از معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور با توجه به ملبَس بودن ایشان به لباس روحانیت به شعبه 5 دادسرا ویژه روحانیت ارجاع شد. «گلپور» اعلام کرد که برای ارائه توضیحاتی درباره شکایت از «ابطحی» در شعبه 5 دادسرای ویژه روحانیت حاضر شده است. در همین ارتباط یک مقام مسئول در دادسرای ویژه روحانیت با تأیید تشکیل این پرونده در این دادسرا اظهار داشت: شکایتی که علیه معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور به دادسرای ویژه روحانیت واصل شده در مرحله رسیدگی و طی تحقیقات مقدماتی است.

[این خبر با تیتُر «شکایت از ابطحی» توسط روزنامه شرق مورخه همین روز نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه توسعه - چهارشنبه 1383/3/20 :

«علی ربیعی» از قاضی شکایت می کند «گلپور» از «ابطحی»!

وکیل مدافع «علی ربیعی» گفت: به دلیل تخلفاتی که قاضی رسیدگی کننده به پرونده شکایتی «علی ربیعی» از «رضا گلپور» انجام داده است، از وی در مرجع انتظامی قضات شکایت خواهیم کرد.

قاضی «اسلامی» رئیس شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران، «رضا گلپور» را از اتهام های توهین، اهانت، افترا و نشر اکاذیب تبرئه کرده بود.

به گزارش «ایلنا» شکایت «ربیعی» مربوط به انتشار کتاب «شنود اشباح» نوشته «رضا گلپور» است که طی آن «گلپور» با انجام مصاحبه‌هایی با وزیر سابق اطلاعات، نسبت‌هایی را درباره سوابق خدمتی «ربیعی» مطرح کرده است.

وکیل «ربیعی» با بیان اینکه هنوز حکم دادگاه به صورت رسمی ابلاغ نشده است، گفت: «پس از دریافت حکم دادگاه طبق روال قانونی، تقاضای تجدیدنظر خواهیم کرد.» «چرمچیان» پیش از این اعلام کرده بود که شکایت‌شان از «گلپور» به دلیل جلوگیری از تحریف تاریخ است.

در همین حال «رضا گلپور»، از شکایت خود از معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور خبر داد. «گلپور» در گفت‌وگو با ایسنا، مدعی شد: «چندی پیش معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور در مطلبی تحت عنوان «زندان سیاسی» در وبلاگ شخصی خود یک [سه] مورد کذب محض و دو مورد افترا به من و کتاب شنود اشباح وارد کرده بود که من به دنبال انتشار آن، از آقای «ابطحی» شکایت کردم.

وی افزود: شکایت من از معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور با توجه به ملبَس بودن ایشان به لباس روحانیت به شعبه دادرسی ویژه روحانیت ارجاع شد.

در همین ارتباط یک مقام مسئول در دادرسی ویژه روحانیت با تأیید تشکیل این پرونده در این دادرسی اظهار داشت: شکایتی که علیه «ابطحی» به دادرسی ویژه روحانیت واصل شده در مرحله رسیدگی و طی تحقیقات مقدماتی است.

* از روزنامه خراسان - چهارشنبه 1383/3/20 :

وکیل مدافع ربیعی: از قاضی تبرئه کننده «گلپور» شکایت می‌کنیم
وکیل مدافع «علی ربیعی» مدعی شد: به دلیل تخلفاتی که قاضی رسیدگی کننده به پرونده شکایتی «علی ربیعی» از «رضا گلپور» انجام داده است، از وی در مرجع

انتظامی قضات شکایت خواهیم کرد.

به گزارش «ایلنا» روز دوشنبه قاضی «اسلامی»، رئیس شعبه 1083 دادگاه عمومی تهران، «رضا گلپور» را از اتهام‌های توهین، اهانت، افترا و نشر اکاذیب تبرئه کرده بود.

شکایت «ربیعی» مربوط به انتشار کتاب «شنود اشباح» نوشته «رضا گلپور» است که طی آن «گلپور» با انجام مصاحبه‌هایی با وزیر سابق اطلاعات، نسبت‌هایی را در خصوص سوابق خدماتی «ربیعی» مطرح کرده است.

وکیل «ربیعی» با بیان اینکه هنوز حکم دادگاه به صورت رسمی ابلاغ نشده است، گفت: پس از دریافت حکم دادگاه طبق روال قانونی، تقاضای تجدیدنظر خواهیم کرد.

گفتنی است «چرمچیان» پیش از این اعلام کرده بود که شکایتشان از «گلپور» به دلیل جلوگیری از تحریف تاریخ است.

[مطلب فوق در این روز توسط روزنامه‌های حمایت صدای عدالت، وقایع اتفاقیه و ابرار نیز منتشر گردید.]

* از روزنامه ایران - یکشنبه 1383/3/24 :

قرار مجرمیت مدیر کل امور کتاب وزارت ارشاد صادر شد

گروه فرهنگ و هنر: «صیادی» مدیر کل امور کتاب وزارت ارشاد در خصوص شکایت نویسنده «شنود اشباح» از سوی بازپرسی داسرا مجرم شناخته شد.

به گزارش ایسنا، شعبه 6 بازپرسی داسرای ویژه جرایم کارکنان دولت و رسانه‌ها به ریاست قاضی «حسینیان» پس از رسیدگی به شکایت «رضا گلپور»، نویسنده کتاب «شنود اشباح» از «مجید صیادی» مدیر کل امور کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مبنی بر جلوگیری از تجدید چاپ کتاب خود، با صدور قرار مجرمیت، این پرونده را در آستانه ارجاع به دادگاه قرار داد.

[متن خبر فوق در همین توسط روزنامه‌های ابرار، صدای عدالت، فجر، شرق،

توسعه، حیات نو اقتصادی و وقایع اتفاتیّه نیز منتشر شده است.]

* از هفته نامه راوی - یکشنبه 1383/3/24 :

شکایت مقام امنیتی از یک قاضی

وکیل مدافع «علی ربیعی (عباد)» گفت: به دلیل تخلفاتی که قاضی رسیدگی کننده به پرونده شکایت «علی ربیعی» از «گلپور» انجام داده است، از وی در مرجع انتظامی قضات شکایت خواهیم کرد. به گزارش ایلنا، «چرمچیان» افزود: هنوز حکم دادگاه رسماً ابلاغ نشده است که پس از دریافت آن طبق روال قانونی، تقاضای تجدیدنظر خواهیم کرد. گفتنی است، قاضی «اسلامی»، «رضا گلپور» را از اتهام‌های توهین، افترا و نشر اکاذیب، تبرئه کرد. «علی ربیعی»، ریاست اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی را برعهده دارد.

* از سایت شخصی وب نوشت «محمد علی ابطحی» - 1383/4/13 :

کتاب با صفحه‌های خالی

با آقای «موسوی خوئینی» دادستان کل انقلاب در زمان «امام» و نماینده ایشان در سفارت آمریکا پس از گروگانگیری اعضا آن، در اوائل انقلاب؛ نشسته بودیم و از هر دری حرف می‌زدیم. به ایشان گفتم که یکبار به نویسنده‌ای که در کتابش نقل قول کرده که شما در ک.گ.ب و در مسکو درس خوانده‌اید و با آنها ارتباط داشته‌اید اعتراضی ضمنی کردم، ایشان اخیراً علیه من شکایت کرده و تلویحا گفته که چون چند مجله خارجی این مطلب را نوشته‌اند و آقای «خوئینی‌ها» تکذیب نکرده، پس لابد مطلب درست است [؟!]. و به جرم تشویش افکار عمومی باید به دادگاه فراخوانده شوم.

آقای «موسوی» با خنده می‌گفت که خوب من کتاب طرف را چگونه باید تکذیب کنم؟ در روزنامه که نیامده، کتاب نوشته است.

این مقدمه‌ای برای ذکر خاطره‌ای شد، می‌گفت یک آقای واعظی بود در تهران بنام شیخ «قاسم اسلامی»، خیلی علیه دکتر «شریعتی» سخنرانی می‌کرد و کتاب می‌نوشت. یکبار برای آنکه نشان دهد اهل منطق است، یک کتاب علیه «شریعتی» نوشت و برای آنکه بگوید حاضر است جوابهای دکتر «شریعتی» را هم بشنود نصف همه صفحه‌های کتاب را خالی گذاشته بود که آقای دکتر «شریعتی» اگر خواست جواب دهد و تیراژ چند هزاره کتابش را با همین نصفه صفحه‌های خالی منتشر کرده بود!

ولی حالا، نه، این کتاب که ذکر آن رفت نصفه آن را خالی نگذاشته تا آقای «خوئینی‌ها» اعلام کند که عضو ک.گ.ب نبوده است. [!؟]

واقعا به کجا می‌رویم، خدا می‌داند، تازه فریاد مرگ بر آمریکا و حمایت از راه «امام» مان هم گوش فلک را کر کرده است. «مسجد جمعی» می‌گفت تنها موردی که دادگاه مدیر کل ارشاد را به دلیل ندادن مجوز انتشار محکوم کرده در مورد همین کتاب است که از قول روزنامه‌های آن روز جهانی آورده «موسوی خوئینی‌ها» عضو ک.گ.ب است.

راستی یادم رفت، برای آنها که نمی‌شناسند بنویسم «موسوی خوئینی» منتقد جدی وضع موجود کشور است. پس دلپش روشن شد؟ بقول بر و بچه‌ها: آهان، از او جهت! [!؟]

* از شکایتنامه محقق علیه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی - 1383/5/1 :

ریاست محترم دادسرای کارکنان دولت

با سلام و خسته نباشید

بدینوسیله اینجانب «رضا گلپور چمرکوهی» پژوهشگر آزاد و نویسنده کتاب قانونا انتشار یافته شنود اشباح؛ شکایت خود را از جناب «احمد مسجد جمعی» وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، بدلیل اشاعه اکاذیب اعلام داشته، تقاضای رسیدگی

عادلانه دارم.

جناب «محمد علی ابطحی» معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور در نوشته خود تحت عنوان «کتاب با صفحه‌های خالی» (که از روز 13 تیرماه 1383 تاکنون روی سایت اینترنتی شخصی‌اش به نام «وب نوشت» رسماً منتشر شده است) کذب محضی را نقل قول کرده است: «[آقای] «مسجد جامعی» می‌گفت تنها موردی که دادگاه، مدیر کل [وزارت] ارشاد را به دلیل ندادن مجوز انتشار، محکوم کرده در مورد همین کتاب [شنود اشباح] است که از قول روزنامه‌های آن روز [زمان تسخیر لانه جاسوسی] جهانی آورده «موسوی خوئینی‌ها» عضو کا.گ.ب است...»
اولاً کتاب شنود اشباح با مجوز دائمی رسمی صادر شده توسط اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قانوناً منتشر گردید. کافی بود جناب «مسجد جامعی» در جایگاه مسئول اصلی عملکرد وزارتخانه فوق‌الذکر، حداقل از طریق معاون خود، سوابق رسمی موجود مربوط به کتاب بنده را استعلام و یا لاقلاً بررسی و پیگیری می‌نمود. در آنصورت مجبور نبود در مورد این کتاب، کذب محض فوق‌الاشاره را به شرف عرض جناب «ابطحی» برساند تا نامبرده نیز آن کذب شرم‌آور را (که حکایت از بی‌کفایتی وزیر محترم حتی در بررسی سوابق رسمی موجود اداره کتاب وزارتخانه متبوع خود دارد؛) در دفاع از «محمد خوئینی‌ها» (که گویا جناب «ابطحی» خود را وکیل و وصی او می‌داند) از طریق سایت رسمی خود جار بزند.

ثانیاً پس از آنکه رئیس محترم جمهور در کابینه دولت و با توضیح خواستن از وزرای اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی مخالفت خود را با کتاب اعلام داشت، جناب «مجید صیادی» مدیر کل کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد، در اقدامی عجیب، بی‌سابقه و باورنکردنی کارت مجوز دائمی نشر کتاب را به شکل غیرقانونی مصادره نمود که موجب شکایت اینجانب از نامبرده گردید که پس از طی شدن مراحل قانونی شکایت، قرار مجرمیت جناب «صیادی» صادر و منتظر انجام مراحل نهایی پرونده

فوق می‌باشم و باور اینکه وزیر فرهنگ و ارشاد با توجه به پیگیری مافوق خود از یکسو و صدور قرار مجرمیت برای مدیر کل تحت امر خود از سوی دیگر این چنین بی‌حساب و کتاب به اشاعه اکاذیب بپردازد کمی برایم دشوار است.

ثالثاً اگر جناب محترم وزیر، حتی یک بار حداقل فصل چهارم کتاب بنده را (که مربوط به بررسی تحقیقی سوابق مبهم جناب «محمد خوئینی‌ها» می‌باشد) توزیع و مطالعه گذرا می‌نمود، کذب دوّم خود را اشاعه نمی‌نمود. مستندات مورد اشاره در کتاب بنده مربوط به مقالات منتشره در نشریات گوناگون ادوار مختلف زمانی، در دو دهه گذشته است و نه مربوط به زمان تسخیر لانه جاسوسی.

اصولاً "روش نگارش نهایی کتاب بنده مبتنی بر اشاره دقیق به رفرنس‌ها، مراجع و مأخذ مختلف با ذکر دقیق تاریخ انتشار رسمی آنهاست. تردیدهای موجود در مطالب مطروحه نشریات پیرامون سوابق جناب «محمد خوئینی‌ها» نه تنها مربوط به سال 58 یعنی زمان تسخیر لانه جاسوسی شیطان بزرگ نیست، بلکه مربوط به سالهای 63/64/65/66/67/78 و... می‌باشد. ضمن آرزوی تعجیل در ظهور حضرت بقیة الله الاعظم (عج)؛ موفقیت همه شیعیان و محبتین آن حضرت را از درگاه احدیتش خواستارم.

بنده کوچک خدا

«رضا گلپور چمرکوهی» -

83/5/1

* از شکایتنامه محقق علیه «محمد علی ابطحی» - 1383/5/3 :

ریاست محترم دادسرای ویژه روحانیت

با سلام. بدینوسیله شکایت دوّم خود را از معاون رئیس جمهور و ملبس به لباس روحانیت جناب «محمد علی ابطحی» (که در اردیبهشت ماه جاری شکایتنامه نخست اینجانب «رضا گلپور چمرکوهی» پژوهشگر آزاد و نویسنده کتاب شنود

اشباح - مروری بر کارنامه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - از نامبرده به اتهام اشاعه اکاذیب و ایراد افتراء به آن دادسرا تقدیم گردید و اکنون در شعبه پنجم مراحل رسیدگی قانونی خود را طی می‌کند) اعلام داشته و خواستار رسیدگی قانونی به آن می‌باشم.

نامبرده در سایت شخصی و رسمی خود با عنوان «وب نوشت»؛ مطلبی تحت عنوان «کتاب با صفحه‌های خالی» به تاریخ 83/4/13 نگاشته و منتشر نموده است که در این مطلب نیز ضمن از دست دادن خونسردی، ادب و برخورد منطقی (با حقایق تلخ اما غیرقابل انکار) به اشاعه اکاذیب، پخش مطالب خلاف واقع، تحریف سخنان بنده و استهزاء اینجانب پرداخته است.

جناب «ابطحی» در مطلب فوق‌الاشاره (که نسخه‌ای از آن پیوست این شکایتنامه است) آورده: «با آقای «موسوی خوئینی‌ها» [«محمد خوئینی‌ها»] ... نشسته بودیم و از هر دری حرف می‌زدیم. به ایشان گفتم که یکبار به نویسنده‌ای که در کتابش نقل قول کرده که شما در ک.گ.ب و در مسکو درس خوانده‌اید و با آنها ارتباط داشته‌اید اعتراضی ضمنی کردم [!؟]. ایشان اخیراً علیه من شکایت کرده و تلویحاً گفته که چون چند مجله خارجی این مطلب را نوشته‌اند و آقای «خوئینی‌ها» تکذیب نکرده و پس لابد مطلب درست است و به جرم تشویش افکار عمومی باید به دادگاه فرا خوانده شوم.»

مطلبی که جناب «ابطحی» از قول بنده! منتشر کرده، خلاف واقع، تحریف شده و متکی بر اوهام اوست.

اصولاً "اینکه آیا فردی همانند جناب «محمد خوئینی‌ها» وکیل و وصی لازم دارد و آیا جناب «ابطحی» از حیث حقوقی شأنیّت وکالت یا وصایت برای او را دارد محلّ سؤال است؛ اما اینکه من عدم تکذیب جناب «خوئینی‌ها» را حمل بر صحت ارتباط جاسوسی جناب «خوئینی‌ها» با K.G.B کرده و به این جرم از معاون رئیس جمهور

شکایت کرده‌ام کذب محض و مصداقی از ایراد افترا به اینجانب می‌باشد. اتفاقاً یکی از موارد چندگانه شکایت بنده از جناب «ابطحی» ملبَس به لباس روحانیت، اشاعه اکاذیبی به نقل! از مطالب بنده در کتاب شنود اشباح پیرامون سوابق مبهم جناب «محمد خوئینی‌ها» بوده است.

جناب معاون رئیس جمهور سپس به ذکر خاطره‌ای از جناب «خوئینی‌ها» پرداخته است: «... می‌گفت یک آقای «واعظی» بود در تهران بنام «شیخ قاسم اسلامی». خیلی علیه دکتر «شریعتی» سخنرانی می‌کرد و کتاب می‌نوشت. یکبار برای آنکه نشان دهد اهل منطق است، یک کتاب علیه «شریعتی» نوشت و برای آنکه بگوید حاضر است جوابهای دکتر «شریعتی» را هم بشنود، نصف همه صفحه‌های کتاب را خالی گذاشته بود که آقای «دکتر شریعتی» اگر خواست جواب دهد و تیراژه چند هزاره کتابش را با همین نصفه صفحه‌های خالی منتشر کرده بود!»

جناب «ابطحی» ملبَس به لباس روحانیت با قیاسی بی‌ربط و مع الفارق، به مشابه‌سازی عمل دور از خرد و بی‌منطق مطرح شده در حکایت فوق با عملکرد تحقیقی، مستند و از همه مهمتر قانونا انجام گرفته اینجانب در انتشار رسمی کتاب شنود اشباح پرداخته و با لحنی توهین آمیز به استهزاء نشست است که: «ولی حالاً، نه. این کتاب که ذکر آن رفت، نصفه آن را خالی نگذاشته تا آقای «خوئینی‌ها» اعلام کند که عضو کا.گ.ب نبوده است. واقعا به کجا می‌رویم...»

اگر مباحث مطرح شده در کتاب بنده، آنقدر غیر منطقی و بی‌خردانه بوده که با عملکرد مطروحه در خاطرات جناب «خوئینی‌ها» قابل قیاس و مشابه‌سازی است؛ اولاً" وزیر وزارتخانه‌ای که با این همه عرض و طول، رسماً و قانوناً به آن مجوز نشر داده منسوب کسی است که جناب «ابطحی» معاون حقوقی و پارلمانی اوست. من چه کنم؟

ثانیا اگر مطالب مطروحه کتاب شنود اشباح آنقدر دور از منطق و عقل بوده و اظهر

من الشمس، هر صاحب شعوری به آن می‌خندد، چرا رئیس جمهور خردگرای ما (که جناب «ابطحی» سالها مسئول دفتر و اکنون نیز معتمد و معاون اوست) «دستور پیگیری در برخورد و جمع‌آوری آنرا (آن هم در کابینه دولت و با وارد کردن وزرای اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی به بحث) صادر نمود؟ بنده، استدلال رئیس را بپذیریم یا معاون را؟ و اگر یکی از دو استدلال را بپذیریم، عقلاً "محلی برای پذیرش آن دیگری باقی می‌ماند»!

در قسمتی دیگر از نوشته جناب «ابطحی» با اشاره به شهرت فامیلی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی (که بنده را به یاد اشاره ارباب به رعیت انداخت) آمده است: «... گوش فلک را کر کرده است. «مسجد جامعی» [منظور جناب آقای وزیر محترم است!] می‌گفت: تنها موردی که دادگاه، مدیر کل ارشاد را به دلیل ندادن مجوز انتشار محکوم کرده درمورد همین کتاب است که از قول روزنامه‌های آن روز جهانی آورده «موسوی خوئینی‌ها» عضو ک.گ.ب است.»

این مطلب نه تنها کذب محض و افترا شرم آور نشر بدون مجوز کتاب به اینجانب، بلکه افترا به سیستم قضایی کشور نیز می‌باشد. توضیحا اینکه پس از پیگیری رئیس قوه مجریه در کابینه دولت، کارت مجوز قانونی دائمی (صادر شده توسط اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جهت نشر کتاب شنود اشباح) در اقدامی عجیب و باور نکردنی توسط جناب «مجید صیادی» مدیر کل کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بدون هرگونه مجوز قانونی قضایی مصادره گردید و امکان چاپهای قانونی بعدی کتاب (که از نظر مالی نیز بهترین شرایط تقاضای بازار را داشت) از بین برده شد که با شکایت اینجانب از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پس از ماهها رسیدگی و انجام استعلامات مختلف از دفتر رئیس جمهور، وزیر اطلاعات، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و احضار طرفهای درگیر در ماجرا و گردشکارهای قانونی، قرار مجرمیت جناب «صیادی» در این زمینه صادر و هم اکنون منتظر طی شدن مراحل

نهایی قضایی آن هستم.

علی الاصول اولاً" بنده از شخص وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی که در نوشته معاون رئیس جمهور حتی از آوردن کلمه «آقا» قبل از شهرت فامیلی او دریغ شده است، به دلیل نشر این اکاذیب آن هم در مورد کتاب بنده که در سیستم اداری تحت مسئولیت او همه سوابق صدور مجوز قانونی نشر دائمی و اعطای کارت دائمی مجوز قانونی به ناشر موجود و برای او قابل دسترسی بود، به دادسرای جرائم کارکنان دولت شکایت برده‌ام که در جای خود رسیدگی گردد؛ اما از جناب «ابطحی» ملبس به لباس روحانیت هم به دلیل نشر این اکاذیب و ایراد افترا به خود شکایت دارم.

افتراء دیگری که در جملات پایانی وب نوشت جناب «ابطحی» نسبت به بنده وجود دارد اینکه نوشته: «راستی یادم رفت، برای آنها که نمی‌شناسند بنویسم «موسوی خوئینی‌ها» منتقد جدی وضع موجود کشور است. پس دلیلش روشن شد به قول بر و بچه‌ها: آهان از اون جهت!» اولاً" آن قسمت مختصری که در این مقاله، مربوط به بنده می‌شود؛ اگر منتقد بودن جناب «خوئینی‌ها» و امثاله به وضع موجود، انگیزه‌ای برای نقد سوابق جریانات و عملکردهای مبهم و مشکوک تاریخی آنها باشد» صاحبان قدرت اجرایی در وضع موجود حداقل در سطح رئیس جمهور سوگند خورده قوه مجریه، چنان از این منتقد جدی وضع موجود، حمایت کرده که در عمل جلوی چاپ کتاب بنده (که لابد مدافع وضع موجود و آرزمند بقای شما در قدرت هستم) گرفته شده است! ثانياً این چه منتقد جدی وضع موجود کشور است که معاون پارلمانی و حقوقی رئیس جمهور رسمی کشور با او می‌نشیند و از هر دری حرف می‌زند؟: «با آقای «موسوی خوئینی‌ها»... نشسته بودیم و از هر دری حرف می‌زدیم.» از هر دری نشسته با کسی حرف زدند که نشان از تعارض و انتقاد جدی ندارد.

گویا جناب «ابطحی» فراموش کرده است که معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور است و رئیس جمهور، رئیس قوه مجریه وضع موجود.

ثالثا اگر جناب «خوئینی‌ها» منتقد جدی وضع موجود کشور است چرا جناب «ابطحی» مجبور به معرفی اوست؟ «یادم رفت برای آنها که نمی‌شناسند بنویسم» «موسوی خوئینی‌ها» منتقد جدی وضع موجود کشور است؟! «دم خروس را باید باور داشت یا قسم» «حضرت عباس» را؟

با تشکر، احترام و آرزوی رسیدگی عادلانه

پژوهشگر و نویسنده 27 ساله

رضا گلپور چمرکوهی

83/5/3

* از روزنامه سیاست روز - یکشنبه 1383/6/1 :

رسیدگی به شکایت نویسنده کتاب شنود اشباح به تعویق افتاد
گروه سیاسی - نویسنده کتاب شنود اشباح گفت: به دلیل عدم حضور نماینده دادستان در جلسه دادگاه، رسیدگی به شکایت اینجانب از «مجید صیادی» به تعویق افتاد.
«رضا گلپور» در گفتگو با فارس با بیان این که صبح دیروز در شعبه 1009 مجتمع قضایی «امام خمینی(ره)»، دادگاه مربوط به شکایت اینجانب از «مجید صیادی» مدیر کل سابق کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد تشکیل شد، افزود: به دلیل عدم حضور نماینده دادستان مجتمع قضایی کارکنان دولت، جلسه دادگاه بعدی به سی‌ام شهریور ماه موکول شد.
وی افزود: در جلسه دادگاه «مجید صیادی» به همراه وکیل خود حاضر بود. نویسنده کتاب شنود اشباح اتهام «صیادی» را ممانعت از انتشار کتاب عنوان کرد و

گفت: با وجود اینکه کتاب شنود اشباح مجوّز دائمی انتشار را دارا بود اما «صیّادی» مدیر کلّ وقت کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به شکل غیرقانونی در یک اقدام عجیب، مجوّز دائمی کتاب را مصادره کرد. به گفته: «گلیپور» بازپرس شعبه ششم مجتمع قضایی جرایم کارکنان دولت در جریان رسیدگی به شکایت فوق پس از استعلام از وزارت اطلاعات، دفتر ریاست جمهوری و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار مجرمیت برای «صیّادی» صادر کرد.

[مضمون این خبر در همین روز توسط روزنامه قدس نیز منتشر گردید.]

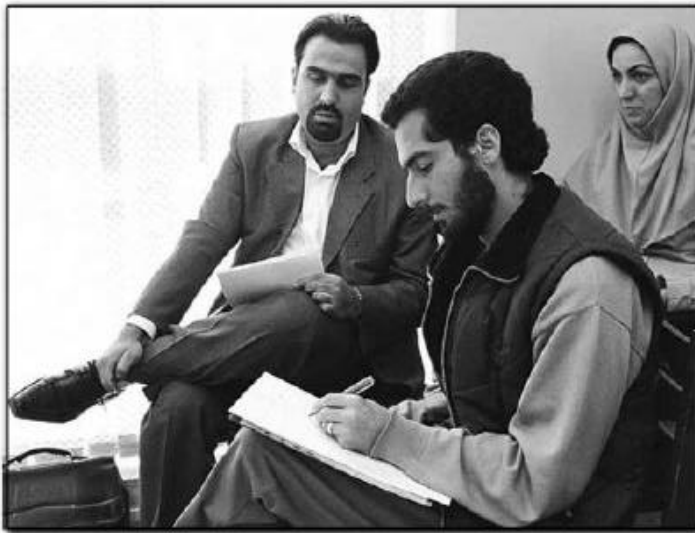
تصاویر





عکس: مجید کبیر

قاضی، محمد اسلامی
رئیس شعبه ۱۰۸۳ دادرسی کارکنان دولت و رسانه ها



عکس: مجید کبیر

«حمید چرمجیان»
وکیل مدافع «علی ربیعی» (عباد)
جلسه نهایی دادگاه شکایت از محقق

(فصل دوم)



آری بن مناشه



عدنان خاشقی



یهوشوا امیری

تیم صهیونیست مرتبط با نمایندگی رژیم اشغالگر فلسطین در تهران
 زمان طاعوت این سه نقش قابل اشاره ای در جریانات موسوم به
 ایران - کنتررا داشتند که در کتاب شنود اشباح بدان پرداخته شده
 بود.

(فصل سوم)



”محمد نیازی“ در حال بازجویی از ”سید مصطفی کاظمی ارسنجانی“
معروف به ”موسوی“



معروف به ”حاج کاظم (قادری) حفاظت“
مسئول ضابطین تحت امر ”نیازی“



ریچارد سکورد



دونالد گریگ



آلبرت حکیم

عناصر مرتبط با سیا قابل تجزیه و تحلیل عمیق تر در جریانات
شهادت (محمدعلی رجایی)، (محمدجواد باهنر) و (عبدالحسین دفتریان)
(فصل چهارم)



ابوالحسن بنی صدر



حسن موفاتیان



امیر خاتمی

سه سرپل مهم شبکه ی صهیونیست ها در ایران
(فصل چهارم)



بدلیل حساسیت ایجاد شده در افکار عمومی
رئیس محترم جمهور مسئولیت مستقیم
پرونده ی رسیدگی به قتلهای مشکوک
پاییز ۱۳۷۷ را عهده دار گردید.



((مهدی قوامی هنر)) (قوام)

معمد منصوب رئیس جمهوری و مسئول
حراست وزارت بازرگانی



(فصل سوم)



مرحوم «سعید امامی» (اسلامی)
 فوق لیسانس علوم هوا فضا از دانشگاه اوکلاهما
 «علی ربیعی» در جریان دادگاه شکایت از شنود اشباح
 ترجیح داد به این سوال کلیدی اساسا پاسخی ندهد:
 بر اساس چه مستندی «امامی» دستگیر شد؟ ...

(فصل دوم)



درایام جابجایی آیت الله «هاشمی شاهرودی» با آیت الله «یزدی»
«سعید امامی» (اسلامی) در بیمارستان جان باخت.



بازجویان در مسیر عجیب و انحرافی تحقیقات به یازداشت
اعضای خانواده «سعید امامی» (اسلامی) میادوت ورزیدند.
«جواد عباسی کنگوری» (آزاده) در کنار همسر «سعید امامی».



“جواد عباسی کنگوری” معروف به “جواد آزاده”
 تلویزیونهای فارسی زبان ضد انقلاب صداهایی که او را
 آقای «عاملی» (آملی) خطاب میکرد روی تصاویر پخش میکردند.

(فصل سوم)



«علی اکبر باوند» معروف به «مجتبی بابایی»

تلویزیونهای فارسی زبان ضد انقلاب صداهایی که او را

آقای «امیری» خطاب میکرد روی تصاویر پخش کردند.

محقق به تصویر از «مصطفی مرتضوی (فرقانی)» (شریانی) مشهور به

مصطفی گرا بدون مو روی سر و صورت (آشنای قدیمی «علی باوند» و «حسین شریعتمداری»
دست نیافت!

(فصل سوم)



“ احمد شیخها ” معروف به “ احمد نیاکان ”
 تلویزیونهای فارسی زبان ضد انقلاب صداهایی که او را
 آقای « تفتازانی » خطاب میکرد روی تصاویر پخش میکردند.



“ احمد شیخها ” معروف به “ احمد نیاکان ”
 تلویزیونهای فارسی زبان ضد انقلاب صداهایی که او را
 آقای « تفتازانی » خطاب میکرد روی تصاویر پخش میکردند.



حجت الاسلام «عباسعلی فراتی» دادستان نظامی
 مسئول اصلی بازجویی از «سعید امامی»

(فصل دوم)



”محمد نیازی“ در حال بازجویی از ”سید مصطفی کاظمی ارسنجانلی“
معروف به ”موسوی“



معروف به ”حاج کاظم“ (شکری) حفاظت
مسئول ضابطین تحت امر ”نیازی“



محمد خوشنابی ها



بهزاد نیوی



حسرو قلبی تهرانی



علی هاشمی تهرانی



محمد علی شادی نیف آبادی



فریدون وردی نژاد



محمد هسن سازگارا



محمد عطریان فر



سعید چهارگان کاشی



مهرداد الله رضان زاده



فیس الله عرب سرخی



امیر حسین موسوی خاوند



امیر رضا میر قائم

پس از انتشار قانونی مطالب مطروحه در کتاب شنود اشباح پیرامون برخی شبهات و میهمات موجود در سوابق مختلف افراد فوق شیخ موضعگیری رسمی از جانب آنها توسط محقق رویت نگردید. مجدداً آمادگی کامل خود را جهت انتشار هر گونه اظهار نظر و یا توضیحات تکمیلی ایشان در چاپهای بعدی کتاب اعلام می دارم.

(فصل اول)

SECOND VOLUME

REZA GOLPOUR



رضا گلپور
ادیتور و مترجم آثار

www.golpour.org

info@golpour.org

تلفن: ۰۲۱-۸۷۱۸۰۰۰۰

فکس: ۰۲۱-۸۷۱۸۰۰۰۰

در مورد ترجمه آثار و نشر آن در ایران، همواره باید گفت که این امر در ایران بسیار دشوار است. این امر به دلیل محدودیت‌های موجود در زمینه نشر و توزیع است. در حالی که در بسیاری از کشورهای دیگر، این امر بسیار آسان است. در ایران، این امر به دلیل محدودیت‌های موجود در زمینه نشر و توزیع است. در حالی که در بسیاری از کشورهای دیگر، این امر بسیار آسان است. در ایران، این امر به دلیل محدودیت‌های موجود در زمینه نشر و توزیع است. در حالی که در بسیاری از کشورهای دیگر، این امر بسیار آسان است.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی